

مؤلفه در این گنجینه درمائی نهالست گران دارش که گنج رایگانست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
تَعَالَى كِتَابُ  
الْحَبِيبِ

کتاب  
مستطاب گنج رایگان  
مجموعه السیت گران بجا و

دریائی است بی فتمتی محسوی

لطیفه لسانی شامور اصغیه  
تألیف

و تصنیف مؤلف ضعیف و

مصنف مخفی

حسن

میرحبا اطبا طبایع  
عقده

تاریخ انعام در شب پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۸۹ قمری بجزی مطابق ۲۹ خرداد ماه ۱۳۴۸ شمسی

# گنج رایگان

بسم الله الرحمن الرحيم

ای ز تو مفتوح کتاب وجود  
گر چه نزد حمد نمودن تو را  
جز تو سزاوار شایسته کس  
حمد تو از ذات تو زینده است  
نام تو سر لوحه غیب و شهود  
مانتو انیسم ستودن تو را  
ذات تو شایسته حمد است و بس  
عاجز از آن منطق هر بنده است  
صلوات ز کلمات و تحیات عالیات و سلیمات تو الیات بروان جان جهان و جهان  
مادی سبیل و خاتم رسل و عقل کل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باد لایسما قطب زمان  
و محور کون و مکان حضرت صاحب الزمان محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف  
آمین

بده ناصر سرای تقصیر حسن میر جهانی محمد آبادی جزقوی اصفهانی غفر الله له مدتها بود بخاطر ناتوانی  
که در ادان مسافت و مسایرت در هر مورد و مقام که مجال سعی و اهتمام مایم بجان یادگار شرح بیگار  
مرکب از اخبار لیس عماره از انمه اخبار عظیم صلوات الله الملك العفار و برخی از لطائف اقوال علماء  
اجبار و حکماء اخبار و فضلاء ابرار و بدایع نتایج افکار اولی الابصار و بعضی از غرائب و حوادث روز  
ناهنجار که در هر شهر و دیار دیده و شنیده ام و یا بنظر احقر رسیده از لوج خاطر بر ورق ظاهر آوردم  
برایم میراث تا اکنون که عساگر غم و جنون الموم بدم و قدم بقدم در ملک دل متهاجم شده باشتت بال و  
اختلال حال با بنجام مرام پرداختم و اینجور عه را گنج رایگان نام نهادم و ما توفیقی الا بالله علیه توکل  
والله اعلم و صلی الله علی محمد و آل محمد غرض نقشی است که با ما بازماید که هستی را نمیدیم بقای



سازداری که در او انوار الهی تابانند  
به نور عمل شود پس بجهت اولی روزها  
تکرار کند

### ختم مبارک کف

بدانکه بعضی از ختم شریفه است که مداومت به آن سبب ترقی روح انسانی و فاضل شدن  
بفیوضات غیبیه الهیه است از آنجمله ختم آیه کریمه اللّٰهُ فَوْقَ السَّمٰوٰتِ وَاِلَآرِضِ اَنْتَ اَعْلَمُ  
عَلِمُ كَرِیْمٌ از سوره نورا است مرحوم بهر در حاج سید علی شوشتری و مرحوم بهر در خوانند ملازمین از جانب  
سلما سی رحمة الله از مرحوم خلد مقام سید مهدی بحر العلوم اعلیٰ القامه الشریف روایت فرموده اند  
و طریقه آن چنان است که چهل روز روزه کامل بدارند تا بمعنی که از جمیع معاصی قلبیه و لسانیه و جوارحه  
اجتناب کنند و از مبغضات امرگ نمایند و خود را از شهوات نفسانیه خالی نموده در روز اول  
غسل کنند و در هر شب میان نماز مغرب و عشاء هر یک از کلمه کهنه <sup>۴۸</sup> و جمیع راجد <sup>۴۸</sup>  
بجای کبریا و تموده در و بقبله سر را برهنه نمایند و با حضور قلب چهارده مرتبه صلوات فرساز  
و چهارده مرتبه آیه شریفه نور را بخوانند که رویای صادقه خواهند دید و هرگاه داعی قابل نباشد  
اورا خواهند ترسانید و اگر ترقی روحی زیاد تر بخوانند در اربعین بدوم هر یک از صلوات و آیه  
نور را بیست و هفت مرتبه بخوانند در اربعین سوّم هر یک از صلوات و آیه را دویست و پنجاه مرتبه  
در مرتبه بخوانند که بعدد لفظ نور است که در خواب یا بیداری خدمت حضرات ائمه و امام زمان علیهم  
السلام خواهند رسید و بفیوضات کلیه غیبیه نائل خواهند شد و مشروط عامه ختم را که ثلث اکل  
حیوانی و ثلث مباشرت و ثلث کلام و ثلث خواب و دائم الذکر بودنست باید رعایت نمود  
ایضا از مرحوم حاج سید علی شوشتری قدس سره نقل شده که حضرت صدیقه طاهره سلام الله  
علیها بمن فرمودند که چون بشدت و بنائی مبتلا شوی با حضور قلب هزار و یکمرتبه این آیه شریفه را  
با خضوع و خشوع و تسرع و سکت و زاری بخوان از آن شدت و بلا نجات خواهی یافت و کتب  
اِنْ مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ و فرموده این ختم شریف بسیار مجرب است  
ختم بیگانه از ختمهاست

۲۸ وحید

۱۴

بن لاشیه که ۳۰  
۱۴ صلوات  
بسم الله الرحمن الرحیم  
انا اسم اعظم الذی عند  
الله  
کهنه  
طریقه دیگر از کتب شریفه  
نور است که در  
روز یکشنبه با حضور قلب  
اول غسل کند و با حضور قلب  
باید که بی از حرم های اولی ائمه  
حجرت ۳۰ روز  
۳۴ صلوات  
۱۴ سوره نوره  
۱۴ صلوات  
۳۴ صلوات  
۴۱ نور  
۳۱ صلوات  
۲۰ نور  
۲۷۶ نور  
در هر روز  
بیا نماز مغرب و عشاء که کهنه  
۲۷۸ تسبیح  
ارم ۶۶ هفتاد و شش  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

از نماز صبح روز هفتشنبه

ختم تشریف بر آمده ختم است و مرتبه و زیادتی بر همه ختم دارد و از برای هر طلب و حاجتی که باشد مجرب است خصوصا از جهت کثرت رزق و زیادتی مال و منال و رسیدن بمطالب دنیا و رعایت اخرویة و جمع کثیری ادعای تجربه نموده اند طریقه اش اینست خواننده پیش از شروع غسل کند و بالباس پاکیزه در مکان خلوت بنشیند و با احدی سخن نگوید تا روز چهارم شود و اکثر تحقیق بینی یا فیروزه در دست کند و وضو بگیرد و در رکعت نماز حاجت بهر سوره ای که باشد بخواند و بعد از نماز مغت مرتبه سوره حمد را بخواند و بعد صد مرتبه صلوات بفرستد و بعد انقاد و در مرتبه سوره الم نشرح را بخواند و بعد از آن هزار دیگر مرتبه سوره قل هو الله احد را با بسم الله بخواند و بعد از آن صد مرتبه صلوات بفرستد و بعد از آن سوره حمد را بخواند بعد از آن بجا آوردن همه اینها سجده کند و مطلب خود را از قاضی الحاجات بخواهد که انشاء الله بر آورده خواهد شد و بعضی گفته اند که پیش از شروع بوی خوش در آتش بخور نماید و بعضی از نسخ با این طریق نوشته که سوره حمد انقاد مرتبه و صلوات صد مرتبه و الم نشرح انقاد و در مرتبه و سوره قل هو الله با بسم الله هزار دیگر مرتبه و بعد از آن سوره حمد و صد مرتبه صلوات بفرستد که البته حاجت روا شود و خلاصه ندارد و بعضی اینختم را از ختم معینده نوشته اند و گفته اند که هر گاه این ختم بعد از نماز صبح روز هفتشنبه خوانده شود در روز جمعه بهتر است مدت اشغال با اینختم تقریبا چهار ساعت و نیم طول میکشد و خواننده باید در مدت اشغال کسل نشود

- ۷ سوره حمد ۷۰
- ۱۰۰ صلوات
- ۱۷۹ الم نشرح
- ۱۰۰ قل هو الله
- ۱۰۰ صلوات
- ۱ سوره حمد ۷۰
- ۱۰۰ صلوات
- ۱۷۹ الم نشرح
- ۱۰۰ قل هو الله
- ۷۰ صلوات
- ۱۰۰ صلوات

۱۲۴  
 ختم دیگر از شیخ بهائی ره رسیده که مداومت بر آیه نور نزدیک طلوع آفتاب یکصد و بیست مرتبه باعث اطلاع بر علوم و نوزانی شدن دل میشود با این طریق که از اول آیه تا بکل شی علم را حاجت کشف علوم غایبه و انافضات و جهت رویای صادقه خصوصا شرفیاب حضور انم علیه السلام شدن در خواب تجنّب حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و رسیدن شرفالات علییه و غیر آنها و کسب معالم دینیّه و معارف حقّه الهیه و صفای باطن و روشنی قلب و آگاه شدن بعضی از اسرار خفیه و علوم غریبه و استجابت دعوات و غیر اینها مخلصیت تا تمه دارد از قضا الله تعالی لقاء الشریف و همی طهارت اگر نفس خویش را شاید خوش بینی در برابر دلش نماز کنی

صنعت

## فَاعِدَةُ دَرَبَّانِ شَنَاخْتِ طَالِعِ وَقْتِ

ضرب کن در یازده ساعات رفته از زمان پس از آنکه گذشته از برجی که خورشید در آن  
ماحصل راسی و شش تقسیم کن در جای خود هر یکی سی ده برج آخرین طالع بدان

### فَاعِدَةُ دَرِ شَنَاخْتِ طَالِعِ بَرُوجِ

بگیر آنچه از ساعات روز گذشته و آنرا در یازده ضرب کن و آنچه از ماه عربی گذشته  
بر او بیفزای یعنی بر حاصل ضرب و حاصل جمع هر دو راسی سی طرح کن و هر طرح سی برج  
ده برج باقی ماند که بسی ز رسیدن درجه طالع است از بروج بنای حساب را بر آن بگذار  
و برای طرح ابتدا از برجی که آفتاب در آن است کن

مثلاً طالع برج را در روزی که در آن هستیم خواهیم بدینم روز بیستم ماه ذیحجه الحرام بود و  
از روز چهار ساعت گذشته چهار را در یازده ضرب کردیم حاصل ضرب ثصت شد عدد  
بیت که از ماه گذشته بود بر حاصل ضرب افزودیم بشد چون آفتاب در برج حوت  
بود از حوت گرفته سی را از آن بکوت دادیم و سی را بکل باقیانند بیت دانستیم که طالع برج  
بیستم درجه ثور است و بکذا باقی را با این نحو قیاس کن

### فَاعِدَةُ دَرِ شَنَاخْتِ بَرُوجِ مَالِ

آنچه از نمه رفته با روز دیگر ضرب کن در سیزده حاصل کن از محل شمس هر برجی از آن  
سی و سه قسمت کن باقی بدان آنچه باقی ماند او را بازمین آن برج باشد از برج آخرین

### فَاعِدَةٌ دِیْگَرِ دَرِ هَمِیْنِ بَابِ

بگذشته ز ماه ضرب کن ای بر سر در سیزده و سیزدهش نه بر سر  
 حاصل شده بر بروج سی سی بشود از منزل آفتاب تا برج قوس  
 ایضاً در همین فاعده

آنچه از ماه شد مثنی کن پنج و یک و کای بر سر آن پس به پنج از آن بر مثنی  
 خانه ای گیر و جایی ماه بدان آنچه از پنج کم بود میزان بر مثنی و انگلی درج میخوان  
 ایضاً طریقی دیگر  
 آنچه از ماه می رود بشمار هر یکی را در او از ده انگار پس از آن جمله طرح کن سی سی  
 تا بدانجا که مقصد رشتی چون بدانی که آفتاب کجاست از دوم خانه ابتدا کن راست  
 ایضاً طریقی دیگر  
 هر روز ز ماه سیزده تخمین کن بر سیت دشتی اضافه و تعیین کن هر برجی از خانه سی گیر  
 میدان در جات مدرا تخمین کن

### فَاعِدَةٌ دَرِ مَعْرِفَتِ مَوَاضِعِ آفَتِ

از شهر محرم عدد ماه بگیر تا روز حساب جمع کن بی تا چیز پس چهار دیگر بر سر عدد افزا  
 منزله آفتاب در وی بگیر چون جمع شود طرح کنش یک یک دیگر هر برج که آن خواهد انطرح پذیر  
 ایضاً طریقی دیگر  
 آنچه بگذشته است از سال بشمار از هجده ملک شاهی پس هر برج ده تو ماهی را

لیک اینجا دقیقه ای بشنو اگر از تر کار آگاہی  
و تو در ثنت اول ماهی مکن آنها را حساب بدان که در آن نیت از غلط راهی

### فَاعِدَةُ دَرُ الْاَسْتِنَاءِ طَلُوعِ وَ غُرُوبِ مَالِ

هر شب از ماه را یکی شش گز جمله را هفت منقح طرح گیر پس بهر هفت از آن زاو است  
ساعتی تا غروب را بطلب از پس چارده همین دستور ساعت شب بود بوقت ظهور

### فَاعِدَةُ دَرُ الْاَسْتِنَاءِ بِرُوحِ اَهْتِ

اگر خواهی بدانی آفتاب در کدام برج ایستاده در کدام درجه است از سالهای بجزی نهصد و  
نوزده طرح کن آنچه باقیمانده در ده ضرب کن و محفوظ دار و از باقیمانده حصه ششم را کم کن  
و آنچه باقی ماند دو عدد بر آن زیاد کن و با محفوظ جمع کن و حاصل جمع را محفوظ دوم بنام  
و بعد سال بجزی ناقص را ایام کن چنانچه محرم راسی و صفر ایت دزد و بر همین قیاس تا آخر  
دوازده ماه قری هر چند روز که گذشته و محفوظ ثانی را از این ایام بیرون کن اگر قابل وضع  
نیت در رمای شمس را بر آن بیفرمای تا قابل شود پس آنچه از طرح باقیمانده بحساب شمر معروف  
لا ولا لا ولا لا شش راست لک کطا و کطل شهر کوه است

ابتدا از محل نموده قسمت کن به برجی که برسد موضع شمس است

### فَاعِدَةُ دَرُ الْاَسْتِنَاءِ طَالِعِ الشَّخْصِ

این قاعده از نتایج افکار خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه است برای دانستن طالع هر کسی  
هر گاه خواستی طالع ولادت کسی را بدانی نام مشهور او را بحساب بجد در آور و عدد دیگر دآن عدد  
را دوازده دوازده طرح کن آنچه باقیمانده از محل بگیر و به برجی که منتهی شود ضبط کن و نام مشهور او  
او را جدا عدد بگیر و نیز دوازده دوازده طرح کن باقی به برجی رسید گاه در پس دو برج را با هم  
عدد بگیر و از مجموع دوازده دوازده طرح کن آنچه باقیمانده از محل شروع کن به برجی که رسید برج  
ما قبل آن طالع ولادت آن شخص است

مثال ۹ ۱۲۰۱ ÷ ۱۲ = ۱۰۰  
۶ ۴۲۸ ÷ ۱۲ = ۳۵  
شنبه ۱۲۴۰  
قوس ۲۱۷  
۱۵۵۷

۱۲۹ = ۱۲ ÷ ۵۵۷  
باقی مانده ۹ کدی شود

قوس ماه قبل آن

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

۹۱۰

### فائده

از شیخ بهانی علیه الرحمه است که هرگاه اراده کنی در شهری یا قریه ای بهانی حساب کن نام خود و نام مادر خود را و نام آن شهر یا قریه ای که میخواهی در آن بهانی حساب بگیر و حاصل هر سه را با هم جمع کن و چهار چهار طرح کن اگر بکشد باقیماند در آنجا مقیم میگذرائی و اگر دو عدد باقیماند در آنجا متوسط الحال خواهی بود و اگر سه عدد باقیماند در آنجا از وقت زیاد میثود و اگر چهار عدد باقیماند سعادت تو در آن مکان است

علی افتر  
 $140 + 221 + 249 = 610$   
 $610 \div 4 = 152.5$   
 باقی مانده ۰.۵  
 صعدن ۱۹۵  
 فرخ ۲۸۸  
 + ۰۱۶  
 ۱۱۲۹

### در کشتن خنساغان خوب

اختیار هر چه خواهی بخت شرط آور بجا تا شود کار تو نیکو وین همی دان نقرض  
 حال مبعود باید حال بیت و صاحبش حال طالع صاحبش بیت العرض صاحبش  
 شرح مثلا هرگاه اراده سفر داری اول باید ملاحظه حال ماه را بکنی که صاحب سفر است و صاحب عرض هم در خصوص سفر عبارت از آن است و آنخانه هم که ماه در آن است باید خوشحال باشد یعنی کوکب بخشی در میزان نباشد و صاحب میزان که زهره است باید خوشحال باشد یا یعنی که باید در شرف یا اوج باشد یا در مثلثه خود و طالع وقت هم خوب باشد مثلا اگر طالع حمل است باید خوشحال باشد و صاحب حمل هم که مریخ است نیز باید خوشحال باشد و خانه نهم هم که قوس بفرست باید خوشحال باشد مثلا اگر طالع حمل شود نهم آن قوس بیاید که بیت العرض است آن نیز باید خوشحال باشد و صاحب قوس که مشتری است آن هم باید خوشحال باشد

لیلی  
 $288 + 665 = 953$   
 $953 \div 4 = 238.25$   
 باقی مانده ۰.۲۵  
 محمد رضا  
 $1004 + 188 + 656 = 1848$   
 $1848 \div 4 = 462$   
 فرخ  
 $288 + 1286 + 665 = 2239$   
 $2239 \div 4 = 559.75$   
 متوسط ۰.۷۵

### تا سفر خوش گذرد فائده در بیان مدت طلوع هر یک از بروج دوازده گانه است

که برای شناختن طالع وقت مدخلیت دارد طلوع آنها از مشرق  
 حمل یک ساعت و بیت دقیقه نوز یک ساعت و سی دقیقه جوزا دو ساعت سرطان دو ساعت  
 بیت دقیقه اسد دو ساعت و بیت دقیقه سنبله دو ساعت و سی دقیقه میزان دو ساعت و سی دقیقه  
 عقرب دو ساعت و بیت دقیقه قوس دو ساعت و بیت دقیقه جدی دو ساعت و دلو



### کیاست و سی دقیقه حوت یک عت و بیت دقیقه فائدہ کا نظر نظر کو اک

قرآن و معانی = دو کوکب در برج و کلد  
 تسدیس حاصله دو برج است  
 یعنی ۶۰ درجه = ۶۰ ÷ ۶ = ۱۰  
 تسدیس آنکہ سے برج یعنی ۹۰ درجه  
 حاصله باکرہ = ۹۰ ÷ ۶ = ۱۵  
 تسلیت آنکہ ۱۲۰ درجه  
 چارہ برج = ۱۲۰ ÷ ۳ = ۴۰

نظرات کو اک پنج است اول مقارنہ و آنرا قرآن ہم میگویند و مقارنہ آفتاب و ماه را اجتناب  
 میگویند در پنج کوکب دیگر احتراق میگویند و بار اس و ذنب را مجاسده میگویند  
 و قرآن و مقارنہ است کہ دو کوکب در یک برج و یک در جمع شوند دو تم تسدیس و آن اینست  
 در برجی باشد و کوکب دیگر در سوم آن برج باشد یا یازدهم آن بهمان درجه  
 اینست کہ کوکبی در برجی باشد و کوکب دیگر در برج چہم یا نہم آن باشد بهمان درجه  
 و آن اینست کہ کوکبی در برجی باشد و کوکب دیگر در برج پنجم یا نہم آن برج باشد در همان درجه  
 پنجم مقابله و آن اینست کہ کوکبی در برجی باشد و کوکب دیگر در برج ہفتم آن باشد بهمان درجه  
 بروج منقلب

### حمل — سرطان — میزان — جدی

### فائدہ کا نظر نظر کو اک

در حاشیہ کتاب زنج المغانی کہ استنساخ آن در حدود سنہ ہفتصد ہجری است از مولفان خواجہ نصیر الدین  
 طوسی قدس سرہ القدوسی کہ از کتب کتابخانہ تولیجان مغول و در چند جای آن بخط او نوشته و مہرزہ  
 شدہ بود چنین یافتہ کہ نوشته بود برابر باب بصیرت پوشیدہ نمازند کہ زیر کی در سال پوئضد ہشتاد  
 شش تقریب سیاحت بطرف جزائر خالکرات افتاد و در آنجا قسمی از چوب دید کہ آتش اورا نوشتی  
 پس آنچوب را برداشتہ و صنی و صلیبی از آن تراشیدہ و بجانب سوننات ہند بردہ و بابت رسان  
 گفت کہ خدا این شامہ مخلوقند گفتہ پس خدای خالق کہ انت گفت خدائی است کہ با شہ نزد  
 و خدا این شامیوزند پس تمامی اصنام را از سیکدہ آورده و در آتش گذارد آنچہ از چوب و  
 قیر و مثل آنها بود سوختہ و آنچه از طلا و نقرہ و مس بود گداختہ شد پس الشیان گفتند کہ تو با اینا آمدہ

که اصنام مابوزد و الا ان خودت خود ما را یکی گفت خودم صنم و صلیب خوب بر ایجان آوریده ام  
گفتند پس کجا است بعد از آن آن مرد زیرک دست کرده و صنم و صلیب کذابی را با ایشان زاره  
صد هزار تومان از ایشان گرفت و بولایت خود رفت و آن روز را عید الصیبت نام کردند و هر ساله  
این روز را عید گرفتند و این سرگذشت از او یادگار ماند تمام شد کلام او مطابق عبارتی که نوشته شده بود  
فأعدہ در کبایان تعیین نصف

بدانکه علامه مجلسی اعلی الله تعالیه در رساله ای که در باب نماز شب تالیف فرموده در خصوص تعیین  
نصف شب چنین فرموده که بعضی از علماء بنای آنرا بر طلوع و غروب ماه نهاده اند و قضا  
اینست که از شب اول تا شب چهاردهم را بشمارند که چند روز از ماه گذشته و بعد از چهار  
از شب پانزدهم بشمارند آنچه از شب گذشته درشش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت  
قسمت نمایند پس در اول قدر ساعات گذشته از شب باشد تا غروب ماه و در ثانی  
قدر ساعات گذشته از شب باشد تا طلوع ماه مثلاً در شب چهارم چهار درشش ضرب  
میکنیم بیت و چهار میشود آنرا تقسیم بر هفت میکنیم خارج قسمت سه و سه ربع میشود پس معلوم  
میشود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه ربع ساعت خواهد بود و در شب  
پنجم هم همین عمل معلوم شود که طلوعش در شب پنجم بعد از سه ساعت و سه ربع ساعت  
خواهد بود و همچنین هر گاه پنج درشش ضرب کنیم و حاصل ضرب را که سی باشد تقسیم بر هفت  
کنیم خارج قسمت چهار و دو ربع میشود پس غروب ماه در شب پنجم و طلوع آن در شب  
نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو ربع ساعت میشود و ساعتیکه در این قاعده مذکور شد  
ساعات معوجه است که هر یک از شب و روز را بدو ازده قسمت مساوی کنند خواه دراز  
باشد یا کوتاه پس سه ساعت شب چهار یک شب خواهد بود و شش ساعت نصف شب خواهد  
بود و بنای شب بر غروب و طلوع آفتاب است بنا بر این قاعده نه طلوع صبح و این قاعده تخمینی  
است و باعتبار تقدم و تاخر خروج شعاع اختلاف بهم میرسد و آنهایکه عالم بر کیفیت شمس و  
قمر و نجومند و مترصد اوقات عباداتند امری چند از ادضاع و احوال نجوم و غیره را بر ایشان

ظاهر میشود که بنای عبادات خود را بر آن میگذارند

فائده مهمه

بدانکه مقصود از شبی که ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بیان فرموده اند و احادیث و اخبار از ایشان رسیده ظهور دارد که شب از غروب آفتاب تا طلوع فجر صادق است و آن از جهت احتیاط فضول و بروج مختلف میشود از جهت بلندی و کوتاهی پس بهترین قاعده برای تعیین اوقات شب اینست که نسبت به برجی از بروج دوازده گانه تعیین شود تا تحقیقا معلوم شود و شب زنده دازان از دخول و خروج آن ساعات در شب از روی تعیین با خبر باشند و از فیض آن بهره مند شوند لذا برای سهولت و آسانی از این جدول که را انهای اوقات شب تمام ساعت نیمی شب در آن است در دعا و باقیمانده تا طلوع فجر و مقدار بین الطلوعین تا اول آفتاب را یاد میکنیم و این برای اوقات شبهای دوره سال ثابت و غیر قابل تغییر است و بنای جدول روی دوازده برج است برای هر سال

جدول اوقات			
ایام	اول	پایان	بیشتر
ساعات تمام شب	ده ساعت و نیم	ده ساعت و چهار دقیقه	نهم ساعت و سی و هفت دقیقه
ساعات نصف شب	پنج ساعت و یک ربع	پنج ساعت و دو دقیقه	چهار ساعت و چهل و نه دقیقه
امتداد زمان دعا	یک ساعت و سه ربع	یک ساعت و چهار دقیقه و چهار ثانیه	یک ساعت و سی و شش دقیقه و چهار ثانیه
بقیه تا طلوع فجر	سه ساعت و نیم	سه ساعت و بیست و یک دقیقه و چهار ثانیه	سه ساعت و بیست و یک دقیقه و چهار ثانیه
بین الطلوعین	یک ساعت و یک دقیقه	یک ساعت و سی و دو دقیقه	یک ساعت و سی و چهار دقیقه
نقشه اوقات			
ساعات تمام شب	۹ ساعت و ۱۲ دقیقه	۸ ساعت و ۶ دقیقه	۸ ساعت و ۲۰ دقیقه
ساعات نصف شب	۴ ساعت و ۳۶ دقیقه	۴ ساعت و ۳۰ دقیقه	۴ ساعت و ۲۰ دقیقه

ایام	اول	یازدهم	بست و دهم
امداد زما دعا	یک ساعت و سی و دو دقیقه	یک ساعت و ۲۷ دقیقه و ثانیه	یک ساعت و نیم
باقی ناطلوع فجر	ساعت و چهار دقیقه	دو ساعت و ۵۶ دقیقه	دو ساعت و چهل دقیقه
بین الطلوعین	یک ساعت و ۳۸ دقیقه	یک ساعت و ۴۲ دقیقه	یک ساعت و ۴۶ دقیقه
جوزا			
ساعت تمام شب	سه ساعت و دو دقیقه	سه ساعت و ۴۴ دقیقه	سه ساعت و سی و دقیقه
نصف شب	چهار ساعت و یک دقیقه	سه ساعت و ۵۲ دقیقه	سه ساعت و ۴۶ دقیقه
امداد زما دعا	یک ساعت و ۲۲ دقیقه	یک ساعت و ۱۷ دقیقه و ثانیه	یک ساعت و پانزده دقیقه و نیم
باقی ناطلوع فجر	سه ساعت و ۴۲ دقیقه	سه ساعت و ۲۴ دقیقه و ثانیه	دو ساعت و سی و یک دقیقه
بین الطلوعین	یک ساعت و ۵۷ دقیقه	یک ساعت و ۵۴ دقیقه	یک ساعت و ۵۷ دقیقه
سرطان			
تمام شب	۷ ساعت و ۳۱ دقیقه	۷ ساعت و ۳۳ دقیقه	۷ ساعت و ۴۸ دقیقه
نصف شب	۳ ساعت و ۴۵ دقیقه و نیم	۳ ساعت و ۴۶ دقیقه و نیم	۳ ساعت و ۵۴ دقیقه
امداد زما دعا	یک ساعت و ربع و ده ثانیه	یک ساعت و ربع و بیست ثانیه	یک ساعت و ۱۸ دقیقه
باقی ناطلوع فجر	دو ساعت و نیم و ۲۰ ثانیه	دو ساعت و نیم و ۲۰ ثانیه	۲ ساعت و ۳۶ دقیقه و ۲۰ ثانیه
بین الطلوعین	یک ساعت و ۵۷ دقیقه	یک ساعت و ۵۷ دقیقه	یک ساعت و ۵۴ دقیقه
مردار اسد			
تمام شب	۸ ساعت و دو دقیقه	۸ ساعت و ۲۵ دقیقه	۸ ساعت و ۴۹ دقیقه

ایام	اَدَل	یازدهم	بہت ویکم
ساعات نصف شب	۴ ساعت و یکدقیقہ	۴ ساعت و ۱۲ دقیقہ	۴ ساعت و ۲۴ دقیقہ و نیم
امتداز مادعا	یک ساعت و ۲ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ	یک ساعت و ۲۴ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ	یک ساعت و ۲۸ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ
باقی طلوع فجر	دو ساعت و ۴۰ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ	دو ساعت و ۴۷ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ	دو ساعت و ۵۶ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ
بین الطلوعین	یک ساعت و پنجادقیقہ	یک ساعت و ۴۵ دقیقہ	یک ساعت و ۴۱ دقیقہ
سُنْبُلَات			
ساعات تمام شب	۱۲ ساعت و ۱۲ دقیقہ	۱۲ ساعت و ۳۰ دقیقہ	۱۲ ساعت و ۴۸ دقیقہ
نصف شب	چار ساعت و ۳۶ دقیقہ	چار ساعت و ۵۰ دقیقہ	چار ساعت و ۵۶ دقیقہ و نیم
امتداز مادعا	یک ساعت و ۳۲ دقیقہ	یک ساعت و ۳۶ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ	یک ساعت و ۴۱ دقیقہ و ۱۰ ثانیہ
باقی طلوع فجر	۳ ساعت و چاردقیقہ	۳ ساعت و ۱۳ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ	۳ ساعت و ۲۱ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ
بین الطلوعین	یک ساعت و ۳۰ دقیقہ	یک ساعت و ۳۴ دقیقہ	یک ساعت و ۳۳ دقیقہ
مِہْرَات			
تمام شب	۱۲ ساعت و نیم	۱۲ ساعت و ۵۴ دقیقہ	۱۲ ساعت و ۱۷ دقیقہ
نصف شب	پنج ساعت و یکربع	پنج ساعت و ۲۷ دقیقہ	پنج ساعت و ۳۸ دقیقہ و نیم
امتداز مادعا	یک ساعت و ۴۵ دقیقہ	یک ساعت و ۴۹ دقیقہ	یک ساعت و ۵۲ دقیقہ و ۵۰ ثانیہ
باقی طلوع	۳ ساعت و نیم	۳ ساعت و ۳۸ دقیقہ	۳ ساعت و ۴۵ دقیقہ و ۲۰ ثانیہ
بین الطلوعین	یک ساعت و نیم	یک ساعت و نیم	یک ساعت و سی و یکدقیقہ

عقرب			
ایام	اول	بازدهم	بست و یکم
تمام ساعات شب	یازده ساعت و ۳۹ دقیقه	۱۲ ساعت و دو دقیقه	۱۲ ساعت و ۳ دقیقه
نصف شب	پنج ساعت و ۴۹ دقیقه	۶ ساعت و یک دقیقه	۶ ساعت و ده دقیقه
امتداد نماز دعا	یک ساعت و ۵۶ دقیقه نیم	۲ ساعت و دو دقیقه ۲ ثانیه	دو ساعت و سه دقیقه ۲ ثانیه
باقی طلوع فجر	سه ساعت و ۵۳ دقیقه	۴ ساعت و دو دقیقه ۲ ثانیه	چهار ساعت و ۶ دقیقه و ۳ ثانیه
بین الطلوعین	یک ساعت و ۲۱ دقیقه	یک ساعت و ۳۳ دقیقه	یک ساعت و ۳۴ دقیقه
ذو قوس			
تمام ساعات شب	۱۲ ساعت و ۳۴ دقیقه	۱۳ ساعت و ربع	۱۲ ساعت و ۵۲ دقیقه و نیم
نصف شب	۶ ساعت و ۱۷ دقیقه	۶ ساعت و ۲۲ دقیقه و نیم	۶ ساعت و ۲۶ دقیقه
امتداد نماز دعا	۲ ساعت و ۵۵ دقیقه و ۳ ثانیه	۲ ساعت و ۷ دقیقه و نیم	۲ ساعت و ۸ دقیقه و ۳ ثانیه
باقی طلوع فجر	۴ ساعت و ۱۱ دقیقه و ۲ ثانیه	۴ ساعت و ربع	۴ ساعت و ۱۱ دقیقه و ۲ ثانیه
بین الطلوعین	یک ساعت و ۳۶ دقیقه	یک ساعت و ۲۸ دقیقه	یک ساعت و ۳۸ دقیقه
ذو جدی			
تمام ساعات شب	۱۲ ساعت و ۵۴ دقیقه	۱۲ ساعت و ۵۲ دقیقه	۱۲ ساعت و ۴۳ دقیقه
نصف شب	۶ ساعت و ۲۷ دقیقه	۶ ساعت و ۲۶ دقیقه	۶ ساعت و ۲۱ دقیقه و ۳ ثانیه
امتداد نماز دعا	۲ ساعت و نه دقیقه	۲ ساعت و ۸ دقیقه و ۳ ثانیه	۲ ساعت و ۷ دقیقه و ۱۰ ثانیه
باقی طلوع فجر	۴ ساعت و ۱۸ دقیقه	۴ ساعت و ۱۷ دقیقه و ۲ ثانیه	۴ ساعت و ۱۴ دقیقه و ۲ ثانیه
بین الطلوعین	یک ساعت و ۲۸ دقیقه	یک ساعت و ۳۸ دقیقه	یک ساعت و ۳۷ دقیقه



اسم نالوق			
ایام	اول	یازدهم	بیت و یکم
تمام ساعت ۱۲	۱۲ ساعت و ۳۴ دقیقه	۱۲ ساعت و ۱۶ دقیقه	۱۲ ساعت و ۵۷ دقیقه
نصف شب	۶ ساعت و ۱۶ دقیقه و نیم	۶ ساعت و ۸ دقیقه	۵ ساعت و ۵۱ دقیقه و نیم
امداد دعا	۲ ساعت و ۵ دقیقه و نیم	۲ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۳۰ ثانیه	یک ساعت و ۵۹ دقیقه و نیم
باقی طلوع فجر	۴ ساعت و ۱۱ دقیقه	۴ ساعت و ۵ دقیقه و ۲۰ ثانیه	۳ ساعت و ۵۹ دقیقه و نیم
بین الطلوعین	یک ساعت و ۲۵ دقیقه	یک ساعت و ۳۴ دقیقه	یک ساعت و ۳۳ دقیقه
اسم حوت			
تمام ساعت ۱۱	۱۱ ساعت و ۳۹ دقیقه	۱۱ ساعت و ۱۱ دقیقه	۱۰ ساعت و ۴۹ دقیقه
نصف شب	۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و نیم	۵ ساعت و ۳۷ دقیقه و نیم	۵ ساعت و ۲۴ دقیقه و نیم
تمام امداد دعا	یک ساعت و ۵۶ دقیقه و نیم	یک ساعت و ۴۵ دقیقه و ۲۰ ثانیه	یک ساعت و ۴۶ دقیقه و ۱۰ ثانیه
باقی طلوع فجر	۴ ساعت و ۱۸ دقیقه	۴ ساعت و ۱۷ دقیقه و ۲۰ ثانیه	۴ ساعت و ۱۴ دقیقه و ۲۰ ثانیه
بین الطلوعین	یک ساعت و ۳۸ دقیقه	یک ساعت و ۳۱ دقیقه	یک ساعت و ۳۷ دقیقه

### فائده

در تقویمهای رسمی که در سابق متداول بود در صفحه قمری آن بعد از ستون توقیقات جدولی رسم میکردند نام کف الحصب در آن تعیین وقت رسیدن آن بوسط السماء را رقم میکردند و آثار آن اینست که اگر کسی توبه باشد که چه وقت بوسط السماء میرسد در آن وقت هر دعای مشروعی کرده شود مستجاب خواهد شد بخردگان کسیکه ظالم و ستمکار باشند و همچنین از اذات الکوسی بینامند و آن عبارت است از ستارگان خدی در فلک البروج که هرگاه با این آنها بخطوط فضییه ای متصل شود صورت زنی حاصل گردد که بر سر کشته و خضاب برکف او است و در هر برجی از بروج دوازده گانه وقت معینی دارد که بوسط السماء میرسد که در بالای سروعات بود آنوقت دعا کند مستجاب میزود چون اخیر در تقویمهای فارسیه وقت رسیدن آن

بوسط السماء نوشته می شود لذا شناختن وقت آزاد در هر یک از بروج دوازده گانه فایده نشان  
 مینماید بدین قرار است

در نه ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۱۳ سرطان تا ۲۹ سرطان
در هشت ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۳۰ سرطان تا ۱۳ اسد
در هفت ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۱۴ اسد تا ۱۴ سنبله
در شش ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۱۵ سنبله تا ۲۵ سنبله
در پنج ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۲۶ سنبله تا ۱۵ میزان
در چهار ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۱۶ میزان تا ۱ عقرب
در سه ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۹ عقرب تا ۲۹ عقرب
در دو ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۱ قوس تا ۱۵ قوس
در یک ساعتی شب بوسط السماء میرسد	۱۶ قوس تا ۱۲ جدی
در نه ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۱۳ جدی تا ۲۹ جدی
در هشت ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۳۰ جدی تا ۱۳ دلو
در هفت ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۱۴ دلو تا ۲ حوت
در شش ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۳ حوت تا ۲۴ حوت
در پنج ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۲۵ حوت تا ۱۵ حمل
در چهار ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۱۶ حمل تا ۱ ثور
در سه ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۱ ثور تا ۲۹ ثور
در دو ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۳۰ ثور تا ۱۴ جوزا
در یک ساعتی روز بوسط السماء میرسد	۱۵ جوزا تا ۱۲ سرطان

همی از این  
 نور از این  
 صبر از این  
 سرطان  
 اسد  
 سنبله  
 میزان  
 عقرب  
 قوس  
 جدی  
 دلو  
 حوت  
 حمل  
 ثور  
 جوزا

این طبع بلند جناب آقای سید محمد مجتهدی ریاست محترم نشریات اسنان قدس رضوی دام غره  
 بگرفت مصطفی چو علی را بروی دست گفتا و ز بعد من وصی و هم امام شد  
 جز خلعت ولایت بر نامت علی بعد از رسول بر همه عالم حرام شد

در بیان تعین غرة ماه رمضان و روز عرفه و عید قربان  
و قتیکه ماه دیده شود و بوم الشکنا شد بنا بر نقل

### سید ابن طاووس در کتاب اقبال

سید ابن طاووس رضی الله عنه در کتاب اقبال در اعمال ماه رمضان چنین فرموده که  
بدان بدستیکه خدای جل جلاله تفضل فرموده است بر ما با سرار ربانیه و انوار محمدیه و  
نیکبای حلوتیه امی که از جمله آنها است شناساندن با اولیای ماهها را هر چند ماه را  
و این فاعده از راه احکام نجومی نیت و از راه استخاره ای روایت شده نیت بلکه از راه  
و جدانیه ضروری است و جز این نیت که مایه میکنیم از دلایلی ماه رمضان و علامات  
و نشانی آن برای کسانی که با آنها تفضل فرموده برایشان بچیزی که بهما تفضل فرموده از  
بخشش و کرامتهای خود هر چند در ظاهر شریعت نبویه لازم العمل نباشد و یاقیم ما از راه تعلیق  
غریبه ای که در پشت کتاب کهنه ای بود که به ما رسید در روز جمعت و چهارم ماه صفر سال  
شصت بعد از تصنیف این کتاب اقبال و ما بهمانطور که دیده ایم روایت میکنیم و آن مفرد  
بصواب است و لفظ آن اینست هر گاه بجوای شناسی و قفنه یعنی روز عرفه و اول ماه  
رمضان را از هر ماهی در دوره سال که چه روزی است از روزهای هفته پس مراقب باش  
ماه محرم را اگر دیدی آنرا و از اول آن چهار روز بشمار روز پنجم آن عرفه و ششم آن اول ماه  
رمضان است و اگر ماه محرم را ندیدی مراقب اول ماه صفر باش اگر آنرا دیدی دو روز  
از آن بشمار روز سوم آن عرفه و چهارم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال صفر را ندیدی  
مراقب باش هلال ربیع الاول را هر گاه دیدی آنرا یکروز از آن بشمار روز دوم آن عرفه و  
سوم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال ماه ربیع الاول را ندیدی مراقب هلال ماه  
ربیع الثانی باش اگر آنرا دیدی از آن شش روز بشمار هفتم آن عرفه و هشتم آن اول ماه رمضان  
است و اگر هلال ماه ربیع الثانی بر تو مخفی شد مراقب ماه جمادی الاول باش اگر آن را دیدی

از آن پنج روز بشمار روز ششم آن عرفه و هفتم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال ماه  
 جمادی الاولی بر تو مستور ماند مراقب باش ماه جمادی الثانیه را اگر هلال آن دیده شد سه روز از  
 آن بشمار روز چهارم آن عرفه در روز پنجم آن اول ماه رمضان است و اگر هلال ماه جمادی الثانیه  
 بر تو مخفی ماند مراقب ماه رجب باش چون دیدی آنرا از آن دو روز بشمار روز سوم عرفه و چهارم  
 از آن ماه رمضان است و اگر هلال ماه رجب بر تو مخفی ماند مراقب ماه شعبان باش چون ماه  
 زادیدی اول آن عرفه و دوم آن اول رمضان است و اگر هلال ماه شعبان بر تو مستور ماند  
 مراقب ماه رمضان باش اگر دیدی آنرا شش روز از آن بشمار هفتم آن عرفه و هشتم آن اول رمضان  
 است و اگر هلال رمضان بر تو مستور شد مراقب هلال ثوال باش اگر از دیدی چهار روز  
 از آن بشمار پنجم آن عرفه و ششم آن اول رمضان است و اگر هلال ثوال بر تو مخفی ماند مراقب  
 ماه ذیقعد باشد اگر هلال آنرا دیدی سه روز از آن بشمار چهارم آن عرفه و پنجم آن اول رمضان  
 است و اگر هلال ماه ذیقعد بر تو مستور ماند مراقب هلال ذیحجه باش اگر از دیدی از آن  
 هشت روز بشمار نهم آن عرفه و دهم آن اول رمضان است اینست آخر آنچه بایدیم آنرا  
 پس حفظ کن آنرا مگر از کسی که مستحق است شناختن معنای آنرا تمام شد ترجمه کلام سید در اقبال

### ملخص المنقاعده

آنستکه روز ششم محرم و چهارم صفر و سوم ربيع الاول و هشتم ربيع الاخر و هفتم جمادی  
 الاولی و پنجم جمادی الثانیه و چهارم رجب و دوم شعبان و اول رمضان و ششم ثوال  
 و پنجم ذی قعد و دهم ذیحجه از ایام هفتگانه است و اگر هلال ماهی دیده نشد از ماهها  
 دیگر که هلال آنها دیده شده میتوان معلوم کرد در ماههای هر یک را با بنقاعده میتوان دانست

### طریقتهای دیگر

بخط مرحوم حجه الاسلام آیه الله عمر خود شیخ محمد تقی مشهور بآقا نجفی اصفهانی دیدیم که از مرحوم  
 خلد مقام شیخ بهائی معروف اهل المدینه نقل کرده و از روی خط آن بزرگوار استخراج فرموده بود

اولیاء صلاه قهری

عمر زائر النور

بنا اول

۴ صلوات

۴ نور

۴ صلوات

۴۰۰

عین عبارت آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم طریقه ختم آیه نوز که از اکابر بار سیده در  
 چهارربعین در اربعین اول در وقت خواب ابتدا نماید و چهل و یک مرتبه صلوات بفرستد با  
 حضور قلب بخونیکه گوید در حضور ائمه طاهرین علیهم السلام نشسته با نهایت خضوع سر برهنه کرده  
 چهل و یک مرتبه آیه مبارکه را بخواند و چهل و یک مرتبه دیگر صلوات بفرستد باید با وضو و قر زانده النور باشد  
 و روز اول که میخواهد شروع بخدمت کند غسل کند چون بدین قاعده قاری متوجه قرات شود در  
 عالم رؤیا سیرا خواهد کرد و پروازها خواهد نمود و بسیار صدای وحشناک خواهد شنید و در آن  
 ایام روشن دل خواهد بود و در آبهای بسیار مانند رودخانه ها و دریا های عظیم غوطه در خواهد شد  
 و در اول استنسال بخدمت اگر قاری قابل نباشد و تزکیه نفس نکرده باشد توفیق عمل نخواهد یافت و  
 اگر قابل باشد باز در امتحان خواهند کرد و علوم حقه ای با و تعلیم خواهند کرد از قبیل کیمیا و سیمیا و  
 از عوافت امور مطمع خواهد شد باید انشخص با نهادل بنزد و بگوید مقصود من رسیدن بخدمت مولا  
 و آقای خدام حضرت صاحب الامر عمل اله تعالی و جنبه میباشد تا آنگاه او را داخل بابی کند و تشرف  
 حضور مبارک ائمه علیهم السلام را پیدا خواهد نمود و بمطالبعه دارد خواهد نامش باشد البته باید آن اسرار  
 را بکسی نگویید و اگر خواهد ترقی داند او را در اربعین دوم چهل و هفت مرتبه بخواند و بطریقی که  
 مذکور شد صلوات بفرستد و در اربعین سوم بعد حروف کسوت آیه بخواند و در اربعین چهارم  
 بعد جملی لفظ نوز بخواند که آن دو لیت و پنجاه و شش است و او را در محض این آیه مداومت نمودن  
 کویعص جمع است بین العشائین بعد چهل که عدد هر دو چهار صد و هفتاد و سه است و در جمله  
 اسرار است و جوذیر تجربه کرده ام و بعضی این دو اسم را ما بین طلوع فجر و آفتاب میخوانند بعد از  
 تنویر قلب مداومت نماید بتلاوت آیه نوز و توسل جوید در هر نوزی از انوار پنجگانه منظره یکی از حسنه  
 کسایه صلوات الله علی التریب من الاسرار من ستر ستر و من لم یستر لم یمل و هرگاه این بیست  
 با او نباشد و ختم را بردارد البته بقدر لیاقت ترقی در احوال او بد بد مجرب مجرب استقی ماسطر عقبه

۴۰۰  
 ۴ صلوات  
 ۴ نور  
 ۴ صلوات

۲۰۶  
 ۷۳  
 ۱۹۵۴۱۱  
 ۲۷۱

### طریقه بگری

منقول از مرحوم مبرور زبده العارفتین آقا محمد سید ابادی در تصفیة قلب و سلوک الی الله سالک

قبل از شروع در اربعین مدتی در ایام بگیری بزود که الله خاطر می و ناطری مداومت نماید و نوافل  
 یومیته را با خشوع بجا آورد تا میل کاملی به رسد بعد از آن شروع در اربعین نماید و از حیوانی اجتر از  
 کند و در میان نافه شب و شفع سصد و شصت مرتبه یا حتی تا یکم را متصل تکرار نماید نفس  
 قطع نده چون نفس قطع شود نفس کشیده بگوید بِرَحْمَتِكَ اسْتَجَبْتُ اللَّهُمَّ أَحْيِ قَلْبِي  
 و چون نفس را تازه کرد باز شروع بکرا کند بنهج سابق تا تمام شود بعد از آن با تمام باقی نوافل پرداز  
 و اربعین را بدین نهج تمام کند بعد از اتمام شروع به آیه نور نماید در با مداد و در هر نوری از انوار  
 پنجگانه ستر بتوسل یکی از اصحاب که شود در نور اول بنور اول و در ثانی ثانی و کله این عمل  
 باعث حیات قلب شود که عبارت است از علم بمطالب کلیه و مکرر تجربه برسد

### طریقتی دیگر

از جناب شیخ بهاء الدین عاملی عالمه الله بلطفه الجانی منقول است که مداومت بر آیه شریفه نور نزد  
 طلوع آفتاب یکصد و بیست و چهار مرتبه باعث اطلاع بر علوم و تنویر قلب میشود با این طریق که از  
 اول آیه الله نور السموات تا آخر آیه جهت کشف علوم غایبه و ایاضات و جهت روایای صادق  
 خصوص تشرف حضور مبارک اممه مصومین لایسیما حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و صلوات الله  
 علیه جمیع و هر قسم سوالاتی که داشته باشند طلب نمایند و کسب معالم دینی و استجاب دعا و احوال  
 کیفیه الاشارة

### از آقایان مرحوم حاج شیخ حسن علی اصفهانی

به اینجانب جن میرجانی طباطبائی محمدآبادی جرقومی اصفهانی عنقه در سال ۱۳۵۹ قمری در مشهد مقدس  
 دستور فرمودند که برای تکمیل کمال و تهذیب نفس تا چهل روز هر روز بعد از نمازهای پنجگانه یومیته بلافاصله  
 حضرت فاطمه سلام الله علیها را پس از آن آیه الکرسی تا فیما خالدون و یکمرتبه سوره حمده و دو آیه شود الله  
 و دو آیه قل اللهم بالک الملک و سه مرتبه سوره قل هو الله احد و سه مرتبه آیه من یتق الله را تا قد جعل الله  
 لكل شیء قدرا انجوا نم و بجانب بالابد م و سه مرتبه ایند عار انجوا نم سبحان من لا یغتر علی  
 اهل تمایکیه سبحان من لا یأخذ اهل الارض بالان العذاب سبحان الشرف و قائل رحیم



اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَبَصَرًا وَفَهْمًا وَعِلْمًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 و بعد از هر نمازی از نمازهای واجبیه همین دستور عمل کنم و بعد از نماز صبح فقط دست راست را  
 بر روی قلب گذارم و بعد در مرتبه با فتح گویم و وقت خوابیدن با وضو بخوانم و هنگام خوابیدن  
 آیه الکرسی و یازده مرتبه سوره قل هر دو اصدرا بخوانم و تسبیح حضرت فاطمه علیها سلام الله را بتقدیم  
 سبحان الله بر الحمد لله بخوانم و بعد از بیدار شدن نوافل شب را بجا آورم و در میان نوافل تسبیح  
 و در سید و شصت مرتبه یا حتی یا قیوم را بی در پی گویم و هر کجا میخواهد نفس قطع شود بجهله  
 بِرَحْمَتِكَ اسْتَفِيتُ نَفْسِي فَاطْمَعْتُ بِكَ وَبِغُورِكَ اللَّهُمَّ أَخِي فَلْيَبْرِئْنِي مِنْ أَرْبَعِينَ أَوَّلَ رَا  
 باین ترتیب تمام کردم آثاری مشاهده کردم که بگفتن و نوشتن آن ماذون نیم بعد دستور  
 اربعین دوم را دادند باین نحو که مدت چهل روز هر روز بعد از نماز صبح چهارده مرتبه صلوات  
 بفرستم و بعد از آن یکصد و ده مرتبه سوره و العارفات را بخوانم و بعد از آن نیز چهارده مرتبه بگر  
 صلوات بفرستم و پس از آن هزار و یکمرتبه یا حتی یا قیوم گویم و بعد از هر مرتبه اینها را بخوانم  
 يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ اسْتَفِيتُ

بِجَاهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجْعَلْنَا بِرُكَّتِكَ هُدًى

الْأَسْمَاءِ الْعَظِيمَةِ الشَّرِيفَةِ وَاجْعَلْهُمَا وَافِينَ عَلَيْنَا دَافِعِينَ  
 عَنَّا كُلِّ سُوءٍ فَإِنَّ دِينَ الْبِنَاءِ كُلِّ خَيْرٍ وَاجْعَلْنَا مَهَابِينَ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ  
 وَالظَّالِمِينَ وَالْحَاسِدِينَ وَالْمُبْغِضِينَ وَالشَّيَاطِينَ وَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ  
 عَلَيْنَا سَبِيلٌ وَأَرْزُقْنَا رِزْقًا طَيِّبًا حَلَالًا مُبَارَكًا فِيهِ مِنْ حَيْثُ يَحْتَسِبُ  
 وَمِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

## فائده جلیکند

این عمل از سید علی مهدانی است که در اثر آن بکرامات خاص فائز گردیده چنین نقل کرده است در کتاب اسرار که چون کسی مضطر شود و مضطرب الاحوال باشد و هیچ امید و سرانجامی نداشته باشد بنویسد این مربع را در ساعت زهره و قیامه قرناظر بسجود باشد و (۷۸۶) نوبت بخواند و شرط خواندن آنستکه اول وضو سازد و در رکعت نماز گذارد در رکعت اولی ۱۹ مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و بعد از آن فاتحه بخواند و رکوع و سجود کند در رکعت دوم همین کیفیت بعد از آن سلام دهد و این مربع را نقش کند و ۷۸۶ مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و بخور بسوزاند و در حال خواندن با کسی سخن گوید و هفت روز یا هفت شب متصل این عمل را انجام دهد هر روز بعد از فراغت (۳۳) مرتبه صلوات بفرستد و بجنوع تمام آید عارا بخواند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ وَالَّذِي مَلَأَتْ عِظْمَتُهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ  
وَأَسْأَلُكَ بِسْمِكَ يَا اللَّهُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَشَعَتِ  
الْأَبْصَارُ وَوَجِلَتِ الْقُلُوبُ مِنْ خَشْيَتِهِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِ

مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَعْطِيَنِي حَاجَتِي كَذَا پس مطلب خود را طلب کند و مربع ذیل را در وقت نماز و ذکر بگوید برابر خود نگاه دارد و بر کنار سجاده نهد و در آن نظر کند تا هنگام تمام عمل

بسم	الله	الرحمن	الرحيم
۱۰۲	۶۶	۳۲۹	۲۱۹
معدنیار	حق سبح	والی مبدی	دیان
۲۳۰	۲۸۸	۱۰۳	۵۶
واسع علیم	درد درنازق	محبی	عدل
۲۸۷	۳۲۷	۶۸	۱۰۲
محبط	مجید ماجد	رعد ف	نور باسط
۴۷	۱۰۵	۲۱۶	۳۲۱

- ۱- از اول قرآن  
۲- هوزب  
۳- صبا  
۴- صبا  
۵- بسم رب هوزب  
۶- سر اسرار عشق  
۷- بسم رب هوزب  
۸- صبا  
۹- زین العابدین

۲۳۳

مربع ذوالکتابه بسم الله مظهر

بسم	الله	الرحمن	الرحيم
الرحمن	الرحيم	بسم	الله
الرحيم	الرحمن	الله	بسم
الله	بسم	الرحيم	الرحمن

مربع بسم الله مظهر پست ذوالکتابه بزرگ

۱۸۹	۲۰۲	۱۹۹	۱۹۶
۲۰۰	۱۹۵	۱۹۰	۲۰۱
۱۹۴	۱۹۷	۲۰۴	۱۹۱
۲۰۳	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۸

فائده بجهت

از غراب و ضاع نجومی آنستکه طالع مسقط نطفه در شکم مادر محل قرامت در طالع ولادت و طالع ولادت محل قرامت در طالع مسقط نطفه و این از عظام اسرار الهی است مثلاً نطفه داخل رحم شد در وقتیکه سه درجه ثور محل قر بود و طالع نوزده درجه حمل البته هیاید که در وقت ولادت سه درجه ثور که محل قر بود طالع باشد و محل قر نوزده درجه حمل که طالع وقت سقوط نطفه بود

فائده اگر بنحوی بدانی که در میان دو شخص مناسبت و موافقت است یا نه نام طالب و مادر طالب و نام مطلوب و مادر مطلوب را بجانب حمل عدد بگیر و از اعداد اسم نه نه طرح کن و باقی را نگاهدار بعد از آن نظر کن بخواص یک کلمه عدد تا نه عدد اگر مناسبت دارد حکم موافقت کند و عمل را او کند و خواص یک عدد تا نه اینست  
 اگر از طالب یک عدد ماند و از مطلوب یک صورت مناسبت دارد اما دانم با هم بهانه گیرند و اگر یک با نماند و ایشان با هم دوست باشند و اگر یک با نماند با نماند میان ایشان مخالفت باشد و اگر یک با نماند با چهار میان ایشان موافقت باشد و اگر یک با نماند پنج میان ایشان دوستی بود و اگر یک با نماند با هفت دل‌های ایشان با هم نیست ندارد و اگر یک با نماند با هشت با هم دوست باشند و اگر یک با نماند با نه نیز دوست دارند با هم باشند و اگر دو عدد از اسم طالب و دو عدد از اسم مطلوب با نماند ایشان دوست دارند یکدیگر باشند و

$1401 + 238 = 1639 \Rightarrow 1$

$288 + 1300 = 1588 \Rightarrow 2$

۲۴  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

۱ از دوست  
۲ دوست را که یاری کند  
۳ موافق باشد  
۴ موافق باشد  
۵ دوست یگانه  
۶ دوست یگانه  
۷ موافق باشد  
۸ موافق باشد  
۹ موافق باشد  
۱۰ موافق باشد  
۱۱ موافق باشد  
۱۲ موافق باشد  
۱۳ موافق باشد  
۱۴ موافق باشد  
۱۵ موافق باشد  
۱۶ موافق باشد  
۱۷ موافق باشد  
۱۸ موافق باشد  
۱۹ موافق باشد  
۲۰ موافق باشد  
۲۱ موافق باشد  
۲۲ موافق باشد  
۲۳ موافق باشد  
۲۴ موافق باشد  
۲۵ موافق باشد  
۲۶ موافق باشد  
۲۷ موافق باشد  
۲۸ موافق باشد  
۲۹ موافق باشد  
۳۰ موافق باشد  
۳۱ موافق باشد  
۳۲ موافق باشد  
۳۳ موافق باشد  
۳۴ موافق باشد  
۳۵ موافق باشد  
۳۶ موافق باشد  
۳۷ موافق باشد  
۳۸ موافق باشد  
۳۹ موافق باشد  
۴۰ موافق باشد  
۴۱ موافق باشد  
۴۲ موافق باشد  
۴۳ موافق باشد  
۴۴ موافق باشد  
۴۵ موافق باشد  
۴۶ موافق باشد  
۴۷ موافق باشد  
۴۸ موافق باشد  
۴۹ موافق باشد  
۵۰ موافق باشد  
۵۱ موافق باشد  
۵۲ موافق باشد  
۵۳ موافق باشد  
۵۴ موافق باشد  
۵۵ موافق باشد  
۵۶ موافق باشد  
۵۷ موافق باشد  
۵۸ موافق باشد  
۵۹ موافق باشد  
۶۰ موافق باشد  
۶۱ موافق باشد  
۶۲ موافق باشد  
۶۳ موافق باشد  
۶۴ موافق باشد  
۶۵ موافق باشد  
۶۶ موافق باشد  
۶۷ موافق باشد  
۶۸ موافق باشد  
۶۹ موافق باشد  
۷۰ موافق باشد  
۷۱ موافق باشد  
۷۲ موافق باشد  
۷۳ موافق باشد  
۷۴ موافق باشد  
۷۵ موافق باشد  
۷۶ موافق باشد  
۷۷ موافق باشد  
۷۸ موافق باشد  
۷۹ موافق باشد  
۸۰ موافق باشد  
۸۱ موافق باشد  
۸۲ موافق باشد  
۸۳ موافق باشد  
۸۴ موافق باشد  
۸۵ موافق باشد  
۸۶ موافق باشد  
۸۷ موافق باشد  
۸۸ موافق باشد  
۸۹ موافق باشد  
۹۰ موافق باشد  
۹۱ موافق باشد  
۹۲ موافق باشد  
۹۳ موافق باشد  
۹۴ موافق باشد  
۹۵ موافق باشد  
۹۶ موافق باشد  
۹۷ موافق باشد  
۹۸ موافق باشد  
۹۹ موافق باشد  
۱۰۰ موافق باشد

اما از یکدیگر ایمن نباشند و اگر دو بماند با سه با هم موافق باشند و اگر دو بماند با چهار با هم نسبت و محبت دارند و اگر دو بماند با پنج دوست یکدیگر باشند و اگر دو بماند با شش با هم متفق باشند و اگر دو بماند با هفت با هم متفق نباشند و اگر دو بماند باشت با هم سازگار باشند و اگر دو بماند با نه ایشان با هم محبت باشند و اگر از اسم طالب سه بماند و از اسم مطلوب سه با هم موافق باشند و اگر سه بماند با چهار مخالف یکدیگر باشند و اگر سه بماند با پنج دوستدار هم باشند و اگر سه بماند با شش دشمن یکدیگر باشند و اگر سه بماند با هفت با یکدیگر باشند اما دشمن نباشند و اگر سه بماند باشت دوستدار یکدیگر باشند و اگر سه بماند با نه عاشق یکدیگر باشند و اگر چهار از اسم طالب و چهار از اسم مطلوب بماند نیز عاشق یکدیگر باشند و اگر چهار بماند با پنج با هم موافق باشند و اگر چهار بماند با شش موافق نباشند و اگر چهار بماند با هفت دل ایشان با هم راست بود و اگر چهار بماند باشت موافق همیگر نباشند و اگر چهار بماند با نه عاشق یکدیگر باشند

و اگر از اسم طالب پنج و از اسم مطلوب پنج بماند موافق باشند و اگر از اسم طالب پنج و از اسم مطلوب شش بماند بین آنها خصومت باشد و اگر شش بماند با هفت مخالف همیگر نباشند و اگر شش بماند باشت میان ایشان دوستی باشد

در نسخه مصحف القمر برس تا اینجا نوشته شده بود و بقیه را ننوشته بود

### فایده جعفری

چون کسی خواهد که آینده احوال یا نفع و ضرر خود را معلوم کند باید که اسم سائل را با مطلب سائل اقتران دهد و طالع وقت را ببیند که چه برج است و او تا د طالع را با هم در سطر یا نوشته اقتران دهد و بعد از آن هر دو سطر را یعنی سطر اسم و مطلب و سطر طالع را با هم در سطر یا نوشته اقتران دهد و یکدیگر به بسط بگیرد و ببیند که حروف غیر کرده چند است بترتیب سطر سازد و مرتبه دیگر بسط مقدم و مؤخر سازد جواب شافی حاصل خواهد شد چون یکدیگر محتاج بکسور حروف است در آخر حروف را بگیریم که چون

۵۹۶ حرفت دارند با هم  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰

۱ اولی است  
۲ موافق باشد  
۳ دل خوش تر کند  
۴ دل ایشان را که  
۵ موافق است  
۶ مخالف  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

محتاج شود احتیاج بفرودگردانی نباشد. مثال مطلب مائل سفراست که سفر بود  
خوبست ماینه نام مائل که محمد است با سفر که مقصود او است امزاج دادیم مابین کیفیت

م ح م د س ف ر

امزاج م س ح ف م ر د این سطر با سطر طالع وقت و او تا د آن  
امزاج میدیم جزا طالع وقت است و او تا د آن سبده و قوس و حوت است اول را  
بار دوم امزاج میدیم بکذا ج و ز ا س ن ب ل ه و همچنین ثالث و رابع را  
ج س و ن ز ب ا ل ه ق ح و و س ت این سطر با سطر  
اول نواح میدیم ج ق س ح و و ن و ز س ب ت ا ل ه  
پس این سطر با سطر اسم و مطلب امزاج میدیم

م س ح ف م ر د امزاج  
جزا سبده قوس حوت  
ج س و ن ز ب ا ل ه  
ق ح و و س ت

م ج س ق ح س ف ح م و ر د س ب ت ا ل ه  
این سطر را باید بط کثیر نمایند و جواب حاصل کنند مثلاً میم نصف آن کاف و ربع آن یا  
و حمن آن تا دثن آن با و عشران دال است بکذا

(م) ل ن ی ح ه د (ج) ا (س) ل ل ه ه ی ی و  
و همچنین تا آخر حروف و بعد از آن یکبار دیگر صده و مؤخر کثیر کنند تا ز نام بیرون آید از حروف  
اول احوال گذشته مائل معلوم میشود و از حروف آخر احوال آینده او فهمیده میشود صفحه پنجم جدول

از اشعار محمود در همدان اسم اعظم

در باب اسم اعظم گفته است در صحف بعد سیم در میان نوراندر حایم تو ضیح بیشتر  
مراد حایم سوره زخرفت که سوره ۳۴<sup>جل</sup> سوم قرآن است میم اول میم حایم و میم دوم میم المبین  
و میم سوم میم لعلم است پس شاید مقصود در آیه سوم آن سوره بعد از سیم مذکور جلوه دارد و آن آیه  
اینست و آنده فی ام الکتاب لدینا العلی حکیم و در شریک گفته است حرف است ترتیب نظام  
بسط حرفش چهل گشته تمام و این بعد از حذف و آنده فی ام الکتاب لدینا سنطوار است که آن  
لعلی حکیم باشد که آن است حرف است ل ع ل ی ج ک ی م و اما بط حرفی آن

الف میم الف لام کاف تا الف با عین لام یا حاکاف میم بم حرف ۱۹ است ام کتاب علی حکیم

۲۶

کلمه اندنی و کلمه لدینا را نباید حساب کرد چنانچه بعد از حذف آن ام کتاب علی حکیم میان لام لعلی جزو اسم نیت آنرا نیز باید خارج کرد در اینصورت ام کتاب علی حکیم میان دو عدد بطلی حروف آن چهل میشود و نقطه های جملات آیه نوزده میباشد چنانچه در شعر دیگر گفته است  
نقطه اش نوزده از روی جمل است چون مدخل با بسط بعیل از جدول زیر عفا مظهر ادریب

حروف	بسط جرد	لفظ جرد	مبسوط	عدد نقاط
الف	۳	۳	ف	۱
میم	۳	۳	ی	۲
الف	۳	۳	ف	۱
لام	۳	۳	-	-
کاف	۳	۳	ف	۱
تا	۲	۲	ت	۲
الف	۳	۳	ف	۱
با	۲	۲	ب	۱
عین	۳	۳	ین	۳
لام	۳	۳	-	-
یا	۲	۲	ی	۲
حا	۲	۲	-	-
کاف	۳	۳	ف	۱
یا	۲	۲	ی	۲
میم	۳	۳	می	۲

شعر دیگر  
از ره جا صدرش دال آخر آیه ای از انفا  
اول آیه ۴۴ وان الله سمیع علیم  
دوم آیه ۵۵ وان الله سمیع علیم  
سوم آیه ۶۳ هو السمیع العلیم  
و در این است عدد حروف آن است و نقطه  
هو السمیع العلیم نوزده است و بسط حرفی آن چهل میشود  
شعر دیگر  
اولش بفرده و آخرش است مفضل در وسط یا سین است  
آیه ۷۹ وهو بكل خلق علیم عدد وهو بقاعده  
زبر ۱۷ و بقاعده بنات بود که لغوی آن سن است  
نیکو نذر کن  
مؤلف حقیر در کتاب رواج النسات در شرح  
دعای نسات مشروح شرح داده ام مراجعه شود  
و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء  
والله ذو الفضل العظیم  
صراط علی حق نمسکه

سلام تو را من است رحمت رحمت رحمت  
و هو = ۱۷ = ۱۱ + ۵  
و صا و اد = ۲۲ = ۱۱ + ۱۱  
ال = ۳  
سین = ۶  
۴۰ = ۲۰  
۱۰ = ۱۰  
۱۲  
۱۷  
۲۱۲ و ۹۲  
۱۹ = ۱۱ + ۸  
سین یا ن  
۵۰  
محمد = ۹۲ = ۱۱ + ۸۱  
سین یا ن  
۱۲ = ۱۲  
سین ۱۲ بر ج ۵۶  
الامام (امیر المؤمنین) = ۱۱  
۱۲۱ = ۵ + ۱۱ + ۹  
هو = ۱۱ + ۱۱ = ۲۲  
۱۲۱ = ۶ + ۵ + ۶

باسط = ۱۲  
۷ + ۲ = ۹  
ط بلوغی  
شعر دیگر  
هو واحد  
۱۹ = ۱۰  
۱۹ = واحد  
۱۲  
الم = ۳  
۷۶ ۱۹ ۲۴ ۲۶

گفتم که الف گنت دیگر هیچ گو در خانه اگر کسی است یک حرف بن است  
سر آن ب نقطه است و نقطه زها و علی  
۱۲ = ۱۱ + ۱  
۶۰ + ۴۱ = ۱۰۱  
۹۲ = ۱۱ + ۸۱ محمد علی ابن ابی طالب



۲۷

کسوت حروف جمل										
پ	چ	ج	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش
								ا		
								ب		
								ج		
					ا			د		
					ا			ذ		
						ا		ر		
								ز		
							ب	س		
	ا						ج	ش		
ا					ب			ی		
ب					د	ه		ی		
ج				ه	و			ی	ی	
د			ه		ح	ی			ک	
ه					ی				ک	
و				ی	بی	هی			ک	
ز			ی		دی				ل	
ح			ی		وی	ک			م	
ط	ی			هی	ح	ی			م	ل
ی					ک	ک			ن	
ک			ک		م	ن			ن	ق

۱۰ ی کی ح ۱۲

کسوف لشعرا حروف									
عشر	تسع	ثمان	سبع	سدس	خمس	ربع	ثلث	مفرد	
ل				هـ	س	هـ	ق	ن	س
م		ن			ف	ق		ر	ت
ن					ق	هـ	ق	ن	ث
س				ق	ق	ن	ق	ر	خ
ع			ق		م	هـ	ق	ن	ذ
ف		ق			س	ر		ت	ض
ص	ق			ق	ن	هـ	ق	ش	ظ
ق		هـ			ر	ن		ث	غ

### فائدة

زقانی علیه الرحمہ در کتاب خزائن از کسوف شیخ بہائی رحمہ اللہ نقل کردہ کہ بخط شیخ شہید اعلیٰ مقامہ یافتہ کہ مرفوعاً از دانیال پیغمبر علیہ السلام روایت شدہ کہ گفت ہر گاہ کسی از شما حاجتی داشته باشد و بخواہد بداند کہ حاجت او روا میشود یا نہ بگیرد قدری از حیوانات را و حاجت خود را در نظر بگیرد و ہشت ہشت آن حیوانات را بشمارد اگر یکی باقی ماند بزیرہ تعلق دارد و حاجت او برآورده میشود و اگر دو بماند تعلق بر پنج دارد و حاجت او برآورده نمیشود و اگر سه بماند تعلق دارد و اگر چہ بماند تعلق دارد و آن کس است و حاجت او برآورده میشود و اگر چہ بماند تعلق بر چہل است و حاجت او برآورده نمیشود و اگر پنج بماند تعلق بر شصت است و حاجت او برآورده میشود و اگر شش بماند تعلق بر ہفتاد است و حاجت او برآورده میشود و اگر ہفت بماند تعلق بر ہشتاد است و حاجت او برآورده نمیشود و اگر ہشت بماند تعلق بر ہشتاد و پنج است و حاجت او برآورده میشود و اگر نہ بماند تعلق بر ہشتاد و نہ است و حاجت او برآورده نمیشود

- ۱ = تراویح من کسوف
- ۲ = تفریح من کسوف
- ۳ = کسوف من کسوف
- ۴ = کسوف من کسوف
- ۵ = کسوف من کسوف
- ۶ = کسوف من کسوف
- ۷ = کسوف من کسوف
- ۸ = کسوف من کسوف

### فائدة

ایضا در خزان است که اگر سامنی نبرد تو آید و خواستی ضمیر او را بدانی اسم او و اسم روزیکه نبرد تو  
آمده بحساب جل حساب کن و پشت است طرح کن اگر یکی باقیماند سؤال او از سلطان است تا اگر  
دو باقیماند سؤال او از زنهاست و اگر سه باقیماند از کتاب و علم است و اگر چهار باقیماند از سفر است  
و اگر پنج باقیماند از دروغ و کرات و اگر شش باقیماند از شر و خصومت است و جنگ و اگر هفت باقیماند  
از قوت و دشمنی است

عدد اسمی ایام	الاثنين	الثلاثاء	الاربعاء	الخميس
۴۴	۶۴۰	۱۰۶۲	۳۰۵	۷۴۱

### ( شرح دعای ططام )

جمعه	السبت
۱۴۹	۴۹۳

بر وجه اختصار چنانکه از بزرگان نقل شده چنین است که روایت شده که حضرت باری تعالی در شب معراج  
به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله تفضل فرمود و فرمود که بر خود واجب کرده ام که رد کنیم سؤال احد را  
که باین دعا یاد کند مرا پس هر که متوالی هزار مرتبه بخواند علوم غیبیه بر او کشف شود و اگر هر روز  
سه بار بعد از نماز صبح بخواند پیش از آنکه با کسی سخن گوید بقصد دفع دشمنان دشمنان او بلاک یا  
مغلوب و سحر او گردند و از جمیع اسرار او مطلع گردانند و از میر سید محمد مغربی منقول است که  
هر گاه در جای خلوت در حالتیکه روزه باشد چهل روز هر روز هزار مرتبه بخواند جن و انس سحر او  
گردند و از جمیع اسرار او مطلع گردانند و محافظت او نمایند و اگر کسی را در جوارح بلا باشد هزار مرتبه  
بخواند شخصی از اموات بر او حاضر شود و او را مجرب نماید از علوم غیبیه نزل و مکن او را گوید و اگر بر عمل  
و مکت و زعفران و تربت امام حسین علیه السلام بر ظرف پاک بنویسد و بنویسد و آب آنرا بخورد  
مسئول و مبروم و هر علقی که داشته باشد یا زنی که عقیم باشد شفا یابد و حاصل شود و اگر بخت  
تسخیر شمس یا قمر یا کواکب دیگر بخواند بعد از اسم خود در هر روز هزار مرتبه در جای خلوت در وقتیکه قمر باشد  
در برج طالع آن شخص باشد البته سحر او شود و صاحب علوم غیبیه گردد و آنچه را که بآن محتاج باشد بدون  
سؤال باوردند و در بعضی از کتب نقل شده است که هر که بر او شوار باشد ده روز هر روز و از ده  
مرتبه در یک مجلس بخواند بفرج تبدیل شود ان شاء الله تعالی و اگر صد مرتبه بخواند مخلوس نیت از اهل

کشف و یقین گردد و اگر هزار مرتبه بخواند اسرار توحید او را حاصل شود

و طریقی ختم صغیر این دعا است

که بعد از نماز صبح با کسی سخن گفته در روز شنبه شروع نماید بکریته و در شنبه دوم مرتبه و سه شنبه  
سه مرتبه و همچنین تا چارده روز هر روز یک مرتبه زیاد کند که روز چهاردهم چارده مرتبه خوانده شود هر  
قدشروعی بخواند بمقصود میرسد ان شاء الله تعالی و تجربه رسیده است دعای شریف این است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رَبِّ اَدْخِلْنِيْ فِيْ حُجَّةِ بَحْرِ اَحَدِيَّتِكَ وَ كَطَّامِيْمٍ بِمِ وَ حُدَانِيَّتِكَ وَ  
فُوِيْ بِقُوَّةِ سَطُوَّةِ سُلْطٰنِ قَرْدَانِيَّتِكَ حَتّٰى اَخْرُجَ اِلَى فِضَائِهِ

سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ فِيْ وَجْهِ لَعَاثِ بَرْقِ الْقُرْبِ مِنْ اَثَارِ حِمَايَتِكَ  
مخاطب از روز چهاردهم بخواند در نظر هر که

مُهَيَّبًا بِهَيَّبَتِكَ قُوِيًّا بِقُوَّتِكَ عَزِيْزًا بِعِزَّتِكَ مُتَجَلِّمًا مَكْرَمًا بِعِلْمِكَ  
و تَزَكِيَّتِكَ وَ الْبَسِيْ خَلْعَ الْعِزَّةِ وَ الْقُبُوْلِ وَ سَهْلًا لِيْ مَنَاجِيْهِ <sup>صلواته</sup>

وَ الْوُصُوْلِ وَ تَوَجُّبِيْ بِنَاجِ الْكَرَامَةِ وَ الْوَفَارِ وَ الْفِ بِنِيْ وَ بِنِ

اِحْبَائِكَ وَ اِحْبَائِيْ فِيْ دَارِ الدُّنْيَا وَ دَارِ الْفَرَارِ وَ اَرْزُقْنِيْ مِنْ نُوْرِ

اسْمِكَ هَيَّبَةً وَ سَطُوَّةً تَقَادُ لِي الْقُلُوْبُ وَ الْاَرْوَاحُ وَ تَخَضَعُ لَكَ

النُّفُوْسُ وَ الْاَشْبَاحُ يَا مَنْ ذَلَّتْ لَكَ رِثَابُ الْجَبَابِرَةِ وَ خَضَعَتْ

لَدَيْهِ اَعْنَافُ الْاَكَاْسِرَةِ لَا مَلْجَا وَ لَا مُنْجَا مِنْكَ وَ بِكَ اِلَّا الْبَكَ

وَلَا اِعْيَانَهُ اِلَيْكَ وَلَا التَّكْيَاءَ اِلَّا عَدْبِكَ اذْفَعْ عَنِّي كَيْدَ  
 الْحَاسِدِينَ وَظُلْمَاتِ سَرِّ الْعَانِدِينَ وَارْحَمْنِي وَادْخِلْنِي مَحْتِ  
 سُرْدِ قَابِ عِرَّتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ اِنِّدِ  
 ظَاهِرِي فِي مَحْصِلِ مَرَضِيكَ وَتَوَرَّقَلِي وَسِرِّي بِالْاِطْلَاعِ عَلَى  
 مَنَاجِحِ مَسَاعِيكَ اِلٰهِي كَيْفَ اصْدُرُ عَنْ بَابِكَ بِحَبْنِهِ مِنْكَ وَقَدْ  
 وَرَدْتُهُ عَلَى ثِقَلِهِ يَا كَيْفَ نُؤْتِي مِنْ عَطَائِكَ وَقَدْ اَمَرْتَنِي  
 بِدُعَائِكَ وَهَآ اَنَا ذَا مُقْبِلٍ عَلَيْكَ مُلْتَجِ اِلَيْكَ يَا عِدَّتِي وَبَيْنَ  
 اَعْدَائِي كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَاخْطَفَ ابْصَارَهُمْ عَنِّي  
 بِنُورِ قُدْسِكَ وَجَلَالِ مَجْدِكَ اِنَّكَ اَنْتَ اللهُ الْمُعْطِي جَلَالُكَ النِّعَمِ  
 الْمَكْرَمَةِ لِمَنْ نَاجَاكَ بِلَطَائِفِ رَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ  
 يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا كَاشِفَ اَسْرَارِ الْمَعَارِفِ  
 وَالْعُلُومِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِينَ

بعد از خواندن طعام سب بارانید عارا بخواند

سُبْحَانَ الْفَاضِلِ الْقَوِيِّ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ الْحَيِّ الْقَيُّوْمِ بِلَا مَعْبُودٍ

دُبُّبَا عِلْمِ مَنَازِلِ قُرْآنِكَ

در جزو دوم از کتاب تذکره حکیم داود انطاکی طبع مصر صفحه ۸۹ گفته آنچه را که ترجمه آن اینست  
 علم منازل قدر آنچه متعلق بان است و همچنین است که اکب و آنچه بانها تعلق دارد و معرفت طلوع  
 و مولید و غیر اینها از آنچه که با سنجش تعلق دارد بر سبیل اختصار  
 بدانکه خدا بودیجه گذارده است در نفس انسانی جمیع علوم ظاهره و خفیه را و نفس انسان بوضع  
 علم و معرفت و حکمت و استنباط همه علمها و استخراج همه حکمتها است و این موضوعیت و موقعیت از حقیقت  
 آنستکه برای نفس انسانی اراده ربانیه هست که ظاهر میشود از اراده خدای تعالی در دل انسان که  
 بمنزله عرش است از علویات و نفوذ میکند آن اراده از قلب بدانیکه خانه نفس و حرکت و حس است  
 و بمنزله کرسی است از علویات پس حادث میشود این اراده نفسانیه از آنچه که اول در خزانه قلب  
 میریزد هر چه باشد از کتابت یا قرأت یا فعل یا قول یا حرکت یا مانند اینها پس بیرون میاید آنچه  
 در عالم غیب او است بسوی عالم شهادت و ظاهرا و در آن اشاره است بسوی خدای تعالی در عالم اکبر  
 نفس انسانی و همچنین است هر گاه اراده کند خدای تعالی اظهار چیزی را از علم غیب خود بسوی عالم شهادت  
 او اول ازاد در عرش احداث میکند که بمنزله قلب است نسبت بانسان پس متحرک میشود عرش با آنچه که  
 خدای تعالی اراده کرده است همچنانکه قلب متحرک میشود پس فرود میاید بسوی کرسی که بمنزله دماغ است در  
 انسان و از آنجا فرود میاید بسوی آسمانها که بمنزله سراسر است نسبت بانسان پس نازل میشود بان ملکوتها  
 که بمنزله حواسند در بدن انسان در زمین که بمنزله جسد انسان است پس ظاهر میشود آنچه که اراده کرده است  
 خدا اظهار آن را از عالم غیب بعالم شهادت هر چه باشد و این دلیل است بر اسرار عظیمی که خدای سبحان  
 و تعالی بودیعت گذارده در ذات نفسانیه بصورت انسانی که نیکوترین صورت مخلوقات و اشرف اشخاص  
 مصنوعات است

و چون اعمال خیر و شر و قایع تابع آن داخل در فعالند و در هر دو چیزی ناچار است از مائلی که  
 آن حالت جامع باشد واجب است که دلیلها هم همینطور باشد و چون بعضی از روح دوزخ  
 گمانه ثابت و بعضی از آنها منقلب است دائره لا اله الا الله هم بعضی از آن ثابت و بعضی از آن  
 منقلب است اثبات آن ثابت و نفی آن منقلب است در وجودی که از صفت آن عدم نیست و آن

کسی است که هر چیزی از نور در دنیا تحریک کند دارد و در اثره فلک بزمی و کمی مانند حرارت و پروت و تابستان و زمستان و غیرها که همه آنها منحصرند با یخ و فستدیره با فلک قرز را که آن اول عالم سفلی است بعلت نزدیکی او از جهت وجود عالم ملک و شهادت باین جهت حرکت حرکات قرز زیادتر و تاثیر آن بیشتر است و نزدیکتر از همه آنها است که زیادتی قرز زیاد میشود و کمی آن کم میشود همچنانکه کلمه باختلاف حروف زیاد میشود و باختلاف حروف کم میشود و همچنین است معانی ای که قائم بجلام است و چونکه کواکب علویات همگانه را خدا در آنها سر قبول هدایت قرار داده بفرموده بزرگ خود وهو الذی جعل لکم النجوم لتقننوا بها فی ظلمات البر والبحر (یعنی او است آنیکه در آرد برای شما ستاره را تا راه یابید به آنها در تاریکیهای بیابانها و دریاها) پس در آنها است سر قرار دادن و آن نوعی است از قدرت زیرا که یکی از نامهای نیکوی خدا جاعل است چنانچه فرموده جاعل الملائکه و رسلا پس در آنها است سر تصرفی در عالم صغیر در مرتبتین و بلغم و خون که کم میشود و زیاد میشود در دور زدن دایره ای طبیعیات و قوای این صفت ما خود است از قوای تعطیبات باطنیات در لاله الا الله و جدول حروف طبایع از این قرار است

حروف حاره	ا ه ط م ف س ذ
حروف بایه	ج ز ک س ق ث ظ
حروف بارده	د ح ل ع ر خ غ
حروف رطبه	ب و ی ن ص ت ص

پس برای نفس در جسد چهار در است برای مواضع و مجاری آن که در آن جاری میشود

درهم

ی ص



و دور میزند و آنها حافظ جسدند و اگر باین دریا چیزی برسد که بآنها ازیت رساند سار جسد فاسد میشود و اگر تیر شود بتواند در روی او پنخ در باز میشود از آن برای جاری شدن قوی نفس و پزیرفتن خاصیتهای آن و آن در برای پنچگانه عبارتند از ساعده و باصره و شامه و ذائقه و لاسمه که آنها را حواس پنچگانه گویند و اینها میرسانند نفس آنچه را که از او پنهان است در عالم مفل که عالم تک و شهادت است و بر هر دری از آن قوه ایست که باز نمیکند آنرا و میبندد آنرا پنچواست خدای تعالی و امر او و اما باب دوم از ابواب چهارگانه جسد مکان آن در قواد یعنی در دل است و از آن پنخ در بگشوده میشود که بیرون میآید از آنها پنچ چیز تمیز و نطق و توتم در جز و توتم و فکر و اما باب سوم از ابواب چهارگانه موضع آن در حرکت و از آن گشوده میشود در اینکه از آنها خون میرسد بسایر جسد با انواع مختلفه ای که در ترکیب اجزا و اعضای او است و اما باب چهارم از ابواب چهارگانه مکان آن در دو کلیه است و از آن باز میشود در رمی که نطفه از آن خارج میشود بستر الهی و حکمت ربانیه پس اینست مکانهای آفتاب در جسد و همین است مکانهای حروف یا بسه و حاره و اما آرزوی ماه در جسد نیز مکانهایی است که آنها عبارتند از پوست و سینه استخوان و برای عطار در گنا و سپای بدست و برای مرغ خون و سفرا است و برای زحل مو و ناخن است و برای

**مشتری اعتدال و صلاطی جسد است و برای زهر و نفس و صورت است**

و برای دوازده برج مواضعی است در بدن انسان برای حمل است موی سر و برای ثور است پیشانی و برای جوزا است دو چشم و برای سرطان است دو سوراخ بینی و برای اسد است دمان و زبان و برای سنبله است ریش و برای میزان است دو شان و برای عقرب است سینه و برای قوس است فقرات گرده دشت و برای جدی است شکم و برای دلو است خفستان و ذکر و برای حوت دو پا و دو ساق

و در هر برجی حرارت و رطوبت یا حرارت و یسوت یا برودت و رطوبت یا برودت و یسوت است و از برای هر عضوی از اعضا حروف معلومه ای هست و بهمان نسبت که

برای هر عضوی از اعضا حروف معلومه است برای هر برجی از بروج نیز حروف معلومه است پس قیام هر عضوی از اعضا در آن باذن خدای تعالی به آن حروف است کسی که آنرا فهمید میفهمد ترکیبات حرفی و تاثیرات آنرا و کیفیت طب روحانی را که اگر مرضی برای عضوی حاصل شد میداند که کدام حروف برای آن عضو و عضوی که در پهلوی آنست سازش دارد از بالا و پائین آن پس جمع میکند آن حروف را در کتاب خدا نظر میکند و پیدا میکند آیه را که آن حروف در آن جمع است پس کسی که وضو بگردد و در رکعت نماز بجا آورد و بنویسد آن آیه را و بشوید و آب از آیه باشد یا از آیه که بگذرد و بر آن عضو بیاورد باذن خدای تعالی شفا یابد و بخواند آن آیه را بر آن آن مرض از آن عضو بر طرف شود (و اگر همه حروف بیت و شکرانه در آیه جمع باشد و بهمان دستور که گفته شد با آن عمل شود صحت یابد و هرگاه نسبت بعضی از اعضای بروج هم باشد همین نحو عمل کند هرگاه قدر آن برج باشد قوت آن زیادتر خواهد بود و کسیکه فهمید سر قول خدای تعالی را که فرموده و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للذین آمنین میدانند میدانند که در آن است شفاء همه اقسام دردها و غیر آنها و برای مثال و آسان شدن عمل تقیم حروف را بر دوازده برج و اعضای آدمی که منسوب به آن است در جدولی درج میکنم

جدول حروفیکه راجع است باعضای انسان و بروج و طبایع			
اه ط م ف س ذ ب و ی ن ص ت ض	موی سر	حمل	الاشقی
ب و ی ن ص ت ض د ح ل ع ر خ غ	پیشانی	ثور	خاکی
د ح ل ع ر خ غ اه ط م ف س ذ	دو چشم	جوزا	هوائی
ج ز ل س ق ث ظ د ح ل ع ر خ غ	دو سوراخ بینی	سرطان	الجب
اه ط م ف س ذ ب و ی ن ص ت ض	دهان و زبان	اسد	ناری

خاکی	سنبه	ریش	بوی ن ص ت ض ج ز ل س ق ث ظ
هوائی	مهران	دوشانه	د ح ل ع ر خ غ ا ه ط م ف ش ذ
الجبی	عقرب	سنبه	ج ز ل س ق ث ظ بوی ن ص ت ض
الشی	قوس	مهرهای پست	ا ه ط م ف ش ذ د ح ل ع ر خ غ
خاکی	جدی	شکم	بوی ن ص ت ض د ح ل ع ر خ غ
هوائی	دلو	نخستینا و ذکرا	د ح ل ع ر خ غ ا ه ط م ف ش ذ
الجبی	حوت	دوساق پاو دوپا	ج ز ل س ق ث ظ د ح ل ع ر خ غ

### فائده

بدانکه در وجود انسان خداوند تعالی شباهت هر چیزی از عالم علوی و سفلی را آورده و او را نمونه هر دو عالم گردانیده و هر عالم علوی بدر است آنچه را که با او نسبت دارد از عالم سفلی بر آن حکمت بالغه فدائی که فائق و ایجاد کننده آنها است پس بدانکه فلک آسمان هفتم زحل است و آن نحس است و گوش چپ انسان بآن تعلق دارد و از فلک دبرج باو تعلق است و آن جدی و دلو است پس نسبت دلو از انسان سپرز است و نسبت جدی از او دوپا است و فلک آسمان ششم مشتری است و آن سعادت و چشم راست انسان بآن تعلق دارد و از فلک

۳۲

دو برج دارد قوس و حوت نسبت فوش از انسان جگر است و نسبت حوت از او کلیه است  
 و فلک آسمان پنجم مرتب است و آن بخش است و گوش چپ انسان بآن تعلق دارد و از  
 فلک دو برج دارد حمل و عقرب نسبت حمل از انسان معده و نسبت عقرب از او وسیله است  
 و فلک آسمان چهارم آفتاب است و آن سعد مخرج است و سلطان کواکب و از او است صلاح عالم  
 علوی و طرف راست بینی به او تعلق دارد و کبرج دارد و آن سداست و نسبت او از انسان قلب  
 است که سلطان بدنت و صلاح و فساد بدن به او است

و فلک آسمان سوم زهره است و آن سعد اصغر است و از انسان چشم چپ بآن تعلق دارد و برای آن  
 دو برج است میزان و ثور نسبت میزان از انسان دو دستها و نسبت ثور از او ایشان است  
 و فلک آسمان دوم عطارد است و آن مخرج است در میان انسان به او تعلق دارد و از او دو برج است  
 جوزا و سنبله نسبت جوزا از انسان دو ذراع او است و نسبت سنبله پشت او است  
 و فلک آسمان اول قمر است و آن سداست و سوراخ بینی چپ از انسان با او تعلق است در برای  
 آن در فلک کبرج است و آن سرطان است و نسبت سرطان بآن سر او است  
 و آثار اس سداست و بر انسان تعلق دارد و اما ذنب بخش است و عجز انسان با او تعلق دارد

### چون ابراز اینتی

بدانکه هر گاه اراده کنی عملی را از روی این قاعده نظر کن و بدان که عطارد در حقیقت حکمت و معون  
 دقایق علوم است مخصوص علومیکه مورد اهمیت است و حرکت او سرعت دارد برای کشایش کار را و  
 رفع هموم و غموم و آن کاتب شمس است که پادشاه فلک و سلطان وجود است و صلاح همه عوالم با او  
 میباشد و موضع اسرار و نسبت قلب انسان به او است که آن موضع اراده و ضمیر است  
 پس هر گاه خواستی کشف کنی آنچه را که یاد کردیم نظر کن به دو دست انسان که حرکت میکند با پنجه در ضمیر  
 قلب است زیرا که انسان خالی از حرکات دست نیست بسوی خود یا بسوی غیر خود پس هر گاه  
 گذارد دست خود را بر یکی از اعضای خود یا غیر خود از انسان دیگر بآن عضوی که دست گذارده نگاه  
 کن اگر از کوب سداست مانند آفتاب که سوراخ راست بینی از او است و همچنین قلب بدانکه حاجت

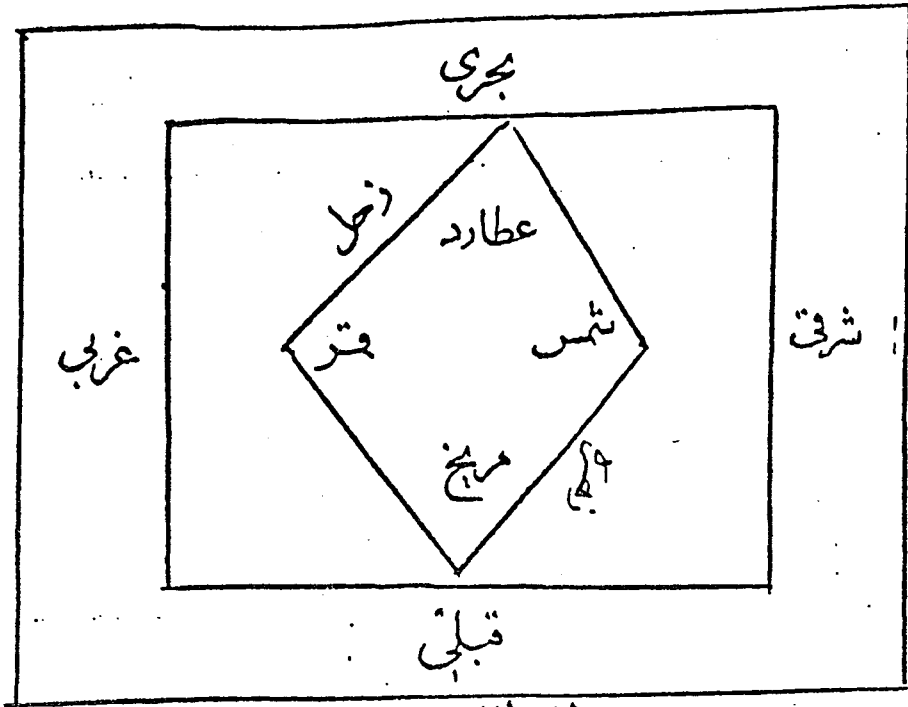
بر آورده میشود یا اگر عضو متعلق بشری است که آن چشم راست و کبد است یا متعلق بزهره که آن چشم  
چپ و دودست و اثیان است یا متعلق بقطر که آن مترج است و آن دو ذراع و پشت است یا  
متعلق بقمر که از برای آفت سوراخ چپ از بینی و شش یا متعلق بزاس است که سداست پس هر گاه بخواهی  
تقایی بزنی که حاجت روا میشود باین نظر کن بادل شخصی که با تو در برود میشود بین دستهای او بر کدام یک از  
اعضای او است از اعضای سعیده هر گاه هر دو دست یا یکی از آنها بر چیزی از آنها باشد حکم کن که حاجت  
روا میشود باراده خدای تعالی و اگر باعضای نخوسه باشد حاجت روا نمیشود

### فَاعِدَةٌ

هر گاه برای حاجتی بخواهی در مجلس خلیفه ای یا سلطانی یا امیری یا غیر آنها وارد شوی از مردمان  
بزرگ آن مجلس را بر پشت همت کن چنانچه نقشه آن در ذیل نموده میشود هر گاه وارد مجلس شدی اگر  
آن شخص در جزو زحل نشسته تو در جزو زهره بنشین و از سایر اجزاء بر این زن کن و اگر در جزو مشتری نشسته  
تو در جزو زهره بنشین یا در جزو قمر و اگر در جزو شمس یا در جزو زهره نشسته تو در همان جزو یا در جزو  
مشتری بنشین و از جزو مریخ و زحل احتراز کن و بدانکه اگر در جزو عطارد نشستی با او خدمت خواهی  
کرد و با آنچه دوست میداری و آرزوی توست خواهی رسیدان شادانه و اگر در جزو عطارد نشسته تو  
در جزو زهره روبروی او بنشین و برسان او را که بخواهد ساقط شود و نمیتواند کلامی بگوید که مکروه طاق  
تو باشد و اگر با او در جزو مشتری بنشینی از او ایمن باش و از سایر اجزاء احتراز کن و اگر در جزو شمس  
نشسته تو در جزو مشتری یا در جزو زهره یا در جزو قمر بنشین

و اگر کسی در مجلس تو داخل شد و خواستی بدانی که حال او با تو چگونه است تو زودتر در جزو مشتری  
بنشین تا در چشم او بزرگ نمایی ولیکن روی تو بطرف مشرق باشد یا بروی جهت زهره پس بین آنکه  
بر تو وارد شد اگر با تو در جزو مشتری یا در جزو زهره یا در جزو قمر نشست چون بر جزو تو راستایش کند  
و از تو بینیکی بفریفت کند و شاگو باشد و اگر در جزو زحل نشست از تو چیزی در دل دارد که ظاهر نمیکند  
و فکر میکند که با تو چه کاری کند و اگر در جزو مریخ نشست با تو مقصد سونی دارد و تا تو را ازیت کند بزبان  
خود از نزد تو بر بخیزد پس از او احتراز کن و اگر در جزو عطارد نشست بدانکه دروغ گو است و بخواهد بر تو زبانی وارد

کند و اگر در جزو آفتاب نشست شخص کینه دردی باشد و هرگاه با دینگی هم کنی بتوحید برود برای تو  
 خیری نینخواهد  
 صورت مجلس



للمؤلف

در مرد و کون لایق فیض و ثواب نیست  
 در مردی که است بر آندل عذاب نیست  
 جز با علی و آل ایاب و حساب نیست  
 بعد از نبی خلیفه بجز بو تراب نیست  
 راه ورود شهر جز از راه باب نیست  
 در این کتاب عزیز وی ام الکتاب نیست  
 بر مکنات سید و مالک رقاب نیست  
 نبود از او که اسچودی اور احباب نیست  
 راهی که می رود ره صدق و صواب نیست

آنند که از ولای علی کامیاب نیست  
 میزان عدل حق بولایت شود بپا  
 در دادگاه حشر که روز جزا بود  
 از لالت و از منات و زغیر این چشم  
 فرمود شهر علم منم باب آن علی است  
 ام الکتاب عالم امکان بود علی  
 بعد از نبی چو شیر خدا مرتضی علی  
 هرگز منمش خدای بخوانم ولی جدا  
 گریخه ز بخیسردی خواند من خدا

اشراق آفتاب جدا آفتاب نیست  
نومید از شفاعت ختمی مآب نیست

دست خدا ز نور خدا کی شود جدا  
حیران اگر چه است گنهگار و در سیاه

### لَعْنَن

در خانه عنکبوت پر میطلبم  
از پشه ماده شیر خر میطلبم

از مرد پر سنه روی بر میطلبم  
از درد من مار شکر میطلبم

### جَوَاب

دل خانه عنکبوت و تن بال و پر است  
هر پشه از آن چسبید او شیر ز است

علم است بر من زوی و تحصیل بر است  
زهر است جفای علم و منفی شکر است

### أَحْكَامٍ بِعَيْنِ قَطْوَالِع

- |                  |  |
|------------------|--|
| خانۀ اول حل      | خانۀ زندگانی و جان و عمر و ابتدای کار است  |
| خانۀ دوم نور     | تعلق بال و معیشت و یاران و کینه و سرمایه کب دارد   |
| خانۀ سوم جوزا    | تعلق برادران و خواهران و خویشان و سفر نزدیک دارد   |
| خانۀ چهارم سرطان | تعلق بهترین و عواقب کارها و پدر و مربی و مکان و بعد بدن و املاک دارد و آزا و تدا الارض گویند |
| خانۀ پنجم اسد    | تعلق بفرزندان و اجبار خوش و بدیه و شادی و سفر میانه دارد                                     |
| خانۀ ششم سنبله   | تعلق بخدمتکاران و علما و کیران و دشمن ضعیف و چهار پایی خورد و رنجوری و احوال معشوق دارد      |
| خانۀ هفتم میزان  | تعلق بزنان و شرکاء و دشمنان و هم چشمان و سفر دور دارد  |
| خانۀ هشتم عقرب   | تعلق بمرگ و بیماری شدید و کبکب و ترس و بیراث و مال زن دارد                                   |
| خانۀ نهم قوس     | تعلق بسفر و حرکت و مذمب و شریعت و علم و دین و عبادت و خواب دیدن و چگونگی آن دارد             |



خانۀ دهم جدی      تعلق با رود دولت و عمل سلطان و چگونگی رفت و رفت  
و سلطنت دارد و آزادی و آسایش خوانند

خانۀ یازدهم دلی      تعلق با سید و سعادت دوستان و یاران و نصرت بر  
کارا و عاشق و معشوق دارد

خانۀ دوازدهم حوت      تعلق بدشمنان بزرگ و بدبختی و چهار پادشاه بزرگ دارد  
تبصره

خانۀ چهارم خانۀ پدران و خانۀ هشتم خانۀ جد و جدۀ و خانۀ سوم برادران و خانۀ ششم عم و عمه  
خانۀ پنجم خالو و خاله خانۀ دهم سلطان خانۀ دوازدهم برادر سلطان هفتم زنان هشتم بیت المال  
زنان نهم برادران زنان است

### معرفی فصول و فواید

#### نای ها بقول حکیم سارن

طالع آفتاب دان تو درست	سازد اندوان بروز نخت
هوش بر جای خویش باید داشت	از گه صبح تا تابی چاشت
عقل را بزرگوار و باش حسیم	حکم بر باد کرد مرد حکیم
آن زمان است فضلها بمسراد	گر وزد آن زمان ز مشرق باد
فضل ما بین را کند تلقین	وز ز مغرب وزد ر راه یقین
زافت موش و ژاله و شکر	از شمالی نبات راست خنجر
پند نشنود غله را گرد آر	از جنوبی طبع ز فضل مدار

### دانش احکام پادشاه

گفت پادشاه فضل را بنجوم	از حکیم بنمود شد معلوم
در طلوع و تر نظر میدار	چهارده شب چو شد ز فضل ایار

گر مه از ابر سر برون آرد  
 ز ابر بارهنگ فسر و بارد  
 ورنه نزدیک او است یا بکران  
 فصل آن سال را میانه بدان  
 گر بود آسمان تاملی صاف  
 فقط باشد صحیح و نیت گران

## رساله سید ابن طاووس رحمه الله در کیفیت استخاره از قرآن مجید

یافتم رساله مخطوطی را که تاریخ کتابت آن در سال یک هزار و یکصد و سی و هجری بود تا لیف سید طویل  
 ابن طاووس حسنی اعلیٰ الله مقامه که عین عبارت آن را در این کتاب مکتوب نموده و آن رساله شریفه  
 مشتمل است بر طریقه خاصه ای در کیفیت استخاره کردن از کلام اله مجید و آن اینست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله اجمعين اما بعد اين رساله ايت در باب استخاره از صحف مجيد پس كيهن خواهد  
 استخاره كند بخواند آيه الكرسي و آيه وعده مفتح العيب راما آخر و بعد از آن ايند عارا بخواند روز و  
 اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَىكَ وَتَقَالَتْ بِكِيبِكَ فَارِنِي مَا هُوَ الْمَكُونُ  
 فِي سِرِّكَ الْمَكُونُ (الْمُخْرُونَ) فِي غَيْبِكَ بِرَحْمَتِكَ وَكَرَمِكَ يَا

بَارِئُ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ ارِنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ وَارِنِي  
 الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أَجَنِّبَهُ  
 پس صحف را بکشد و از صفحه طرف راست  
 هر چه لفظ جمله دارد بشمارد و بعد لفظ جمله

از طرف چپ ورق بشمارد پس بعد از ورق از صفحه دست چپ سطر بشمارد پس آن بزرگتر  
 است بعد از آن اگر سوال کند که غایبی دارم احوال آن چون است صحت و مرض و مال دارد یا  
 ندارد یا بقدر کفاف دارد و در کدام طرفت اول صحت و مرض او را در حرف اول از سطر ششم  
 بشناسد اگر آن حرف سعد است صحیح است و اگر نحس است بیماری دارد یا مرده است و یکی

مخس دلات دارد بر اینکه بیماری اندک دارد یا از بیماری خلاص شده است

حروف سعد اینست ک ف ط ذ ر و ت ه ش ع ق

حروف مخس اینست ل غ ح خ ن ب ص ج

حروف منجرب اینست ی ص س م

و حال مال داشتن از حرف اول سطر اول و دوم است اگر حرف سطر اول و دوم

سعد داخلی است مال دارد و اگر مخس خارج است مال ندارد و اگر یکی از آن دو سعد

داخله اندک مال دارد و اگر هر دو خارجند اما سعدند مال بدست میآورد و اگر هر دو داخله

یا یکی مخس است و دیگری منقلب یا منجرب یا سعد قوت لایموت بیشتر شود

حروف داخل اینست ک ظ م ب ص ه ش خ ق در ز س ث

حروف خارج اینست ا ف ل غ و ت ج ح م

حروف منقلب اینست ذ ی ض ع ط ن

و حال مکان او را از اول سطر هفتم بدانند که حرف شرقی است یا غربی یا جنوبی یا شمالی

حروف شرقی اینست ا ق ل غ و ت ح خ

حروف غربی اینست ط ذ ز ت س د ر ط

حروف جنوبی اینست ک ظ م ب ص ن

حروف شمالی اینست ج ف ه ش ع ی ص ه و ش ی ض ع

و اگر حرف اول شرقی است و هفتم میان مشرق و جنوب است و حرف سطر اول جنوبی

و هفتم مغربی میان جنوب و مغرب است و اگر حرف سطر اول مغربی و هفتم شمالی است میان

مغرب و شمال است و اگر سطر اول شمالی است و هفتم شرقی است میان شمال و شرق

است و اگر این حرف بجات مقابله اند آکس ترددی دارد و ثابت نیست و الله اعلم

و باید دانست که هم در این امر و سایر امور در قرآن چیزی است که او را متقالات سلطان الامر

و لسان الامر بگویند طریقی اینست که چون مصحف را بکشاید لفظ الله هفتم را از صفحه میبیند

بشمارد آنگاه از صفحه یار از سطر آخر که بعد از لفظ الله است بخاک کند بعدد جلاله ورق بشمارد  
 و ملاحظه کند که در باب وعده است یا وعید اگر وعده است خبر دهد بخوبی و اگر وعید  
 است او هم بر شتر میرود و اگر نه وعده و نه وعید است میانه دانند و اگر در صفحه یمین لفظ  
 الله نباشد حکم بر سطر اول صفحه یار کند بهمان طریق که مذکور شد و الله اعلم  
 و اگر ترسیدند که غائب زنده است یا مرده و مقام او در کجا است نظر بحروف سطر اول  
 و دوم کند با نفتم اگر حروف سعد زنده است و اگر حروف نحس اند مرده است و اگر مرموز  
 بیمار است یا در جانی مجوس است مانند او و اگر حروف سطر ششم سعد داخل است چیزی  
 بدست بیاید و اگر سعد خارج است یا نحس نیاید و اگر مرموز است بعد حرف حکم کند  
 که بدست بیاید دیرتر و اگر سوال از بیمار کند نظر نماید بر حرف اول از سطر ششم اگر در وی این  
 حروف امراض باشد حال بیمار بد است

حروف امراض این است ب ص ن س ل غ ح خ  
 و اگر غیر این حرف بود دلیل بهبودی است خصوصا در صورتیکه حرف سطر اول سعد باشد  
 و اگر حروف سطر ششم سعد خارج است بیمار از مرض زود بیرون آید و اگر سعد داخل  
 است خوب میشود ولی چند روز در مرض میماند و عدد آزا از منوبات سطر ششم بداند با بیطور  
 که اول منوب روز یکشنبه است و ت م و روز دوشنبه د ه و ش و روز سهشنبه  
 ظ ف ی ص و روز چهارشنبه ب ص س و روز پنجشنبه ال لظ و روز  
 جمعه ع ذ ث و روز شنبه ح خ ل غ ن ج ق  
 و اگر ششم حرف نقاب است گاهی خوش و گاهی بیمار گردد و اگر پرسند که بیماری او از چه  
 وجه است اگر حرف سطر ششم ناری است ماده حار و یابس است و اگر آبی است بارد و  
 رطب است و اگر هوایی است حار و رطب است و اگر خاکی است بارد و یابس است  
 حروف ناری ا ف ل ع و ث حروف آبی د ر ه س غ  
 حروف هوایی ط ظ ح خ ج ق س ز ت حروف خاکی لظ م ن ب ص ی ص

۴۵

اگر پرسند که فلان رزن حامل است یا نه اگر حروف سطر اول و پنجم و یا زدهم این حرف است  
ه و س ن ل ز ح ش

حامل است و اگر گویند که پسر است یا دختر اگر حروف سطر اول و پنجم حرف ذکورات پسر است  
حروف ذکورات پسر است ا ف ل ع ط ذ ن ح خ و ت ج ق س  
و اگر منوب به اناث باشد دختر است و حروف اناث این است  
ل ط م د ر ب ص ه م ش ی ص ن ز ث غ و س

و این را مترج گفته اند و در صورت دزد برده اعتبار بحرف سطر هفتم است  
و قبیله حرف اول سطر دوم سعد بود و اول حرف سطر هشتم طرف خارج معلوم دارد که دزد برده است  
و اگر حرف سطر دوم خارج باشد دلیل است بر آنکه و انوش کرده کامل است در تحقیق اگر حرف  
اول سطر هفتم مذکر است مرد بوده است و الا رزن و اگر حرف بین در هفتم آید خنثی بوده است  
یا مردی بوده که عمل زنان کند یا زنیکه عمل مردان کند اما آنکه برده بدست آید و اگر حرف اول  
سطر هفتم سعد داخل است زود بدست آید و اگر سعد خارج است دیر بدست آید و اگر مترج است  
احتمال دارد که چیزی از آن بدست آید و اگر بخش بود بدست نیاید

و اگر کسی اراده سفر کند اعتبار بحرف اول سطر است اگر حرف منقلب یا سعد باشد سفر  
خوبست و فائده حاصل شود و اگر حرف بخش است نمیباید رفت و اگر داخل است در سفر  
توقف شود و مراجعت بطول میکشد و امن و خوف را از حرف اول سطر ششم خبر دهد  
اگر حرف سعد است این است و اگر حرف بخش بود مخوف است و اگر مترج باشد  
اندکی خوف به او رسد و اگر خواهد که از دور راه یکی را اختیار کند منقلب را از بخش احتیاج  
کند و اگر از عمارت و ابتدای کار یا در کدام روز بخانه نوا شدن بهتر باشد سؤال کند  
اعتبار بر سطر چهارم است و قبیله حرف اول سطر سعد باشد بسیار خوب است و اگر بخش باشد  
بد بود و اگر منقلب آید میان بود و ذکر دن او بد است

و اگر خواهد طفل بکوهاره کند یا از شیر بازگرد سؤال کند که خوب است یا بد از سطر پنجم گیرد

اختیار روز از سطر ششم است در متمرج اختیار او بر مهم میانه است و نیز ساله بدو فائده  
آخر کرده میثور

فائده اول آنکی که فال میبندد اگر اعتقادی در این عمل ندارد و تزلزل است و  
ملائی دارد فالی که از جهت او بگیرند صادق نمیآید و دروغ است و برعکس آنچه در صحف  
است در روزگار او پدید آید و نشانه بد اعتقادی متفأل بر این عمل یکی آنست که چون سطر  
سیم و یازدهم سطر نخست باشد دلیل تمام است که او را بدین اعتقادی نیت مع ذوالفال برعکس  
خواهد بود و اگر او حرف متمرج باشد آنکس را در این عمل صحت و عدم سببیت و اگر آنها سببیت  
اعتقاد او در این عمل درست است و بالکلیه اعتقاد و عدم اعتقاد متفأل بحرف اول سطر  
دوازدهم و دهم و سوم و یازدهم است و نتیجه این فائده آنست که هرگاه عدم اعتقاد آنکس را  
معلوم کند در زیاده در کار او بگوشد بدروغ میآید

فائده کالی قریب آنکه هر مهتی منوبی دارد و مؤیدی منوب حرکت و سکون و نطق و صحت  
و حیات و مات سطر اول است و منوب بیع و شرا و فقر و غنا و اخذ مال سطر دوم است و مؤیدی  
در سطر اول ورق دوم است و منوب ابتدا و انتها و علم و جهل و اخ و اخت سطر سوم  
و مؤیدی آن سطر اول ورق هشتم است و منوب عمارت و خرابی و عافیت و آب و مکن سطر  
چهارم و مؤیدی آن سطر اول ورق چهارم است و منوب فرح و خوبی و لباس و اعوان و  
هدیه و ولد زینه سطر پنجم و مؤیدی آن سطر اول ورق پنجم است و منوب صحت و مرض  
و دواب و مواشی و سخن و قید در سطر ششم است و مؤیدی آن سطر اول ورق ششم و منوب  
زن و کجاح و شرکت و امان و مهمت سطر هفتم و مؤیدی آن سطر اول ورق هفتم است و  
منوب خوف و خطر و مال و غایب سطر هشتم و مؤیدی آن حرف اول ورق هشتم است  
و منوب سفر و رجوع و دیدن و معامله و طلب سطر نهم و مؤیدی آن حرف اول ورق نهم  
است و منوب جاه و جلال و ضحاکت سطر دهم و مؤیدی آن حرف اول سطر دهم است و  
منوب طمع و جاه و سعادت و ثناعت سطر یازدهم و مؤیدی آن حرف اول ورق یازدهم است

۴۷

و منوب حد و عداوت و اعتقاد و سوال اعتقاد و راحت و کلفت سطر دوازدهم است و باید دانست که مؤیدات و منوبات هر امری را مقاصد می است مثلاً منوب مال و خانه و دوست مؤیدان حرف اول ورق دوم است و مقاصد آن حرف اول سطر دوم است و منوبات آن حرف سوم و مؤیدان حرف اول ورق سوم و مقاصد آن حرف اول سطر ورق سوم است و بهین طریق چون ورق اول مقاصد و مؤیدان این مؤیدات و مقاصد حرف اول سطر ورق سیزدهم گرفته اند بتاریخ فائده انکار و قتی منوب امری از امور مؤید و مقاصد آن خوب آید آن امر نجات خوب است و اگر هر دو بر آید آن کار نجات بد است و اگر منوب خوب و مؤید و مقاصد آن میانه است آن کار خوب است و اگر هر دو بدند آن کار میانه است و بهین طریق وقتی که منوب بد باشد آن امر بد است اما نه زیاد و اگر هر دو صورت نیکی و بدی مساویست این معتدل با بدی یا نیکی است تمام شد رساله در نهایت رسید آنچه که در این باب یافتیم و الله اعلم بالصواب

### مَوْعِظَتِ

از امیر المؤمنین علیه السلام از نشانه نومن رسیدند فرمود نشانه نومن چهار چیز است و آن اینست که پاک کند دل خود را از دشمنی و تکر کردن و زبان خود را از دروغ گفتن و غیبت کردن و عمل خود را از زیاده گوشتزد کردن و سکم خود را از حرام و شبهه خوردن

### لِلْمَوْلَى الْحَقِيقِ

آمده ام در اینجا تا که زنی شکر دهم	رویم و شاخه آدرم برگ دهم شکر دهم
باد خزان معصیت ریخته شاخ و برگ من	گو چکنم جز آنکه از فتنه خود خیزد هم
معرفت قدیم را نفس منش حجاب شد	غیر هوای نفس خود می توان از دهم
دور شدم ز اصل خود در بزم من بلوی	مرغ هوای خویش را کاش می شدی که سرد هم
چاره در دجان من نیست بجز گریستن	از پی قتل نفس خود خون دل از بصر دهم
وای بجال زار من دین دل بیزار من	داروی درد خویش از گریه که سحر دهم



مودی منتظر بیا آتش دل فروشان  
حیران را بیک نظر اهل نظر کنی اگر  
درد من ارد و اکنی مژده بجشد و زرد هم  
از خطر هوای خود خویش توان گذر رسم

### قاعده

در بیان استخراج کسور مرتبات و غیر آن بدانکه داشتن کسر هر لوجی از این قرار است  
اول یکضلع از هر لوجی را در خانه های آن لوح ضرب میکنی بعد عدد خانه های یکضلع  
را بر آن می افزائی پس از آن مجموع اعداد را تصفیف میکنی و نصف آن را طرح میکنی  
و از نصف باقی عدد خانه های یکضلع را طرح میکنی آنچه باقی ماند کسر آن لوح است که باید  
طرح شود مثلاً مثلث نه خانه دارد یکضلع آن سه است آنرا در نه ضرب کن میت و  
بمقت می شود عدد خانه های یکضلع که سه است بر آن بیغزای سی میشود نصف آن که پانزده  
است طرح کن باقی پانزده میماند عدد خانه های یکضلع که سه است از پانزده طرح کن باقی  
پماند دوازده پس دانسته میشود که طرح لوح مثلث دوازده است و بگذارد مربع  
و محس و مستس و مستن و غیر آنها همین قاعده عمل و طرح کن

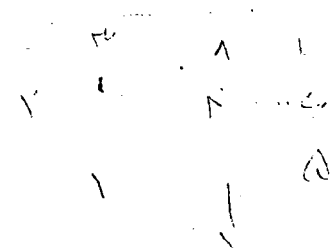
۷ خانه دارد که ۴۹ خانه دارد  
یکضلع ضرب بر ۷ = ۴۹  
۴۹ × ۷ = ۳۴۳ + ۷ = ۳۵۰  
۳۵۰ ÷ ۲ = ۱۷۵  
یکضلع ۱۷۵ طرح کن  
۱۷۵ - ۷ = ۱۶۸  
شکل ۱۳

### قاعده

برای دفع شر مثلث هر گاه خواستی عمل کنی دائره ای بکش و در وسط دائره آیه مبارکه  
فسبحكفیکم الله وهو السميع العليم و فالله خير حافظا وهو ارحم  
الراحمين و توكلت على الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم  
و آیه قل لن نصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولانا و على الله فليسوكل المؤمنون  
را بنویس و در حاشیه دور دائره آیه الكرسي را تا العلي العظيم بنویس و آنرا در ظرفی  
بشوی و قدری از آن بجزو و باقی را بر سر بریز تا بخوست آن بتو تا اثری کند

### تخبیب قاعده

پی بختب غائب آمدن زود  
یک و شش و سه اندر ضلع اول  
بکش نقش مثلث گر توانی  
شش و چار و دو اندر ضلع ثانی



بثابت پنج و نام هر دو سیفت  
 بنه در دوک گردون تا بدانی  
**در بیان بعضی از قواعد مثلث و**  
**احکام آن**

حکمای زمانه ماضی	که همه اهل دانشند و هنر	وضع در بند سه نهاد استند
که بود بیت خانه نه پیکر	وضع نامش بود سه اندر سه	بگذارم کنون بنقش و صورت
عدد نقش خانه دو بین	است از اعداد نام هفت ختم	شش جهات خانه ششمین
خانه چارمت نه سبزه	خانه پنجمین که نیز آن است	شکل بخت ای در شسته سیر
ششمین خانه یک عدد در	هفتین خانه چار طبع دیگر	سه عدد بیش نیست در هشتم
نهین خانه آنست دیگر	چون توانی نهاد از اعداد	کار روشن شود نور احو چشم
شرح اعداد نه بخواند	تا بود یادگار دیرین بر	
گر نویسد بنام شخصی	گر بخواند کور و دسمنه	زیر سنگ گران نهند احوال
برود او در خانه نیز بدر	در بهنگام وضع حل زنی	بنویسند نقش آن بشکر
بخورد آن زنی که در دربار	هم بساعت با تقضای قدر	میثود او ز ریخ در دخالص
می نماید دیگر بخون جگر	یاد میدار کایدت در کار	تجربه کن که است گنج گهر

**خاصیت دیگر**

گر کسی باشد مراد را فائده در جمله کار	ابتدا از خانه چارم کن ای دانای کار
در دوم می نه چار و در نهم نویسد و	چار اندر سه به پنجم پنج را امیده قشدر
شش به هفتم خانه نه پس هفت در هشتم گذارد	هشت در یک نه ز بهر دوستی آید بکار
وقت وضع حل می باید بخورش سزود	باز کند ضمن بسبب الله تا اتمام کار
چون برای دشمنی و قدر باشد با کسی	ابتدا از خانه هشتم کن ای والا تبار
پس دوم در خانه اول نه و سه در ششم	در سوم چار و به پنجم پنج را باشد قشدر
شش نه در خانه هفتم چارم خانه هفت	در نهم هشت و نه اندر دو با سلویش در آرد

# از افادت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی راجع

برای زیاد شدن حافظه فرمودند نویسنده آیه الکرسی را تا العلی العظیم با سنگ وزعفران کف دست راست خود در وقت خوابیدن و دست را بر زیر سر بگذارد و بجاوب و صبح پس از بیدار شدن با آب دمان خود بپس تا نعت روز این عمل را بکن موجب زیادتی حافظه خواهد بود  
ایضا

برای اولاد پیدا کردن کسی که اولاد ندارد اجازه فرمودند که نویسنده آیه زیر را با بسمله و طلسم زیر در ظرف بلور یا لیوان زجاجی با تربت وزعفران باشد بهتر است تا نعت روز در ظرف بلور یا لیوان فقط بسمله و آیه نوشته شود بدون طلسم وزن بعد از پاک شدن از جنس و غسل کردن در روز صبح ناشتا یکی از ظرف بلور یا لیوان را شسته ناشتا یا شام و بین آن ناصبه نهد و اگر در هر روز جدا جدا تا نعت روزی در پی نوشته شود بهتر است و اگر رخت باشد هر نعت لیوان یا ظرف را در یک روز نوشته و هر روز یکی از آنها را زن ناشتا یا شام در از اینجانب عهد گرفتند که نویسنده این عادت سوز را اگر برای کسیکه عهد کند نمازهای واجبیه بویسه خود را در اول وقت بخواند مگر یکیکه عذر شرعی موجب در تاخیر داشته باشد - و آیه را نیز با بسمله و طلسم با سنگ وزعفران و تربت بر کاغذ نوبد وزن یا خود نگارد آیه و طلسم این است

بسم الله الرحمن الرحيم ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم جعلناه نطفه في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فكسونا العظام لهما ثم انشأناه خلقا اخر فتبارك الله احسن الخالقين حد آیه ۱۶۹۴۱

فوتبارک الله	احسن الخالقين	۶۱۹	۵۷۰	۴۵۱
۴۱۵	۹۵۵	۶۲۷		

لهدى الناس جميعا  
ولوان قرآنا سيرت به الجبال وال

ربیع ۱۳۳۳ - ۴۲۶۲ - ۷

لا  
و نیز فرمودند هرگاه اولاد بخواهد و نامند نعت آیه الکرسی را بر نیت روزی در ظرف بلور یا لیوان زجاجی با تربت وزعفران باشد بهتر است تا نعت روز در ظرف بلور یا لیوان فقط بسمله و آیه نوشته شود بدون طلسم وزن بعد از پاک شدن از جنس و غسل کردن در روز صبح ناشتا یکی از ظرف بلور یا لیوان را شسته ناشتا یا شام و بین آن ناصبه نهد و اگر در هر روز جدا جدا تا نعت روزی در پی نوشته شود بهتر است و اگر رخت باشد هر نعت لیوان یا ظرف را در یک روز نوشته و هر روز یکی از آنها را زن ناشتا یا شام در از اینجانب عهد گرفتند که نویسنده این عادت سوز را اگر برای کسیکه عهد کند نمازهای واجبیه بویسه خود را در اول وقت بخواند مگر یکیکه عذر شرعی موجب در تاخیر داشته باشد - و آیه را نیز با بسمله و طلسم با سنگ وزعفران و تربت بر کاغذ نوبد وزن یا خود نگارد آیه و طلسم این است

## مَوْ لِفِی

نقش جمال یار را تا که بدل کشیده ام  
هر نظرم که بگذرد جلو رویش از نظر  
نالہ مجال کی دید تا که بگویم جان  
سوزم و ریزم اسگم غم شمع صفت پای دل  
چاک دل از فراق او ریزم و نمیز بند  
این دل سنگم آب شد از آس آشتی  
حیران تا کی از غم اسگم بدامن آوڑ  
کیسه مهر این و آن از دل خود بریده ام  
بار دیگر نکوترش بنیم از آنچه دیده ام  
تیر بلای بجز او بردل و جان حسیده ام  
در طلبش چه خار ای که بدل خلیده ام  
بجیہ پارهای دل کز غم او دریده ام  
بسکه بنا که روز و شب کوره دل دمیده ام  
چون دل داغدار خود به سج دلی مدیده ام

## سَنَكِ يَا عَلِيَّ

تفکر در برای من فاضل جلیل و عالم نبیل آقای شیخ محسن شیرازی شیر نفعیه مدینه نویسنده مجله الاسلام  
در روایت پنجم ماه شعبان تقویم سال چهار دسیصد و چهل و شش هجری قمری در شرار در منزل مرحوم خلد مقام  
حجّه الاسلام آیه الله الملک الخلد آقای آقای شیخ جعفر محلاتی اعلیٰ المقامه الشریف که گفت نقل نمود برای من  
جناب عمده التجار آقای حاج یزدا حیل کرمی بخل جلیل حاج میرزا کرم صراف شیرازی که یکی از رجال  
موثق و اقایان محترم شیراز هستند بملاحظه علاقه ای که در حدود جهرم دارند قضیه سنگ با علی را که در  
نزد یکی جهرم مشهور و معروف است لذا از ایشان تقاضا نمودم که اطلاعات و مشاهدات خود را نسبتاً  
برای من مرقوم دارند دلایل مکتوبی که بخط خود برای من فرستادند این بود که این سنگ در دامن  
کوه حوالی رودخانه صیقلان واقع است مشت فرسخ راه تا جهرم مسافت دارد دو فرسخ از سنگ  
بنده در است سنگ زبور ساقی رنگ و تقریباً سیصد من وزن آنست و محل وقوع این  
سنگ بیابانی است که از هر طرف تا آبادی زیاده از یک فرسخ مسافت دارد علامتی روی آن  
نباشد و هیچ وقت خادمی نداشته و ندارد در وقت اعتشاش هم بی اندازه محل خوف  
است همه ساله اسامی شریفه الله محمد علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام روی آن نقش میشود  
باین وضع در فاصله شش ماه الی یکسال تمام میشود غالباً نقش بخیال گذشته با نقش جدید ظاهر

و مویز است فزنی که نقوش سابقه با نقش جدید دارد اینست که نقوش سنوات قبل بواسطه باران رنگ آن تغییر کرده و نقش سنه جدید آن سفید است کیفیت این نقش آنستکه بدو ایک نقطه سفیدی ظاهر میشود پس از چندی بتدریج سرعین میشود بفاصله در ماه تقریباً لام ظاهر میشود تا اینکه بتدریج کلمه علی علیه السلام تمام میشود و همچنین است سایر اسامی طیبه و سابقاً این کلمات بخط کوفی نقش میثده و در قپ دوازده سال است که بخط شکسته و نستعلیق نقش میشود اینست خلاصه مکتوب فروردین من لم یصدق فلیجرب

### بند و اندرز

در نسخه خطی قدیمی که آثار صحت در آن ظاهر بود اینچنانیت رایانتم که روزی حضرت عیسی علیه السلام بشانی رسید گفت ای شبان عمر خود را بشانی صرف کرده ای اگر طلب علم میکردی برای تو بهتر بود شبان گفت ای عیسی من شش مسئله از علم حاصل کرده ام و به آن عمل میکنم و امیدوارم که برکت آن از رحمت خدا نا امید نباشم اول آنکه تا حلال یا هم حرام نخورم دوم تا راست تو انم گویم دروغ گویم سوم تا عیب در خود بنیم بعیب دیگران مشغول نشوم چهارم تا شیطان را مرده بنیم از وسوسه او ایمن نگردم پنجم تا گنج و خزینه خدا را خالی بنیم گنج و خزینه مخلوق طمع نمیکند ششم تا هر دو قدم خویش در بهشت بنیم از عذاب خدا ایمن نشوم و هنوز ندیده ام عیسی گفت ای شبان علم اولین و آخرین همین است که دانسته ای و

### تورا بعلم دیگر احتیاجی نیست لایق لف المختص بحبران

سوی دلسوختگان کینظر از بهر خدا کن	خسروا گوشه چشمی بمن بمیرد پاک کن
متنی جان مرا ازستم نفس را کن	نفس نگذاردم ای شه که با خلاص گویشم
صل آزا تو حواله بکف عقده گشکن	حل نشد مشکل دل در اثر نفس برستی
همتی در دمن از داروی توفیق در کن	وای بر من آوخ آوخ که برف از کف من عبرت طلب
رحمی این خسته گم گشته بخود را نمائ کن	کرده ام گم ره وصل تو من الکیجه معصود

آخرای ابر سخا آب زن این نار هوایم  
خون شد از غم دل حیران و خود از دیده کرد  
تن خاکی مرا خاک در اهل و فاکن  
آخراشاه زرافت نظری سوی گداکن

### خبر سیمکله برای شفا

در خبای حنوت و لباس و مکان پاک دو رکعت نماز بجا آور بقصد قربت مطلقه و بعد از سلام  
صد مرتبه صلوات بفرست و قرآن کریم را در مقابل خود باز کن و از اول قرآن تا آخر آنکست  
شهادت را از اول سطر تا آخر یکیش و با توجه بسم الله الرحمن الرحیم بگو تا آخر قرآن هر چند سطر  
که هست مطابق عدد سطرهای قرآن بسم الله را تا بگو و پس از فراغ نیز صد مرتبه دیگر صلوات  
بفرست و تا هفت روز در وقت معین و در مکان معین دستور عمل کن روز هفتم بعد  
از فراغ قدری شیرینی برای خدا با طفلان نابالغ بده و ثواب آنرا بده کن بروح مقدس حضرت  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد بر عضوی از اعضای هر که درد کند آنکست روی آن بگذار  
و یک مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم را بگو درد ساکن میشود اخذت من اخذت و ما وقت تعب  
بگذران کسیکه صدقه کرده بجان

### فصل در اسرار

در کتاب قرابادین سید محمد حسینیان صاحب کتاب جمع الجوامع و مخزن الادویه نسبت داده است  
آنرا که در خانه سلیمان بن داد علی بنیاد آله و عترت سلام یافت شده و از او منتقل شده بانو پروا  
عادل و از او منتقل شده به آقا و مولای ما علی بن ابیطالب علیه السلام و مخفی بود از مردم این  
سرمد نادر و عزیز الوجود است و از اسرار کیفیت صنعت آن اینست تو تیا یکدم سر را صفحانی  
دو درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قراط کافور کچبه پوست بلیله و بلیله  
سج دانگ پس بخیانه پوست بلیله و بلیله را در آب آنقدر که پوشد آنرا و بپزند آنرا در آن  
آذویه را و بچوشانند تا آنکه ربع آب بماند پس آب را از کهنه صاف کنند و خشک کنند و  
بسیانند تا مثل غبار شود و وقت غروب آفتاب در چشم کشند چشم را کمال قوت بخشد اگر چه  
مدهتها باشد که او را ضعف عارض شده باشد بعون الله تعالی

فان شد لا

۳ رکعت نماز  
صد صلوات بعد از آنکست  
سوره را با بسم الله الرحمن  
در هر سطر از اول قرآن تا آخر  
یک صد مرتبه در هر سطر  
کامل بعد از آن ۲  
صد صلوات  
عدت با صفت روز زود  
معین روز هفتم  
سکرین غرات کن بر این  
امیرالمؤمنین بجه علی بن ابی  
را روی درد اعضا بگذارد  
و یک مرتبه بسم الله الرحمن  
بگذارد و الله اعلم بالصواب

جواهر سه نفول از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای تاریکی چشم تو تیا قلم دو مثقال  
 سرمه اصفهانی دو مثقال نمک اندزانی دو مثقال زعفران خوب نیم قیراط کافور  
 کچبه هلیله کابلی پنج عدد و اگر هلیله زرد هم باشد خوب هلیله باراد آب جوشانند  
 با کار دو و نصف کند و دانه آنها را بیرون کند و ادویه بالا را کوفته در میان هلیله کند و  
 با برشیم که آنها را بپزند و در ظرفی پاک کند و اینقدر آب در آن کند که از سر آن بگذرد  
 و بجوشاند تا ربع بماند پس با پارچه ای صاف کند و آب را خشک کند و صلایه کند  
 از کوزه نازک بیرون کرده در وقت غروب آفتاب در چشم کشد اگر هر صد ساله باشد روز  
 چشم او بجات جوانی باز آید

### برای تقویت دماغ

پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه زنجبیل سنبل الطیب از هر یک  
 دو مثقال بصطکی سه مثقال نمک مندی یک مثقال صبر سقوطی هشت مثقال  
 اجزا را حب کرده با قدری آب اصل السوس و وقت خواب از دو مثقال ناسه  
 مثقال میل کند روز دیگر موافق مزاج از یک دست تا دو دست طبیعت اجابت کند  
 و تقویت دماغ و معده و اسهال میکند و بلغم و صفرا را دفع نماید پر هیزم ندارد هفته  
 یکبار یا دو بار میتوان خورد

### سرفه برای چشم

اقلیمیا دو سیر زم کوفته در کوزه سفالین کند گل حکمت گرفته چهار مرتبه در کوزه کوزه  
 گری در طبقه دوم گذارده و بیرون آورد که خوب سفید شود مثل برف نگاه دارد بعد از  
 آن بیاورد یک مثقال طلای ورق و با یک مثقال از اینجوهر مبارک با هم صلایه کند چهار مرتبه  
 در قرع نموده آتش کرده از صبح تا ظهر در دفعه چهارم سیاه میشود برداشته نگاه دارد  
 صد و بیست و پنج مرتبه را معالجه میکند بغیر از درد چشم

### در معرفت طالع



آنچه از ساعات روزی که در آن هستی گذشته ضرب کن در پانزده و اضافه کن بر اصل ضرب هر چند روز از ماه عربی که در آن هستی آنچه حاصل جمع همه شد سی سی طرح کن بنا کیفیت که سی برای حل طرح کن و سی برای ثور و کذا هر چه از طرح سی سی باقی ماند آن در طالع است بنای حساب را بر آن بگذار و ابتداء طرح باید از رجبی کنی که آفتاب در آن است

### فائده حکمه

بدانکه مجموع حروف بسم الله الرحمن الرحيم نوزده حرفت از اینقرار

ب س م ا ل ل ه ا ل ر ح م ن ا ل ر ح ی م

و حروفی که از بیت و همت حرف در بسم الله نیت حروف زیر است

ج د و ز ک ع ف ص ق ش ت ظ خ ذ

ض ط غ

حروف بسم الله نوزده اند الا (ب) پس بدان که با کرات بجهده حرف نورانی

در بسم الله است

و بدانکه حروف بیت و همت گانه برد و قسمند نورانیه و ظلمانیه نورانیه از اینقرار است

ا ح و س ص ط ع ق ل م ن ه ی و حروف ظلمانیه از اینقرار است

ب ت ث ج خ د ذ ز ش ض ظ غ ف و

و مجموع حروف بسم الله بحباب جل گیر مقصد و شاد و شش است و از برای بسم الله در

قراوت و کتات خواص بسیاری است که علماء و فن حروف در کتب خود مترض آن شده اند

نکارنده در این کتاب بعضی از خواص آن را یاد مینمایم

اول برای فاش شدن و بطلان سحر و با هیبت بودن نزد بزرگان هر که نوزده حرف بسم الله

را بنویسد و یا خود دارد اسراری براد کشف شود و سحر را باطل کند بشرط آنکه در ساعت زهره نوشته

شود و اگر در مرتع نه در نه در ساعت زحل بنویسد و یا خود دارد در نزد بزرگان با هیبت شود

دوم برای دفع شر دشمن و سرافزازی و توسعه رزق یا زده حروف نورانیه مرقوم و مطلوبی

حروف نورانی که در صفحه ۵۹ و ۶۰ از این کتاب مذکور است

بسم الله انبوسید و با خود دارد از شد دشمن امین گردد و اگر در مربع یازده در  
یازده در ساعت عطار بنوسید و با خود دارد سرا فراز شود و روزی اوزیاد شود

برال اوزی

یازده حرف لفظی و مبوبی نیت س م ال ل ال م ن ال م

سوم برای شفای بیماران و صحت بدن شش حرف نوزانی که در بسم الله است بنویسید

س م ال ه ن (س م ال ل ه ک) و باب بنویسید و بخورد از همه

برال سف  
بسم ۱۵۶

رنجها شفا یابد و اگر در مربع شش در شش بنهد در ساعت مرغ همین اثر دارد

جهاد من برای غایب شدن کسی هرگاه که حرف ظلمانی که در بسم الله است بنویسید و

شخصت و یک (نس) در گرد او بنویسید و نام کسی که عینت او را خواسته بنویسید در زیر حرف

ظلمانی که در میان است و در دیوار طرف قبله دفن کند مجرب است و البته غایب شود

پنجم برای گشادن بخت دختر آن پنج حرف نوزانی که در بسم الله نیت است ص ط

ق بنویسید و در خری که بخت او بسته باشد با خود نگاه دارد بختش گشاده شود و اگر در مربع

نخ در نخ بنویسید همین خاصیت دهد

ششم برای آسانی کارها و تحصیل غرت هر کس هجده حرف نوزانی که در بسم الله است بنویسید

باعت مشتری و با خود دارد کارهای دشوار بر او آسان شود و اگر در مربع هجده در هجده بنهد

و با خود دارد نزد خلافت عزیز گردد

هفتم برای شفای درد چشم هر که کج حرف ظلمانی بسم الله بنویسید در وقت آن نود حرف

(ص) بنویسید و در عقب آن دو اسم با مملکت بنویسید و بکسی دهد که او را درد چشم باشد شفا یابد

هشتم برای برآمدن حاجات و مهات هر کس که مجموع عدد بسم الله را که (۷۸۶) است

در مربع چهار در چهار بنهد و با خود دارد تمام مهات و حاجات او بر آورده می شود و بسیار حوا

دیگر دارد باید در ساعت شش بنویسید

نهم برای برآمدن مرادها و مهات هر که (۷۸۶) رتبه در مجلس بسم الله بخواند کارها بر او آسان

گردد و از فقر امین شود و بسیار نایب بود دارد و خواص بسیار دیگری دارد که فشار آن خارج نیست

## للمؤلف العاصی

من بغیر از آل طه نادیدم در برندارم  
 هر کسی نازد بنیاز و نعمت و عنوان دنیا  
 روز و شب در انتظار مقدم محبوبت دان  
 ای امام منتظر خود آگهی از حال زارم  
 زیره خوار خوان احسان تو ام از غیب  
 تا سپردم دل بتو از خلق عالم دل بریدم  
 کی شود روزی که من دیدار زیبای تو کنم  
 رو سیاهم بی پناهم غرق عصبان گناهم  
 از تو دارم من ابید دستگیری در عالم

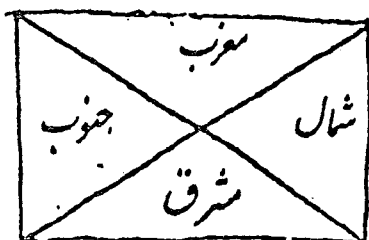
زاد را می جزو لای آل پیغمبر ندارم  
 جز نیازی این رو سیاه بر در که داور ندارم  
 مودی صاحب زمان من حاجت دیگر ندارم  
 تا بود جان در تنم از مهر تو دل بر ندارم  
 من ولی نعمتی از حضرت بهتر ندارم  
 دلربایی کردی و من غیر تو دلبر ندارم  
 و آنکه از دامان جودت دست حاجت بر ندارم  
 شرمسارم سر بریزم نوشته محشر ندارم  
 شافعی جز در دمان ساقی کوثر ندارم

## قاعد کرامت

اگر خواهی بدانی مالی در محله و جانی برده اند کار اشخاص معینی است یا نه نیت کن و نام  
 یکی از آن اشخاص را بنظر آور هر گاه از این چهار شکل با هم آن در نیاید معلوم نیت که او برده  
 باشد اشکال اینست  $\equiv \equiv \equiv \equiv$   
 اگر خواهی بدانی در فلان زمین دفسینه است یا نه اول رمل برین باین نیت که گمان دفسینه  
 داری و شکل چهارم و دهم را در بهم ضرب کن حاصل ضرب اگر شکل داخل یا عقده باشد  
 دفسینه است و الا نه چون معلوم شد دفسینه است آنموضع را چهار قسمت کن و نگاه کن در  
 خانه چهارم بین چه شکل آمده و کدام نواحی تعلق دارد و نگاه در خانه سوم کن که چه شکل آمده  
 و گواهی بدست چپ و شکل پنجم گواه است بدست راست و شکل دهم گواه است بطرف ثلثه  
 چون بیک نوبت معلوم شد که در کدام ربع است باز این ربع را چهار قسمت کن و همین عمل  
 کن تا بدفسینه برسد یکبار که معلوم شود درین را برداشته و دوباره بنید از تا بهین طریق مقصود حاصل  
 شود و این اشرف و بهتر انواع است چون معلوم شد که در کدام طرف است و طرح با تجار رسید

طول و عرض و عمق را رمل بنیاد و معلوم کن (از افادات مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی است)  
**ایضاً**

در بیان بیرون آوردن دغینه اگر کسی خواهد که این عمل کند اول موضعی را که کمان دارد  
 رملی بزند و نظر کند در خانه چهارم و دهم و چهاردهم پس اگر جمله داخل بود و سعد دلالت کند  
 بر بودن دغینه و اگر شکل خارج یا محس باشد دغینه نباشد خواه ثابت خواه منقلب چون



معلوم شد که دغینه است دایره مربعی بکشد با این شکل  
 ابتدا و آن خط از زاویه مربع باشد و انتها و آن نیز  
 بر زاویه مقابل او چنانچه بچهار قسمت مساوی بگنجد  
 گردد بر این مثالی که نموده شد پس نظر کند در چهار

خانه رمل تا چه شکل آمده و بکدام جا تعلق دارد و حکم بر آن جانب کند که البته دغینه در آنجا  
 خواهد بود پس اگر اشکال آتشی باشد در طرف مشرق است و اگر اشکال هوایی باشد  
 در طرف شمال است و اگر آبی باشد بطرف غرب است و اگر خاکی باشد بطرف جنوب است  
 چون در یکجا معلوم شد باز همین عمل را بکند یعنی آنجا را باز چهار قسمت کند و بیلند اول  
 و چهارم و سوم آن رمل گواست بردست چپ و پنجم گواست بردست راست و دهم گواست  
 است بر قله و چهارم خود دغینه است و باید که در سوم و پنجم و دهم نشانی بگذارد تا غلط واقع  
 نشود و اگر آن شکل که دلیل است بر دغینه شکل ناری باشد یا بشکل ناری پیوسته باشد دلیل است  
 که آن دغینه نزدیک مکان آتشی است مثل مبلج ذجای آتگاه و اگر دلیل شکل خاکی باشد  
 دلیل است بجای زیر خاک و زیر زمین و اگر بادی باشد دلیل است بر جای بلند و یاد در میان  
 چیزی که حیوانی باشد و اگر آن شکل آبی بود یا بشکل آبی پیوسته باشد آن چیز در میان آب  
 بود یا در میان چیز نباتی و باید نیکو بفهمد که خطائی در آن نباشد (از خواجه نصیر الدین طوسی)

**ختم اقل الله من مالک الملک**

یا فتم بخط سید العارفین و المتألهین و قدوة العلماء العالمین المحققین میر محمد باقر داماد

اعلیٰ الله تعالیٰ الشریف طریقه ختم آیه مبارکه قل اللهم مالک الملك را تا بغیر حارج آن  
 باین کیفیت مرقوم شده بود که برای حصول مقاصد و قضا احوال دنیا و آخرت و تقرب نزد  
 سلاطین و حکام و عزت یافتن و وسعت رزق و دفع فقر و مسکنت و دفع شر دشمنان  
 و غیر اینها از مطالب مهمه تا چهل روز هر روز چهل مرتبه بخواند و بعد از هر مرتبه ای سه مرتبه بآیه  
 بگوید و سه مرتبه آنست الذی لا اله الا انت و حدک لا شریک لک ثم یحیی  
 ان یتوکلن لک ولد و تعالبت ان یتوکلن لک شریک و تعظمت ان  
 یتوکلن لک و زبر یا الله یا الله یا الله یا الله افصح حاجتی بحق  
 محمد و الیه صلواتک علیهم اجمعین و بعد از فراغت از ورد سزاوار است  
 صلوات بسیار فرستد برای سرعت در اجابت و سزاوار است بسط کلمه الملك شود در وقت

قرائت آیه بکذا ال م ل ک و سیم وسط را در نظر گیرد

برای دفع فراموشی و فریاد شدن حافظه

یا فتم در مجموع معجزه که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روا شده که از جبرئیل شنیدم که  
 گفت که هرگاه حفظ کسی تغییر کند بر هفت قطعه ای از شکر این هفت آیه را بنویسد و هفت روز  
 بخورد از روز شنبه شروع کند و بر روز جمعه ختم کند حافظه او گشوده شود  
 بر قطعه اول بنویسد فتعالی الله الملك الحی المبین بر قطعه دوم قل رب  
 زدنی علماً بر قطعه سوم لا یحک به لسانک لتقل بر قطعه چهارم  
 ان علینا جمعة و قرآنه بر قطعه پنجم فاذا قرأناه فاتبع قرآنه بر قطعه  
 ششم سنقرک فلا نسئی بر قطعه هفتم انذ بعلم الجهم و ما یحقی  
 للمولف العاصی

یاد خوش بروضه رضوان نمیدهم  
 خاک درش بملک سلیمان نمیدهم  
 دژ ولایتی که نهفتم از ادب دل  
 تابنده گوهر لیت که ارزان نمیدهم

در عاریت می آید جان جان عاریت  
 یکجمله ای ز نوز جمال عسریز او  
 دست طلب زدانشان بر نمیشم  
 یکقطره از سرشک که ریزم بیادشان  
 آب ولایتی که گلم زان سرشته شد  
 شد مهرشان در روز ازل پای بندل  
 سری بدل نهفته مقفل بنور عسل  
 آل علی است جان جان و جان جان  
 باکس را بغیرده و جار کار نیت  
 اینغائب از نظر نظری کن بحال من  
 جز در شمار حضرت جانان نمیدهم  
 با صد هزار یوسف گمگان نمیدهم  
 دل را بغیر عترت و قرآن نمیدهم  
 آنقطره را بگو هر غلطان نمیدهم  
 آن آب را بچشمه حیوان نمیدهم  
 آنسان که نقش شد خیر از آن نمیدهم  
 مفتح آن ب مردم نادان نمیدهم  
 بی مهرشان بقایض جان جان نمیدهم  
 دل را بر هر وره شیطان نمیدهم  
 جز سر بیای تو من حیران نمیدهم

### در غای فاموس القدره

در خزان مرحوم ملا احمد زاتی از خط پدر خود مرحوم ملا مهدی زاتی و او از خط مرحوم ملا محمد تقی  
 مجلسی اعلیٰ المد مقام نقل و نموده که هر کسی که نود و نه مرتبه آنرا بخواند مطاع خواهد شد و در  
 خواندن آن فائده های بسیاری است از کشتن دشمن و سحر کردن پادشاهان و گفته شده  
 که نصاب آن نود و نه روز است در هر روزی نود و نه مرتبه و نصاب بر تپان نه روز است  
 در هر روزی نه مرتبه و نصاب صغیر آن سه روز است در هر روزی سه مرتبه و در آن چهل

کیرتبه و خاتم آن سحرته است و دعایست برکتیه به نود بندد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ  
 قَدْرِكَ فَظَهَرَ فِي كُلِّ مَعْدٍ وَإِنْ أَرَادَ قَدْرَهُ عَجِبَهُ غَرَبَهُ  
 لَا يَبْلُغُ كُنْهًا عَقُولُ الْعُقَلَاءِ وَأَوْهَامُ الْحَكَمَاءِ وَفَهُوْمُ  
 الْعُلَمَاءِ فَكُلُّ شَيْءٍ فِي فَبْضَةِ قَدْرِكَ أَسْبَرُ وَإِنَّ ذَلِكَ

عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَيَا لِحَابَةِ جَدِيرٍ  
 يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الْبَطْنِ الشَّدِيدِ  
 أَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ قُوَّتِكَ وَأَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ قُدْرَتِكَ وَ  
 أَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ حِكْمَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ سُلْطَانِكَ وَ  
 أَسْأَلُكَ مَدَدًا مِنْ كَلِمَتِكَ لِتُنَجِّرَ كُلَّ مُتَمَرِّدٍ وَتُلَيِّقَ كُلَّ صَعْبٍ  
 وَتُذِلَّ كُلَّ مَنِيْعٍ وَتَهْرِكَ كُلَّ عَدُوٍّ وَتَحِقَّ كُلَّ خَصِمٍ وَأَذْهَبَ كُلَّ  
 مُنَافِقٍ ذِي شِقَاقٍ مِنَ الْجِنَّ وَالْهَوَآمِ وَلَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنَ  
 الْمَلَكُوتَاتِ الْأُولَى بِإِذْنِ عَرْبِكَ وَكَسْرَتِ لِي سِدَّةٍ شَكَمِيْنِهِ  
 وَفَرَطِ عِيُوْهِ بَعِيْرَتِكَ يَا عَزِيْزُ يَا عَزِيْزُ يَا مُعِزُّ يَا مُذِلُّ يَا  
 مُقَدِّمُ يَا مُؤَخِّرُ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِيْنَ

لِلْمَوْلَى الْعَاصِي

روسیا هم من و جز روی سپه نیت مرا	زاد راهی بجز از بارگنه نیت مرا
بجز از جسمم و خطا تو شره نیت مرا	کاروان اجلم گر بزند بانگ جیل
چکنم من که بجز حال تبه نیت مرا	در صف حشر که خوبان همه گرم طربند
سر بزیرم من و جز نیت دوته نیت مرا	صالحان جمله در آسایش از کرده نیت مرا
وای بر من که بجز سنگ و شبه نیت مرا	راد مردان همه را گوهر اعمال بگفت
گرچه از روی سپه روی نیت مرا	بگدائی بدر جود تو رو آوردم

لیست می گویند این بیت  
 و از اوست  
 و از اوست  
 و از اوست



من حیران بتنای لغایت شب و روز خود تو دانی که بجز دیده بر من ترا  
 وَلَکَ اِیْضًا

در آستان رضا تا سر نیاز نهادم  
 هزار شکر شدم کامران ز جلوه فیض  
 چگونه قدر ندانم برای آفتاب قدری  
 بگردم قداد خواستم جو شمع بسوزم  
 مرا بکعبه چه حاجت که گرد کعبه کوشش  
 نبود چاره مرا غیر شرح غمم بپراود  
 زلفه راز بگفتم در نیاز بستم  
 اگر چه خاطر ماضی بود در حال برین  
 نشیب مرتبه ای داشتم ز فرط جهالت  
 ز بود نظره فیضش دل شکسته حیران  
 این اشعار در شب چهارم ماه رمضان سال ۱۳۵۹ قمری در حرم حضرت رضا سروده شد  
 ایضا در شب هجدهم ماه رمضان همان سال در حرم مطهر در بالای سر اشعار زیر را نوشت که دردم  
 در آستان رضا آنست که راه ندارد  
 هر آنکه نیت گرفتار تار سومی سیاهش  
 شوا گدای تو ام گر چه غرق بجز گناهم  
 مراد دنیه و عقبا از پیگاه تو خواهم  
 پسین بجرم و گنا هم بین بعفو و نجات  
 نهاده ام جو سگان سر آستان جهالت  
 شوا بگو ش چیستی ز فید غمم بر نامم  
 ز بجز علم خود ای شاه قطره ای بچشامم  
 سر نیاز بدرگاه بی نیاز نهادم  
 چو راز خویش بمنظور اهل راز نهادم  
 که در حرم رضا دل بسوزد ساز نهادم  
 به آه و ناله دل خویش در گداز نهادم  
 طواف کردم و برابر پیش نماز نهادم  
 یکان یکان همه را پیش چاره ساز نهادم  
 در امید عطاروی خویش باز نهادم  
 دل شکسته خود پیش دلنواز نهادم  
 ز جلوه اش قدم خویش بر فرار نهادم  
 چنانکه بر در جودش بنای آرز نهادم  
 مسلم است که بجز خیل غم سپاه ندارد  
 بروز خشر بجز نامه سیاه ندارد  
 بغیر در گمت این رو سپیه پناه ندارد  
 که پایه کرمت میباید پیگاه ندارد  
 چرا که محکمه عفو داد خواه ندارد  
 ببقمته ای بنواری سگی گناه ندارد  
 که جز تو بنده شرمنده پادشاه ندارد  
 که حاصلی دل مسکین بغیر آه ندارد


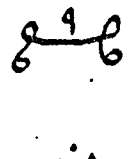
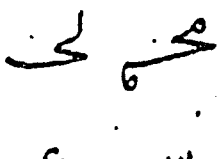

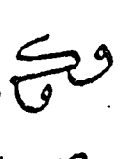
گواه من همه خون دل است و گونہ رزوم      شها گوی که این مدعی گواه ندارد  
 بمرزع دل خود تخم آرزو بفتا ند م      بجز جاد دل جبران من گواه ندارد  
 هنگامیکه این اشعار را انشا کردم سه ساعت از شب دوشنبه هجدهم ماه رمضان گذشته بود  
 پس از آن از حرم بیرون آمدم و متوجه تری که محل اقامت بود روانه شدم هنوز بدر منزل  
 نرسیده هو انقلاب شد و باران شدید باریدن گرفت بمقتضای حدیث معتبری که از خود  
 حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرموده هر نومی که در زیارت کند پس بر روی او قطره ای  
 از باران برسد البته حقیقی جدا و برابر آتش جهنم حرام گرداند لذا تصمیم گرفتم دو مرتبه مشرف شوم  
 در همان حال که باران میبارید برای زیارت چون از بت بالا بردم قدیم رسیدم عتبه را رسیدم و در  
 شدم و کنار ایوانی که پله داشت ایستادم همین قسم که باران بسرعت میبارید و آب فضای صحن را  
 گرفته و از ریختن قطرات باران در آب حباب بسته میشد و روشنی چراغها در آب و جابجا منعکس  
 میشد و منظره بسیار زیبایی بنظر میآمد توجهی مخصوص بطرف روضه مقدسه پیدا کردم که بی سابقه  
 بود در همان حالیکه کنار ایوان ایستاده بودم امشده اله و کفی بانه نشید خواب بودم برای العین  
 در حال بیداری نکاشفته ای شد دیدم وضعیات صحن مقدس برخلاف آنکه میدیدم طور دیگر بنظم  
 جلوه کرد چنان دیدم که صحن بسیار وسیع شده دایره مانند بقدریکه چشم فتهای آنرا از هیچ طرف نمیبیند  
 و فتهای مدبر خمیه ای نمیدی دایره مانند دیده میشد که بمنزله دیوارهای صحن بود و در عقب آن خمیه دور  
 تا دور کانه دیوار بسیار بلندی از دو غلیظ مانند دوز کوره آجر فزاری دیده میشد در فضای این دایره  
 ساختمان و دیوار و غره نبود و قبه و ضریح حضرت سلی در میان هو بود بدون اینکه بر زمین قرار  
 داشته باشد و در کمال حیرت گرفته و متعجب بودم زیرا که هرگز صحن مبارک و قبه و ضریح را باین کیفیت  
 ندیده بودم و جمعیت زیادی هم در صحن رفت و آمد میکردند از یکی از عابرین پرسیدم که چرا صحن  
 صحن و حرم است برخلاف سایر اوقات است که دیده بودم خندوای کرد و با کمال گشاده رویی  
 گفت همیشه صحن و حرم اینطور بوده است تو توجه ندانسته ای پرسیدم این خمیه ای سفید صحن که تخم میبارد  
 گفت تا آنجا یکبار این خمیه بنظر میاید بسبب حضرت است هر کس از آن خمیه رود شود و وارد صحن شد آزاد است

و با او کاری ندارند و هر که از خیمه بگردند در آن دود مانده هلاک میشود و کسانی که  
 با حضرتش راهی ندارند نمیتوانند از دود خارج شوند و داخل این بست شوند حاصل  
 آنکه بقدر سه چهار دقیقه با خیال بودم و سخن و شرح را بهین کیفیت میدیدم بعد برکت بجایگه  
 بود و از این مکاشفه فرح و انبساط عظیمی برادست داد و شب را تا صبح در حرم محترم با حال خوشی  
 بقیه نمودم و بعد از ادا از فیض صبح این اشعار را انشا کردم























دل داده ز کف دوش شدم و اله و حیران	بجز در خود آنان که گوینم انسان
ره برده بطوف حرم تبیه بستم	آینه اوصاف خدا کعبه ایمان
گاهی که بیاید بس رحمت باری	تا پاک کنم زوی گنه کار بیاران
در سخن جلا بش چو قدم پیش نهادم	دیدم که حجب خرق شد از فسخ او ان
رخشید یکی نوز در خنده که خورشید	چون شدید ضعیفی بر خورشید در خاق
اند ز بر قبه حراش	خود مستوی عرش تو گوئی شد در حان
ز الحاس بیان می توان گفت در گفت	حرفی که گران آید بر گوش ضعیفان
تا یاده گویند و به انکار نکوشند	وز بخردی حمل سازند به زبان
ای آصف دل حفظ کن این خاتم اجل	تا مهر سیاهان نغذ در کف دیوان
ای ستر خدا یک غذا الفکر کلید	دی آنکه توئی حافظ دین محور امکان
اشجار گرافلام و گر بحر شود حبر	وصفت ننویسد همه انس و ملک و جان
فیل خردمات رخ شاموار است	کش ناطقه دهر ز وصفش شده جران

حروف قلفطیر و شرح ان

م	ه	و	م	م
ب	ج	ح	ط	ک
م	و	م	ط	ک
ب	ج	ح	ط	ک






  
 م ن س ع ف ص  
 ق ر س ت ث خ  
 ذ ض ظ غ

برابر باب حکمت پوشیده نماند که علم سیمیا علی است در غایت علو و حمله از منفرد کلمه  
 است و هر کلمه ای اعده حرف دارد که یونان اورا قلیپرات گویند یعنی یاران و مدد  
 کاران و از پیش برندگان و این کتاب را کلیدی است که بدان کلید دانسته میشود  
 کل اسماء مکتومه سیمیا و آن برساند انرا از ابوی رشد در اینها نیده است شخص را بسوی همه چیز  
 و سر چشمه علوم و شفای سینه است بزعم حکمای که استنباط کرده اند انرا و گفته اند بدانکه سنارل  
 قربت داشت است و حروف بهی هم بیت داشت است و حکما قدیم از جهت هر یک از  
 حروف بهی قلفطیر وضع کرده اند بطریق ابجد تا آخر پس هر گاه قمر در منزل اول رود حکما  
 سیر از ابان طریق یافته اند  و این شکل را الف نامیده اند و الف را در نسخه با این شکل  
 مینویسند و سبب نوشتن  الف باین شکل آن است که قوت فلکی این شکل است  
 و در وقت عمل که در ساعت موافق کند این شکل مدد میکند صاحب عمل را و اگر الف را به  
 طریقی که مشهور و مسطور است بنویسند این قوت را ندارد بنا بر این بدین شکل مینویسند و هر یک از  
 این اشکال بیت و هست گانه لقوتی است که در آخر اشکال اسما در بیان بطریق رمز و نامها نوشته  
 خواهد شد تا محرم از آن محروم دودر باشد و چون قمر در منزل دوم اشکال بود رفتار او چنین باشد  
 و این شکل را **ب** نامند و بجای **ب** بنویسند و چون قمر در منزل سوم باشد

تعلق بحکم دارد و سیر آن چنین است  این شکل را بجای ج نویسد و چون  
 قمر در منزل چهارم باشد صورت سیر و شکل آن اینست  و  
 چون در منزل پنجم رود سیر و شکل آن اینست  از جای ه نویسد و چون در منزل ششم  
 رود سیر و شکل آن اینست  این شکل را بجای و نویسد و چون در منزل  
 هفتم رود سیر و شکل آن اینست  از جای ز نویسد و چون در منزل  
 هشتم رود سیر و شکل آن اینست  از جای ح نویسد و در بعضی  
 از کتب ح را چنین نوشته  و چون در منزل نهم رود سیر و شکل آن اینست  و  
 از جای ط نویسد و چون در منزل دهم رود سیر و شکل آن اینست  این شکل را  
 بجای ی نویسد و چون در منزل یازدهم رود سیر و شکل آن اینست  و  
 از جای ک نویسد و کاف را بدین شکل هم مینویسند  ایضا بدین شکل نیز  
 مینویسند  زیرا که جای اختلاف کرده اند ولیکن هر دو شکل موثر است و چون  
 در منزل دوازدهم رود سیر و شکل آن اینست  این را شکل اول گفته گویند  
 و ک را چنین نویسد و همچنین در این منزل که قمر برود صورت سیر و شکل او را ضبط کرده  
 و نوشته اند تا مردمان را حفظ و افزای حاصل گردد و بر ترتیب کلمات باقی آرا که تلفظیات گویند نوشته  
 شده این اشکال در این صفحه است چون منزل سیزدهم رشد این شکل را بجای م مینویسند  و  
 منزل چهاردهم این شکل را بجای ن مینویسند  و  
 مینویسند  منزل شانزدهم این شکل را بجای ع مینویسند  و  
 منزل هجدهم این شکل را بجای ف مینویسند  و  
 منزل نوزدهم بجای ق این شکل است  و  
 منزل بیست و یکم بجای س این شکل است  و  
 منزل بیست و دوم بجای ت اینست  و  
 منزل بیست و سوم بجای ث اینست  و  
 منزل بیست و چهارم بجای ج اینست  و  
 منزل بیست و پنجم بجای ذ اینست  و  
 منزل بیست و ششم بجای ض اینست  و

نزل بیت و هفتم بجای ظ این شکل است ﴿﴾ نزل بیت و هشتم بجای نغ

این شکل است ماکس  
 بد آنکه هر یک از این اسکال را قوائی است که قوای فلکی نامند و آنها بیت و هشت بیت  
 و آنها باین اسم اند که هر کدام بسکلی از اسکال بیت و هشتم تعلق دارند روحانیت اول این  
 است ۱۰ اخراج المولدة اعربی و روحانیت ۱۲ یوصا ۲ و المولدة تفتح و اللها  
 کیفیه الاشارة ۳ آرام ۴ بدام ۵ ببنوة ۶ جاریش ۷ هاریش  
 ۸ قدایش ۹ قدیش ۱۰ اه اه اه ۱۱ کراه ۱۲ نکایش ۱۳  
 اکیوتیش ۱۴ هواه ۱۵ هارایش ۱۶ هیوزاه ۱۷ هیلایج ۱۸  
 کری ۱۹ کفتیاج ۲۰ هیلایش ۲۱ مهلاه ۲۲ مهیل ۲۳  
 میالایج ۲۴ مچنال ۲۵ اسبق ۲۶ اسلس ۲۷ اسپاس ۲۸ شمیش

دعای حرزیمانی معروف  
 بسببی منقول از امر مؤمنان  
 علی بن ابیطالب علیه السلام

از کتاب اربعه ایام خلد مقام میر محمد باقر داماد و ایضا از نسخی که از روی نسخه خط شیخ بهار الدین  
 عالی اعلی الله مقامها استنساخ شده در اربعه ایام فرموده شرح حرزیمانی بسم الله الرحمن الرحیم  
 بعد الحمد و الصلوة نموده میشود که حرزیمانی سیفی اعظم ادعیه ما ثوره از حضرت و الی ابرار  
 و ولی مختار قسیم الجنة و النار امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین الغالب علی کل غالب ابو  
 الحسین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام است که بواسطه جبرئیل علیه السلام  
 بر خاتم انبیاء نازل شد و از حضرت رسالت پناه بامیر المؤمنین علی علیه السلام رسید و  
 مماثل آن در بلاغت و تقدیس و تزیین باری عز اسمہ دعائی نیافته اند و در وجه تشبیه

این دعا بجز بمانی سیفی روایتی است که سیف ذوالرزن که ملک یمن بود مغلوب دشمن  
شده و زمام امور ملک از قبضه قدرتش پرودن رفته و از حضم فرار نموده بخت به علی علیه  
السلام تجا کرده و بعد از عرض حال بقرائت این خضر نمازون شده و چهل روز متوالی التماس فرمود  
و قبل از انقضاء اربعین خبر معهود شدن دشمن باور رسیده بلکه یمن معاودت کرده  
و سلطنت باز باوقرار گرفته و بعضی احادیث در فوائد و قواعد خواندن این خضر زوا  
کرده و مرقوم میگردد

مرولیت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که من قرء هذا الدعاء مرتین لا یقدر  
اعداءه علی ضرره و یفر منه الجن و الشیاطین یعنی کسیکه بخواند این دعا را در مرتبه  
قدرت نمیکند دشمنان او بر ضرر او و فرار میکند از او جن و شیاطین و از امیر المؤمنین  
علیه السلام مرویت که هذا الدعاء لكفاية المهتات كلها خصوصا الذمخ الحصى  
و لقد نزله جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه و آله و ینبغی للظالم  
ان یغسل ابی وقت یرید قرآنه و ینظف الثوب عن الاوساخ و القلب  
عن الاكوان مستقبل القبلة و یصلی ركعتین و یردف الاستغفار و الصلوة  
علی النبی و آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الاولی ان یقرء كل یوم ثلاث  
مرات و لا یلغف بقلبه و قاله الی غیر الحق و یسئل الله بما شاء فان السؤل  
و الجواب توامان یعنی این دعا برای کفایت همه مهمات است خصوصا برای دفع دشمنان  
و جبرئیل آنرا بر پیغمبر نازل کرد و سزاوار است برای طالب اینکه هر وقت میخواهد این خضر را بخواند  
غسل کند و لباس خود را از چرک و کثافات پاک کند و قلب از هوا و تعلق بغير حق خالی کند  
و با حضور قلب رو بقبله بنشیند و در رکعت نماز ایستاده بجا آورد و بعد از آن استغفار کند  
و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و بر همه پیغمبران و دستادگان صلوات فرستد و بهتر این  
است که در هر روز سه مرتبه این خضر را بخواند و قلب او بغير حق متوجه نشود و بخواند از  
خدا هر آنچه که میخواهد زیرا که خواستن و جواب نشین توام با یکدیگرند



# وَابْصُرْ أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

من كان له عدو فليقرأ هذا الدعاء ينبت له أربعين مرة واحدة فان لم يجز صفة  
عليه  
صفة  
فليقرأ سبع مرات فان كان كالحجر يذوب كما يذوب الرصاص

یعنی وزیر از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که هر که برای او دشمنی باشد این دعا را چهل و  
یک مرتبه بخواند و اگر وضت ندارد هفت مرتبه بخواند اگر آن دشمن مانند سنگ باشد مانند قلعه  
و...

## در سخنای که از شیخ بهار است

نوشته شده چنین نوشته دعوت سیفی محبلا یا از برای نفع است یا از برای ضرر چون  
از برای نفع باشد روز شنبه و ساعت زهره را انتخاب کند و از برای ضرر روز مریخ و ساعت  
زحل یا عکس باید تعیین نمود و در نفع عدد ایام قرائت عدد لفظ سیفی است باسقاط تسع  
و نصاب قرائت بعد اسم آن شیئی که مطلوب است و آن دو کوب که تعلق بر روز و ساعت  
قرائت دارند از هر یک از آنها مدخل صغیر باید گرفت اولاً مدخل دو کوب را باید که جمع  
باید کرد و اگر مانع تسع باشد باز اسقاط تسع باید نمود و مدخل صغیر اسم مطلوب را در مدخل  
کو کبین ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بلا مرتبه باید اعتبار نمود هفت روز سیفی را این عدد  
باید خواند و از برای ضرر عدد ایام سه در سه است که عدد حروف و نقاط سیفی است که آن  
چهار حرف و پنج نقطه است و تلفیظ آن نیز همین عدد است و نصاب قرائت از عدد  
اسم آن شیئی مطلوب و کوب صاحب روز و ساعت قرائت بطریق مذکور استخراج  
مدخل صغیر باید کرد و نه روز سیفی بدان عدد خواند و اگر مستعمل باشد جایز است که در ایام  
متوالی خواند اما اول بمقصود اتم است

مثال نفع قرائت از برای طلب رزق است در روز پنجشنبه که روز شنبه است  
در ساعت زهره اولاً مدخل صغیر شنبه که آن پنج است باید مدخل صغیر زهره که آن کبیت  
جمع باید کرد و مدخل صغیر رزق که آن یک است در آن شش که مدخل کو کبین است ضرب

۲۰۰  
۲۰۰  
۲۰۰  
۱۰۰  
۹۰۰  
۱۴  
سخنای که از شیخ بهار است

باید نمود و هفت روز هر روزش نوبت سبفی باید خواند و باید در آرزو که ابتدا میگذرد در آرزو  
 ختم کند که در هفت همان یک روز خواند و چون مستعمل باشد جایز است که در ایام متوالیه خواند و اول  
 اولی و اتم بمقصود است **بئس** بدانکه حاصل صغیر و اسقاط تع و بلا مرتبه تمام بمعنی  
 است و مقصود از این الفاظ آن است که عددی که فوق تسع باشد بر سه اتحاد در آورند  
 مثلا (۱۲۸۳) از هر یک و از دویست دو و از هشتاد و از سه چنانچه مجموع چهارده  
 باشد و باز از ده یک و از چهار چهار که جمله پنج باشد و تمام اعداد را بر این قیاس باید کرد و  
 مدخل صغیر بدین نوع باید گرفت

### در در بعضی آثار گفته

بدانکه اسامی این حرز غیر میانی و سبفی که وجه بستیم آن گفته شده بسیار است **سبفی**  
 و **ببین الله و ید الله و عهد الله و قسم الله و نور الله و وجه الحق و ید الحق و قرب الحق و**  
**صمصام اکبر و مجله الانوار و سریع الآثار و فخلص النور و مشارق الانوار و سبحان الارواح**  
**و وجه الحق و مرات النور و قبض القدس و تالف الذکر و محیط الاسماء و بحر القیاض**  
 و طور الصفات و غیر این نیز گفته شده

و گفته است که در حین قرائت اولی آنت که بخور کند و چون در دوازدهم روز احتیاج  
 بخور باشد ایام و لیالی شریفه بخور کند اما چون مطلوب معین از مطالب دنیویه داشته  
 باشد البته بخور لایق عمل ضرورت باشد

و قاعده آنت که جهت جلب نفع بر روز شتری و ساعت زهره یا برعکس توجه نماید و جهت  
 دفع ضرر و عقد اللسان بر روز عطارد و ساعت قمر یا برعکس و جهت قتل اعدا بر روز مریخ  
 و ساعت زحل یا برعکس و جهت ریاست و تسخیرات بر روز آفتاب و جهت استغفار از توب  
 روز جمعه تعیین است و افضل اوقات قرائت چاشتگاه است در محلی که آسمان بیوا  
 منظور باشد و سحر جمعه و عصر جمعه تا محل غروب هم وقت اجابت دعا است

و گفته است که مردی که اگر کسی را دشمن عظیم باشد یا ظالمی بعد از او تسلیم آقا

نماید مفت شب جمعه بعد از نماز هفت تن بکنوب سوره طه و سه نوبت اینخزرا بنیت دفع دشمن بخواند در آخر سجده کند و بگوید **بَارِدٌ بَارِدٌ بَارِدٌ بَارِدٌ بَارِدٌ مَعْلُوبٌ** **فَأَنْصُرْ فَسَكِّفْ كَهْمُ اللَّهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** در همان ایام دشمن معتور گردد و اما چون دعوت باین تفصیل نماید اجرای بخور باین تفصیل است **قَطْرٌ** و زعفران **رَسَقٌ** و نقل ازرق و دوآلی و عود و لادن و سبزه و کندر و عنبر و قرنفل و پوست نارنج و شکر فایق و نبات مصری و حب البان و اذخر و طلق و صبر و ابله و فلفل سیاه و سفید و عنکب رومی و حمم و اناقیا و نوم سفید درزد و خرزق سفید و سیاه و قردها و پوست خشخاش و انیون و لبفایح و صمغ عربی و گلاب و سعد و سنبل و بهمن سفید و سرخ اجزای متداولی حب ساخته باید که طاق بارزد و بهم طاق بخواند مثلا سه گلوله یا پنج یا هفت در چین دعا خواندن در آتش بند و این آیه را بخواند **وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْتَبِينَ** دیگر بخور مستغله بابام و لیلی حبت کسکه طلب حاجتی که چنین است

روز یکشنبه و شب چهارشنبه	مستقل ششم است عود بخور کند
روز دوشنبه و شب جمعه	مستقل بقرا است لبان بخور کند
روز سه شنبه و شب شنبه	مستقل تبریح است سندروس بخور کند
روز چهارشنبه و شب یکشنبه	مستقل لعطار است مصطکی بخور کند
روز پنجشنبه و شب دوشنبه	مستقل بمشتری است حب الغار بخور کند
روز جمعه و شب سه شنبه	مستقل بزهره است کلاب و زعفران بخور کند
روز شنبه و شب چهارشنبه	مستقل بزحل است فلفل سیاه و سفید و بلار بخور کند

### و نیز گفتار است

که در خزیمانی چهل خاصیت است ده اخرویه و سی دنیویه و شیخ بهائی نیز چنین گفته است اما خواص اخرویه اول آنکه خواننده اینخزرا احتشالی بی ایمان از دنیا نبرد و اگر بدیده عمر گناه

کرده باشد در وقت آنکه خواننده این دعا در وقت نزع صورت خوب بر او عرضه کنند تا عاشق  
 و ارجان تسلیم کند سقم آنکه چون در خاکش نهد این حرز در برابر آید تا بی و پیم حوا  
 مکر و غیر را گوید چهارم آنکه در بهشت به حرفی خواننده این دعا را مقدار هزار در جات و غزوات  
 و حورو ولدان بداند پنجم آنکه روز قیامت روی خواننده این حرز چون ماه تابان باشد  
 جمله عصمت بگوان او باشد ششم آنکه حقیقی او را در سابع عرش خود جای دهد و دیگران  
 گویند چه بودی که ما در دنیا این دعا را خوانده بودیم هفتم آنکه روز قیامت چون عمل بخواند  
 را بر تراوی حساب نهند بر همه راجح آید و حساب بر او آسان شود هشتم آنکه بر پل صراط  
 چون مکی بر او ظاهر شود و گوید این خواننده دعا بر نشین و چشم بر هم نه او بر نشیند و چون برق از پل  
 صراط بگذرد نهنگس چون اتان بزایت رسول الله صلی الله علیه و آله آید او بر همه مقدم باشد  
 نهم آنکه خواننده این حرز چشم آقارب و عموم حقایق عزیز و محترم باشد

### اما خواص نبوی

اول آنکه چون کسی بخار خود فرومانده باشد هر شب جمعه نیمه شب برخیزد و وضو بکشد و اگر  
 غسل هم بکند بهتر باشد و ده رکعت نماز کند بیخ سلام و هر سوره ای که خواهد بخواند و برین  
 که رسول صلوات بفرستد و این حرز را به آن نیت که خواهد بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد  
 اگر صادق باشد در روز بر آید و الا البته بجهت نرسد که مراد یابد در حق اگر کسی در بلای  
 یا زندانی گرفتار باشد یا در دست ظالمی این حرز را چهل و یکبار بخواند حقیقی او را خلاصی دهد  
 و اگر خلاص نشود گوید قیامت دامن مرا بگیرد سقم بیماری که بچکس دوی آن خواند  
 کرد این حرز را بک و زعفران بنویسد بر قدحی پاک و بشوید و بخورد شفا یابد چهارم آن  
 اگر کسی عنتین باشد چهل روز این حرز را بخواند و روز چهل بک و زعفران بنویسد و بشوید و بخورد  
 مراد حاصل شود پنجم آنکه اگر کسی علت پستی داشته باشد چهل و یکبار این حرز را بخواند و انشاء  
 بنویسد و بشوید و بخورد شفا یابد ششم آنکه اگر کسی بر شخصی عاشق شود و خواهد که بجلال او  
 بگیرد و میترسد سه روز روزه بدارد و هر روز بوقت افطار روی بدان خانه کند و این حرز را بخواند

۷۳

و بعد از حرز بگوید **اللّٰهُ لَبَنٌ قَلْبُهُمْ وَ اَنْتَ تَعْلَمُ قَلْبِي وَ اَرْزُقْنِي مَا فِي**  
**وَ يَخْتِي مِنْ هَذَا الْعَمِّ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** هفتاد و پنج مرتبه چون بفرود  
 عمل کند و دو رکعت نماز کند و این خرز را بخواند و روانه شود در آن سفر از بلا ایمن و سلامت  
 باز آید هشتاد اگر کسی دشمن بزرگی داشته باشد و با وی بر نتواند آمد باید هفت جمعه سوره  
 طه را بخواند و یکبار این خرز را بخواند حقیقی دشمن او را مقهور کند **فَهَسْ** آنکه اگر کسی را خویش  
 باشد و با وی بد سکالی کند سه روز روزه بدارد و در این سه روز هر روز با صد بار این خرز را بخواند و دست  
 خود را بر روی خود بمالد حقیقی آن قوم را مسح و مطیع او گرداند **دَهْسْ** اگر کسی در سفر از درد  
 یا جانوران موزی مثل شیر و گرگ خونی دارد در منزل خطی برگردد کشد و این خرز را بخواند از همه  
 جنسی ایمن گردد **یَا ذَهْسْ** اگر کسی را مار گزیده باشد این خرز را بخواند و دست بر جای گزیده  
 نهد زهر از آنجا بدر رود **یَا ذَهْسْ** اگر کسی را زهر یا دارویی داده باشند این خرز را بزرگ  
 و گلاب و زعفران بنویسد و بخورد زایل گردد **سَبْرَهْسْ** اگر کسی در شهری که بلا یا وبا باشد  
 این خرز را بنویسد و در سقف خانه آویزان کند از بلا و وبا ایمن باشد **چهاردهسْ** اگر کسی را  
 از پادشاهی یا غیر آن خونی باشد که بیم کشتن دارد این خرز را بخواند غسل کند و خود را بجا به پاک بپوشد  
 و بسوی خوش بیاید و در برابر او رود که هیچ آفت ندارد **پانزدهسْ** اگر کسی را چیزی نرسد  
 باشند در شب جمعه دو رکعت نماز کند در رکعت اول فاتحه و سوره و ششم بخواند و در رکعت دوم فاتحه  
 و سوره و الضحی و الم نشرح هر کدام را یکبار بخواند و سلام دهد و این خرز را بخواند و با طهارت در خواب رود  
 حقیقی در خواب دزد را بر او نماید شانزدهسْ اگر کسی را در کار بستگی باشد و گشایش و خود  
 را نداند روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بدارد و دو رکعت نماز نیت گشایش بکند در رکعت  
 اول بعد از فاتحه آیه **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا**  
**يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** آیت الله **بِالْبَيْعِ امْرُؤٌ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ**  
**لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا** را بخواند پنج نوبت و بیت و پنج سوره اخلاص و در رکعت دوم هم همین برین  
 و بعد از نماز سه نوبت این خرز را بخواند و سخن نگوید و با طهارت در خواب رود فتح او در خواب آید

۵۰ دین شین الله + ۲۵ + ۳۰۰

نمایند که از کجا خواهد بود هفدهم اگر کسی را فرزند نینداید این حرز را بمسک و زعفران و کلاب  
 بنویسد و بشوید و بزین دهن بخورد و مرد نبیت فرزند و رکعت نماز کند و این حرز را بخواند و  
 بازن جمع شود که حقیقی فرزند شایسته بدهد هجدهم در خانه ای که این حرز باشد از  
 دزد و آتش و بلا این باشد نوزدهم آنکه هر که این حرز را بخواند هر روز و بر خود بد  
 و دست بر روی مال و بچسب با او ند تواند کرد و از همه چیز این باشد اگر چه خلقی دشمن او باشد  
 بیستیم چون کسی در سفر که ای رود در رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار  
 و یکبار این حرز را بخواند و روان شود اگر چه چون باران تیغ و تیر بارد گزندی با او نرسد و از او میلیتی  
 در دل خصم افخته و هر که روی کند از پیش او چون برق بگریزد بیست و یکم چون در کشتی  
 نشیند این حرز را بخواند و بر خود دم از غرق شدن این گردد بیست و دویم چون در  
 بیابان باشد و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کند و راه نداند بخاک تیمم کند و در رکعت نماز کند  
 در رکعت اول فاتحه و آیه الکرسی و آمن الرسول تا آخر سوره و در دوم فاتحه و شریف الله تا آخر  
 آیه و آیه الله نور السموات و الارض را بخواند و بعد از نماز این حرز را بخواند حقیقی از عالم غیب طعام و  
 شراب با او رساند بیست و سهم اگر بفقیر و فاقه و عیال در مانده باشد چهل و یک روز پیش از  
 نماز صبح غسل کند و در رکعت نماز کند در رکعت اول چهل و یکبار فاتحه و سه بار سوره اخلاص بخواند  
 و در دوم سه بار فاتحه و چهل و یکبار سوره اخلاص بخواند و بعد از آن صلوات بسیار فرستد و این حرز  
 را بخواند بشرط آنکه اگر در میانه روزی فوت شود باز ابتدا از آن روز کند حقیقی بعد از شرط حاجتی  
 روزی کند که از احتیاج این باشد بیست و چهارم اگر کسی از بهر مال و ملک خود از  
 دشمن ترسد این حرز را بر پوست آهوی بنویسد و در میان مال بنده هیچ مغرت بمال او نرسد  
 بیست و پنجم اگر کسی در مصافی رود این حرز را با سوره انا فتحنا بنویسد و در موم گیسو  
 و بر علم بندد و بر این خصم بدارد لشکر بر خصم انبوه نماید و بی جنگ بهزیمت شوند و بر خصم غالب آید  
 بیست و ششم اگر بخواند که دیو پروی مسخر گردد در روز چهارشنبه بوقت فرو شدن آفتاب  
 سزوتن و جامه بشوید و خوز را معطر کند و آیه الکرسی و سوره قلاقل بخواند و بر خود دم

و از آبادانی دور شود چنانکه آدمی نزدیک او نباشد و در رکعت نماز کند و بعد از فاتحه  
 آنچه از قرآن داند بخواند و بعد از آن سوره قل اوحی را با و از بلند بخواند و بعد از آن اینخیز را  
 بخواند و دل قوی دارد و خطی بر کرد خود کشد و آیه الکرسی را بخواند اگر آواز صعب بشود باید  
 که خوف نکند آنگاه بزرگ ارواح به آواز خوش و ساز خوش برسد و آواز کند که چه میخواهی  
 از ایشان شرطی بخواند که هر وقت که ایشان بخواند حاضر شوند و حرز خوانند تا مضررت باو  
 نرساند **بِسْمِ اللَّهِ هَفْتَمِ** اگر خواهد که خصم او هلاک شود روز شنبه هفت نوبت سوره  
 نوح بخواند و سه بار اینخیز را بخواند و سخن بگوید و چهل بار این دعا را بخواند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
 الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ شَبِّتْ شَمْلَهُمْ وَفَرِّقْ جَمْعَهُمْ وَقَلِّبْ كُدْرَتَهُمْ  
 وَخَرِّبْ بُنْيَانَهُمْ وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَقَصِّرْ أَعْمَارَهُمْ وَفَرِّقْ أَسْمَاءَهُمْ  
 وَأَقْطَعْ أَرْزَاقَهُمْ وَبَدِّلْ أَحْوَالَهُمْ وَاشْغَلْهُمْ بِأَبْدَانِهِمْ وَخَدِّقْ  
 أَحْذَقَهُمْ مَقْتَدِرٍ** که در همان هفته براد خود رسد **بِسْمِ اللَّهِ هَشْتَمِ** اگر کسی را  
 نماز و روزه قضا شده باشد در شب جمعه دو رکعت نماز کند رکعت اول یکبار فاتحه و هفت بار  
 آیه الکرسی و در رکعت دوم فاتحه و آمن الرسول یکبار و چون سلام دهد اینخیز را بخواند و شیخ  
 نزد خدا برد که در حضرت عزت قبول افتد و در شیخ است که بعد از آن نماز و روزه او قضا شود  
**بِسْمِ اللَّهِ** اگر کسی نزد وطن دور شده باشد و در غربت مانده اینخیز را هر روز بعد از نماز  
 صبح و هفتن بخواند حق تعالی او را وطن رساند **سِی** اگر کسی در غمی یا بهی گرفتار باشد چهل  
 روز و وقت طلوع آفتاب صلوات فرستد و اینخیز را بخواند و بعد از هر بار صلوات و تسبیح **سِی**  
 او را از غم خلاصی دهد

## و نیز گفتار است

بدانکه یکبار سلف در خواندن اینخیز و صایای بسیار کرده اند از رعایت طهارت و عبادت و  
 اجتناب از صحبتای پریشان و حفظ لسان از کذب و احتراز از شقاق و حرام خوردن و قلیل  
 لحوم باید که مضمون العظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله را نصب العین خود



## در استخراج بیجا چینی شدن

که محققان با استخراج کارای که کرده اند همه درست و بروفق مراد بوده و باین حرز دوازده هزار کار می توان کرد و وقت خواندن این دعا روز آدینه یا دوشنبه یا چهارشنبه وقت چاشتگاه غسل کند و دو رکعت نماز کند که بمقصود خواهد رسید و اگر کسی را قصد کشتن کند این دعا را بقلم باریک بنویسد و در زیر دندان بگیرد شمشیر لوی کار کند زینهار که این دعا را بقصد عداوت و قتل کسی و عقد لسان بجا نبرداری که وبال آن بتو بر میگرد و هر که هر روز باین دعا مداومت کند مرادش ای برآورده شود و اعمال او مقبول گردد اولیاء و مدینه و شام و اصفهان و بغداد و بخارا همه باین دعا و این حرز عمل کردند و نتیجه گرفتند زینهار که بی اعتنا نجوانی و ملازم نمازهای خود باشی که هر که چهل و یکبار این حرز را بخواند خضر پیغمبر را در خواب یا بیداری خواهد دید و هر که این حرز را بخواند و بوقت نوبت دعای قرنی را بخواند اولیاء خدا را خواهد دید و هر که سه بار بخواند و بزعفران بنویسد و برابر وی راست بندد در چشم خلق مهربان گردد و باید دانست که نصاب این حرز چهل و یکبار است در وی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال لولده الحسن علیه السلام یا بنی ان اعمال هذا الدعاء کثیرة الاول من قرآء احدی واربعین مرة کتب له ثواب عبادة سنه کامله <sup>بیت</sup> و الثاني من قرءه فی عدوه لم یظفر به احد من العدو و یهرب منه الجن و الشیاطین و الثالث من کان فی الحبس و مضد و اقله یقرءه مائة مرة ینجو بامر الله و الرابع اذا کان انسان دقع بینما اللد و کتب هذا الدعاء یدفن فی المهداة فانها یصلحان و یحصل بینهما المودة و الخامس من کان علیة <sup>بن</sup> اذا قرء هذا الدعاء یقنی الله دینه و السادس من کتبه بمثلک و زعفران و علفه فی عنق مصروع سکن عنه و زال و السابع من مرض مرضا ولم ینفعه ادویة کتب هذا الدعاء فی طست و غسل بها صاف یجدا الشفاء باذن الله تعالی و الثامن من کان له عدو صعب او ظالم یصل ظلمه الی الخلا <sup>یق</sup> یاخذ حرفة من طرفه و یجور فیه صورته و یقرء هذا الدعاء احدی واربعین مرة و یکون فی یده سکن نولاد وقت الظلمة و فی هذا الدعاء اشارات فی خمسة مواضع فانه بشکرت یتبع کفنه الامن و یقرء هذا الدعاء احدی واربعین مرة یوم الاربعاء و یکون اواخر الشهر و فی العصر یسئل و یجلی اربع رکعات یقرء فی الاولی اربعین مرة الم ترو فی السابعة ثلاثین مرة

وفي الثالثة عشر مرة وفي الرابعة عشر مرات فاذا فرغ من الصلوة بقراءة سورة  
 اربع عشرة مرة ثم بقراءة هذا الدعاء ويكون قد حصل عنده خروفا او طرا اسود سميما فاذا  
 فرغ منه يذبحها ويقول فلان بن فلان قد قتلته ولما بخط السكين على اعضائه يقول  
 يا قهار فلانك بهلال الحضم قال الشيخ و يقال ان لهذا الدعاء سبعين اعلا  
 اسنادهم الى النبي صلى الله عليه واله وقول امير المؤمنين عليه السلام قد ذكرناه نقلنا  
 عنه فعلا وعملا فكفى به ولا نظهر باقية حتى لا يفنت الجهال واقام موضع الاشارة  
 بالسكين فانه بخط السكين في عنقه ويذكر حاجته ويصلي الى موضع الاشارة بنوح  
 بقلبه ويرفع رأسه يضرع الى الله وحده اول الاشارات عند اللهم انت  
 الملك الحق الذي لا اله الا انت لما قاله بلسانه بقع الملائكة كلهم ساجدين  
 الثاني اتمنا آخره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون الثالث  
 اللهم اني استلمت الثبات في الامر والحرثية على الرشد  
 الرابع تردت بالمجد والبهاء وتعظمت بالعز والعلو ونازرت  
 بالعظمة والكبرياء الخامس اللهم فتم احسانك الي فيما  
 بقي من عمري كما احسنت الي فيما مضى هذه الجنس الاشارات التي

والاولى ان يقرأ عقب هذه الخمسة عشر مرة هذا الدعاء

اللهم انت الرب ولك الحمد واليك المشكى وبك المستعان  
 وعلبك الشكران واليك المصير يا كافي المهمات ولا حول

ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على رسوله محمد

واله الطيبين الطاهرين وسلام تسليمًا

اربعين يام

در شرایط خواندن این خرز فرموده که خواننده باید رعایت افتتاح و اختتام و احتتام را بجای آورد  
 اما افتتاح اول غسل کند جهت قرائت این خرز و غسل واجب بدل آن نازد در وقت طهارت  
 جامه و گفته اند که جهت مطالب اخرویة و منافع دنیویة سفید پوشد و جهت تسخیر سفید پسر  
 و جهت دفع دشمن سیاه یا سرخ سوخته منزل ساختن و آن مخصوص بدعوت است چهار رکعت  
 خلوت و کتمان سر و استبعاد از آواز زن و مرگ حب المقدور و چون در سار و خلوت و کتمان  
 سر مفید نشود بلکه اولی باشد و طهارت خلوت هم شرط است و بخور خانی که مذکور شد بخند  
 صد نوبت استغفر الله العظیم و صد نوبت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
 بگوید ششم صلوة حاجت اما جهت دعوت دو رکعت نماز کند در هر رکعت فاتحه و سوره  
 نوح و جهت مطالب اخرویة هم دو رکعت نماز کند بفاتحه و سوره الملک و اما جهت فتوحات  
 دو رکعت اول فاتحه و سوره فتح دوم فاتحه و سوره نصر و اما جهت دفع اعداء چهار رکعت  
 در رکعت اول فاتحه و چهل و یکبار سوره الفیل و در رکعت دوم فاتحه و سی و یک نوبت سوره  
 الفیل و در سوم فاتحه و بیست و یکبار سوره الفیل و در رکعت چهارم فاتحه و یازده نوبت سوره  
 الفیل و بعضی گفته اند که تا فی تفسیل بخواند هفتاد صلوات فرستادن با بیغبارت  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدِ الرَّسُولِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْلِهِ  
 بَيْنِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَآخِوَانِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ  
 فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ  
 وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ هَشْتَمِ نَادِعِيًّا سَجْدَةً نُوْبِتْ وَلَا فِتْنِي مُعْتَادٍ وَدَوْنُوْبِتْ  
 و اسامی ائمه معصومین بقاعده معموده و دعای مغفرت مؤمنین و مؤمنات و دعای دوام  
 دولت و عدالت پادشاه وقت فهم حفظ خاتم است در حالت قرائت آنرا بنظر باید  
 نگاه داشت و صاحب خطم دعوت باید خاتم را از خود جدا نکند

۷۹

# وَخَانِزَادِیَن

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰

الهم الم نسا ال ل ال ل ال ل  
 اس اس اس اس اس اس اس اس  
 كهم ص ص ص ص ص ص ص ص  
 طب آ طب آ طب آ طب آ طب آ  
 ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح  
 و ال و ال و ال و ال و ال و ال  
 نج اس برة و اس برة و اس برة  
 خاتم حرماني نوع ديگر اصح

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰

بعد از آن شروع در اعظام کند **فَاعِذْكَ** خاتم سینی را بر کاغذی رقم کند و صورت خصم را از موم غراب سازد و مشابه گرداند بقدر امکان و در خاتم پیچید و در میان دو گور کهنه دفن کند چنانکه صورت در قریب گور قبلی مدفون باشد پنج روز هر روز با بطارت بر سر آن صورت رود و توجّه تام نشیند و روز اول غسل کند و این پنج روز روزه باشد و از حیوانی محترم زبانه باشد و گاهی افطار بنان و سرکه کند و هر روز پنج روز نوبت این اسم را بخواند **بَا فَا هِرْ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ اَنْتَ الَّذِي لَا يُطَاقُ اَنْفِئَامُهُ** و در اشای قرائت سخن بگوید و در حال نوشتن خاتم با وضو باشد و رو بقبله بنشیند و در همین دفن صورت بزبان بگوید که بنیت دفع یا مرض فلان و بعد از آن صدقه بدهد و دیگر همین اسم را بنیت دفع دشمن دوازده روز هر روز دوازده هزار نوبت بخواند بعد از آنکه صورت دشمن را بر کدوی ترکشیده باشد و هر روز بعد از قرائت کار دیناری بر مقل صورت زند و در همین زند بگوید **وَصَبَّ مِنْ بَعْجَى عَلَيَّ بِسْمِ اللّٰهِ وَ سَبَفِيهِ الْفَائِلِ** و صدقه در از چیزی که شیرین نباشد

### محل اشارات حرز

و دیگر آنکه بدان در این حرز محل اشاراتی است که چون قرائت بان لفظ رسد باید وقف کند و مطلوبی که قرب معنوی داشته باشد از حقیقتی سئلت نماید تا با جابت معزوم گردد و علامت اشارت حرف ثین است که در قرب آن لفظ نوشته میشود و حرفی از اول اسم مطلوب بان اضافه میشود در اشاره کل مطالب چنین است **مثلك** یعنی در این محل هر مطلوبی داشته باشد از حضرت حق بخواهد

و دیگر آنکه باید بدانی که اشارات بر دو قسم است ظاهره و خفیه باین معنی که اول سؤال مطلوب است بزبان و دل و دوم بعضی توجه بیال بدون زبان اول که اشارات ظاهره است در چند مقام است اول در لفظ **اَنْتَ** در اول حرز **دَعْوَمِ دَرَزِدِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ التَّشَاتُ فِي الْاَمْرِ سَوَمِ دَرَزِدِ اللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمُنْعِمُ الْمَفْضِلُ** چهارم **رَزِدِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ وَ اَتُوَسَّلُ اِلَيْكَ** دیگر اشارت فعل و عمل و خفیه است

وعلامت آن شش است در نزد و اوصلت الی من فضائل الصنایع  
 و در اشاره سلامتی از سفر و علامت آن شش است در زلف صاحب سفاری  
 دیگر شفای امراض شش زلف شفقت امراضی دیگر دفع شر اعداء شش  
 در و کفایتی بشر من عاداتی دیگر اشارت محبت شش در فلا ینفص ما  
 اردت آن بز داد دیگر خوف و خفاء در دو موضع اول و هو محبوب و محمود  
 دوم و استرخی و لا تقضنی دیگر قتل اعداء شش در چهار موضع اول و من  
 من رمائی دوم اذا اردت شئاً ان تقول له کن فیکون سوم یک  
 اصول علی الأعداء چهارم اذا اردت شئاً ان تقول له کن فیکون دیگر  
 و جاست و تقرب سلاطین شش در اللهم لك الحمد اکترا دایماً  
 دیگر طلب رزق شش در سه موضع اول و اعطیننی من رزقک واسعاً دوم  
 و رزقهم من الطیبات سوم و استسک رزقا حلالاً طیباً دیگر اشاره  
 جاه و منصب شش در عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال دیگر  
 عقد اللسان شش در کلت الالسن عن تفسیر صفتک دیگر تکمیل نعمت  
 شش در دو موضع اول فتمت احسانک دوم فتمت الی باحسن الوجوه

فتم ثانی در اشارت خضیب

و آن در چهار موضع جت جلب نفع است اول یکی در میان دو لام که در دعا اشاره خواهیم کرد و علامت  
 آن ل ل است در محرو سالت دوم التوفیق لی سوم و کن لی انیسا چهارم ما  
 فذرت لی و شش موضع جت افرار دشمن است در میان دو حرف نفی و علامت آن مع مع است  
 اول لم یخف جوارفی دوم لم یغیب و لا تعیب سوم فما ایتر ما کففتنی چهارم  
 ما الایسعه پنجم لا تضاد فی حکمک ششم لم یسغانی ینقصان  
 فی بدنی هفتم لا یغترک لکثرة هشم و لا توثر علی  
 و بعضی گفته اند که محل اشارت اینست اول لا اله الا انت فی منتهج الدعاء دوم

كُنْ فَيَكُونُ فِي وَسْطِ الدَّعَا سَوْمِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اسْتَسْلُكُ الثَّبَاتَ فِي الْاَمْرِ  
 جَارِمٍ نَارِزَتْ بِالْعِظَمَةِ وَالْكِرْبَانِ بِحَسْبِ قَمِيْمَةِ اِحْسَانِكَ شَمِّمْ  
 فَاِنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْفَاسِئِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُكَ

اَوْ عِبْدِي كَبِيْرِي رِثَاءِ  
 اِسْأَلُكَ خَفِيْةً خَوَانِدُ

اَوَّلُ بِالطَّيْفِ اَعْتَبِيْ وَاذْرِكِيْ تَاخِرُ رَوْمِ الْهِيْ مِنْ ذَا الَّذِي دَعَاكَ تَا  
 اٰخِرُ بُوْجِيْ كَرِّ رَا حَسَامِ مَطُوْرَا سَتِ سَوْمِ الْهِيْ اِنِّي اسْتَسْلُكُ بِحَقِّيْ اِسْمِيْكَ  
 الْاَعْظَمِ وَبِحَقِّيْ اِسْمِيْكَ الْخَزُوْنِ الْمَكُوْنِ الطَّاهِرِ الْمَطَهَّرِ الْبِيْ  
 وَاسْتَسْلُكُ بِاسْمِيْكَ الْعَظِيْمِ وَسُلْطَانِيْكَ الْعَدِيْمِ يَا وَهْبِ الْعَطَا  
 وَ يَا مُطَلِّيْ الْاَسَارِيْ وَيَا فَكَاكَ الرَّفَابِ مِنَ النَّارِ اِنْ مَحْرَبِيْ  
 مِنَ الدُّبَا سَالِمًا وَنُدْخِلْنِي الْجَنَّةَ اَمِنًا وَاَنْ تَجْعَلَ دُعَايَ اَوْلَى  
 صِلَا حَا وَاَوْسَطَهُ فَلَاحًا وَاٰخِرُهُ نَجَا حَا اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ  
 نَسْتَعِيْنُ وَاَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوْبِ

جَارِمِ الْهِيْ بِجَلَالِ قُدْسِكَ وَبِجَمَالِ اِسْمِكَ وَبِنَظَرِكَ اِلَى اَوْ  
 وَبِقُرْبِكَ اِلَى اَصْفِيَاءِكَ وَبِحُبَّتِكَ اِلَى طَالِبِيْكَ وَبِسُوْفِكَ اِلَى  
 مُسْتَأْتِيْكَ اِنْ نَفَضِيْ حَاجَتِيْ كُنْ فَيَكُونُ بِحَقِّيْ اَزْكَا اِسْمِ كُلِّ شَيْءٍ  
 دُوْنِ قُدُوْبِكَ ضَعِيْفُ مُوَاْسِ كُلِّ شَيْءٍ مُنْقَادُ لِعِزَّتِكَ بَدْرُوْا



أَنْتَ أَرْسَلْتَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ عِنْدِكَ عَلَى الشَّاطِئِينَ مَا رَشِيَ فَلَكَ  
 الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ كَوْنًا أَهْلَكَ الْمُتَمَرِّدِينَ بِعِظْمَةِ جَلَالِكَ وَكَمْنَا  
 فِدْرَتِكَ مَقْهُورًا كَوْنًا أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ رَعُونَكَ فَاسْتَجِبْ عَائِدِي  
 بِحَفِيكَ عَلَى نَفْسِكَ يَا أَهَّاجِبَارًا قَوْمًا جَلِيلًا وَاحِدًا جَبَّاقِيَوْمًا  
 فَدَسًا مَعْدَسًا اشْمَخَطَ الْخَائِرُ سِلْ مَلَائِكَتِكَ فِي اسْرِعِ وَقْتِ  
 جَلِيهِئًا وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بَلِ الرَّحْمَنُ لَوْ تَرَى إِذْ يَدْعُونَ

وَاجْذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ  
 أَشَارَاتٍ رُبْعًا قَتْلًا

رَمَيْتُ مَنْ بَعْنَى عَلَى بِسْمِ اللَّهِ وَسَبَفِهِ الْفَائِلِ اللَّهُمَّ سَمَّيْتُ

سَمَّيْتُهُمْ يَا آخِرَ آخِرٍ فِي صَفْحَةِ ٧٥ كَذَلِكَ الشَّدِيدُ ذُو الْقُوَّةِ الْمُنِينِ سَمَّيْتُ  
 وَاعَادَهُ كَذَلِكَ اسْمَ الشَّدِيدِ رَسَمْتُ اللَّهُمَّ دَبَّرْتَنِي بِأَحْسَنِ التَّنْذِيرِ  
 يَا دَلِيلَ الْخَائِرِينَ دَلَّ جَبْرْتَنِي يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا حَلِيمُ يَا عَظِيمُ  
 يَا حَيُّ يَا قَبُومُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ دَبَّرْتَنِي  
 بِأَحْسَنِ التَّنْذِيرِ وَخَرَّيْتُ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

## درنگردانیک

اولاً مدخل صغیر هم عبارت است از آنکه حروف آزا بعد جمل در آورند بعد بگیر و جمع کنند  
 و نه نه طرح کنند آنچه باقی ماند مدخل صغیر باشد ثانیاً آنکه قرأت سیفی جهت حصول مال برود  
 و ساعت مشتری یا زهره باید خواند مادام که سعدین را اوضاع طایم باشد و از وبال اجتراف  
 و رجعت دور و جهت اضرار دشمن بروز و ساعت زحل و مریخ ملائم ایشان شرط نیست  
 لیکن قوت ایشان ضرورت و جهت عقد الممان بروز و ساعت عطارد و جهت تجرأت  
 آفتاب و جهت سلطوت و جلالت مریخ و جهت محبت زهره ثانیاً آنکه جهت حصول منافع  
 هفت روز باید خواند و جهت اضرار نه روز و در تعیین این عدد رعایت موافقتی کرده اند  
 که در صورت نفع مدخل صغیر لفظ سیفی است و در صورت ضرر مدخل شین ملفوظی اما  
 عدد قرأت چنان است که ملاحظه مطلوب نماید که مدخل صغیر آن چند است و همچنین  
 مدخل کوکب فراگیرد و مدخلین را بی اسقاط نه در یکدیگر ضرب را ملاحظه نموده مدخل  
 صغیر گوید و آن عدد بخواند مثلاً مطلوب رزق (۳۵۷) کوکب (۱۱۶۷) مشتری  
 (۹۵) زهره (۲۱۷) مدخل مشتری را که (۵) است در مدخل زهره ضرب کردیم و مدخل  
 رزق که یکت در مدخل کوکبین که شش است حاصل ضرب همان شش است پس جهت این  
 مطلوب در روز مشتری بساعت زهره یا برعکس ابتدا باید کرد که هفت روز رزقش نوز  
 بخواند و چون توالی ایام لازم نیست بهتر آن است که در همان روز که ابتدا کرده ختم کند  
 و اگر متوالی خواند جایز است مثال دیگر مطلوب دفع الاعداء مدخل او کوکب زحل مدخل  
 مریخ مدخل ضرب کردیم نه را در سیزده و از حاصل ضرب نه نه طرح کردیم باقی ماند نه پس جهت  
 این مطلوب بروز زحل و ساعت مریخ بنا گذارد یا برعکس و نه روز هر روز نه نوبت بخواند  
 مطلوب حاصل شود دیگر اگر جهت قتل کسی خواهد خواند نازمانی که شرعاً مستحق نشود بخواند  
 و آلا با و راجع شود و بعد از استحقاق صورت آنکس بسیار می یا زردی برکدوی تر کشد  
 یا بزیر کفش کهنه یا سبوی کهنه و صورت را بمسار بگوید و بگوید و مَهَبْتُ مَنْ بَعَثَ عَلَيَّ

بِسْمِ اللَّهِ وَسَيَعِدِ الْعَالِلِ وَرَبِّكَ أَنْكَرُ مِنْذَلْ بَكْشِدْ وَأَنْ عِبَارَتِ اَز  
 جانمازی عین و ساختن آن بسط طریق معلوم شده اول مخصوص داشته اند بدعوت حرز  
 یانی و اگر غیر صاحب دعوت هم رعایت مندل کند نیکو است و آن چهار طبق کاغذ است  
 ملصق کرده مرتعی متساوی الاضلاع و سوره جن را از بسطه تا آخر حروف آن بر چهار طرف  
 آن بنویسد و ابتدا از قبله کند و بطرف آن تمام کند دو قم بگارد فولادی که مستعمل نباشد  
 دائره ای بکشد و محل دخول را از طرف قبله قرار دهد و چون شروع بدائره کشیدن کند آیه  
 الکرسی بخواند چنانکه دائره را تمام کند بآیه الکرسی تمام شود و خود در دائره از طرف قبله داخل شود  
 و بسره کار در دائره را بهم متصل کند و کار در در همان محلی که دائره را تمام کرده بزین فرود بندشد  
 سوّم از ابریشم مفت رنگ بصورت بندی دراز برهم تا بد و گرد خود دائره ای سازد و از جانب  
 قبله بمیان آن رود و سر آن را بهم متصل کند

و بگر ناپک که در هر روزی از روزهای هفته صد نوبت بگری که برای هر روزی مقرر  
 اقدام نماید روز شنبه لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ  
 روز یکشنبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْعَدْلُ الْمُبِينُ روز دوشنبه  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَلُّ بِاعْرَبْ بِأَجَلِيلُ روز شنبه اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى  
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ تَلَمَّا كَثِيرًا روز چهارشنبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا  
 مُخْلِصًا روز پنجشنبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 روز جمعه سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا  
 قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و بعضی گفته اند که در هر روز یکصد بیت نوبت بخواند

## اعْتَصِمْ بِسَبْعِي

اعْتَصِمْتُ بِاللَّهِ فَقِرُّوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبِيَ اللَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ  
 لَأَحُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ  
 أُنِيبُ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ  
**اغْنِصَامُ زُنُكِرٍ**  
 اغْنِصَمْتُ بِذِي الْعِزَّةِ وَالْعِظَمَةِ وَالْهَيْبَةِ وَالْقُوَّةِ وَالْقُدْرَةِ  
 وَالْكَرْبَاءِ وَالْجَبْرُوتِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَنَامُ وَلَا يَمُوتُ  
 حَسْبِيَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ  
 الْعَظِيمِ پرش نوبت بگوید ولفظ جعلنا فی السماء بروحا ورتبنا  
 لِلنَّاطِقِينَ وَحَفَظْنَا هَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ  
 حَفِیظٌ درش طرف خود بدید و نوبت بگفت بخواند و برگرد خود بدید و این رباعی را بخواند  
 يَا رَبِّ مَا زَالَ لُطْفُ مِنْكَ يَتِمَّلُنِي وَقَدْ تَحَدَّدَ لِي مَا لَيْتَ تَعْلَمُهُ  
 فَاصْرِفْهُ عَنِّي كَمَا عَوَّدْتَنِي كَرَّمًا فَهَلْ سِوَاكَ لِهَذَا الْعَبْدِ بِرَحْمَةٍ  
 منقول است که افتاح سیفی اول بفاطمه کند و دیگر آیه الکرسی و نود و نه نام را بخواند و سب  
 بگوید بِرَحْمَتِكَ اسْتَعِثْتُ پس سیفی بخواند و نود و نه نام این است هُوَ اللَّهُ الَّذِي  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ  
 الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ الْغَفَّارُ

الْقَهَّارُ الْوَهَّابُ الرَّزَّاقُ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ الْغَايِبُ الْبَاسِطُ الْخَافِضُ  
 الرَّافِعُ الْمُعِزُّ الْمُذِلُّ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْحَكِيمُ الْعَدْلُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ الْحَلِيمُ  
 الْعَظِيمُ الْغَفُورُ الشَّكُورُ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الْحَقِيقُ الْمَقْبُولُ الْحَسِبُ الْجَلِيلُ  
 الْكَرِيمُ الرَّقِيبُ الْمُجِيبُ الْوَاسِعُ الْحَكَمُ الْوَدُودُ الْمُجِيدُ الْبَاعِثُ الشَّهِيدُ  
 الْحَقُّ الْوَكِيلُ الْقَوِيُّ الْمُنِينُ الْوَلِيُّ الْمُجِيدُ الْمُبْدِئُ الْعَبْدُ الْمُجِيبُ الْمُبْتَدِئُ  
 الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْقَادِرُ الْمُقَدِّرُ الْمُقَدِّمُ الْمُؤَخِّرُ  
 الْأَوَّلُ الْآخِرُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْوَالِي الْمُنْغَالِي الْبَرُّ التَّوَّابُ الْمُنْفَعُ  
 الْغَفُورُ الرَّؤُوفُ مَالِكُ الْمَلِكِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ الْمُعْطِطُ الْجَامِعُ  
 الْغَنِيُّ الْمَغْنِيُّ الْمَانِعُ الضَّارُّ النَّافِعُ النُّورُ الْهَادِي الْبَدِيعُ الْبَاقِي  
 الْوَارِثُ الرَّشِيدُ الصَّبُورُ

أَعْيُنًا مِنْ جَانِبَيْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا إِلَهِي وَإِلَهَ جَمِيعِ الْمَوْجُودِ اتَّعَمَّنِ  
 الْعُقُولَاتِ وَالْمَحْسُوسَاتِ وَيَا وَاهِبَ النُّفُوسِ وَالْعُقُولِ وَخُرَجَ  
 مَا هِيَ تِلْكَ الْأَزْكَانِ وَالْأَصُولِ وَيَا وَاجِبَ الْوُجُودِ وَيَا فَائِضَ الْخَيْرِ  
 وَالْجُودِ يَا فَاعِلَ الْقُلُوبِ وَالْأَرْوَاحِ وَيَا جَاعِلَ الصُّورِ وَالْأَشْبَاحِ

بِأَنْوَارِ الْأَنْوَارِ وَمُدُورِ كُلِّ دَوَائِرِ أَنْتَ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَكَ  
 وَأَنْتَ الْآخِرُ الَّذِي لَا آخِرَ بَعْدَكَ الْمَلَائِكَةُ عَاجِزُونَ عَنْ دَرَكِ  
 جَلَالِ صِفَاتِكَ وَالتَّاسُ فَاصِرُونَ عَنْ مَعْرِفَةِ كَمَالِ ذَلِكَ الَّذِي  
 خَلَصْنَا مِنَ الْعَلَائِقِ الدُّنْيَا وَنَجَّيْنَا مِنَ الْعَوَاقِقِ السَّرْدِ بِهَذَا الظَّنِّ  
 وَأَرْسَلْنَا عَلَى أَرْوَاحِنَا شَوَارِقَ أَنْوَارِكَ وَأَفْضَى عَلَى نَفُوسِنَا بَوَارِ  
 أَنْوَارِكَ الْعَقْلُ قَطْرَةٌ مِنْ قَطَرَاتِكَ بِحَارِ مَلَكُوتِكَ وَالنَّفْسُ شِعْلَةٌ  
 مِنْ شِعْلَاتِكَ نَارِ جَبَرُوتِكَ ذَلِكَ قَبَاضُهُ نَقِصُ بِهَا جَوَاهِرُ  
 رُوحَانِيَّتِهِ لَا مُمْكِنَةٌ وَلَا مُمْخِرَةٌ لَا مُصِلَةٌ وَلَا مُفْضِلَةٌ مَبْرُوتَةٌ  
 عَنِ الْأَحْبَابِ وَالْأَبْنِ مَعْرَاتٌ عَنِ الْوَصْلِ وَالْبَيْنِ قَسْبَانُ اللَّهِ  
 الَّذِي لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا تُمِثِّلُهُ الْأَفْكَارُ لَكَ الْمَجْدُ وَالشُّكْرُ  
 وَمِنْكَ الْمَنْعُ وَالْعَطَاءُ وَبِلَيْتِ الْجُودِ وَالْبَقَاءِ قَسْبَانُ الَّذِي بِيَدِهِ  
 مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَاللَّيْلَةُ تُرْجَعُونَ وَصَلَّى اللَّهُ مُحَمَّدٍ <sup>عَلَيْهِ</sup> وَآلِهِ أَجْمَعِينَ  
 بعد از آن هفت نوبت بگوید اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم  
 وبارئخه ابانا تاج حاخا دذرازا سش صض طاظاع غغ فقل  
 من و به لای و در خواند حرف عقدا مباع باید کرد از همین و ختم بیا کند

گشودن انامل باعلی باعظیم باحلم باعلیم باکریم گوید و در وقت گفتن هر یک  
 از اسماء الهیه از هر دست دو انگشت باز کند و ابتداء از انگشت کوچک کند و بعد از آن گوید اللَّهُمَّ  
 طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ الشَّرِكِ وَالرِّيَاءِ وَالشُّكِّ وَزَيِّنْ لِسَانِي بِالذِّكْرِ وَالْحَمْدِ  
 وَالنَّشَاءِ  
 اعْتَصِمْ بِسَيِّدِ  
 عَلِيِّ هَدَايِي

اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ  
 الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَاعْتَصَمْتُ  
 بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَبِاسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى وَبِكَلِمَاتِ اللَّهِ  
 الثَّمَانِيَةِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ وَبِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
 الَّذِي اعْتَصَمَ بِهِ عَرْشُهُ وَكَرْسِيُّهُ وَالسَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَا بَيْنَهُنَّ  
 وَاعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي اعْتَصَمَ بِهِ جِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ  
 وَإِسْرَافِيلُ وَعِزْرَائِيلُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَالْكَرُوبِيُّونَ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ  
 يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُقَدِّسُونَ لِعِزَّةِ اللَّهِ وَمَلَكُوتِهِ وَاعْتَصَمْتُ  
 بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي اعْتَصَمَ بِهِ آدَمُ وَالنَّبِيُّونَ وَالصِّدِّيقُونَ  
 وَالشُّهَدَاءُ وَاعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ  
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا



اغْنَصِمَ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَهْلَ طَاعَتِكَ أَجْمَعِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَوَاتِ  
 وَالْأَرْضِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُرْزِقَنِي إِيمَانًا وَأَمَانًا  
 وَعَافِيَةً فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَصْرِفْ عَنِّي شَرَّ كُلِّ ذِي شِرٍّ  
 يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ  
 عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ  
 نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْفَيْهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ  
 الطَّاهِرِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَبَّانُ  
 يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَشْهَدُ أَنْ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ دُونِ  
 اللَّهِ عَرِشَتَكَ إِلَى مُسْتَهْلِي أَفْرَارِ الْأَرْضِينَ بَاطِلٌ دُونَ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ  
 أَمَّنْتُ بِكَ يَا إِلَهَ الْإِلَهِاتِ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ آغِثْنِي يَا رَبِّ بِخَيْرِ  
 مِنْ سَخَطِكَ فَارْجِعْ عَنِّي شَرَّ جَمِيعِ خَلْفِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ  
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ شَرْطُ بَعْضِ أَزْبُرْ كَانَتْ كَيْسِ  
 اَزْدَعُوتِ فَاتِحِ مَيْتِ وَيَكْبَارِ جَوَانِدِ وَجَلِ نَوْبِ اللَّهُمَّ اِتِّبَاكَ تَعَبُدُ وَإِتِّبَاكَ تَسْبِيحُ  
 وَصِدْقُ بَارِزِهِ بَارِقُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ جَوَانِدِ وَصَلَاتِ رَهْمَتِ  
 بِرَحْمَتِ رِوَلِ بَرِئْتَهُ بَيْنَ نَحْوِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ  
 يَا فَضْلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ يَا فَضْلِ بَرِّكَ كَانَتْ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

وَعَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ وَاجْتَادِهِمْ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ وَبَعْدَ أَنْ شَرَعْتَ كُنْدَ  
در خواندن دعا و میر علیه الرحمه فرموده در طریق بنده خواندن فاتحه و اللهم ایکن تا آخر دعا را

کار نیست

### دُعَايِ سَبْعِي مُبَارَكِ

در هیچ الدعوات سید بن طاووس قدس سره چهار طریق روایت کرده و این طریق طریق بیرونی است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الَّذِي

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (شک) یعنی محل اشاره کل را اینجا گوید الهی کفی عَمَلِكَ عَيْنِ

الْمَقَالِ وَكَفَىٰ كَرَمُكَ عَنِ الشُّوَالِ و پنجاه و دو بار این اسم را بخواند یا خالوق

مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ الْيَوْمِ مَعَادُهُ و مطابق عددی که این اسم را بخواند

این آیه را بخواند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ

وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ بعد از آن دعا را بخواند أَنْتَ رَبِّي وَ

أَنَا عَبْدُكَ عَمَلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَاعْفُرْ لِي

ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ يَا عَفُورُ يَا شَكُورُ يَا كَرِيمُ يَا

حَلِيمُ يَا رَحِيمُ هر کجا به اللهم می رسد این دعا را بخواند الهی بحق سیر هذه الأَسْرَارِ وَبِحَقِّ

الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اسْأَلُكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَتَهْلِكَ عَدُوِّي وَتَوْصِيَّتِي

إِلَىٰ مُرَادِي وَتَذْفَعْ عَنِّي شَرَّ جَمِيعِ عِبَادِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد از آن دعا را بخواند

اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ وَأَنْتَ لِلْمُحْدِ أَهْلٌ عَلَيَّ مَا اخْتَصَمْتَنِي بِهِ

مِنْ مَوَاهِبِ الرَّعَائِبِ (س ص) بَارَتْ فَمِنْ عَمَلِ مَنْصُوتٍ وَأَوْصَلَكَ  
 إِلَيَّ مِنْ فِضَائِلِ الصَّنَائِعِ وَأَوْلَيْتَنِي بِهِ مِنْ إِحْسَانِكَ وَتَوَقَّأْتَنِي  
 بِهِ مِنْ مِطْنَةِ الصِّدْفِ وَأَنْلَيْتَنِي بِهِ مِنْ مِثْنِكَ الْوَاصِلَةِ إِلَيَّ وَ  
 أَحْسَنْتَ إِلَيَّ مِنْ أَنْدِفاعِ الْبَلْبَةِ عَنِّي وَالتَّوَقُّؤِ لِي وَالْإِجَابَةِ لِذَعْوَتِي  
 حِينَ أَنَادَيْتَ دَاعِيًا وَأَنَا جِيئَكَ رَاغِبًا وَأَدْعُوكَ ضَارِعًا مُضَارِعًا  
 وَحِينَ أَرْجُوكَ رَاغِبًا فَاجِدُكَ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا لِي جَارًا حَاضِرًا  
 حَقِيقًا بَارًّا أَوْ فِي الْأُمُورِ نَاصِرًا وَنَاطِرًا وَلِلْخَطَايَا وَالذُّنُوبِ غَافِرًا  
 وَلِلْعُيُوبِ سَاتِرًا لَمْ أَعْدَمْ (الْمَرَّاعِدُمْ) عَمُوكَ وَبَرَكَ وَإِحْسَانَكَ  
 وَخَيْرَكَ لِي طَرَفَةً عَيْنٍ مُنْذُ أَنْزَلْتَنِي دَارَ الْإِخْتِبَارِ وَالْفِكْرِ وَالْأَعْيُنِ  
 لِنَظَرِ فِيمَا أَقْدَمُ إِلَيْكَ لِدَارِ الْفَرَارِ فَأَنَا عَيْتُكَ بِأَمْوَالِي مِنْ جَمِيعِ  
 الْمَضَارِّ وَالْمَضَالِ وَالْمَصَائِبِ وَالْمَعَائِبِ وَاللَّوَازِبِ وَاللَّوَازِمِ وَ  
 التَّوَابِ وَالْهَمُومِ الَّتِي قَدْ سَاوَرْتَنِي فِيهَا الْغُومُ بِمَعَارِضِ صِنَا  
 الْبَلَاءِ وَضُرُوبِ جَهْدِ الْقَضَاءِ لَا أَذْكَرُ مِنْكَ إِلَّا الْجَمِيلَ وَتَمَرَّارَ  
 مِنْكَ إِلَّا التَّفْضِيلَ خَيْرُكَ لِي شَامِلٌ وَصَنَعْتَ لِي كَامِلٌ وَلَطْفَكَ  
 لِي كَافِلٌ وَفَضْلَكَ عَلَيَّ مُتَوَانِرٌ وَنِعْمَكَ عِنْدِي مُتَّصِلَةٌ لَمْ أَخْفَرْ

جَوَارِي (مع مع) محل اشاره خیمه است و صَدَقَتْ رَجَائِي وَصَاحِبَةُ اسْفَارِي  
 (سث ق) اشاره سینه در اینجا رعای سلاطین سحر کند و اَكْرَمَتْ اِحْصَارِي وَحَقَّقَتْ اِمَالِي وَشَفَّيْتِ  
 اَهْرَاضِي (سث ق) اشاره دغای شغای اراض و عَافَيْتِ مُقْبَلِي وَمَثْوَايَ وَلَوْ  
 شَمِيتِ بِي اَعْدَائِي سه مرتبه گوید (سث ع) اشاره برای دفع اعدا و عقد اللسان است حبه دفع اعدا  
 در اینجا صد و شصت نوبت ایچله را بخواند و در هر نوبت بخاطر بگذراند که يَا مُبْدِي الْبَرَاءِ وَمُعْبِدَهَا  
 بَعْدَ قَتْلِهَا بِقُدْرَتِهِ پس بخواند و رَمَيْتِ مِنْ رَمَائِي <sup>میز در دعوات</sup> سه مرتبه (سث ق) اشاره قتل است  
 بِنِتِ هَلَاكِ دُشْمَنِ صَدْبَارِ دَرِ اِيْمَلِ آيَةِ قَطْعِ دَابِرِ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
 الْعَالَمِينَ را بخواند و بعد از آن بخواند فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ اِذْ  
 رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلَيْسَلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَنَّا اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

علم پس بخواند و کفایتی شتر من عاداتی در اینجا حجت دفع اعدا <sup>دعا در دعوات</sup> سه مرتبه ایچله را بخواند  
 و در هر نوبت <sup>دعا در دعوات</sup> (سث ع) گفته شد بخاطر بگذراند و بعد از آن دعا را بخواند فَخَدِي لَكَ  
 وَاَصِيبُ وَتَنَائِي عَلَيْكَ مَوَاتِي دَائِمٌ مِنَ الدَّهْرِ اِلَى الدَّهْرِ بِالْوَالِ التَّسْبِيحِ

خَالِصًا لِدِكْرِكَ وَمَرْضِيًا لَكَ بِنَاصِحِ التَّوْحِيدِ وَاخْلَاصِ التَّفَرُّدِ وَامْحَا جَانِبَ  
 التَّمَجُّدِ بِطُولِ التَّعْبُدِ وَالتَّعَدُّدِ لَمْ تَعْنِ فِي قُدْرَتِكَ وَلَمْ تَشَارِكْ  
 فِي الْهَيْبَتِكَ وَلَمْ تَعْلَمْ لَكَ مَا بَيْتُهُ وَمَا هَيْبَتُهُ فَتَكُونُ لِلْاَشْيَاءِ الْمُخْتَلِفَةِ  
 مَجَانِسًا وَلَمْ تَعَابُنْ اِذْ حَبِسْتَ الْاَشْيَاءَ عَلَى الْعَرَابِ الْمُخْتَلِفَاتِ وَلَا

حَرَمَ الْأَوْهَامُ حُبَّ الْغُيُوبِ إِلَيْكَ فَأَعْفِدْ مِنْكَ (فَاعْتَفَدْتُ  
 فِيكَ) (فَاعْفِدْ) مَحْدُودًا فِي مَجْدِ عَظَمَتِكَ لَا يَبْلُغُكَ بَعْدُ الْهَمُّ  
 وَلَا يَنَالُكَ غَوْصُ الْفِطْرِ وَلَا يَنْهِي النَّبْتَ بَصْرًا نَاطِرًا فِي مَجْدِ حَبْرَتِكَ  
 وَارْتَفَعَتْ عَنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ صِفَاتُ قُدْرَتِكَ وَعَلَا عَنْ ذِكْرِ  
 الذَّاكِرِينَ كِبَارُ عَظَمَتِكَ فَلَا تَنْقِصُ (ش د) اشاره محبت سهار بخواند برای  
 صلاح حال نفس خرد و مؤمنین و سهار و اَفَوْضُ امْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ  
 و بعضی چاره نوت گفته اند بعد از آن بخواند مَا ارَدْتُ أَنْ يَزْدَادَ وَلَا يَنْقُصَ  
 أَنْ يَنْقِصَ وَلَا يَنْقِصَ وَلَا يَنْقِصَ شَهِيدَكَ حِينَ فَطَرْتَ الْخَلْقَ وَلَا يَنْقِصُ حَضْرَتَكَ  
 بخواند برای دفع اعدا سهار حِينَ بَرَأْتَ النَّفُوسَ (ش د) برای تحیل تها ت كَلِمَاتِ  
 الْأَلْسُنِ عَنْ تَقْسِيرِ صِفَتِكَ وَانْحَسَرَتِ الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِكَ وَ  
 كَيْفَ يُوَصَفُ كُنْهُ صِفَتِكَ يَا رَبِّ وَأَنْتَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ الْقَدِيرُ  
 الَّذِي لَمْ تَزَلْ أَرْسَلْنَا أَبَدًا بِأَسْمَاءٍ بَادِيًا فِي الْغُيُوبِ وَحَدَّكَ  
 لِأَشْرِيكَ لَكَ لِبَسِّ فِيهَا أَحَدٌ عَجْرَكَ وَلَمْ يَكُنْ إِلَهُ سِوَاكَ حَارَتْ  
 فِي بَحَارِ مَلَكُوتِكَ عَمِيقاتُ مَذَاهِبِ التَّفَكِيرِ وَتَوَاضَعَتِ الْمُلُوكُ  
 لِهَيْبَتِكَ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ الْأَسْتِكَانَةُ لِعِزَّتِكَ وَأَنْقَادَ كُلِّ

شَيْءٍ لِعَظَمَتِكَ وَاسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِعِفْدَرَتِكَ وَخَصَعَتْ لَكَ الرِّقَابُ  
وَكَلَّ دُونَ ذَلِكَ تَجَبُّرُ اللَّغَابِ وَضَلَّ هُنَالِكَ التَّدْبِيرُ فِي تَصَارُفِ  
الصفات فمن تفكر في ذلك رجح طرفه اليه حسيرا وعقله مبهورا  
وتفكره متحيرا اسبرا <sup>در اینجا طلب حاجت کند و بگوید اللهم را في اسئلك الرحمة</sup>

والمغفرة والاحاطة <sup>اللهم لك الحمد</sup> (شج) ابري وجامت و تقرب زرد طين  
والاجابة العزيم للعلم في استك اللهم <sup>بلا جاز موضع سجده نايه</sup>  
حمد اكثر اذا ما منوا اليها منوا انرا امتسقا متسعا مستوثقا متفارا بايد

وَبَضَاعَفُ وَلَا بَيْدُ عَجْرٍ مَفْقُودٍ فِي الْمَلَكُوتِ وَلَا مَطُوسٍ فِي الْمَعَالِمِ  
وَلَا مُسْتَفِصٍ فِي الْعِرْفَانِ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَبَارِمَاتِ الَّتِي لَا تُحْصَى فِي اللَّيْلِ  
اِذَا ادْبَرَ وَالصُّبْحِ اِذَا اسْفَرَّ وَفِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالْجَارِ وَالْغُدِّ وَالْاَصَالِ وَالْعَيْشِ

وَالْاِبْكَارِ وَفِي الظَّهِيرَةِ وَالْاَسْحَارِ وَفِي كُلِّ جُزْءٍ مِنْ اجْزَاءِ الْاَلْبَاءِ وَالنَّبَا  
اللَّهُمَّ بِنُورِ قِيَمَتِكَ فَذَا احْضَرْتَنِي النِّجَاةَ وَجَمَّلْتَنِي مِنْكَ فِي وِلَايَةِ  
العظمة فلم ابرح منك موضع سجده نايه براي تمثيت كارا بيت و هفت نوبت بخواند

و اسم چهاردهم را در هر نوبت بخاطر بگذراند و آن امنت يا كافى الموسع لما خلق من عطايا  
فضليه و بعد از آن ايه فالله خير حافظا و هو ارحم الراحمين بعد بناله دعا را  
بخواند في سبوع نعمائك و تنابيع الايوك محرونا (شك) اشاره كل در

پیش بعضی اشاره قتل و ضرب است سه بار گویید **أَمْرُكَ** ماضی بعد از آن در ناله و دعا بخواند **لَكَ**  
**فِي الرَّزْدِ وَالْأَمِينِ نَاعٍ وَمَحْفُوظًا لَكَ فِي الْمَنْعَةِ وَالِدِفَاعِ عَنِّي (ش د)**  
 اشاره عقد لسان گویید **الهِیَ یَحْقُ سِرِّ هِدَیْهِ الْأَسْرَارِ وَیَحْقُ کَرَمِکَ الْخَفِیِّ وَ**  
**یَحْقُ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ إِنْ نَقَضِی حَاجِبِی کُنْ فَبِکُونُ** پس دعا بخواند **وَلَا**  
**تُکَلِّفْنِی فَوْقَ طَاقَتِی وَلَمْ تَرْضَ عَنِّی إِلَّا طَاعَتِی فَإِنَّکَ أَنْتَ اللَّهُ**  
**الذَّی لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** محل اشاره غفیه **لَمْ تَغِیْبْ** گویید **أَمْرُکَ** ماضی و **وَعَدُکَ** حق  
 پس بخوان **وَلَا تَغِیْبْ مِنْکَ غَائِبَةً وَلَا تَخْفِی عَلَیْکَ خَافِئَةً وَلَنْ**  
**تَضِلَّ عَنْکَ فِی مَآءِ الْحَقِیْقَاتِ ضَالَّةً أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا (ش ق)**  
 اشاره قتل گویید **أَمْرُکَ** ماضی و **وَعَدُکَ** حق **(حتم ه د)** **أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ**  
**فَبِکُونُ اللَّهُمَّ (ش ج)** اشاره بطلب جاه و تقرب نزد سلاطین و نجاران در اللهم قبل گذشت **لَكَ**  
**إِنْ أَحْمَدُکَ فَلَاکَ الْحَمْدُ مِثْلَ مَا حَمِدَتْ بِیْهِ نَفْسُکَ وَأَضْعَافَ مَا حَمِدَتْ**  
**بِیْهِ الْحَامِدُونَ وَتَحْمَدُکَ بِیْهِ الْمُجْمَدُونَ وَکَبَّرَکَ بِیْهِ الْمَکْبَرُونَ وَهَلَلُکَ**  
**بِیْهِ الْمُهَلِّلُونَ وَعَظَمَکَ بِیْهِ الْعَظِیْمُونَ وَقَدَّسَکَ بِیْهِ الْمُقَدِّسُونَ**  
**وَسَبَّحَکَ بِیْهِ السَّبِّحُونَ وَوَحَّدَکَ بِیْهِ الْمُوَحِّدُونَ حَتَّى یَبْکُورَ لَكَ**  
**مِنِّی وَحْدِی فِی کُلِّ طَرَفٍ عَیْنٍ** بخت دیدن پادشاه نه نوبت بخواند **وَأَسْمِی**



را هر نوبت بخاطر بگذرانند بار حیم کل صریح و مکروب و غیاثه و معاذه و آیه  
 حسی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم  
 پر زبانه دعا را بخواند و اقل من ذلك مثل حمد جميع الحامدين و توحيد  
 اصناف الموحدين و المخلصين و تقدس اجناس العارفين و  
 ثنا جميع المهلبين و المصلين و المسبحين و مثل ما انت به  
 عالم و عارف و هو (س خ) حمت دیدن پادشاه نه نوبت بخواند و اسم سیم را هر نوبت  
 بخاطر بگذرانند بار حیم کل صریح و مکروب و غیاثه و معاذه و آیه حسی الله  
 لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم را بخواند بعد زبانه  
 دعا را بخواند محمود و محبوب و محبوب من جميع خلقك کلهم من الحيوانا  
 و ارجب اليك في بركة ما انطقتني به من حمدك فما (مع مع) عمل انا  
 خفیه است بسوی نعمها و توسعه رزق تا قول والی قضاکت ایسر ما کلفنتی به من  
 حقیق و اعظم ما وعدتني به علی شکرک ابدا اننی بالنعم  
 فضلا و طولا و امرتني بالشکر حقا و عدلا و وعدتني علیه  
 اصعافا و مزیدا و اعطيتني من رزقک و اسعاک کثیرا اخیبارا و  
 رضا و سئلنتی منه شکر ایسر اصغیرا اذ نجبتني و عاقبتني من

جَهْدِ الْبَلَاءِ وَلَمْ يَلِينِي لِسُوءِ قَضَائِكَ (بِالسُّوءِ مِنْ بَلَاءِكَ  
 لِإِسْفَاطِ قَضَائِكَ) وَجَعَلْتَ مَلْبَسِي الْعَافِيَةَ وَأَوْلَيْتَنِي  
 الْبَسْطَةَ وَالرَّخَاءَ وَشَرَعْتَ لِي مِنَ الدِّينِ الْبَسْرَ الْقَوْلَ وَالْفِعْلَ  
 وَسَوَّعْتَ لِي الْبَسْرَ الْقَصْدَ وَضَاعَفْتَ لِي انْتِزَاعَ الْفَضْلِ وَالْمَرْبَدَ  
 مَعَ مَا وَعَدْتَنِي مِنَ الْحَجَّةِ الشَّرِيفَةِ وَبَشَّرْتَنِي بِهَا مِنَ الدَّرَجَةِ  
 الرَّفِيعَةِ وَأَصْطَفَيْتَنِي بِأَعْظَمِ النَّبِيِّينَ دَعْوَةً وَأَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً  
 وَأَفْضَلِهِمْ شَفَاعَةً وَأَوْضَحَهُمْ حُجَّةً وَأَقْرَبَهُمْ مَرْتَلَةً مُحَمَّدٍ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ  
 اغْفِرْ (فَاغْفِرْ) لِي مَا لَا أَسْعُهُ إِلَّا مَغْفِرَتَكَ وَلَا يَحْتَقُّهُ إِلَّا عَفْوُكَ  
 وَلَا يَكْفِرُهُ إِلَّا تَجَاوُزُكَ وَفَضْلُكَ وَهَبْ لِي فِي يَوْمِي هَذَا وَلَيْلَتِي  
 هَذِهِ وَشَهْرِي هَذَا وَسَنَتِي هَذِهِ وَسَاعَتِي هَذِهِ بِقَبِيلًا صَادِقًا  
 يَهْوُونَ عَلَيَّ مَصَابِبَ الدُّنْيَا وَآخِرَانَهَا وَكُشُوفِي شَوْقًا إِلَيْكَ وَ  
 بُرْتَمِيئِي فِيهَا عِنْدَكَ وَكُتُبِي عِنْدَكَ الْمَغْفِرَةَ وَبَلِغْ صِلَى الْكَرَامَةِ  
 مِنْ عِنْدِكَ وَأَوْزِعْنِي شُكْرًا أَعْتَمَّ بِهِ عَلَيَّ فَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَعْلَى  
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْمُبْدِيُّ الرَّبُّ الرَّفِيعُ الْبَدِيعُ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الَّذِي لَبَسَ لِامْرِكِ مَذْفَعٌ وَلَا عَنْ قَضَائِكَ مُمْسِكٌ  
(اللَّهُمَّ) وَأَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبِّي وَ

رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمُ (سج) اشاره من از

خوف است و جهت خاص از وضو صد و بیست بار باید خواند و اسم سیزدهم را در هر نوبت بخاطر

باید آورد باز اکی الطاهر من کل اقله بعد نسه و آیه ان الله یحب

التوابین و یحب المنظّمین را بخواند و در باره دعا را بخواند العیب و الشهاده

العلیٰ الکیبر المغال (س ک) جهت استقامت امور شریعت مفاد و سه بار بخواند و اسم

شانزدهم را در هر نوبت بخاطر گذراندن باحتیاجان انت الذی وسیعت کل شیء و رحمته

وعلما و بعضی گفته اند یا ممان ذالاحسان و در باره دعا را بخواند اللهم انی استلک

الثبات فی الامر و العزمیه علی الرشید و الشکر علی نعمک (و استلک

حسن عبادتک و توفیق طاعتک و استلک من کل خیر تعلم و لا

اعلم و اعود بک من کل شر تعلم و لا اعلم انت علام الغیوب) و

واعود بک من جور کل جائر و بعی کل باغ و حسد کل حاسد و

مکر کل ماکر و کبیر کل کابیر و سحر کل ساحر و ظلم کل ظالم و غدر

کل غادر و عداوه کل عدو و ستمانه کل کابیح (س ق) اشاره من کنه

وگوييد اَصُولُ عَلَيِ الْأَعْدَاءِ وَإِنَّا كَارِجُونَ لِأَبِيهِ الْأَحْبَابِ وَالْأَفْرَاقِ  
 وَالْمُفْرَنَاءِ وَالْأَوْدَاءِ فَلَيْسَ لَكَ الْخُدُّ عَلَى مَا لَا اسْتَطِيعُ إِحْصَاءَهُ وَلَا  
 نَعْدِيدَهُ مِنْ عَوَائِدِ فَضْلِكَ وَعَوَارِفِ رِزْقِكَ وَالْوَارِثِ مَا أَلْتَنَنَ  
 بِهِ مِنْ أَرْفَادِكَ فَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْفَاشِي  
 فِي الْخَلْقِ أَهْرُكَ (حَمْدُكَ ع) الْبَاسِطُ بِالْجُودِ بِدَكَ وَلَا تُضَادُّ فِي  
 (مع مع) حُكْمِكَ وَلَا تُنَازِعُ فِي سُلْطَانِكَ وَمُلْكِكَ جَمْتِ صَوْلِكَ  
 مَفَادُ وَهَفْتِ نُوْبَتِ بَخْوَانِدِ وَهَرِ نُوْبَتِ اسْمِ بِالْبَهَاءِ مِنْ كُلِّ جَوْرِ لَمْ يَرُضْهُ سِيمِ  
 وَرِخَا طَرَكْدِرَانْدِ بَا حَيِّ حَيِّنْ لَاحَيِّ فِي دَهْمُ مِثْلِهِ مُلْكِهِ وَبِقَائِهِ دَائِهِ لَا إِلَهَ  
 إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَخْوَانِدِ بَعْدِ رِثَائِهِ دَعَارِ بَخْوَانِدِ وَأَخْرَكَ تَمَلِكُ مِنْ الْأَنَامِ  
 مَا تَشَاءُ وَلَا يَهْتَكُونَ مِنْكَ إِلَّا مَا تُرِيدُ اللَّهُمَّ (سُئِلَ) إِشَارَةُ بَعْضِ  
 أَنْتَ أَنْتَ الْمُعْجَمُ الْمُفْضِلُ الْفَادِرُ الْفَاهِرُ الْمُقْدِرُ الْقُدُّوسُ  
 تَرَدَّدَتْ بِالْمَجْدِ وَالْعَلَاءِ وَالْبَهَاءِ وَتَعْظَمْتَ بِالْعِزِّ وَالْعَلَاءِ (تَرَدَّدَتْ)  
 الْمَجْدَ بِالْعِزِّ وَتَعْظَمْتَ الْعِزَّ بِالْكِبَرِيَاءِ وَنَفَسَتْ النُّورَ بِالْبَهَاءِ  
 وَتَجَلَّتْ الْبَهَاءَ بِالنَّهَائِيَّةِ (ح) وَنَارَتْ بِالْعَظَمَةِ وَالْكِبَرِيَاءِ وَ  
 نَفَسَتْ بِالنُّورِ وَالضِّيَاءِ وَتَجَلَّتْ بِالْمَهَابَةِ وَالْبَهَاءِ اللَّهُمَّ

لَكَ الْمَنُّ الْقَدِيمُ وَالسُّلْطَانُ الشَّامِخُ وَالْمَلِكُ الْبَارِخُ وَالْجُودُ  
الْوَاسِعُ وَالْقُدْرَةُ الْكَامِلَةُ (وَالْحِكْمَةُ الْبَالِغَةُ وَالْعِزَّةُ الشَّامِلَةُ)

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَعَلْتَنِي مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وَهُوَ أَفْضَلُ بَنِي آدَمَ الَّذِينَ كَرَّمْتَهُمْ وَحَمَلْتَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ

رَزَقْتَهُمْ (س ١٠) جنت وعت رزق صد وعت نوبت بخواند ودر هر نوبت اسم ناقص

الْمَجِيبُ الْمُنْعَالُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَلُوًّا أَرْفَعَهُ بِخَانِدٍ مِنَ الصِّبْيَانِ وَقَضَيْتَهُمْ

عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَفْتَهُمْ مِنْ أَهْلِهَا تَفْضِيلًا وَخَلَفْتَنِي سَمِيعًا بِصِرِّ اسْمِي

سَالِمًا مَعَانًا وَلَمْ تَسْأَلْنِي بِقُصَانٍ فِي بَدَنِي عَنْ طَاعَتِكَ وَلَمْ تَمْنَعْنِي

كَرَامَتِكَ إِنِّي وَحَسَنَ صَنِيعِكَ عِنْدِي وَفَضْلَ مَنَائِحِكَ لَدَيَّ

وَنِعْمَاءِكَ عَلَيَّ أَنْتَ الَّذِي أَوْسَعْتَ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ

فَضَلْتَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ تَفْضِيلًا فَجَعَلْتَ لِي سَمْعًا لِيَسْمَعَ أَبَا

وَعَقْلًا يَفْهَمُ إِيْمَانَكَ وَبَصَرًا يَرَى قُدْرَتَكَ وَقُوَادِرَ اعْرِفْ

عَظَمَتَكَ وَقَلْبًا يَعْقِدُ تَوْحِيدَكَ فَارْتَبِ لِفَضْلِكَ عَلَيَّ حَامِدٌ وَ

لَكَ نَفْسِي شَاكِرٌ وَيَجْعَلُكَ عَلَيَّ سَاهِدَةً فَإِنَّكَ حَيٌّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ

وَحَيٌّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَحَيٌّ لَمْ تَرِثِ الْحَيَوَةَ مِنْ حَيٍّ وَلَمْ تَقْطَعْ خَيْرَكَ

عَنِّي فِي كُلِّ وَقْتٍ وَلَمْ تَقْطَعْ رَجَائِي وَلَمْ تَنْزِلْ بِي عِقُوبَاتِ  
النِّقَمِ وَلَوْ مَنَعَ عَنِّي دَفَائِقُ الْعَصِمِ وَلَوْ تَغَيَّرَ عَلَيَّ وَثَائِقُ  
النَّعِيمِ فَلَوْ لَمْ أَذْكَرْ مِنْ إِحْسَانِكَ إِلَّا عَفْوَكَ عَنِّي وَالنَّوْفِقُ

(لل) اشاره است که واقع شود بین دو نفر از جهت قوه حافظه چهل و هفت نوبت بخواند

بِأَمْبِدِعِ الْبَدَائِعِ لَمْ يَتَّبِعْ إِنِّشَاءَهَا عَوْنًا مِنْ خَلْقِهِ رَارَ خَاطِرٍ كَبِيرًا  
وَأَيُّهُ هُوَ بَيْدٌ وَعَبِيدٌ رَا بِنِجَانَهُ وَبَعْدَ بِنَالِهِ دَعَارًا بِنِجَانَتِي وَالْإِسْتِجَارَةَ

لِدُعَائِي حِينَ رَفَعْتُ صَوْتِي بِتَوْحِيدِكَ وَتَمْجِيدِكَ وَتَحْمِيدِكَ

وَتَعْظِيمِكَ وَتَقْدِيرِيكَ وَتَكْبِيرِكَ وَتَهْلِيلِكَ وَالْإِلَهِيَّةَ تَقْدِيرِكَ

خَلَقْتَنِي حِينَ صَوَّرْتَنِي فَأَحْسَنْتَ صُورَتِي وَالْإِلَهِيَّةَ قِيمَتِي الْأَزْرَارَ

حِينَ قَدَّرْتَنِي لِكَانَ فِي ذَلِكَ مَا يَشْغَلُ شُكْرِي عَنْ جَهْدِي

فَكَيْفَ إِذَا فَكَّرْتُ فِي النِّعَمِ الْعِظَامِ الَّتِي أَنْقَلَبَ فِيهَا وَلَا أَبْلُغُ

شُكْرِي مِنْهَا فَلَكِ الْحَمْدُ عِدَّةَ مَا حَفِظْتَهُ عَلَيْكَ وَعِدَّةَ مَا

وَسِعَتْهُ رَحْمَتُكَ وَعِدَّةَ مَا أَحَاطَتْ بِهِ قُدْرَتُكَ وَأَضْعَافَ مَا

مَا اسْتَوْجِبْتَهُ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ (ش) اشاره است تمام کلام را

و مهمات است در دو نوبت بخواند و در هر نوبت هم با معیند ما افناه اذا برز الخلا

لِيَدْعُوَنِي مِنْ مَخَافَتِهِ رَادِرْ خَاطِرْ كَنْدَانْدُ وَايَهْ اَللّٰهُ بِعَلْمِ مَا تَحِلُّ كُلُّ اَنْتِي وَ  
 مَا تَعْبِيْطُ الْاَرْحَامُ وَتَنْزِدَادُ رَا بْجَوَانْدُ وِبَعْدِ رِبَالَهْ دَعَارِ بْجَوَانْدُ فَتَمَّتْ اِحْسَانَكَ  
 اِلَيَّ فَيَمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِيْ كَمَا اَحْسَنْتَ اِلَيَّ فَيَمَا مَضَى مِنْهُ اَللّٰهُمَّ  
 (سك) جت قضا رحا جات هتاد نوب بجاوند و هر نوبت اسم بار حمن كل  
 شَيْءٍ وَرَاحِمَهُ رَا بْخَاطِرْ اُورْدُ وِگُوِيْدُ اِلَيَّ اَسْأَلُكَ وَاتَوَسَّلُ اِلَيْكَ  
 بِوَحِيدِكَ وَتَجَيِّدِكَ وَتَهْلِيْلِكَ وَكِبْرِيَاءِكَ وَكَمَالِكَ وَتَكْبِيْرِكَ  
 وَتَعْظِيْمِكَ وَنُورِكَ وَرَافِقِكَ وَرَحْمَتِكَ وَعَلِيْمِكَ وَحَلِيْمِكَ وَعَلْوِكَ  
 وَوَفَارِكَ وَمَنِيَّتِكَ وَبِهَاءِكَ وَجَمَالِكَ وَجَلَالِكَ وَسُلْطَانِكَ وَ  
 عَظْمِيَّتِكَ وَفُؤَادِكَ وَهَيْبَتِكَ وَقُدْرَتِكَ وَاحْسَانِكَ وَغَفْرَانِكَ  
 وَامْنِيَّتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَنَبِيَّتِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 وَوَلِيِّكَ وَعَمْرِيْنِهِ (وَعَمْرِيْنِهِمَا) الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ صَلَوَاتُ اللهِ  
 وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ وَاِنْ تَصَلَّى عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى سَائِرِ  
 اِخْوَانِيْهِ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَالرُّسُلِيْنَ اِنْ لَا تُخْرِجْنِيْ رِفْدَكَ وَفَضْلَكَ  
 وَجَمَالَكَ وَفَوَائِدَكَ كَرَامَاتِكَ فَانِّهْ لَا يَعْتَرِبُكَ جت برادن اميد هر  
 باشد نزد الكا بر نوزد و نه بار بجاوند و در هر نوبت اسم با فاهر ذال بطيش الشكيد انت



الَّذِي لَا يُطَاقُ أَنْفِاقُهُ رَادًّا خَاطِرَ مَكْرَاهِيهِ وَإِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ  
 رَابِحًا لِكثْرَةِ مَا فَدَّ نَشَرْتَ بِهِ مِنَ الْعَطَايَا عَوَاقِبَ الْجُلِّ وَلَا يَنْقُصُ  
 جُودَكَ النِّقْصُ فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَلَا تُفِدُ خِرَاسُكَ مَوَاهِبَكَ  
 الْمُسْتَعْنَةَ وَلَا تُؤَثِّرُ فِي جُودِكَ الْعَظِيمِ مِنْكَ الْفَائِئَةُ الْجَبِيلَةُ الْإِلَهَةُ  
 وَلَا تُخَافُ صَبَمَ امْتِلَاقِي مُتَكِدِي وَلَا يُلْحَقُكَ خَوْفٌ عَدِمَ نَبْقُصَ  
 مِنْ جُودِكَ فَصْنُ فَضْلِكَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي إِيْمَانًا كَامِلًا وَقَلْبًا خَاشِعًا  
 خَاضِعًا ضَارِعًا وَبَدَنًا صَابِرًا سَالِمًا وَيَقِينًا صَادِقًا وَعَيْنًا بَالِكَةً وَ  
 لِسَانًا ذَاكِرًا وَحَامِدًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَعِلْمًا نَافِعًا وَوَلَدًا صَالِحًا وَ  
 خُلُقًا حَسَنًا وَعَمَلًا صَالِحًا وَسِنًا طَوِيلًا وَتَوْبَةً مَقْبُولَةً وَأَسْأَلُكَ  
 (ش) بَرِي طِبِّ وَتَوَسُّعِ رِزْقِ دَعَاكَ رِزْقًا حَالًا لَا طَبِيْبًا وَلَا نُؤْمِنِي مَكْرَكَ  
 وَلَا تُسَيِّئِي ذِكْرَكَ وَلَا تُكْشِفْ عَنِّي سِتْرَكَ وَلَا تُفْطِنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا  
 تُبْعِدْنِي مِنْ كَفِّكَ وَجَوَارِكَ وَاعْزِزْنِي مِنْ سَخَطِكَ وَغَضَبِكَ وَلَا  
 تُؤَلِّبْنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَرَوْحِكَ وَكُنْ لِي أُنْبِيًّا مِنْ كُلِّ رَوْعَةٍ وَ  
 وَخَشَةٍ وَاعْصِمْنِي مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ وَنَجِّنِي مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَأَنْفِ عَنِّي  
 وَغُصَّةٍ وَبِحِنَّةٍ وَشِدَّةٍ (وَذِلَّةٍ وَعِلَّةٍ وَفَلَّةٍ وَمَرَضٍ وَبَرَصٍ وَ

فَقَرِّ وَفَافِئِهِ وَوَبَاءِ وَبَلَاءِ وَزَلْزَلَةٍ وَخَرَقٍ وَخَرَقٍ وَخَرَقٍ وَشَرَقٍ  
 وَسَرَقٍ وَخَرٍّ وَبَرْدٍ وَجُوعٍ وَعَطَشٍ وَعَيٍّْ وَضَلَالَةٍ فِي الدَّارَيْنِ  
 إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ اللَّهُمَّ ارْفَعْنِي وَلَا تَضَعْنِي وَادْفَعْ عَنِّي  
 وَلَا تَدْفَعْنِي وَاعْطِنِي وَلَا تَحْرِمْ نِي وَأَكْرِمْ نِي وَلَا تَهِنِّي وَزِدْنِي وَلَا  
 تَنْقُصْنِي وَارْحَمْنِي وَلَا تَعَذِّبْنِي وَانصُرْنِي وَلَا تَخْذُلْنِي وَأَسْرِنِي

(سخ) جنت از دیار جاه صدوسی نوبت بخواند و در هر نوبت اسم یا نفیاً من کل جور

لَعَزْبْرَضُهُ وَلَقَوْلُهَا لِيَطْلُهُ فِعَالُهُ رادر خاطر آورد و آیه وهو الاول والاخر والظا

والباطن وهو بكل شئی علیم را بخواند و لا تقصصنی و اثرنی و لا تؤیرنی

علی احدی امر الدنیا و الاخره و فرج همی و اکشف غمی و اهلیک

عدوی و احفظنی و لا تضیعنی فانک علی کل شئی قدير و صلی الله

علی محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین یا حی یا قیوم یا ذا الجلال

والاکرام اللهم (هل) اشاره خامه خود جنت آسانی کار اجل و پنجبار بخواند و در هر نوبت

اسم یا حلیم ذالاناه فلا یعاد له رادر خاطر آورد و آیه قل اللهم مالک الملك را بخواند ما قد

ان من امر و شرفک فیه یتوفیک و یتسبک فتممه لی یا حسن الجور

کلها و اصلحها و اصوبها فانک علی ما نشاء قدير و یا اجابہ جدير

بِأَمْنٍ فَأَمِنَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ بِأَمْرِ بِأَمْنٍ بِمَسِيكِ السَّمَاءِ  
 أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ بِأَمْنٍ إِذَا أَرَادَ (سُق) إِشَارَةٌ فَرَسٌ  
 بِكُوبِ الْهَيِّ بِحَقِّ سِرِّ هَذِهِ الْأَسْرَارِ وَبِحَقِّ كَرَمِكَ الْخَفِيِّ وَبِحَقِّ  
 أَسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَتَهْلِكَ عَدُوِّي وَ  
 تُوَصِّلَنِي إِلَى مُرَادِي وَتُدْفَعْ عَنِّي شَرَّ جَمِيعِ عِبَادِكَ بِأَرْحَمِ  
 الرَّاحِمِينَ بَعْدَ أَنْ بِكُوبِ كُنْ وَسِرِّ سَجْدَةٍ نَهْدُ وَسِرِّ دَرْدِ وَكُوبِ فَنَكُونُ بِسِتْمَةِ  
 دَعَارِ بِنُجُودِ سُبْحَانَ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَكُوبِ فَسُبْحَانَ الَّذِي  
 بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَالْبَهْرُ تُرْجَعُونَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَلْفِهِ  
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَسَلِّمْ سَلَامًا كَثِيرًا كَثِيرًا

### أَحْسَابِ سَبْقِي

مَخَصَّنَتْ نَفْسِي بِالْحَيِّ الْقَبُورِ وَدَفَعَتْ عَنِّي السُّوءَ بِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ  
 إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ يَزِدُهُ رُتْبَةً سُبْحَانَ اللَّهِ الْقَادِرِ الْغَاهِرِ  
 الْقَوِيِّ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ الْحَيِّ الْقَبُورِ بِلَا مَعِينٍ وَلَا

ظَهَرَ مِنْ رُتْبَةٍ أَمَا دَرَجَتُ خَوَانِ بِسَبْحِ فَوْقِ تَعَايُدِ نَائِدِ الْبَتَّةِ السَّيَّارَةِ بِنُجُودِ

### أَحْسَابِ نَيْكِرِ

١٠٧

اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ  
 اللَّهُمَّ فَرِّجْ هَمِّي وَاكْشِفْ غَمِّي وَاهْلِكْ عَدُوِّي وَاقْضِ حَاجَتِي  
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سَمِعْتَهُ وَبَعْدَ أَنْ يُكْوَى بِاللَّهِ إِلَّا اللَّهُ  
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ حَقًّا وَبَعْدَ أَنْ يُكْوَى اللَّهُمَّ  
 تَفَضَّلْ عَلَيَّ وَاحْسِنْ إِلَيَّ وَكُنْ لِي آيَةً وَلَا تَكُنْ عَلَيَّ اللَّهُمَّ  
 يَا لَطِيفَ أَعْيُنِنَا وَادْرِكْنَا بِحَقِّ لَطْفِكَ الْخَفِيِّ الْهِجْزِيِّ كَفَى عِلْمَكَ عَنِ  
 الْمَقَالِ وَكَفَى كَرَمَكَ عَنِ السُّؤَالِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَيَا خَيْرَ النَّاسِ  
 بِرَحْمَتِكَ اسْتَعِثْ وَعَلَيْكَ اتَّوَكَّلُ اللَّهُمَّ بِحَقِّ سِرِّهِدِ الْأَسْرَادِ  
 وَبِحَقِّ كَرَمِكَ الْخَفِيِّ وَبِحَقِّ اسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي  
 وَتَهْلِكَ عَدُوِّي وَتَوْصِلَنِي إِلَى مُرَادِي وَتُدْفَعَنَّ عَنِّي شَرَّ جَمِيعِ  
 عِبَادِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَبَعْدَ أَنْ يُكْوَى كُنْ وَسِجْدَهُ رُودُ سِرِّهِدِ وَبَعْدَ  
 فَكُونَ بِسُكُونِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ وَاللَّهِ وَأَزْوَاجِهِ  
 أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ  
 إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ أَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ الْمَقَرَّ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُنَجِّنِي مِنَ الْجَنِّ وَالْأَنْفِ سِبْطًا صُلْحًا يَهْتَمُّ  
 لِيَعْمُرُونِي عَلَى مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَمَنَاجِيهِ الْآخِرَةِ  
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْفَيْهِ وَمَظْهَرِ  
 لُطْفِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَوْلَادِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ دُعَائِي  
 فِي قَضَاءِ حَاجَتِي بِحَقِّ كُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ وَبِحَقِّ اسْمِكَ  
 الْمَكُونِ فِي الْقُرْآنِ وَبِحَقِّ اسْمَائِكَ فِي كُلِّ كِتَابٍ مُنْزَلٍ مِنْكَ مِنَ  
 السَّمَاءِ الْعِبَّاشِ هَيَّا أَذْوَني أَصْبَاوِثِ وَبِحَقِّ عَظَمَتِكَ يَا اللَّهُ يَا  
 اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَبِّ نِعْمَ رَبِّ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ نِعْمَ رَبِّ يَا بَدِيعَ  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا إِلَهَ الْإِلَهِاتِ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ بِسْمِ  
 اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمْدُكَ كَمَا حَمِدَتْ كَهَيْئَتِكَ يَا كَيْفَ تَعْبُدُ يَا  
 تَسْتَعِينُ وَإِنَّكَ عَلَامُ الْغُيُوبِ سُبْحَانَكَ يَا مَنْ يُدْعَى اللَّهُمَّ فَرِحَ هَمِّي  
 وَكَشِفَ غَمِّي وَاهْلَكَ عَدُوِّي بِغَالِبٍ قُدْرَتِكَ يَا قَوِيُّ يَا غَرِيْبُ  
 يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا فَادِرُ يَا مُقَدِّرُ يَا غَرِيْبُ يَا غَالِبُ عَلَى أَعْرَابِ  
 يَا وَدُودُ سُبْحَانَكَ يَا مَنْ يُدْعَى اللَّهُمَّ يَا فَارِحَ الْهَمِّ وَيَا كَاشِفَ الْغَمِّ  
 اكْشِفْ غَمَّ مَا امْسَبَتْ وَمَا اصْبَحَتْ اللَّهُمَّ افْعَلْ بِي عَاجِلًا وَ

۱۰۹

اجِلًا فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ وَلَا نَفَعَلِي  
 يَا مَوْلَايَ مَا أَنَا لَهُ أَهْلٌ إِنَّكَ عَفُورٌ رَحِيمٌ جَوَادٌ كَثِيرٌ رَعُوفٌ رَحِيمٌ  
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ بِأَذَى الْجَدَلِ وَالْإِكْرَامِ إِلَهِي  
 مِنَ الَّذِي دَعَاكَ فَلَمْ تُجِبْهُ وَمِنِ الَّذِي سَأَلَكَ فَلَمْ تُعْطِهِ وَمِنِ  
 الَّذِي اسْتَعَانَ بِكَ فَلَمْ تُعِنْهُ وَمِنِ الَّذِي اسْتَجَارَكَ فَلَمْ تُجِرْهُ وَمِنِ  
 الَّذِي اسْتَنْصَرَكَ فَلَمْ تُنْصِرْهُ وَمِنِ الَّذِي اسْتَعَاثَكَ فَلَمْ تُغِثْهُ وَالْعَوَاثَاهُ  
 وَالْعَوَاثَاهُ وَالْعَوَاثَاهُ بِكَ اسْتَعَيْتُ بِأَعْيَابِ الْمُسْتَعِينِينَ اعْتَنِي بِرَحْمَتِكَ  
 يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْفِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَ  
 سَلَّمَ فَسَلِّمَا سَهْ نُوَبْتُ بِجَوَانِدِ وَسَهْ آيَةُ إِزَادِلِ سُوْرَةُ حَمْدِ تَاوَلَا دَلْدَا وَسُوْرَةُ قُلْ بِوَالِدِ أَحَدِ

وسوره قل اعوذ برب الفلق وسوره قل اعوذ برب الناس هر يك راسه نوبت بخواند وسوره فاتحه و سبح  
 آيه از سوره بقره از اول تا اولك هم المفلحون را بخواند و صد بار صلوات بفرستد و بجهده بار نادى عليتا  
 مظهر العجايب را تا آخر بخواند و چهل اسم ادريسى را با افتاح و ختم بخواند و بعضى گفته اند خزانة  
 را نيز براي دفع دشمنان بخواند

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا عِدَاءَنَا بِسَهْمِكَ الصَّابِ وَأَحْرِ قُلُوبَنَا بِسَهْمِكَ الثَّابِتِ  
 وَمِنْ قَهْرٍ مُجْبَدِكَ الْغَالِبِ وَبِدِدْ شَمْلَهُمْ فِي جَمِيعِ الْمَسَالِكِ وَالْمَدَائِ  
 وَلَا تَرْفَعْ لَهُمُ رَابِعَةً وَاجْعَلْهُمُ مِنْ خَلْفِهِمْ رَابِعَةً اللَّهُمَّ فَتَّعْضُدْ

اعْدَاءُهُمْ وَأَكْبَرُ أَرْكَانِهِمْ وَأَخْذَلُ أَعْوَانِهِمْ وَرَلَزِبَ أَفْدَامَهُمْ وَ  
 خَرِبَ جُذُرَانِهِمْ وَأَرْدَدَ كِبَدَهُمْ فِي نُحُورِهِمْ وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 بِغَيْظِهِمْ لَفِي نَالٍ وَخَبْرٍ وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْفِتْنَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوَّامًا بِنُورِهِ

### للمؤلف العاصي

زمستان شد بهار آمد گل از گلزار می آید  
 قمر در برج عقرب قاصع الکفار می آید  
 زجن وانس با او لشکری بسیار می آید  
 بحکم حق پی سرکوبی اش را می آید  
 و بیادست حق با تیغ آتشباری آید  
 روان بخش جهان گنجینه اسرار می آید  
 نمائده مدتی چندان که حق در کار می آید  
 نشاید فاش گفتن ثوب اظهار می آید  
 فضای آسمان شام از آن تاری می آید  
 که خوابانیدن این فتنه پس در شام می آید  
 انی یافت تا کی ظاهر این کفار می آید  
 که عنوانش گران بر خاطر اغیار می آید

نگارم پرده در بی پرده در بار می آید  
 بگرد ماه رویش سج و تاب عقرب گیسو  
 بکلف تیغ و بر جوشن بر اکلین سلطانی  
 که تا سازد زمین را پر ز عدل و داد و علم و  
 بگو با نسکوبی دین بکن هر آنچه میخواهی  
 بشارت باد یاران را که این گلشن شود گلشن  
 شده نزدیک کز رخسار زیبا پرده برگز  
 همی دانم که از اینقرن بیرون نیت این یعنی  
 ز مشرق چون به عرب آتش سوزنده بر  
 امیران جهان کسیر بهم تا زند از هر سو  
 ز جنتی بانی الله و عده که اهل مغنی  
 خمس حیران با بدست دم از فرود آید

### و لایضا

عقرب است تور داد رسی می آید  
 صبح ناگشته صدای غسی می آید  
 غنکبوتی است بصید گسی می آید

مژده ایدل که صدای جرسی می آید  
 صبح کاذب بد مید و شب بجران بگشت  
 منتظر باش کنون تا که وز باد شمال



باش واقف که پس از وقفه آن طریقه  
 شادبی گفت چرخ تافت شد از خانه قیل  
 درد از ناله گرافزون شود اندیشه کن  
 یار در پرده سخن گفت پنباید گفت  
 اینقدر است که از دور غباری پیدا است  
 پرستی کردم و حیران شدم از جلوه عجب  
 چند روزی بمیان بو الهوسی می آید  
 تا شود مات ز فرزین ذسی می آید  
 که در آن حال مسیحا یعنی می آید  
 که گنج و بچه روزی چه کسی می آید  
 در نظر همچو شهاب قبی می آید  
 گفت خاموشی که فریاد رسی می آید

### فائده مهتم

نگارنده این کتاب حسن میرجانی طباطبائی غفر له گوید بر طابین جفر پوشیده نماند که از جمله  
 موانعی که لغزشگاه مهم و مانع از وصول باسرار حروف است پر نگاه اشتراک حروف است بلکه اگر در  
 هنگام گرفتن مستحله چه بسیار میشود که دو حرف با هم مشترک میشوند هنگام التقاط حروف برای استخراج  
 که گردن مسبب العبوری است برای او بخوبی استخراج میکنند آنچه را که موفق شدم برای راه خلاص از  
 این گردن و حل این مشکل اینست که دو حرف تشبیه بحباب ایجاد گیر عدد بگیرند و با هم جمع کنند و حل را  
 در خود ضرب کنند و حل ضرب را نیز دوباره در خود ضرب کنند و نه نه طرح کنند بعد از طرح هر چه باقی ماند  
 آن حرفی است که اشتراک قبول نمیکند در این قاعده تدبر کن که بسیار قاعده بزرگ صحیحی است

ع.ع.  
 $3+4=5$   
 $5 \times 6 = 30$   
 $36 \times 36 = 1296$   
 $1296 \div 9 = 144$   
 $144 \div 9 = 16$

اول  
 $1+1=2$   
 $2 \times 2 = 4$   
 $4 \times 4 = 16$   
 $16 \div 4 = 4$   
 $4 \div 4 = 1$

### جفر جامع و نور لامع

هر چند این علم شریف را قواعد بسیاری است و طرق بسیاری و هر کدام از صاحبان این فن بطوری  
 خاص طی طرق فرموده و راهی بان یافته اند و جمع بسیاری هم بدرون مدعی دانش این علم بوده و هستند  
 و ادراک پاره ای زیادی از خود با خلکی انتشار داده و موجبات سرگردانی بسیاری شده اند که کمتر ضرر  
 آن به بوده وقت گذز این بدین بوده دست و از این باب مسوئیت عظیمی گردن گیر آنهاست لکن اصل  
 این علم بر بنای صحیحی است که بسیاری از بزرگان به آن دست یافته و از جهت اینکه با موجب اختلاف  
 نظام و ملعبه علوم گردد طریقه اخذ مستحکم از آن مخفی داشته تا دست آویز اشخاص نالایق گردد زیرا که ارباب

تذکره

طبع بسیار و در طریق جالت بسیارند از ایزه بکم المرء عدو لما جهله بکما یکدی ساکت این نظر بقصد  
 بچشم آنکه به آنها تعلیم داده نمیشود و صاحبان این علم را به فیاوه گوئی و انتقاد خود قرار میدهند بهر کسب  
 که باشد آری دشمن طاموس پروا بهی اوست حضرت امیر مومنان علیه السلام در جواب استلام معاذیه  
 از آنحضرت میفرماید ان الحکماء کم توها لیکلا بهلا عجب به الناس یعنی حکما کمان کردند آنرا  
 تا مردمان با آن بازی نکنند در هر حال مصنف و مؤلف این کتاب در نظر گرفتیم قاعده مضبوطه ای را  
 که نتیجه زحمات چندین ساله اینجانب است که بر اساس محکم علمی استوار دارد و تا چهار تا در این باب از خود  
 در صفحه رزگار بیا دگار گذارم هر چند برخلاف رویه گذشتگان باشد و آن قاعده انتقال است  
 که در تشریح و توضیح آن احدی بر من سبقت گرفته و بی پرده سخن نگفته چنانچه پنجمین مرتبه است  
 نه الحجاب ارباب طای دارند این معنی را صدیق خوانند کرد و لیکن پس از منطالع و بررسی کردن آنچه که  
 در این کتاب در این باب میبویسم اکنون شرح و بیان این قاعده شریفه را که مشتمل است بر چهار مقدمه  
 و دو باب و یکجمله بمعرض عرض علاقه مندانه میگدارم غرض نقشی است که ما با این کتاب میبینیم

### مقدمه اول

بدانکه جفر در زبان اهل فن علمی است که با آن شناخته میشود و انتقال حروف ابجدی است  
 هست گانه بیکدیگر برای تحمیل ثمرات مجمله و فائده آن دانستن وقایع و حوادث مجمله و امور  
 مبهمه است از گذشته و حال و آینده که آنها حاصل نمیشود مگر بدین نشن احکام انتقال حروف

بیکدیگر و موضوع آن حروف بیت و شگانه ابجدی است

### مقدمه ثانیه

انتقالی که در این علم باید دانست و هنگام عمل بکار برد بر سه قسم است اول انتقال  
 کلی جامع در همه انتقال عنقریب نسوقه انتقال مرتبه ای و شرح این قسم  
 انتقال در سه فصل بیان خواهد شد فصل اولی انتقال کلی جامع است که  
 که حروف بیت و شگانه ای که بیکدیگر انتقال پیدا میکنند مشتمل میشود بر هفتصد و هشتاد و چهار

۱۱۳

صورت که از ضرب بیت و مشت در بیت و مشت حاصل می‌شوند زیرا که حروف ابجد بیت و مشت  
نیباشند و هر یک از آنها بیت و مشت قسم اتصال پیدا میکند لهذا از ضرب بیت و مشت در حوز  
حاصل ضرب مفقود و مشتاد و چهار می‌شود و بهین جهت است که این اتصال را اتصال کلی  
جامع می‌گویند - برای اینکه عدد آن معلوم باشد و هنگام عمل معطل نمائی بجدول زیر نظر نما

ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
۲۲۴	۱۹۶	۱۶۸	۱۴۰	۱۱۲	۸۴	۵۶	۲۸
ع	س	ن	م	ل	ک	ی	ط
۴۴۸	۳۹۲	۳۳۶	۲۸۰	۲۲۴	۱۶۸	۱۱۲	۵۶
خ	ث	ق	ر	ص	ف	ن	م
۶۷۲	۵۶۴	۴۵۶	۳۴۸	۲۴۰	۱۶۸	۱۱۲	۵۶
	ظ	ذ	صن	ع			
	۷۸۴	۷۵۶	۷۲۸	۷۰۰			

۱۹ در عملی ترکیبی

و نیز برای سهولت در عمل جدول طرح درجی اتصال کلی را نوشته تا واضح باشد

ی	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸	۲۰	۲۲	۲۴	۲۶	۲۸
ر	ق	ص	ف	ع	س	ن	م	ل	ک
۲۰	۲۲	۲۴	۲۶	۲۸	۳۰	۳۲	۳۴	۳۶	۳۸
X	ع	ظ	صن	ذ	خ	ث	ت	ش	X
X	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸	X

اتصال کلی دو طرح دارد یکی طرح درجی یکی طرح منازلی چنانچه شرح داده خواهد شد  
برای سهولت و آسانی عمل جدول طرح منازلی هم در صفحه پشت شرح داده میشود در نظر بگیر

## جدول طرح منازلی

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۲۰	۲	۱۲	۲۲	۴	۱۴	۲۴	۳۴	۱۶	۴
ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ		
۲۰	۸	۲۴	۱۲	۲۸	۱۶	۴	۲۰		

این دایره و دایره ای پشت این صفحه در اتصال جامع کلی بخار میاید برای طرح درجه و منازلی

### دایره افطی

التی	ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ
بادی	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
الی	ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ
خاکی	د	ر	ل	ع	ر	خ	ع

این دایره در اتصال طبعی بخار میاید و طرح آن طرح افلاکی است

### فصل در

باید دانست هر حرفی که بحرف دیگر متصل شود باعتبار طبیعتی که دارند احکامی برای آنهاست که باید که باید مستخرج آنها را بدانند تا در وقت عمل سرگردان ننهند و این اتصال را اتصال طبعی و عنصری گویند زیرا که حروف میت و استکانه هفت حرف از آن آتشی و هفت حرف بادی و هفت حرف آبی و هفت حرف خاکینند که دایره امطی بالا از آن نیگسل داده شده و آنها از هر چهار در چهار شانه صورت حاصل ضرب پیدا میکند باعتبار مماثل بودن و موافق بودن و مخالف بودن و ضد و نقیض بودن فلذا بواسطه اختلافی که دارند بعضی طالب و مطلوب و بعضی موافق و بعضی ضد و نقیض و بعضی مخالف باید بگردانند برای مزید آگاهی جدول آینه را در صفحه است  
چپ ترسیم نمودم

این خط  
باید  
بود  
نمیست  
خاک آبی  
ن باد

جدول طبایع حروف با همدیگر							
آتش و آتش	باد و باد	آب و آب	خاک و خاک	آب و آتش	باد و آب	خاک و آب	آب و خاک
موافق	موافق	موافق	موافق	طاب و مطلوب	طاب و مطلوب	طاب و مطلوب	طاب و مطلوب
آتش و خاک	خاک و آتش	باد و آب	آب و باد	آب و آتش	آتش و آب	باد و خاک	خاک و باد
مخالف	مخالف	مخالف	مخالف	ضد و نقیض	ضد و نقیض	ضد و نقیض	ضد و نقیض

### فصل سوم

از جمله آنچه که برای استخراج در این قاعده لازم است دانستن آن احکام اتصال مرتبه است و آن عبارت است از اتصال آحاد با آحاد و عشرات با عشرات و مئات با مئات و الف با الف و این مراتب چهارگانه بچهار قسمت منقسم میشوند و از ضرب چهار در چهار شانزده صورت حاصل ضرب میشود و احکام هر یک از اتصالات ذکر کرده خواهد شد انشا الله تعالی شأنه

### مقدمه چهارم

در کیفیت و آداب سؤال کردن و آن کس مشتمل است بر چند امر اولی سؤال را با رعایت روز یا شبی که سؤال میشود بنام مکان سؤال بحروف مقطعه بنویس همه را در کبیر ردیف خود با کمرات حروف که این عمل را اهل این فن در اصطلاح خود در قسم گویند در ضمن رسم هندسی هر یک را بحباب ابجد کبیر در زیر آن مرتب بنویس پس از آن همه اعداد در قمار را جمع کن این حاصل جمع را مدخل ابجدی بنامند سپس اعداد رقمی حروف سؤال را نیز مثل بده یعنی عشرات حروف آن را در بابها کن و مئات را در عشرات کن و الف را در دهات کن چهارم هر یک از اعداد ارقام حروف را بزیاد کردن یکمرتبه ترقی بده و آنرا جمع کن و حاصل آن جمع را مدخل وسطی بنامند لکن باید رقمی اعدادی که در گرفتن مدخل صغیر تزل داده شده بحالت قبل از تزل گذارد یعنی اگر از عشرات بوده بهمان حال باقی باشد و اگر از مئات بوده بحال باقی باشد و اگر الف دارد چون قابل تزل نیست آن را در حساب کرد

و آنچه در مدخل صغیر بهمان احوال باقی بوده از این مرتبه باید داد پنجم پس از آن دو حاصل جمع اعداد مدخل صغیر را با حاصل جمع اعداد مدخل وسط را جمع کن حاصل جمع این دو مدخل را مدخل کبیر گویند ششم پس از آن اعداد چهار مدخل را بر ترتیب سطر کن پس از استطاق و تلفوظی کردن آن اعداد هفتم کمرات سطر سوال را که سطر اول عمل بوده بیدار و آنچه غیر کمرات است به آخر سطر استطاق ملحق کن و همه را یک سطر کن بر ترتیب این سطر را سطر اساس گویند تا اینجا همه مقدمه بود برای تشکیل این سطر هشتم بعد از اینکه سطر اساس را منظم کردی در زیر هر حرفی از آن نظیره ابجدی آن حرف را بنویس و سطر نظیره را تمام کن

و بدانکه هر حرفی در دایره ابجد یا نوزدهم حرف آن نظیره آن حرف است مثلاً حرف الف در ابجد نظیره آن سین است و بالعکس و نظیره باغین است و بالعکس و بکذا باقی حرف جدول نظیره ابجد از این قرار است

ت	م	ل	ل	ی	ط	ح	و	د	ه	ج	ب	ا	سا
نع	ظ	ض	ذ	خ	ث	ش	ر	ق	ص	ف	ع	س	نظیره

ششم پس از آن سطر نظیره ابجدی را از دایره ایقاع نظیره بگیر و در دایره ایقاع نیز حرف نوزدهم آن نظیره همان حرف است و بالعکس و دایره ایقاع این است

ه	ت	م	د	س	ل	ج	ر	ب	ک	ع	ی	ا	سا
ظ	ص	ط	ض	ف	ح	ذ	ع	خ	ز	ع	ث	و	نظیره

د هتم سطر نظیره ایقاعی را نظیره اصلی بگیر بهمان نحو که گفته شد که حرف نوزدهم نظیره آن حرف است و بالعکس دایره اینست چنانچه قبلاً هم نوشته شد

ض	ت	ص	ن	ی	و	ب	ذ	ب	ش	م	ط	ا	سا
ع	خ	ر	ع	ل	ح	د	ظ	ث	ق	س	ک	ج	نظیره

تبصیراً

برای اینکه زحمت عامل کمتر باشد جدول زیر را تنظیم کردم که در وقت نظیره گرفتن محتاج بداره ابجد واقع و اهمم نباشد و این جدول نظیره اطلی است که از ایقاع گرفته شده و نظیره ابجد از نظیره ابجد معروف گرفته شده که این جدول نظیره نظیره نظیره است برای اساس که بعد از تنظیم سطر اساس فقط از همین داره نظیره گرفته شود معصود حاصل است (وداره اینست)

اساس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
نظیره	ض	ص	ث	خ	ح	ن	ق	ر	ل	د	ا	ب	ن	م
اساس	س	ع	ف	ص	ق	ر	ث	ث	ح	ذ	ض	ظ	غ	
نظیره	ع	ت	ظ	غ	ذ	ف	ط	ی	س	ش	م	و	ک	ج

برای تقریب بدین و خوب واضح شدن مقدمه قبل شالی ذکر میکنم تا خوب طلب واضح شود  
**مثال** در دو ساعت از روز جمعه گذشته سوال کردم (چکنم که سعادت یابم) سوال را

تقسیم کردم باین کیفیت	چ	ه	ک	ن	م	ک	ه	س	ع	ا	د	ت	ی	ا	ب	م	د	و
اعداد ابجد کبیر	۳	۵	۲	۵	۲	۴	۵	۶	۷	۴	۱۰	۱۰	۲	۱۰	۲	۴	۴	۶
ابجد صغیر	۳	۵	۲	۵	۲	۴	۵	۶	۷	۴	۱۰	۱۰	۲	۱۰	۲	۴	۴	۶
ابجد وسطی	۳	۵	۲	۵	۲	۴	۵	۶	۷	۴	۱۰	۱۰	۲	۱۰	۲	۴	۴	۶
اعداد ابجد کبیر	۶	۱	۷	۱	۴	۷	۱	۶	۷	۶	۳	۷	۴	۵	۹	۵	۱۰	۵
ابجد کبیر	۶	۱	۷	۱	۴	۷	۱	۶	۷	۶	۳	۷	۴	۵	۹	۵	۱۰	۵
ابجد صغیر	۶	۱	۷	۱	۴	۷	۱	۶	۷	۶	۳	۷	۴	۵	۹	۵	۱۰	۵
ابجد وسطی	۶	۱	۷	۱	۴	۷	۱	۶	۷	۶	۳	۷	۴	۵	۹	۵	۱۰	۵

۱۳۳۹ = ۲۰۸۰ مدخل کبیر  
 ۲۸۰ = مدخل صغیر  
 ۲۸۰۰ = مدخل وسطی  
 ۳۰۸۰ = ۲۸۰ + ۲۸۰۰

مدخل ابجدی ۲۰۸۰  
 مدخل صغیر ۲۸۰  
 مدخل وسطی ۲۸۰۰  
 مدخل کبیر ۳۰۸۰

با سقاط ما زاد از هزار چهار مدخل از این قرار است

ابجد کبیر ۱۰۸۰  
 ابجد صغیر ۲۸۰  
 ابجد وسطی ۱۸۰۰  
 ابجد مغربی ۱۰۸۰  
 ف غ ف ر



۱۰۸۰ ف غ	مخلل کیس	۱۸۰۰ ض غ	وسبط	۲۸۰ ف ر	صغی	۱۰۸۰ غ	ابجی	مد اخلا رعبه استنظا ت
بج ه ل ن م س ع ا د ت ی ب و و ژ ط ابجروف را بعد از حرف و ط مقل می کن								
ف غ ف ر ض غ ف غ ج ه ل ن م س ع ا د ت ی ب و و ژ ط								
ج ن ج و ل ن ج ن ف ن ذ غ ظ ا ب س ص ج خ ع ر ش و ط								
ذ ا ذ ق ح ا ذ ا ش و ج س ه ن خ غ ت ل ب ر ع و ف ق ی								
ظ ج ظ ف و ج ظ ج ث ح ا م ز ع ت ض خ ی ر ص ن ق ف ل								
ظ و ث ز خ ن ج ج ح ح غ ی ق م ظظا ت ر ف ف ج م ض ص ل								
<p>ابجروف سطحاً ثانی مدارد</p> <p>ابجروف ثانی تعداد کرد حرف وج کر کپیج نمازی دارد</p> <p>ظ و ثانی مدارد</p> <p>طرح نمازی در بی رود و حرف اول بسیار در کتب نمازی دارد</p> <p>صغار حرف بالایی تعداد ثانی مدارد</p> <p>صغار حرف بالایی تعداد آن ثانی مدارد</p>								
مستحق								

یازدهم باید از سطر مستحضره مستحضره مستحضره گرفته شود بقاعده اقتالات سه گانه (کلی جامع و  
 طبعی عنبری و مرتبای) بطریقیکه نموده میشود باید از برای هر حرفی چهار حرف تکمیل کرد این است  
 معنای شری که بعضی از اهل فن گفته اند بقسمت چهار کن بر حرف جوزا شود مستحضره بر تو  
 آسان و کیفیت اخذ چهار حرف برای هر حرفی را در باب اول شرح خواهم داد تا شاید

### باب اول

در بیان طریق گرفتن چهار حرف از برای هر حرفی از حروف مستحضره که این چهار حرف را مستحضره  
 مینامند بدانکه این چهار حرف را از سه اتصال نامبرده شده میباشد گرفت یک حرف از اتصال  
 جامع کلی و یک حرف از اتصال طبعی عنبری و دو حرف از اتصال مرتبای قاعده چنین است  
 که دو حرف دو حرف باید عمل شود قبلاً در مقدمه گفته شد که تمام عدد اتصالات کلی مقصود میباشد  
 چهار است که عدد صفحات جفر جامع است که از ضرب بیت و هشت در بیت و هشت حاصل شد  
 چنانچه الف در عدد یکت و با هر یک از بیت و هشت حرف باقی اتصالات پیدا میکند و همچنین سایر  
 حروف اکنون طریق حرف گرفتن از اتصالات کلی را برایت شرح میدهم و خوب دقیق باش  
 و بفهم که چه نویسیم و تصدیق کن که واضح تر از این کسی نوشته بدون لغو و معاد و انصاف ده که  
 هیچ مضایقه ای در پرده برداشتن از روی مطلب کرده ام و بر خلاف روش اهل فن بی اغراض پرده  
 دری کرده ام و از خدا طلب آموزش میکنم غرض نقش است که ما با زمانه که هستی را نمیشیم بقای  
 مگر صاحب دلی روزی رحمت کند در حق درویشان دعائی

باید بعد از آنکه سطر نظیره را چهار چهار فاصله دادی نظر کن بدو حرف اول از چهار حرف اول  
 بین کدام یک از حروف پس نظر کن در دائره اتصالات کلی که جدول آن در مقدمه اول نوشته  
 شده و عدد اتصالات کلی حرف ما قبل آن را همین چقدر است با عدد ابجد وضعی حرف دوم جمع  
 کن و حاصل جمع را سعی طرح کن این طرح را طرح درجی گویند بعد از طرح بین چند عدد  
 باقیمانده با عدد وضعی ابجدی هر دو حرف جمع کن و بیت و هشت بیت و هشت طرح کن و بعد  
 آنچه باقیمانده از بعد حرف اول نظیره حرف شمار و آخری را که عدد به آن منتهی شد آن حرف

راستخفزه مستخفزه حرف اول بدان و باز بعد همان عددی که بعد از طرح بیت وشت باقیمانده بعد از حرف دوم نیز حرف بشمار هر حرفی که منتهی شد آن مستخفزه مستخفزه حرف دوم است مثلاً دو حرف اول از چهار حرف اول سطر نظیره اخیر (ظ) و (و) بود در دایره انتقال کلی نظر کردم حرف ما قبل آن (ض) بود و عدد آن منقصه و بیت وشت عدد ابجد و صنفی حرف (و) که شش بود بر آن افزودیم منقصه و سی و چهار شد سی سی طرح کردیم چارده باقیمانده عدد ابجد وضعی ظا که بیت و هفت است و واو که شش است بر آن افزودیم جمعا چهل و هفت شد بیت وشت از آن طرح کردیم نوزده باقیمانده از بعد حرف ظا در دایره ابجد نوزده حرف سزیدیم بحرف ص رسیدیم و انستیم که ص مستخفزه مستخفزه ظا است از انتقال کلی از آن نوشتیم و از بعد حرف واو در دایره ابجد نیز نوزده حرف سزیدیم بحرف ذ رسیدیم انستیم که ذ مستخفزه مستخفزه واو است از آن نوشتیم پس از برای هر یک از این دو حرف از انتقال کلی حرفی حاصل کردیم

### قاعده کلیه

اگر عدد انتقال کلی قابل طرح درجی یا منازلی نباشد باید بطرح بردجی برده شود مانند دو حرف ن و ب دو حرف ز و ع در وقت سخصه گرفتن ملافی شود از چهار حرف مستخفزه باین نحو که پس از آنکه آن چهار حرف را بطرح منازلی بردیم آن طرحی که عمل نشد اگر طرح درجی بوده یا طرح منازلی یا هر دو هنگام سخصه گرفتن بر عدد چهار حرف مستخفزه اضافه کنیم تا قابل طرح شود و بطرح ببریم چنانچه در دو حرف ن و ع اینکار را میکنیم مثلاً برای اینکه این مطلب خوب واضح شود بیگویم عدد انتقال کلی ن و ب سیصد و هشت و شش عدد است بر این بنیان که حرف ما قبل ن در جدول انتقال کلی م است و آن سیزده بیت وشت است که جمعا سیصد و هشت و چهار میشود و عدد ب در دایره ابجد وضعی دو است که چون بر عدد مجموع کلی ن اضافه کنیم سیصد و هشت و شش میشود پس از آنکه بطرح درجی بردیم که قاعده کلیه این انتقال است شش عدد باقی میماند با عدد ابجد وضعی ن و ب که شانزده است چون اضافه کنیم بیت دو میشود که بطرح بیت وشت نیز که قاعده کلیه این انتقال است نبرد

نظریه نقلی  
۷۲۸  
۶  
۷۳۴  
۳  
۱۴  
۲۷ = ۲۷ حرف بجهت  
۲۷ + ۹ = ۳۶  
۴۷ - ۲۸ = ۱۹  
۳۶ - ۱۹ = ۱۷  
۱۷ = ۱۷  
ظ = ۱۷

۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰  
۳۹۴ + ۲ = ۳۹۶  
۳۹۶  
۱۲  
۱۶ + ۱۰ = ۲۶  
۲۳ + ۱۰ = ۳۳  
۳۲ - ۲۸ = ۴  
۲۰ + ۱۸ = ۳۸  
۳۴ + ۴ = ۳۸ - ۱۸ = ۲۰  
ن + ۲۰ = ۱۲  
۲ + ۱۰ = ۱۲

لذا قاعده است که آنرا بطرح بروجی بریم و در هنگام سخته گرفتن تلافی کنیم پس از طرح بروجی ده باقی میماند از بعد حرف ن در دایره ابجد ده حرف میثاریم بجز ف دوازدهم میرسد و آن حرف ن است پس سخته ن از این اتصال که میشود و از بعد حرف ب یزده حرف میثاریم باز هم آن حرف م است پس سخته ب از این اتصال م است و برای تدارک و تلافی طرح بروجی که مخرف از قاعده کلیه این اتصال شده در وقت سخته گرفتن یک طرح بروجی بعد

چهار حرف سخته اضافه میکنیم و تلافی طرح فوت شده را مینماییم و سخته بگیریم و اما در مثل دو حرف ز و ع عدد اتصال حرف م قبل ن که و است در دایره اتصال کلی یکصد شصت و هشت است و عدد حرف ع در دایره ابجد وضعی شانزده است مجموعاً یکصد و هشتاد

چهار میشود پس از آنکه بحسب قاعده بطرح بروجی بریم چهار عدد باقی میماند چون بمقتضای قاعده عدد ابجد وضعی ن هفت و عدد وضعی ع شانزده اجماعاً هر سه با هم بیت و هفت حاصل میشود و قابل طرح سازلی که قاعده این اتصال است نیست لذا آنرا بطرح بروجی بریم بعد از طرح سه باقی میماند از بعد حرف ن در دایره ابجد سه حرف میثاریم و حرف چهارم که ن است از این اتصال برای ن میویسیم و از بعد ع نیز در همان دایره سه عدد میثاریم حرف چهارم که ن است برای ع میویسیم در هنگام سخته گرفتن طرح فوت شده بشرحیکه گفته شد تلافی میکنیم

ز و ع در وضعی  
 ۱۶۸ که و ما قبل ابجد  
 و حساب کنیم  
 ۱۶۸ + ۱۶ = ۱۸۴  
 ۱۸۴ - ۱۳ = ۱۷۱  
 ۱۷۱ - ۱۱ = ۱۶۰  
 ۱۶۰ - ۲۳ = ۱۳۷  
 ۱۳۷ - ۴ = ۱۳۳  
 ۱۳۳ - ۲۷ = ۱۰۶  
 ۱۰۶ - ۳۱ = ۷۵  
 ۷۵ - ۲۸ = ۴۷  
 ۴۷ - ۱۳ = ۳۴  
 ۳۴ - ۳ = ۳۱  
 ۳۱ - ۲۸ = ۳  
 ۳ - ۳ = ۰

### انصاع غصری طبعی حکمان

پس از آنکه دو حرف از اتصال کلی بقاعده معتبره مضبوطه برای دو حرف از سطر نظیره گرفتیم باید دو حرف هم از جدول و دایره اتصال طبعی غصری برای هر دو بگیریم لذا میگوییم بدانکه عمل این اتصال از دایره ابجد طمفشد است و این اتصال عبارت است از دانش طبعی دو حرفیکه با هم متصل شوند که اول عامل باید طبیعت این دو حرف را بداند و بعد به احکامی که دارد آشناسود تا در وقت عمل سرگردان نشود پیش از این در مقدمه گفته شد اتصالاتی که در حروف حاصل میشود از شانزده صورت بیرون

۳۱ - ۲۸ = ۳  
 ۳ - ۳ = ۰

نیت ۱ آتش با آتش ۲ بادی با بادی ۳ آبی با آبی ۴ خاکی با خاکی  
 ۵ آتش با بادی ۶ بادی با آتش ۷ آبی با خاکی ۸ خاکی با آبی  
 ۹ آتش با خاکی ۱۰ خاکی با آتش ۱۱ بادی با آبی ۱۲ آبی با بادی  
 ۱۳ آبی با آتش ۱۴ آتش با آبی ۱۵ بادی با خاکی ۱۶ خاکی با بادی  
 احکام این شانزده صورت بر چهار قسم است باعتبار تماثل و توافق و تخالف و ضد  
 نقیض بودن و ما در اینجا حکم این چهار را در چهار قسمت بیان میکنیم

### قسمت اولی

آنهایی هستند که با هم مماثل و موافقند در طبع و آنها عبارتند از چهار صورت اول  
 آتش با آتش و بادی با بادی و آبی با آبی و خاکی با خاکی -

### قسمت دومی

آنهایی هستند که طالب و مطلوب یکدیگرند و آنها عبارتند از آتش با بادی و بادی  
 با آتش و آبی با خاکی و خاکی با آبی

### قسمت سومی

آنهایی هستند که مخالفند با یکدیگر و آنها عبارتند از آتش با خاکی و خاکی  
 با آتش و بادی با آبی و آبی با بادی

### قسمت چهارم

آنهایی هستند که ضد و نقیضند با یکدیگر و آنها عبارتند از آبی با آتش و آتش  
 با آبی و بادی با خاکی و خاکی با بادی و احکام هر یک از این چهار قسمت از این قرار است  
 و اما قسمت اولی و ثانی

پس هرگاه دو حرفیکه با هم متصل میشوند از حروف این قسمت یعنی در طبع با هم موافقند  
 عدد مرتبه هر دو را با هم جمع میکنیم هرگاه جمع هر دو عدد قابل طرح افلاکی یعنی نه نه باشند  
 نه نه طرح میکنیم بخوبی که بعد از این بمثال خواهی داشت و از دانه اجداد ف میگیریم و

۱۲۳

حرف مطلوب این انتقال را بدست میادیریم و اگر قابل طرح افلاکی که قاعده کلیه این انتقال است نشد عدد مراتب همه حروف هم طبع آن را بر او میافزاییم و بطرح افلاکی میبریم و نتیجه میگیریم در اینجا برای اینکه خوب مطلب را در یابی چار مثال برایت میادیرم باقی را حذرت بر آنها قیاس کن و عنینت بشمار و خدای متعال را سپاسگذار باش

### مثال اول

در اینجا نیکه دو حرف موافق در طبع با هم متصل شوند و جمع عدد مرتبه هر دو قابل طرح افلاکی باشد مانند **ف و** و **ش** هرگاه متصل شوند بدان که هر دو آتشی و موافق اند عدد مرتبه هر دو را با هم جمع میکنیم چنانچه **ف** در مرتبه پنجم آتشی است و **ش** در مرتبه ششم آن پنج و شش را با هم جمع میکنیم یازده میشود نه از آن را که کی طرح افلاکی و قاعده کلیه این انتقال است طرح کرده باقی دو میماند بعد از حرف **ف** در دایره ابجد دو حرف میثاریم حرف سوم که **و** میباشد مطلوب **ف** است در این انتقال می نویسیم و بعد از حرف **س** نیز در همان دایره دو حرف میثاریم و حرف سوم که **خ** باشد مطلوب **ش** است می نویسیم و همچنین که حرف **و** مطلوب حرف **ف** و حرف **خ** مطلوب حرف **س** است

### مثال دوم

در اینجا نیکه دو حرف موافق در طبع با هم متصل شوند و جمع عدد مرتبه هر دو قابل طرح افلاکی که قاعده کلیه این انتقال است نباشد مثل **ج و ح** که هر دو آبی و موافق و عدد مرتبه هر دو با هم دو میشود و قابل طرح افلاکی نیست در چنین جایی حکم قاعده آن اینست که عدد مراتب حروف هم طبع **ج** را که حروف آبی است و آن بیت و هفت است بر عدد دو میفزاییم که جمعا بیت و نه میشود پس از سه طرح افلاکی دو باقی میماند از بعد **ج** در دایره ابجد دو حرف میثاریم و حرف سوم که **و** است مطلوب **ج** است آزا می نویسیم چون هر دو **ج** میباشد و مائل مطلوب هر دو **و** میشود باقی حروف توافقی را همین نحو قیاس کن

### مثال سوم

در آنجا که دو حرف طالب و مطلوب با هم دیگر متصل شوند مثل ص ن که حرف بادی و م که حرف آتشی است و این هر دو طالب و مطلوب یکدیگرند و هستیم حرف مطلوب اتصال عنصری او را بدست بیاوریم عدد مرتبه هر دو را با هم جمع میکنیم چنانچه مرتبه ص ن هفت و عدد مرتبه م چهار است جمعا با هم دیگر یازده میشوند بطرح افلاکی میریم دو باقی میماند بعد از حرف ص ن در دایره اجداد حرف میثاریم بجز آ میرسد و از بعد م هم نیز در همان دایره دو حرف میثاریم بجز ع میرسد بضمیم مطلوب حرف ص ن در دایره اجداد و مطلوب حرف م ع است

### مثال چهارم

در آنجا که دو حرف طالب و مطلوب با هم دیگر متصل شوند و عدد مرتبه هر دو بطرح افلاکی نزود حکم اینست که بطرح دیگری میریم و بعد در گرفتن سخته تدارک نمایم مثلا اگر دو حرف طالب و مطلوب م و ن باشند که م آتشی و عدد مرتبه آن چهار و ن بادی و عدد مرتبه آن سه است جمعا هفت میشود و قابل طرح افلاکی نیست بطرح کواکبی میریم یک طرح میشود در دایره اجداد حرف م هفت حرف میثاریم و حرف هشتم را که م است مییوسیم و بعد از حرف ن در همان دایره نیز هفت حرف میثاریم بجز هشتم آن که صادر میسریم بضمیم که مطلوب حرف م در آن دایره م ن و مطلوب حرف ن ص است

### تفسیر

در جمع عدد مرتبه ای اتصال عنصری موافق و مخالف قاعده اینست که اگر عدد مرتبه دو حرف قابل طرح نشد باید بطرح دیگر غیر افلاکی برد از طرح کواکبی یا عنصری و عمل کرد و اگر هیچ طرحی نرفت عدد را قبل یا بعد از آن علاوه میکنیم و بطرح میریم در سخته تلاقی میکنیم

### اما قسمت سوم و چهارم

خون احکام موافق و طالب و مطلوب را دانستی احکام مخالف و ضد و نقیض را هم بدان تا هنگام عمل معطل و سرگردان نمائی پس بدانکه احکام قسمت سوم و چهارم از اقسام



۱۲۵

چارگانہ الصالات عرضی کہ عبارت از مخالف و ضد و نقیض باشد این اشک اگر در حرفی  
 که با هم متصل شدند از قسمت مخالف یا ضد و نقیض باشند اگر عدد توالی مرتبه هر دو بطرح  
 افلاکی که نه باشد رسید بهمان عمل کنند و اگر بطرح نه رسید نظر کند بعد مرتبه عدم توالی هر  
 اگر بنزد رسید نعم المطلوب و اگر آن هم بنزد رسید عدد توالی و عدم توالی هر دو را اگر توالی  
 با هم جمع کند و بطرح برد و آلا بسا بر طرح یا بهمان عدد که حاصل شده حرف باید گرفت  
 و بعد در وقت سحطله گرفتن تلافی طرح فوت شده را باید نمود در اینجا نیز برای توضیح  
 چند مثال ذکر میکنم تا طالبین بیشتر از آن بهره مند شوند

### مثال اول

در اینجا یک دو حرف مخالف با هم متصل شوند و عدد مرتبه هر دو بطرح افلاکی برسد مانند  
 ق و ف که عدد توالی ق ف پنج و عدد توالی ف نیز پنج است جمعا ده میشود بطرح افلاکی  
 میریم یک باقی میماند از بعد حرف ق یک حرف در دایره اجد می شمارم حرف ش میرسد و از  
 بعد حرف ق در همان دایره یک حرف می شماریم حرف ق میرسد میفهمیم که مطلوب حرف ق  
 در این انقال ش و مطلوب حرف ق ق است

### مثال دوم

در اینجا یک دو حرف مخالف با هم متصل شوند و عدد مرتبه هر دو بطرح افلاکی برسد مانند  
 و ش در اینجا دال یک عدد دارد و ش ش خلاف مرتبه عضو دال پنج میشود و جمع عدد  
 مرتبه هر دو هفت مجموع هفت با پنج دوازده میشود بطرح افلاکی میریم سه باقی میماند بعد از  
 حرف د در دایره اجد سه حرف می شماریم حرف ح میرسد و بعد از ش نیز در همان دایره  
 سه حرف می شماریم به د میرسد میفهمیم که در این انقال ح مطلوب د و د مطلوب ش است

### مثال سوم

در اینجا یک دو حرف ضد و نقیض با هم متصل شوند و عدد مرتبه هر دو بطرح افلاکی برسد مانند  
 ط که عدد مرتبه ش ش و عدد مرتبه ط سه است با یک عدد هر دو یک طرح افلاکی است روی آن عمل کنیم

بلکه در اتصال ضد و نقیض عدد ضد هر دو را باید گرفت چون حرف ث آب و حرف ط ناری و هر دو ضد و نقیض اند و در ضد و نقیض قاعده اینست که عدد ضد هر دو را بگیرند و به آن عمل کنند لذا در اینجا طبق قاعده عدد ضد هر دو را بگیریم و عمل میکنیم پس بدان که عدد ضد هر دو یازده میشود باین شرح که ث در مرتبه ششم عنصر آبی است و ط در مرتبه سوم آتشی و چهار و پنج که بین این دو است یازده میشود بطرح افلاکی بگیریم دو باقی میماند در دایره یک بعد از حرف ث دو حرف بشماریم بحرف ح می رسید میفهمیم مطلوب حرف ث از این اتصال ح است و همچنین نیز بعد از حرف ط در آن دایره دو حرف بشماریم به حرف لام می رسید میفهمیم مطلوب حرف ط در آن ل است

### قاعده لامی

در اتصال مخالف عنصری اگر سوالی بردیم و طرح کردیم بر حسب قاعده و ناطق نشد بریزیم و حرف عنصر را از عدم توالی بگیریم اگر باز ناطق نشد از عدد توالی و عدم توالی هر دو جمع میکنیم اگر بطرح رسید طرح میکنیم و اگر بطرح نرسید از همان عدد حرف بگیریم و بعبه وقت مستحده گرفتن تلاقی میکنیم تا ناطق شود در هر حال ملاحظه نطق را باید کرد

### تبصره

بدانکه حروف آتشی و بادی و آبی و خاکی هر یک هفت حرفند و هر عنصری که هفت حرف است بیست و هشت عدد دارد پس اگر در گرفتن مطلوب حرف از اتصال عنصری حروف قابل طرح نشد عدد مرتبه قابل برابر آن میافزاییم تا قابل شود چنانچه اگر حرف در مرتبه اول واقع باشد و قابل طرح نباشد عدد مرتبه شش حرف دیگر را بر آن میفزاییم تا قابل طرح شود مثلاً هر گاه دو حرفیکه با هم متصل شدند ج باشند دو عدد دارند و قابل طرح نیستند لذا عدد مراتب همه حروف آبی را بر آن دو میفزاییم و بطرح بگیریم چنانچه ذکر شد

در بیان اتصال صوتی  
و احکام متعلقه بان

بدانکه این اتصال را مرتبه ای گویند برای اینکه از روی مرتبه به آن عمل میشود و برای هر حرفی دو حرف از آن باید گرفت و آن برد قسم است قسم اول از جهت مراتب چهار گانه اعداد و عشرات مراتب و الف که از آن یک حرف برای هر حرفی گرفته میشود و این قسمت طرح ندارد و قسم دوم از جهت مراتب عددی حرف که بلا مرتبه حساب شود چنانچه بعد از این خواهی داشت و این قسمت طرح بروحی دارد و این اتصال باعتبار مراتبی که دارد بر شانزده نوع تصویر میشود از ضرب چهار در چهار به اتصال آحاد با آحاد ۱ اتصال آحاد با عشرات ۲ اتصال آحاد با مئات ۳ اتصال آحاد با الف ۴ اتصال عشرات با آحاد ۵ اتصال عشرات با عشرات ۶ اتصال عشرات با مئات ۷ اتصال عشرات با الف ۸ اتصال مئات با الف ۹ اتصال مئات با آحاد ۱۰ اتصال مئات با عشرات ۱۱ اتصال مئات با آحاد ۱۲ اتصال آحاد با الف ۱۳ اتصال الف با آحاد ۱۴ اتصال الف با عشرات ۱۵ اتصال الف با مئات ۱۶ اتصال الف با الف و احکام این شانزده نوع بر سه قسم است بر حسب اختلافی که در حکم دارند و احکام آنها در ضمن سه قسمت بیان میشود

### قسمت اول

در حکم اتصال آحاد با آحاد و آحاد با عشرات و عشرات با آحاد و عشرات با مئات و عشرات با عشرات و مئات با عشرات و مئات با آحاد و مئات با الف و الف با الف و الف با الف این ده صورت فقط در وقت عمل مرتبه جعلی آنها گرفته میشود و بطرح بروحی میرود و اگر قابل طرح نباشد حرف ماقبل آنها را بر آنها میافزاییم و بطرح میبریم و اگر پس از اضافه عدد حرف ماقبل یا بعد از بطرح نرود آنرا بطرح دیگری از طروح که تقصی باشد میبریم و حرف میگیریم و در وقت استخراج گرفتن تدارک طرح فوت شده را میگیریم بشرطی که بعد از این گفته میشود و اگر بر دو حرف ماقبل نداشته باشد از همان عدد مرتبه خودشان حرف مطلوب آنها را بگیریم و هنگام استخراج گرفتن تلافی میگیریم و بعد از این بمثل لغاتی که بیان میکنیم کلام واضح میشود

### قسمت دوم

در حکم اتصال آحاد با آحاد و عشرات با الف و آحاد با آحاد و الف با عشرات  
 بیان صدگان ۵۵ ۱۰۰۰ ۵۵ عدد به الفان ۵۵ هزار به الفان ۵۵

د علت اختلاف حکم این قسمت با قسمت قبل از جهت یک مرتبه دور بودن دو حرف است  
از هم دیگر و حکم هر یک از این چهار صورت اینست که هر یک از دو حرفی که از این چهار صورت  
باشد عدد مراتب جمعی آنها را باید گرفت و عدد مراتب جمعی آنها را نیز نباید گرفت و عدد  
مابه التفاوت مراتبی آنها را بر عدد حاصل طرح اقبال عدد مراتب جمعی ایشان افزود  
و حرف مطلوب را گرفت چنانچه بمثال بعد از این خواهی دانست

### فصل سیم

حکم آحاد و الف و الف و آحاد است بعلت دو مرتبه از هم دیگر دور بودن پس هرگاه  
این دو نوع حرف با هم مقبل شدند حکم اینست که عدد مراتب جمعی آنها را بگیرند و عدد  
بکثیری مراتب جمعی آنها را نیز بگیرند و با عدد مابه التفاوت مراتب آنها را با هم جمع کنند  
و بعد از طرح بروجی این اقبال از ذراته اجددتر چیکه در اقبال قبل گفته حرف مطلوب  
هر یک را بگیرند و در هنگام استخراج گرفتن نیز همین عدد مابه التفاوت بین آنها را نیز بر عدد  
حاصل طرح عدد مطلوب آنها بیفزایند و پس از آن سخته بگیرند چنانچه بمثال بعد روشن  
خواهی شد

و فرق بر این حکم این دو صورت با چهار صورت قبل این است که چون این دو صورت  
هر کدام دو مرتبه از هم دورند لهذا دو مرتبه عدد مابه التفاوت بین آنها را بر عدد حاصل طرح  
ایشان میافزاییم کمی هنگام گرفتن حرف مطلوب در اقبال عدد مراتب جمعی یکی در  
هنگام گرفتن سخته از خلاصه عدد حروف مطلوب و آنگاه آن چهار صورت چون یک مرتبه  
از هم دورند یک مرتبه عدد مابه التفاوت ایشان را بر عدد حاصل طرحشان میافزاییم و آن در

### فصل چهارم در اقبال مراتب جمعی است

توضیح مقال منشرح این اقبال  
خلاصه کلام در این مقام بطور واضح آنکه این اقبال دو صورت دارد که بعد از گرفتن  
حرف مطلوب از اقبال عنصری چنانچه گذشت از این اقبال برای هر یک از دو حرفیکه

بیکدیگر متصل شوند و حرف برای سخته بناید گرفت که یکی از این دو حرف از اتصال  
مرتبته جملی گرفته میشود و در این اتصال مرتبه جملی طرحی نیست فقط همین قسم از اتصال است  
که طرح ندارد و قاعده حرف گرفتن از این اتصال اینست که دو حرفی که باهم متصل  
میشوند باید بیسیم مرتبه جملی هر یک از این دو حرف چند است باهم جمع کنیم و بعد  
خاصل جمع هر دو در دایره ابجد بعد از هر یک از آن دو حرف حرف بشماریم و حرف بعد  
از آنرا مطلوب آن حرف بدانیم برای تقرب بدین مثال چند ایراد میکنیم بقیه را بدینا قیاس کن

مثال اول

حکم اتصال آحاد با آحاد مثلا هر گاه دیدیم که ج با ح باهم متصل شدند چون هر دو آحاد  
هر کدام را یک حساب میکنیم جمعا دو میشوند در دایره ابجد بعد از ج دو حرف می شماریم حرف  
سوم مطلوب ج است و آن و است و چون هر دو حرف مانده برای هر دو و را بگیریم

مثال دوم

حکم اتصال آحاد با عشرات هر گاه دیدیم دو حرف که باهم متصل شده یکی آحاد و دیگری  
عشرات است مانند ه که آحاد است و م که عشرات است ه را یک و م را دو حساب  
 میکنیم جمعا سه میشود در دایره ابجد بعد از ه سه حرف می شماریم و چهارم آن که ط است  
بای ه می نویسیم و بعد از حرف م هم در همان دایره سه حرف می شماریم و چهارم آنرا برای  
م می نویسیم و همین حکم را در همه صورت و کز که عبارت باشد از اتصال عشرات با  
آحاد و عشرات با مئات و عشرات با عشرات و مئات با عشرات و مئات با الف و الف با  
مئات و الف با الف و مئات با مئات

۹۰  
۱۰  
۹۰  
۵  
۵  
۱۰  
+

مثال سوم

حکم اتصال آحاد با مئات هر گاه دیدیم دو حرفیکه باهم متصل شده یکی آحاد است و  
یکی مئات مثلا مانند ذ و ت دال را یکی حساب میکنیم و ت را سه جمعا چهار میشود با الف  
میان این دو مرتبه است لذا یک را بر حاصل جمع میفرایم پنج میشود در دایره ابجد بعد از

حرف که پنج حرف بشماریم و حرف ششم که می است می نویسیم و بعد از حرف ت  
در همان دایره ابجد پنج حرف می شماریم و حرف ششم که غ است می نویسیم و می فهمیم که مطلوب  
د و ت در این اتصال می و غ است

### مثال چهارم

حکم اتصال عشرات با الف مانند لک و غ شش هر گاه با هم متصل شوند که راد و و غ  
را چهار حساب میکنیم جمعا شش میشود چون ما به التفاوت بین این دو یک مرتبه است یک را  
برشش اضافه میکنیم هفت میشود در دایره ابجد بعد از حرف لک هفت حرف می شماریم  
و حرف هشتم را که ق است می نویسیم و بعد از حرف عین نیز هفت حرف می شماریم و  
حرف هشتم که ح است می نویسیم پس مطلوب لک و غ در این اتصال ق و ح است  
و همین حکم را در دایمات با آحاد و الف با عشرات

### مثال پنجم

حکم اتصال آحاد و الف مانند و و غ هر گاه با هم متصل شوند مرتبه و یک و غ  
چهار جمعا پنج میشود ما به التفاوت بین آنها دو است بر چهار میفرماییم شش میشود در دایره  
ابجد بعد از حرف و شش حرف می شماریم و حرف هفتم که م است می نویسیم و بعد از غ  
نیز شش حرف می شماریم و حرف هفتم که ن است می نویسیم  
و اتصال الف با آحاد نیز همین حکم را دارد و فرق میان این مثال و مثال سابق و بخوان  
اینست که در این مثال و مثل آن که الف و آحاد است ما به التفاوتی که دو مرتبه میان آنها است  
دو بار باید اضافه شود یکبار در این اتصال و یکبار در وقت سحبه گرفتن بخلاف چهار مرتبه  
قبل چنانچه قبلا هم ذکر کردم

## و اما صورت دیگر از اتصال حرف تبای

و آن اتصال مرتبه عددی جلی است که حرف چهارم را برای سحبه از این اتصال

باید گرفت و آنها بر حسب اختلافی که دارند چنانچه از پیش ذکر شد بر سه قسمند و هر قسمی را حکمی جداگانه است ده صورت آن حکمی دارد و چهار صورت آن حکمی و دو صورت آن حکمی برای هر یک از این سه قسم مثالهایی ذکر میکنیم تا مطلب بخوبی واضح شود و در این صورت از این اتصال طرح بروجی باید بشود که قاعده کلیه آن است و اگر بطرح بروجی زفت حرف ماقبل آن را بر آن میافزاییم و بطرح میبریم و اگر باز قابل طرح نشد بطرح دیگری که مقتضی باشد از قبیل طرح کواکبی یا طرح منبری میبریم و در وقت سخصه گرفتن طرح فوت شده را ملافی میکنیم چنانچه بعد از این شرح داده میشود اکنون برای مزید اطلاع خاطر نشان نمایم

### مثال اول

حکم اتصال آحاد با آحاد در اتصال مرتبه عددی جلی هرگاه آحاد با آحاد متصل شود عدد مرتبه جلی آن قابل طرح باشد مانند اتصال و ط میگویم عدد مرتبه ای و شش و عدد مرتبه ای ط نه است جمعا پانزده میشود پس از طرح دوازده که یک طرح بروجی است سه باقی میماند در دایره ابجد بعد از حرف و سه حرف میثاریم حرف چهارم که حی است مطلوب حرف و میشود میثاریم و بعد از حرف ط نیز سه حرف در همان دایره میثاریم حرف چهارم هم است و آن مطلوب ط است نیز میثاریم در اینجا چون بقاعده عمل شد هنگام سخصه گرفتن ملافی ندارد

### مثال دوم

حکم اتصال آحاد با عشرات در اینصورت اتصال هرگاه آحاد با عشرات متصل شود مانند ح و حص عدد مرتبه ای ح هشت و عدد مرتبه ای حص نه میشود جمعا نهمه میباشد پس از طرح دوازده پنج باقیماند در دایره ابجد بعد از حرف ح پنج حرف میثاریم حرف ششم که ن است میگیریم و بعد از حرف ح در آن دایره نیز پنج حرف میثاریم حرف ششم ح را میگیریم پس مطلوب ح و حص ن و ح میشود

### مثال سوم

حکم اتصال آحاد با آحاد در جاییکه بطرح بروجی نرود مانند ج و د که عدد ج سه و عدد د ال چهار



است جمعا هفت میشود و آن قابل طرح بروچی نیت عدد ماقبل هر دو حرف را بر هفت اضافه  
 میکنیم تا قابل طرح شود مثلا ماقبل ج الف و با است و ماقبل د الف و با و جیم است عدد ماقبل ج  
 سه و عدد ماقبل دال شش آنها را بر هفت اضافه میکنیم شانزده میشود پس از یک طرح بروچی چهار میماند  
 بعد از حرف ج از دانه ا بجد چهار حرف میمانیم و حرف پنجم که ح باشد مطلوب ج است آزا بگیریم  
 و بعد از حرف دال نیز چهار حرف میمانیم و حرف پنجم که ط و مطلوب د است بگیریم

### مثال چهارم

حکم اتصال احاد با احاد در جایکه بطرح بروچی نزود و ماقبل هم نداشته باشد یا ماقبل دارد و باز  
 بطرح بروچی نیرود با افزودن عدد ماقبل مانند ب و ج که ب دو عدد دارد و ج سه جمعا  
 پنج میشود و عدد ماقبل هر دو چهار است که با پنج نه عدد میشود و قابل طرح بروچی نیت بطرح کویا  
 بگیریم دو باقی میماند بعد از حرف ب در دانه ا بجد حرف میمانیم حرف ه ه میرسد و بعد از ج  
 نیز دو حرف میمانیم ه و میرسد خواهیم دانست که مطلوب حرف ب و ج در این اتصال  
 ه و و خواهد بود و هنگام سخته گرفتن باید تلافی شود چنانچه خواهیم گفت

### مثال پنجم

حکم اتصال احاد با احاد در جایکه بطرح بروچی نزود و عدد حرف ماقبل آن نیز هر گاه  
 اضافه شود بزم و فا بطرح بروچی و طرح دیگر کند مانند ب و ب مثلا که هر دو در مرتبه  
 احادند آنها را دو حساب میکنیم و با دو عدد که ماقبل آنها است چهار میشود چون چهار یک طرح  
 عنصری است در دانه ا بجد بعد از حرف ب چهار حرف میمانیم و حرف پنجم که ذ باشد بگیریم  
 و چون دو حرف ممانند مطلوب هر دو ذ می باشد و اگر دو حرفی باشد که ماقبل آن  
 از چهار هم کمتر باشد مانند الف و الف که ماقبل آنها دو عدد است و هیچ طرحی نیرود بر  
 هر یک دو حرف از دانه ا بجد میمانیم و حرف سوم که ذ است برای هر دو مطلوب بگیریم در

وقت سخته گرفتن تلافی میکنیم  
 مثال ششم

۱۳۳

حکم انتقال مات با آحاد مانند ت و ط تا در مرتبه مات سه حساب میشود و طار در  
مرتبه آحاد یک جمعا چهار میشود چون بطرح بروجی نمیرود عدد مرتبه ماقبلت که سه است  
با عدد حروف ماقبلت که هشت است و جمعا یازده میشود بر عدد چهار میافزایم جمعا پانزده میشود  
بعد از طرح دوازده سه باقی میماند در دایره ابجد بعد از حرف ت سه حرف می شماریم حرف  
چهارم که ض است مطلوب ت خواهد بود و بعد از حرف ط نیز سه حرف می شماریم حرف  
چهارم که تم است مطلوب ط خواهد بود در اینجا با تفاوت اعداد مان باید اضافه شود مطلوب  
ظ و ن میشود شاه شده

### مثال هفتم

حکم انتقال عشرت با الف مانند القال ع با غ عین در مرتبه عشرت است هفت حساب  
کن و عین در مرتبه الف یک حساب کن جمعا هشت میشود چون قابل طرح بروجی نیست  
عدد بلا مرتبه حروف ماقبل عین که بیست و یک است بر هشت اضافه کن بیست و نه میشود عدد از  
طرح بروجی پنج باقی میماند از هفت حروف عین در دایره ابجد یک حرف بی شمار عدد مراتبی عین که  
دو است و عدد مراتبی غین که چهار است و جمعا شش میشود بر عدد پنج باقی مانده میافزایم  
یازده میشود در دایره ابجد بعد از حرف عین یازده حرف می شماریم حرف دوازدهم که ع است  
مطلوب ع خواهد بود و بعد از حرف غ نیز یازده حرف می شماریم حرف دوازدهم که ل است  
و آن مطلوب غ خواهد بود

### مثال هشتم

حکم الف با عشرت مانند ح و غ و ی عین در مرتبه چهارم و ی در مرتبه دوم  
است جمعا شش میشود قابل طرح بروجی نیست عین در مرتبه عددی یک و یا هم دو یا سه  
تفاوت دو میشود بر شش میافزایم جمعا هشت میشود بطرح کواکبی میبریم یک باقی میماند از  
بعد حرف غ در دایره ابجد یک حرف می شماریم حرف دوم که ت است مطلوب غ است و از  
بعد حرف یا نیز در آن دایره یک حرف می شماریم حرف دوم که ل است مطلوب حی است  
باقی اقام صورت دوم این انتقال را از نشانهائی که ذکر شد بعزم و بر آنها قیاس کن

# چون فاعدا گزینند از الفب

بدانکه مثالی که در مقدمات فرض کردیم مستحضره آن بیت و چهار حرف شد و آن تقسیم شد بر شش خانه جبری که هر خانه چهار حرف باشد باید برای هر یک از این چهار حرف چهار حرف مستحضره مستحضره بگیریم یک حرف از اتصال جامع کلی و یک حرف از اتصال عضوی طبعی و دو حرف از اتصال جلی مرتبای و عددی برای آشنا کردن با بقاعده یکخانه چهار حرفی جبری را مستحضره مستحضره بگیریم که پرده خفائی باقی نماند چهار حرف خانه اول جبری مثال (ظ و ث و ز) بود باید دو حرف دو حرف عمل کنیم با کیفیت که اول برای دو حرف ظ و و هر کدام چهار حرف مستحضره مستحضره بگیریم اول از اتصال کلی جامع شروع میکنیم با ترتیب میگویم حرف ه قبل ظ ص است و آن در دایره اتصال کلی جامع عددش هفت است و بیت و شش است که عبارت از بیت و شش است باشد این عدد را با عدد وضعی و که شش است و متصل با ظ شده جمع میکنیم هفت و سی و چهار میشود سی که عدد طرح درجی است طرح میکنیم چهارده باقی میماند چهارده را با عدد وضعی و او که شش است و عدد وضعی ظ که بیت و هفت است جمع میکنیم هفت و هفت میشود بطرح منازلی که نیز فاعده این اتصال است میبریم یعنی بیت و هفت از آن طرح میکنیم نوزده باقی میماند در دایره یک بعد از حرف ظ نوزده حرف میثاریم و حرف بیتم را که ق است است و مطلوب حرف ظ است میثوسیم پس از آن بعد از حرف ق نیز در همان دایره نوزده حرف میثاریم و حرف بیتم که ص است و مطلوب حرف و او میثوسیم تا اینجا از چهار حرفی که برای هر یک از این دو حرف باید گرفته شود برای هر کدام یک حرف از اتصال کلی گرفتیم اکنون حرف دوم را برای هر یک از اتصال طبعی عضوی باید گرفت خوب توجه کن و بفهم که چه میثوسیم کیفیت اخذ حرف از این اتصال برای ظ و او بیت میگویم حرف ه هفت درجه حروف بادی است و حرف و دوم درجه آن است چنانچه قبلا گفتیم هر یک از عناصر چهار گانه هفت حرف دارند و هفت حرف بادی اینها است (ب و و ح و ح و ص و ق و ص)

۷۲۸۳

ظ و ث و ز  
 و هفت است  
 حرف بیتم که هفت  
 حرف بیتم که هفت

چون ظ و ه و ز که بعد  
 از این حرف بادی آن  
 هفت حرف بود

پس ظ در درجه هفتم و آ در درجه دوم است و در طبع موافقت عدد هر دو را با هم جمع میکنیم  
 دو و هفت نه میشود و آن عدد کی طرح انطی است که قاعده مسئله این انتقال است پس در  
 دایره اجد بعد از حرف ظ نه حرف نیشاریم حرف ط که مطلوب او است بنویسیم و بعد از  
 حرف و او نیز در همان دایره نه حرف نیشاریم بحرف ع که مطلوب و است میرسد میفهمیم  
 که در این انتقال مطلوب ظ ط است و مطلوب و ع است تا اینجا برای هر یک از این  
 دو حرف دو حرف گرفتیم اکنون برای هر کدام دو حرف دیگر از انتقال مرتبه ای جلی باید  
 گرفت پس میگوئیم ظ در مرتبه سوم حمل است آحاد و عشرات و مئات و در مرتبه آحاد است  
 سه و یک چهار میشود بحسب قاعده در دایره اجد بعد از حرف ظ چهار حرف شمردیم و حرف  
 پنجم را که د است مطلوب ظ گرفتیم و بعد از حرف و نیز در همان دایره چهار حرف شمردیم  
 و حرف پنجم که ک است مطلوب و او گرفتیم و در این انتقال احتیاج بطرح نیست باقی مانده  
 است برای هر یک از این دو حرف یک حرف دیگر که از باید از انتقال مرتبه عددی بگیریم و  
 آن چنین است که ظ با مرتبه در عدد نه میباشد و و شش و ایند و پانزده میشود بر طبق قاعده  
 مضبوطه در این ایصال باید طرح بروی شود یعنی از پانزده دوازده طرح میکنیم سه باقی میماند  
 در دایره اجد بعد از حرف ط سه حرف نیشاریم حرف چهارم آن د است که در این انتقال  
 نیز مطلوب ظ است و بعد از حرف و نیز سه حرف در همان دایره نیشاریم بحرف ک که  
 میرسد میفهمیم که مطلوب و او ک است باقی را همین نحو قیاس کن که در اینجا عدد فرد گذار کردیم

مستحضره ظ مستحضره و

مستحضره ق ط د ه ح مستحضره ض ع ک ل  
 و اما حرف سوم و چهارم این خانه جبری است و آن است عدد جامع کلی حرف  
 ماقبل است ششصد و شانزده و عدد وضعی آن هفت است جمعا ششصد و بیست و میشود  
 بعد از طرح سی سی درجی که قاعده این انتقال است بیست و سه باقی ماند با عدد وضعی آن که  
 هفت است و عدد وضعی آن که بیست و سه است جمع کردیم کلا چهل و شش شد پس از طرح  
 (۱۸) ۲۸۹ - ۲۵ = ۲۶۴

۵۱۶ + ۵۲۴ = ۱۰۴۰  
 ۱۰۴۰ - ۳۰ = ۱۰۱۰  
 ۱۰۱۰ + ۲۹ = ۱۰۳۹

عدد ۱۹ حرف تا بعد از ۲۸۹

بیت و مشت که یک طرح منازلی و قاعده سلمه این انقال است هجده باقیمانده در دایره  
 ابجد بعد از حرف ث هجده حرف شتر دیم بحرف ن رسیدانستیم مطلوب ث ن است  
 و بعد از حرف ن در همان دایره نیز هجده حرف شتر دیم بحرف ح رسیدانستیم مطلوب  
 ن از این انقال ض است خواستیم حرف دوم برای هر یک از این دو حرف بگیریم  
 از انقال عنصری طبعی چون ث و ن هر دو هم طبع بودند و موافق و عدد ث شش و  
 عدد ن دو و مجموع هشت میشد و بطرح افلاکی که قاعده تقفنه این انقال است نیز حرف ن  
 بر حسب قاعده چنانچه از پیش گذشت عدد تمام حروف هم طبع این دو را بر هشت افزودیم  
 جمعا سی و شش بطرح افلاکی بر دیم چهار طرح شد بعد از حرف ث در دایره ابجد نه حرف ن  
 حرف دهم هم بود و مطلوب ث نوشتیم و بعد از حرف ن نیز در همان دایره نه حرف  
 شتر دیم حرف دهم که ن بود مطلوب ن بود آنرا نوشتیم خواستیم حرف سوم را برای  
 هر یک از این دو حرف بگیریم طبق قاعده از انقال مرتبه ای حلی باید گرفت باین نحو که ث  
 در مرتبه سوم حلی و از ثات بود و ن در مرتبه اول جمعا چهار میشود در دایره ابجد بعد از حرف  
 ث چهار حرف شتر دیم حرف پنجم که غ بود نوشتیم و بعد از حرف ن در همان دایره چهار  
 حرف شتر دیم حرف پنجم که ل بود نوشتیم این انقال طرح ندارد خواستیم حرف چهارم را  
 برای هر یک از این دو حرف بگیریم طبق قاعده از انقال مرتبه عددی باید گرفت چنانچه  
 ث پنج و ن هفت جمعا دوازده میشود یک طرح بروحی است که قاعده این انقال است بعد  
 از حرف ث در دایره ابجد دوازده حرف شتر دیم حرف یازدهم ح و مطلوب ث بود  
 نوشتیم و بعد از حرف ن در همان دایره نیز دوازده حرف شتر دیم حرف یازدهم ن بود  
 نوشتیم پس مستحضره ث چهار حرف و مستحضره حرف ن نیز چهار حرف شد  
 مستحضره ث مستحضره ن و این دو خانه جوری در وقت  
 ن ه غ ح ض ف ل ر مستحضره گرفتن تلاقی ندارد زیرا  
 که طروح درجی و منازلی و افلاکی عنصری و بروحی خود را که قاعده این انقال را ثبت رفته

## فصل پنجم در توضیح

اگر در آخر حروف مستنطقه داخل اربعه دیگر که حروف سوال که به آن ملحق شده حرف آخر  
تنبهائی مانند یا سه حرف مانند بدون اینکه متصل بجز دیگر شود اگر یکی است باید بعد از نظر  
آخر که نظیره اطمینان گرفته آن حرف آخر تنبیهی را با قبل آن مستحضره بگیری و اگر حرف دوم  
است نیز با حرف ما قبل آن که حرف دوم است مستحضره بگیری

### قاعده اول

اگر عدد دو حرف مخالف بطرح افلاکی رفت و در مستحضره ناطق نشد بعد از تمام شدن مستحضره  
آن بطرح کو اکی بر تلافی کن در هر سمتی که مابه التفاوت دارد و اگر باز هم ناطق نشد  
هر عدد دیگر از همین عنصر مخالف است و لو کمتر از هفت هم باشد جمع کن و حرف بگیر و  
در هنگام مستحضره گرفتن تلافی کن و از مطلوبش سیریده تا ناطق شود

### قاعده دوم

در انتقال دو حرف هم و می که بطرح برو جی و افلاکی که قاعده کلیه این انتقال است  
نمی رود باید تدارک کرد چون در هر دو انتقال طرح کو اکی حاصل میشود یعنی بدو طرح کو اکی  
میرود یک طرح کو اکی بر حاصل طرح عدد مطلوب هر دو باید افزود در وقت مستحضره گرفتن دو طرح

### قاعده سوم

در حروف مستحضره اگر محتاج شدیم بتلافی در جی مثلا و عدد مراتب انتقال جمعی هر دو و  
عدد حروف مستحضره بیست و چهار باشد مثلا و قابل تلافی نباشد میتوانی همان عدد بیست  
چهار را بدون تلافی و طرح حرف بگیری البته ناطق میشود

### قاعده چهارم

در انتقال مراتب جمعی عشرات به آحاد چون انتقال ن و ب اگر قابل طرح نباشد  
هر طرحی که قاعده کلیه تقاضا میکند میریم یعنی پیش از علاوه کردن عدد ما قبل آن حرف اگر

قابل این است که بطرح دیگر بریم میبریم و اگر قابل نیست عدد حرف ما قبل را بر آن میبریم  
و بطرح میبریم و اگر ما قبل ندارد عدد ما بعدش را یعنی همه ما بعد را که میت و بغت است چنانچه  
در اتصال عنصری این عمل میشود در این اتصال هم عمل میکنیم و بر آن میافزاییم چون در اتصال  
عنصری قاعده این بود که اگر عددین دو حرف قابل طرح نباشد و ما قبل هم نداشته باشد  
یا داشته باشد و باز هم قابل طرح نباشد عدد ما بعد را بر آن میافزاییم تا قابل طرح شود و بعد  
تلافی میکنیم در این اتصال جمعی هم همین عمل را باید انجام داد چنانچه در اتصال ب باب  
همین عمل را میکنیم

### فَاعِدَةٌ

در اتصال عشرات بر آن است که عدد مطلوب قابل طرح منازلی نباشد چون حق  
و حق که عدد مطلوب حق نوزده است و قابل طرح منازلی نیست و بهیچ طرحی  
برده نمیشود همان عدد را باید نگاه داشت و عدد مطلوب حق را باید بطرح منازلی  
برد حاصل طرح پنج میماند و آن فرد است و عدد نوزده هم فرد است و عدد نوزده بیشتر  
از آن است و بطرح زفته لذا مستحصله بر دو را از عدد مطلوب حق بگیریم

### فَاعِدَةٌ

اگر عدد طرح اتصال کلی قابل طرح درجی نباشد بطرح روحی باید بردمانند اتصال  
و ب مثلا و همچنین و و و در وقت مستحصله گرفتن از چهار حرف مستحصله پس از  
آنکه بطرح منازلی بریم همان عدد طرح شده یعنی دو طرح یا یک طرح که از اتصال کلی  
طرح شده و قابل طرح منازلی نبوده بر عدد مستحصله علاوه میکنیم و بطرح منازلی میبریم چنانچه  
در اتصال و و و این احتیاج را پیدا میکنیم

### فَاعِدَةٌ

اگر عدد با به تفاوت از کیفیت باشد آنرا اخذ باید کرد و اگر تدارک دارد تدارک میکنی و  
از آن حرفی که تفاوت دارد بقیه با به تفاوت را ب همان عدد از حرف مطلوب میبریم



۱۳۹

و مستحصله از مطلوب بگیرمی چنانچه مثلاً اگر  $\bar{z}$  بان انتقال پیدا کرد و همچنین بر دو حرفی  
که مثل این دو حرف باشد در آن همین عمل را باید بکنی  
قاعده

اگر در انتقال آحاد و ثنات یا آحاد و الف از هر دو سمت مابه التفاوت نداشته باشد  
و از یک سمت داشته باشد همان یک سمت را بگیریم مانند  $\bar{z}$  و  $\bar{z}$  و امثال آن و علاوه  
میکنیم و اگر هیچ تفاوتی ندارد از هر دو طرف همان را بگیریم  
قاعده

گاهی اتفاق می افتد من غیر غالب که در انتقال آحاد و ثنات در صورت انتقال مراتب  
جلی بعد از اضافه مابه التفاوت اگر داشته باشند در آخر طرح از مستحضره باید از آخر مطلوب  
آحاد شروع در سرزدن نمود و مستحصله گرفت مثلاً مانند  $\bar{z}$  و  $\bar{z}$  که موافقند در طبع با  
هم دیگر و اگر دو حرف ضد و نقیض باشند مانند  $\bar{z}$  و  $\bar{z}$  و نحو آن خلاف این قاعده  
باید رفتار شود  
قاعده

اگر عدد مستحضره معادل یک طرح منازلی بشود که بیت و هشت باشد و یا با عدد طرح کواکبی  
باشد یعنی طرح افلاکی فوت شده باشد آن عدد کواکبی را نباید بر بیت و هشت علاوه کرد  
بلکه همان عدد بیت و هشت فقط را بطرح افلاکی باید برد بدون علاوه کردن هفت که عدد کواکبی است تا  
تلافی شود چنانچه در مستحصله گرفتن از عدد مستحضره هم وی ایخل لازم میشود  
قاعده

در انتقال مراتب جلی اگر عدد هر دو قابل طرح برومی نباشد عدد ماقبل را بر آن میافزاییم اگر چه عدد  
ماقبلش بعد از طرح همان دو ازرده همانند مازد حرف  $\bar{z}$  و در واقع که با ماقبل آن می دشش است و  
سی و شش را که دو ازرده دو ازرده طرح کنیم دو ازرده میماند و این قاعده در انتقال غ و ظ اهم جاری  
است نه اینکه گوی حال که عدد ماقبل بعد از طرح برومی چیزی نمیماند پس عدد خود دو حرف را بدون  
عدد ماقبل بطرح ببریم و همچنین است در انتقال دو حرف ع و ضری

### قاعده

تجربه رسیده که اگر عدد سحره از بیت و هشت کمتر باشد مانند سحره غ و ظ که از د  
بیت و چهار شود و جواب ناطق نمی شود البته در طروح باید تغییر بدی و تصرف استاد کنی تا  
ناطق شود در صیغه که عدد سحره از بیت و هشت کمتر است همان عدد بیت و هشت را  
باید منطبق با وری احتیاج بطرح افلاکی و کو کبی نیت و عدد کو کبی را نباید علاوه کرد فقط همان  
عدد بیت و هشت را عمل کنی هر چند بطرح منازلی زفته باشد و این برخلاف قاعده است نسبت

### قاعده

جدول زیر بغیر ترتیبی که در جدول دوم و سوم اول رساله ذکر شد برای اینکه نهیل تر باشد  
بجبت طرح درجی و منازلی ترسیم شد چنانکه در زیر هر حرفی از حروف مرقوم در جدول دوم  
مرتب شده عددی در طرف راست است برای تعیین باقی مانده عدد آن حرف پس از طرح در  
یعنی سی سی و عدد دیگر در طرف چپ است باقی مانده عدد آن حرف است پس از طرح منازلی (۲۸/۲۸)

طرح درجی		طرح منازلی		م		ن		س	
۳۰	۲۰	۱۲	۱۰	۲۲	۲۰	۳۰	۳۰	۴	۳۰
ع		ف		ص		ق			
۱۰	۱۴	۲۰	۲۴	۳۰	۶	۱۰	۱۶		
ر		ش		ت		ث			
۲۰	۴	۳۰	۲۰	۱۰	۱	۲۰	۲۴		
خ		ذ		ض		ظ			
۳۰	۱۲	۱۰	۲۸	۲۰	۱۶	۳۰	۴		
ع									
۱۰	۲۰								

باب دوم در بیان قاعده سحره گزین

بدانکه مستحضره مرد و حرفی که با هم متصل شده از دو حال بیرون نیست یا در وقت مستحضره گرفتن محتاج بتلافی نیست یا محتاجیم بتلافی کردن جانی که محتاج بتلافی کردن نیست آن در جانی است که طبق قاعده در هر الصالی از الصالات سه گانه بطور حیکه باید عمل شود در وقت مستحضره مستحضره گرفتن عمل شده باشد و جائیکه محتاجیم بتلافی کردن در صورتیکه طرجهائی که باید عمل شده باشد نشده باشد اعم از اینکه بطرح درجی زفته باشد یا بطرح منافی زفته باشد یا بطرح افلاکی زفته باشد یا بطرح بروجی زفته باشد یا طرح درجی و منازلی زفته باشد یا بطرح درجی و منازلی و افلاکی و بروجی زفته باشد پس عامل باید متوجه باشد که کدام یک از دو قسمت است و اگر از قسمتی است که تلافی دارد بکدام یک از طرجهای زفته و ما برای فرید آگاهی احکام هر یک از دو قسمت را با طریقه مستحضره گرفتن در اینجا شرح خواهیم داد

### اما قسمتی که فلاکی ندارد

و مقدمه خاطر نشان میکنم که مستحضره حرف اول از دو حرف متصل باید از چهار حرف مستحضره حرف دوم گرفته شود و مستحضره حرف دوم باید از چهار حرف مستحضره حرف اول گرفته شود چون اینمقدّمه مراد نیستی بدان هرگاه خواستی مستحضره دو حرف را بگیری که با هم متصل شده اند قاعده اینست که اول چهار حرف مستحضره حرف دوم را بحساب ابجد بگیر مشهور عدد بگیری و اعداد آنرا با هم جمع کنی و حاصل جمع را بیت و هشت بیت و هشت طرح کنی آنچه که باقی ماند نظر کن بین حرف چهارم این چهار حرف که کدام یک از حرف بیت و هشت گانه است از بعد آن حرف در آن ابجد حرف شماره هر حرفیکه منتهی شد آن حرف مستحضره حرف اول است که به آن متصل شده و بعد از آن بهین دستور چهار حرف مستحضره حرف اول را نیز بحساب ابجد چنانکه گفتیم عدد بگیر و جمع کن و حاصل جمع را بیت و هشت بیت و هشت طرح کن آنچه باقی ماند نظر کن بحرف چهارم مستحضره حرف اول بین کدام حرفت از بعد آن حرف در آن ابجد حرف شماره هر حرفیکه رسید آن حرف مستحضره حرف دوم است برای اینکه خوب واضح شود مثالی برایت ذکر میکنم



۱۴۳

## قاعده

اگر عدد حروف مستحضره بر بیت و هشت رسید یا همه آن بیت و هشت شد محتاج بطرح  
بیت مطابق همان عدد از دایره ابجد حرف بشمارد حرف بعد از عدد را مستحضره بدان

## نکته مهم

اگر در چنین مثالی بقاعده ای که ذکر شد حرف گرفتنی و مناطق نشد بیت و هشت بر مجموع  
عدد چهارده که عدد مستحضره الف است بیفزای آن طرح کن بانه دوازده همانقدر طرح  
منزلی نیست سی بر آن اضافه کن چهل و دو شود بیت و هشت از آن را که یک طرح منازلی است  
طرح کن بانه چهارده بماند چون هنگام مستحضره گرفتن طرح بروی هم زفته یک طرح بروی از  
آن کم کن دو باقی بماند در دایره ابجد بعد از حرف سوم که ج است دو عدد بشمارد حرف دوم  
که هج است بنویس که آن مستحضره الف اول است و بعد از آن مستحضره الف دوم را از مستحضره  
الف اول که عدد آن چهارده است از دایره ابجد بعد از حرف سوم حرف بشمارد که حرف  
چهاردهم شود مستحضره الف دوم بدان

## مثال دوم

در جانی که طرح درجی شده اما بطرح منازلی زفته مانند دو حرف اول از چهار حرف  
سوم مثالی که قفا فرض کردم که آن ع و ح است و مستحضره مستحضره ع (ق ص ر د)  
است و عدد آن با عدد و نود قیاسد از طرح بیت و هشت بیت و هشت بیت باقیمانند  
چون در وقت مستحضره کردن طرح منازلی که قاعده کلمه این اتصال است زفته در اینجا بعد از حرف  
و در دایره ابجد بیت و هشت حرف میساریم و حرف بیت و هشت را که خود حرف و هشت  
مستحضره حرف ح میساریم و قافی طرح منازلی را از مستحضره مستحضره چهار حرف که ک ل ی آل  
است میساریم باین کیفیت که عدد مجموع این چهار حرف نود میشود بیت و هشت بیت و هشت  
طرح میساریم شش باقی بماند بیت و هشت بر آن اضافه میساریم و چهار میساریم از طرح بیت و  
هشت همان شش باقی بماند از حرف ک در دایره ابجد میساریم حرف ششم ص مستحضره شود

### مثال سوم

چنانکه طرح روحی عدد مرتبه ای نشده مانند افعال حی و ق که در حرف سوم و چهارم  
چهار حرف سوم و پنجم سوال گذشته است چهار حرف سخته سخته ق اینجور بود  
ت ش خ ت که عدد آنها جمعا یک هزار و منفرد میشود پس از طرح بیت و شت بیت  
بیت باقیمانده دو از ده که یک طرح روحی است و کلام سخته گرفتن بطرح زفته و قاعده کلیه  
این افعال است از بیت که میکنیم شت باقی میماند بعد از حرف ت در دایره اجد  
بت شتیم حرف شتم (ب) است آن سخته حی خواهد بود و سخته سخته حرف  
حی که (م ل س م) است عدد آن جمعا یکصد و هفتاد میشود بیت و شت بیت و  
بت طرح میکنیم دو باقی میماند از بعد م در دایره اجد در حرف شتیم حرف دوم که س  
است سخته ق است باقی حرفیکه تلافی دارد در آنچه مثال زدیم قیاس کن

### مصنف و مؤلف غاصی که بدک

بر خوانندگان مصنف پوشیده و مخفی نباشد که تاکنون نیافتم که احدی از اهل فن این  
قاعده را بطور ساده و واضح و بدون رفر و معانی نوشته باشد و پرده از روی قواعد خفیه آن  
برداشته باشد و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و رجا و اثنی از کثاف روز  
حقائق آنکه که در افشار آن ایز و سیاه را مورد مواخذه قرار ندهد و امید است که خوانندگان  
و دانشگان و فائده برندگان این بنده شرمند بهیچ ارزنده را از دعای خیر خود فراموش نفرمایند

### لمی لعنی

نظری ای دل غافل که جهان در گذر است	این گذرگاه عجب منظر اهل نظر است
حظ نادان بجهان نعمت ناز است ولی	قوت دانا همه دیدیم که خون جگر است
آوخ از گردش گردون که زدون پرور است	دائر از گاه و علف آخور بر گاو و خراسک
جای ز دیدن باشد که ز بسیداد فلک	عقد راس و ذنب از خورشید و ثمر است
آنکه شد شیفته خواب و خور و آرزو هوس	کی تو انم بشرش گفت که او جانور است

انگه ره برده بسز منزل جانان دگر است  
 که دل از آتش بجران تواند شر است  
 بی تو خونم برخ زرد روان از بصر است  
 آه جانسوز من و ناله مرغ سحر است  
 رنج فرمای که حیران بریت نظر است

بسیج شک نیست که نادان ز در راه بدست  
 حجت منظر ای قائم بر حق نظری  
 با تو پیوستم و از غیر تو دل بستم  
 آنکه از بجز تو افکنده بدل سوز و گداز  
 بنشار قدمت جز تن و جان نیست مرا

### ولم یضغ

تا یکی شرک دریا بگذارد دام و دانه را  
 شرم دار آخر حیا کن ره مده بیگانه را  
 من تقر بان دلی گو حبت صاحب خانه را  
 کاش روشن کردی از فرط گرم کاشانه را  
 گیر عبرت یاب بی پروائی پروانه را  
 آفرینشان باد نازم همت مردانه را  
 وعده ز بجز بخت بد این دل دیوانه را

ای مدلس نوز کف این سحر صد دانه را  
 خانه دل جای دلدار است غفلت تا یکی  
 حاجی اندر سعی طوف خایه بچوید مدام  
 تا کنم جازا فدای مقدم جانانه اش  
 پرزنان پروانه بی پروا بسوز پیش سنج  
 را در دران پشت پامردانه برد نیاز دند  
 در تخر زوز و شب حیران بیاد زلف بار

### ولم یضغ

صل الله علیه یا مولانا یا مالک  
 ملک دلی که داشتم شد ز فراق او ز کف  
 عمر عزیز خویش را در ره او گنم تلف  
 جان بلا کشیده را من بفرود شمس سلف  
 مهر حال شاه را پرده غیب شد کلف  
 تا که مگر ببینمش با جلوات مختلف  
 سر زهنم بیانی او جان سپرم من از شغف  
 بیخیزند ابلهان گاد و خزان خوش علف  
 ریز ز دیده امگ غم سای کف کوف سف

یا بقیة الله  
 خیل خیال روی شه در دل من کشیده  
 روزه شبان بیاد او سوزم و زرم انگ غم  
 قبلکه ملازمان شرمی از شود بجان  
 پیش که شرح غم برم کرستم شکر ان  
 خون چکدم ز دیدگان صبح پیش نشو بگر  
 کاید و خاک تقدش سر بره دیدگان کنم  
 بار فراق شامرا سوخنگان همی کشند  
 حیران با خیال او خوش بینم بجلوتی



### مخار امیر المؤمنین علیه السلام

در طب و حفظ الصحة ما خود از بخار الاوار مجله چهاردهم آن و غیر آن از کتب معتبره معده  
 فی السواد العالم قال علیه السلام التوالک تجلو البصر سوک کردن جلایه  
 حیم را لا یبداوی المسلم حتی یقلب مرضه صحته  
 یعنی باید دروا بخورد مسلمان تا وقتیکه غایب شود بیماری او بر صحت او  
 وقال علیه السلام المجدد بین الادواء والحجبه رأس الد  
 یعنی معده خانه در دوائ است و پر میز کردن سر آمد همه دوائ است  
 وقال علیه السلام عود کل بدن ما اعتاد عادت بهر بدن را بخوبی  
 در کتاب کافی از آنحضرت روایت شده که فرمود البقر دواء یعنی شتر ای گاو در دوائ  
 و سئل علیه السلام عن بول البقر یشر به الرجل قال ان کان  
 محتاجا یبداوی به  
 سوال کرده شد از آنحضرت علیه السلام از بول گاو که آیا جایز است که مرد بیاشامد آنرا فرود  
 که اگر محتاج باشد که بآن مداوا کند باکی ندارد

در کتاب دعائم الاسلام از آنحضرت روایت شده که فرمود الکفاة من المن و ماها  
 شفاء للعین گاو آن بناتی است که شبنم علی شیرین از قبیل گزلبین و زرخین بر آن  
 بسیار که آب آن شفاء است برای چشم

و در کتاب عمل الشراعی از امیر مؤمنان روایت کرده قال علیه السلام مراخی عیسی مهد بنه  
 و اذا وجوههم صفرو و عیونهم زرق فضا حوا الیه و شکوا ما بهی من  
 العلیل فقال لهم انتم دواء معکم انتم اذا اکلتم اللحم طعموه غیر مغسول  
 لیس شیء یخرج من الدنيا الا یجاب به فغسلوا بعد ذلك حوهم فذهب  
 امراضهم

یعنی فرمود امیر مؤمنان علیه السلام که گزشت برادر من عیسی شهری دید روای ایشان زرد و چشمهای

در کتاب عمل الشراعی از امیر مؤمنان روایت کرده قال علیه السلام مراخی عیسی مهد بنه و اذا وجوههم صفرو و عیونهم زرق فضا حوا الیه و شکوا ما بهی من العلیل فقال لهم انتم دواء معکم انتم اذا اکلتم اللحم طعموه غیر مغسول لیس شیء یخرج من الدنيا الا یجاب به فغسلوا بعد ذلك حوهم فذهب امراضهم

ایشان زاع است پس بزرد او صد اما را نهد کردند و به او حکایت کردند از علتهاییکه داشتند پس  
با ایشان فرمود و ای این علمتاپیش خود شاست میزید گوشت را در حالیکه آنرا نشسته بپزید و  
نیت چیزی مینی حیوان صاحب روحی که از دنیا بیرون رود مگر اینکه با نجاست از دنیا بیرون پس بعد  
از آن گوشتهای خود را شستند و مرضهای ایشان رفت

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّخِي عَيْبِي بِمَدِينَةٍ وَإِذَا أَهْلَهَا اسْتَأْنَفُوا  
مَشْرَةً وَوَجَّوْهُهُمْ مُسْتَفْحَةً فَتَكْوَأُ النَّبِيَّ فَقَالَ أَنْتُمْ إِذَا أَنْتُمْ تَطْفِقُونَ  
أَفْوَاهَكُمْ فَتَعْلَى الرَّيْحُ فِي الصَّدُورِ حَتَّى تَبْلُغَ إِلَى الْفَمِ فَلَا يَكُونُ لَهَا مَخْرَجٌ  
فَتَرْجِعُ (فَتُرَدُّنَّ) إِلَى أَصُولِ الْأَسْنَانِ فَيَفْسِدُ الْوَجْهَ فَإِذَا أَنْتُمْ فَافْتَحُوا  
شِفَاهَكُمْ وَصَبِّرُوا لَكُمْ خُلُقًا فَفَعَلُوا فَذَهَبَ ذَلِكَ عَنْهُمْ

فرمود گدشت برادرم عیسی بشری که اهل آن رندانهایشان ریخته و فاسد شده بود در دمای ایشان باد  
و ورم کرده بود پس به او حکایت کردند فرمود علت آن اینست که شما وقتیکه میخوابید دمان های خود را  
روی هم میگذارید و باد در سینههای شما بالا میاید تا میرسد در دهنهای شما چون راه بیرون شدن ندارد  
بر میگردد به بیخ دندانهای شما و دمای شما فاسد میکند پس وقتیکه میخوابید دهنهای خود را باز نگذار  
و عادت کنید باز گذاشتن لبها پس اینکار را کردند آن علت از آنها رفت

در کتاب عمین از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود کَلُوا خِلَّ الْحَمْرِ فَإِنَّهُ يَقْتُلُ  
الذِّبْدَانَ فِي الْبَطْنِ یعنی بخورید سرکه که یک از شراب عمل آمده که آن که مهای شکم را میکشد  
وَقَالَ كُلِّ الْعَجْوَةِ فَإِنَّ مَشْرَةَ الْعَجْوَةِ تَمْسِكُهَا وَتَلِيكُنَّ عَلَى الرَّيْحِ یعنی  
بخور خرمای توپر که از توپری بسته چسبیده باشد (از خرمای حجاز و خرمای مدینه است) زیرا که خرمای عجمه میمانند

که مھارا و باید صبح ناشتا خورده شود در آن عجمه که عجمه می شود در مدینه در فندک در فم می خورد و آن عجمه  
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عَجْوَةٍ عِنْدَ مَضْجَعِهِ  
قَتَلَنَ الدُّودَ فِي بَطْنِهِ

و فرمود کسیکه بخورد هفت دان خرمای عجمه را وقت خوابیدن میکشد که مھایر که در شکم او است

من آن کس که در روز فتنه می خورد و در روز  
است و فتنه می خورد و در روز فتنه می خورد

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثٌ يَذْهَبْنَ بِالْبَلْغَمِ فَرَاغَةَ الْفَرَّانِ وَاللَّبَانِ  
 وَالْعَسَلِ وَفَرُودٌ سِوَى حِرَاسَتِ كَهْ بَلْغَمِ رَا بِيْرِدْ خَوَانْدَن قُرْآنِ وَخُورْدَن كَنْدَرُوعَسَلِ  
 وَازْكَتَابِ طَبِّ رُوَا بِيْرَدَه كَهْ قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَخْذُ الشَّارِبِ  
 مِنْ الْجُمُعَةِ اِلَى الْجُمُعَةِ اَمَانٌ مِنَ الْجَذَامِ وَالشَّعْرُ فِي الْاَنْفِ اَمَانٌ مِنْهُ  
 اَيْضًا

فرود امیر المؤمنین علیه السلام گرفتن شارب از جمعه تا جمعه امان است از خوره و مونیکه در سوراخ  
 بینی است امان است از آن نیز

الْحِضَالُ مِنْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِسْرُ وَاحْرُ الْحَمِي بِالْبَنْفَسِ  
 الْمِيَاهِ الْبَارِدَةِ وَقَالَ حَرُّهَا مِنْ قَيْحِ جَهَنَّمَ وَقَالَ اسْتَعْوَبُ اَبَا بَنْفَسِ  
 فَاَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي  
 الْبَنْفَسِ لَحَسُوْهُ حَسُوًّا

در کتاب حضال ابن بابویه علیه الرحمه روای کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود بشکسته گرمی شب  
 به بنفشه و آبهای سرد و فرود گرمی آن از زرداب و چرک و خون جهنم است و فرود سوط کنید  
 بنفشه یعنی آن را مانند انقیه در بینی کشید زیرا که روح خدا اصلی در علیه و آله فرود اگر مردم میدانستند  
 که چه خاصیتها فی در بنفشه است هر آنی بی در پی از آن به شامیدن و استفاده میکردند

در کتاب محارم الاخلاق از آنحضرت روای کرده که فرمود الحنابُ يَذْهَبُ بِالْحَمِيْ اَيْ غِيْبَتِ بَرَاءِ  
 وَدَرْ كِتَابِ طَبِّ النَّازِمِ رُوَا بِيْرَدَه كَهْ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَمُوْدَه مِنْ اَرَادَ الْبَقَاءَ وَالْاَنْفَاوْ  
 فَلْيُحَقِّقِ الرِّدَاءَ وَالْبِيَاكِرَ الْغَدَاءَ وَلْيَقْبَلِ حُجْمَةَ النِّسَاءِ

یعنی کسیکه میخواهد باقی بماند و حال آنکه بقای برای کسیست باید در ای خود یعنی لباس خود را بسکند  
 و صبحانه بخورد و کم بازینها مجامعت کند و فرمود اذا كان باحدكم اوجاع في جسده  
 وقد غلبته الحرارة فعليه بالفراس قيل للباقر عليه السلام يا ابن  
 رسول الله ما معنى الفراس قال غشيان النساء فإنه يسكنه

وَيُطْفِئُهُ یعنی هرگاه در دانی در جسد کمی از شما باشد و حرارت بر او غلبه کرده باشد بر او با  
بفرایش از حضرت باقر علیه السلام پرسیده شد که ای پسر رسول خدا مراد از فرایش چیست فرمودند  
مجاست کردن باز نهان زیرا که جماع فرومی نشاند و خاوش میکند حرارت را

از کتاب دعوات راوندی روایت شده از اصعب بن نباته که گفت سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ يَقُولُ لَا بِنْدِ الْحَسَنِ يَا بَنِي آلِ أَعْلَمِكَ أَرْبَعُ كَلِمَاتٍ تَشْفَعُنِي  
بِهِا عَنِ الطِّبِّ فَقَالَ بَلَى قَالَ لَا تَجْلِسَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ جَائِعٌ  
وَلَا تَقْتَرِ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ وَجُودَ الْمَضْغِ وَإِذَا مُمْتٌ  
فَاعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ فَإِذَا اسْتَحَلَّتْ هَذَا اسْتَعْتَبْتَ عَنِ الطِّبِّ

یعنی شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که بفرزند خود حسن میفرمود ای پسر من آیا متو بنام نوم  
چهار کلمه ای را که سبب آن بینا از طب باشی گفت چرا فرمود بر سر طعام نشین مگر و قیقه گرسنه  
باشی و از سر طعام بر بخیز مگر و قیقه هنوز میل به آن داشته باشی و نیکو طعام را در دهان خود نرم کن و  
خوب بجای دو قیقه خراستی بخوابی خود را بر خلا عرضه کن و قی این کار را بکنی از طب بینا زنی  
در کتاب جنه الواقعه کفعمی عبد الرحمن از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده

مَنْ أَحَدَهُ لِرَزْعِ عَفْرَانٍ الْخَالِصِ خُرُوعًا وَمِنَ السُّعْدِ حُرُوعًا وَبِضَافَةِ الْيَمَامِ  
عَسَلًا وَكَبْرَبٍ مِنْهُ مِثْقَالِينَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّهُ يُخَوَّفُ عَلَيْهِ مِنْ شِدَّةِ  
الْحَفْظِ أَنْ يَكُونَ سَاحِرًا

یعنی کسیکه بگیرد از زعفران خالص کچرود و از سعد کچرود و اضافه کند بر این دو عسل را و در هر روز  
دو شقال از آن بیاشایدیم آن است بر او که او را از شدت حافظه ساحر گویند

وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكَلُ الْجُوزَةِ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ هَبِّحُ  
الْحَرِّ فِي الْجَوْفِ وَيُهَيِّجُ الْفُرُوحَ فِي الْجَسَدِ وَآكَلُهُ فِي الشَّيْءِ يُسَخِّنُ  
الْكَلْبَيْنِ وَيَدْفَعُ الْبَرْدَ

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که خوردن کدانه گردد در شدت گرما بهیجان میاورد حرارت را

که در داخل است و بیجان می‌آورد و قوچی را که در جسد است و خوردن آن در فصل زمستان گرم  
می‌کند و وکلیه را دفع می‌کند سردی را

و علامه مجلسی رحمه الله از کتاب غارات از حارث همدانی از آنحضرت روایت کرده که **إِنَّهُ دَخَلَ السُّوقَ  
وَقَالَ يَا مَعْشَرَ النَّحَّامِينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ فِي اللَّحْمِ قَلْبَسٌ مِنِّي** یعنی آنحضرت داخل  
بازار شد و فرمود ای گروه گوشت و نوستان کیکه از شما در گوشت بدید از انانیت

شرح اینجمله را در آنچه از فرمایشات آل محمد علیهم السلام در موضوع کرد بهای سستی بعد از این نقل نمایم  
و در کتاب حصال صدوق علیه الرحمة از آنحضرت روایت کرده که فرموده

**لَا نَأْكُلُوا الطَّحَالَ فَإِنَّهُ يَبْتِئُ الدَّمَ الْفَاسِدَ وَاتَّقُوا الْعُدَّةَ مِنَ اللَّحْمِ  
فَإِنَّهُ يُحْرِكُ عِرْقَ الْجَذَامِ** یعنی نخورید سپرز را زیرا که آن خانه خون فاسد است و  
پر میزند از غده های گوشت که آن بجرکت در می‌آورد درگ خور را

**الْحَبْرُونَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَيْكُمْ بِاللَّحْمِ فَإِنَّهُ يَنْبِئُ اللَّحْمَ  
وَمَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَاءَ خَلْقُهُ**

در کتاب عبون از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود بر شما باد نخوردن گوشت زیرا که آن  
میرد و مانند گوشت را و کسیکه چهل روز ترک کند خوردن گوشت را خلق او بد میشود

در کتاب محاسن برقی از آنحضرت روایت کرده که فرمود **إِذَا ضَعُفَ السُّلْمُ فَلْيَأْكُلِ اللَّحْمَ وَاللَّبَنَ**  
یعنی هرگاه ضعیف شد مسلمان باید بخورد گوشت را با شیر

در کتاب حصال است که **قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا نَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْءٍ  
وَلَا تَنْدَأُ وَبِي بِهِ أَفْضَلُ مِنَ الرَّطْبِ** و فرمود امیر مؤمنان علیه السلام نمی‌خورد زن حامل  
از چیزی و مداوا نمی‌کند بجزی که از رطب افضل باشد

**وَقَالَ مَنْ أَدَامَ أَكْلَ أَحَدِي وَعِشْرِينَ زَيْبَةً حَمْرًا عَلَى الرَّبِيقِ لَمْ يَمْرَضْ إِلَّا  
مَرَضَ الْمَوْتِ وَقَالَ الرَّبِيبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ وَيَذْهَبُ بِالْمَرَضِ وَيَطْفِئُ  
الْحَرَارَةَ وَيَطْبِئُ النَّفْسَ** و فرمود کسیکه مداومت کند خوردن بیت و یکدانه میوز سرخ را

صبح ناشتا ریض بنیود مگر برض مردن و فرمود موز محکم میکند قلب را و میرد بیماری را و  
 فردمی نشاند حرارت را و پاکیزه میکند نفس را و یا خوشبو میکند نفس را <sup>نکته</sup>  
 در کتاب مجالس ابن الشخ است که از آنحضرت روایت کرده قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اطْعَمُوا صِدْقًا  
 الرَّمَّانَ فَإِنَّهُ اسْتَرَعَ لِأَكْسِيئِهِمْ فرمود بخورید به گو دکان خود انار را زیرا که آن  
 سریع تر چیزی است برای بزبان در آمدن آنها

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُوا الرَّمَّانَ بِشَجِيهِ فَإِنَّهُ دَبَاعٌ لِلْمَعِدَةِ وَفِي  
 كُلِّ حَبَّةٍ مِنَ الرَّمَّانِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الْمَعِدَةِ حَيَوَةٌ لِلْقَلْبِ وَانَارَةٌ  
 لِلنَّفْسِ وَتَمْرُضٌ وَسَوَاسٌ الشَّيْطَانِ أَنْ يَعْينَ لِبَلَّةٍ

و فرمود بخورید انار را بپایه آن که دباعی کننده معده است و در هر دانه ای از آن که در معده قرار  
 میگیرد زنده شدن دل و نورانی شدن نفس است و تا چهل شب شیطان و مورس کننده را بسیار میکند  
 در کتاب حصال از آنحضرت روایت کرده که فرمود أَكَلُ النَّفَّاحِ نَضُوحٌ لِلْمَعِدَةِ وَ أَكَلُ  
 السَّفَرَجَلِ قُوَّةٌ لِلْقَلْبِ الضَّعِيفِ وَيَطْبِئُ الْمَعِدَةَ وَيَذَكِّي الْقَوَادِرَ وَ  
 يُسَّخِجُ الْجَبَانَ وَ يَحْسِنُ الْوَلَدَ وَقَالَ الْكَمَرِيُّ يَجْلُو الْقَلْبَ وَ يَسْكِنُ  
 أَوْ جَاعَ الْجَوْفِ

خوردن سیب پاک کننده معده است و خوردن به و کلابی برای قلب ضعیف قوت است و پاکیزه میکند  
 معده را و پاک میکند دل را و شجاع میکند ترسیده را و نیکو میکند فرزندان را و فرمود امروز صبح بر قلب را  
 و آرام میکند در دمای داخلی را

و در کتاب طب لائمه است که فرمود أَكَلُ السَّفَرَجَلِ يَزِيدُ فِي قُوَّةِ الرَّجُلِ وَيَذْهَبُ  
 بِضَعْفِهِ و در کتاب حصال است که فرمود كُلُوا الدُّبَابَ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الدِّبَاقِ  
 بخورید که در آن نفرس را زیاد میکند و فرمود لَعَقُ الْعَسَلِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ یعنی  
 لیسیدن عسل شفا است از هر دردی و فرمود نِعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ بَكْسِيرُ الْمَرْءِ وَ يَجْبِي  
 الْقَلْبَ خوب خورشی است سرکه میسکند صفر را و زنده میکند دل را

و فرمود لا تَرَالُ هَذِهِ الْأَمَّةُ بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَلْبَسُوا الْبِاسَ الْعَجْمَ وَيَطْعَمُوا  
أَطْعِمَهُ الْعَجْمَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَ بِهِمُ اللَّهُ بِالذَّلِيلِ

یعنی همیشه این است در یکی هستند تا پوشیده اند جامه عجم را و نخورده اند خورده بنهای عجم را  
پس چون چنین کردند میانند از خدا آنها را ذلت و خاری

و فرمود مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْثُرَ خَيْرٌ بِنَبِيهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ الْأَكْلِ یعنی  
کسیکه بخواهد خیر خانه او بسیار شود باید بشوید دست خود را پیش از خوردن

و فرمود الْأَكْلُ عَلَى الْجَنَابَةِ يُوزِرُ الْفَقْرَ خورن در حال جنابت موجب فقر است  
و فرمود لَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلُ وَهُوَ مَبْشَى وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَفْعَلُهُ  
باکی نیست که مرد در حال راه رفتن چیزی بخورد در رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را میکرد  
در کتاب کافی از آنحضرت روایت کرده که فرمود إِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَلْيَجْلِسْ خَلْسَةً  
الْعَبْدُ وَلَا يَضَعَنَّ أَحَدِي رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَلَا يَتَّبِعْ فَإِنَّهَا جَلْسَةٌ يَبْغِضُهَا  
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبِمَقْتِ صَاحِبَيْهَا

و تکیه می نشیند یکی از شما برای طعام خوردن باید بنشیند مانند نشستن بندگان و یکپای خود را بر روی  
پای دیگر بگذراند و چهارزانو ننشیند که اینطور نشستن بغضب در میاورد خدای عز و جل را و هر که  
میشود صاحب آن

و در کتاب محاسن روایت کرده که فرمود اَبْدَعُوا بِالْمِلْحِ فِي أَوَّلِ طَعَامِكُمْ فَلَوْ يَعْلَمُ الشَّيْءُ  
مَا فِي الْمِلْحِ لَأَخْتَارُوهُ عَلَى التَّرْبَابِ الْمَجْرَبِ وَمِنْ أَبْدَعِ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ وَهَبَتْ  
عَنْهُ سَبْعُونَ دَاءً مَا يَعْلَمُ الْعِبَادُ مَا هُوَ

ابتدا کنید نمک در اول طعام خود پس اگر میدانستند مردمان که چه خاصیتها می در نمک است بر آینه  
اختیار میکردند آنرا بر تریاق تجربه کرده شده و کسی که ابتدا کند در خوردن طعام خود نمک می رود از  
او اعتقاد در رد که بندگان ندانند آن چه دردی است

و در کتاب فضائل است که آنحضرت فرمود اخِرُ النَّحَارِ حَتَّى يَبْرُدَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ



صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُرْبَ إِلَيْهِ طَعَامٌ فَقَالَ أَقْرَبُ حَتَّى يَبْرُدَ وَ  
 يُمَكِّنَ أَكْلَهُ مَا كَانَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَطْعِمَنَا النَّارَ وَالْبَرَكَهَ فِي الْبَارِدِ  
 یعنی سرد کنیز گرم را تا سرد شود زیرا که رسول محمد صلی الله علیه و آله طعامی نبرد او گذارده شد فرمود که از  
 سرد کنیدن تا سرد شود و ممکن باشد خوردن آن خدای عز و جل را به آتش اطعام نفرموده و برکت  
 در طعام سرد است

و در کتاب خصال از آنحضرت روایت کرده که فرمود مَضَعُ اللَّبَانِ كَبَشْدِ الْأَخْرَاسِ وَ  
 بِنَعْيِ الْبَلْغَمِ وَبِذَهَبِ بَرِيحِ الْفَمِ جابیدن گندم میکند دندانها را و نابود میکند بغم  
 را و میرد بوی دهان را

و فرمود مَاءٌ يُنِيلُ مَضْرِبُ الْقَلْبِ وَلَا تَغْسِلُوا أَرْوُوسَكُمْ مِنْ طِينِهَا  
 فَإِنَّهَا تَوْرِيثُ الزَّيْمَانَةِ آب رود نیل مرقب را همی اند و نشوید سرای خودتان را از  
 گل آن که موجب زمانت می شود

و فرمود صُبُّوا عَلَى الْحَجُومِ الْمَاءَ الْبَارِدَ یعنی بر زنبق بر شخص تب دار آب سرد را  
 و در کتاب خصال است که آنحضرت فرمود لَا يَفْخُ الرَّجُلُ فِي مَوْضِعٍ سَجُودِهِ وَلَا  
 فِي طَعَامِهِ وَلَا فِي شَرَابِهِ وَلَا فِي تَعْوِيذِهِ باید نهد مرد در جای سجده خود  
 در طعام خود و نه در آشامیدنی خود و نه در تعویذ خود یعنی دعائی که همراه خود دارد

و فرمود لَا يَشْرَبُ أَحَدُكُمْ قَائِمًا بَدَا حَرِيٍّ إِذَا شَاءَ اسْتَادَ آبَ نَجْوَدٍ وَفَسَدَ  
 إِذَا كَفَّ وَشَرِبَ الْمَاءَ مِنْ فَيَامٍ عَلَى أَرْجُلِكَ فَإِنَّهُ بَوْرَثُ الدَّاءِ الَّذِي  
 لَا دَوَاءَ لَهُ أَوْ بَعَا فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

اجتناب کنید از استاده بر روی پایتان آب آشامیدن زیرا که آن موجب دردی میشود که  
 دوا نداشته باشد یا اینکه عافیت دهد خدای عز و جل

و در کتاب مکارم الاخلاق از نقیه روایت کرده که فرمود لَا يَسْتَلْفِينِ أَحَدُكُمْ فِي الْحَمَاءِ  
 فَإِنَّهُ يَذِيبُ شَحْمَ الْكَلْبَيْنِ وَلَا يَذِيبُ لَكِنْ رَجُلَهُ بِالْحَرْفِ فَإِنَّهُ يَوْرَثُ الْحَمَامَ

باید به پشت نخوابد احدی از شما در حمام زیرا که آن آب میکند سیرد و کلیه را و باید نمالده البسه پای  
 خود را بچلنجته مانند آجر و مانند آن زیرا که این مورش جذام یعنی مرض خوره میشود  
 در ثواب الاعمال و عیون الاخبار از ارجاء از آنحضرت روایت کرده که فرمود نَقَلِمُ الْاَطْفَالَ  
 بِمَنْعِ الدَّاءِ الْاَعْظَمِ وَبَدْوِ الرِّزْقِ وَبُورِدِهِ گرفتن ناخنها مانع میشود در  
 بزرگتر را و جاری میکند روزی را و دارد میکند آنرا  
 در کتاب خصال از آنحضرت روایت کرده که فرمود لَا تَسْبِقِلُوا الشَّمْسَ فَإِنَّهَا مَجْدِرَةٌ  
 تَسْبَحُ اللُّوْنَ وَتَبْلِي الثُّوبَ وَتُظْهِرُ الدَّاءَ الدَّقِينَ وَقَالَ إِذَا  
 جَلَسَ أَحَدُكُمْ فِي الشَّمْسِ فَلْيَسْتَدْبِرْهَا بَطْنَهُ فَإِنَّهَا تُظْهِرُ الدَّاءَ  
 اِزْدَقِينَ روایات نشان میدهد که تولید بخار میکند در رنگ را تغییر میدهد و درد پنهان را  
 آشکار میکند و فرمود هرگاه یکی از شما در آفتاب می نشیند پشت خود را بجانب آفتاب  
 کند زیرا که آن درد پنهان را آشکار میکند  
 در کتاب عزرا الحکم و در الکلم است که فرمود التَّجْوَعُ اِدْوَاءُ الدَّوَاءِ وَالشَّبَعُ بَكْتَرُ  
 الْاَدْوَاءِ خور اگر سینه نگاه داشتن بهترین دواء است و سیرنگها داشتن در دراز ماندن  
 و فرمود اِيَّاكَ وَالْبَطْنَةَ مِنْ لَسَانِهَا كَثُرَتْ اسْقَامُهُ وَفَسَدَتْ احْلَامُهُ  
 اجتناب کن از سیرنگها داشتن شکم سیرنگها خورد در رمای او زیاد میشود و علقهای او  
 فاسد میگردد اِيَّاكَ وَاِدِمَانَ الشَّبَعِ فَإِنَّهُ يَهْتِمُ الْاَسْقَامَ وَالْعِلَاقَ اِيَّاكُمْ  
 وَالْبَطْنَةَ فَإِنَّهُمَا مِقْسَاةٌ لِلْقَلْبِ بر تباد که اجتناب کنی از سیرنگها بودن زیرا که سری  
 به میان می آورد بیماریها و علقها را و اجتناب کنید از سیرنگها داشتن شکم که آن قساوتی مبداء  
 و فرمود تَوَقَّوْا الْبَرَكَةَ فِي اَوَّلِهِ وَتَلَقَّوْهُ فِي اٰخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْاَبْدَانِ  
 كَمَا يَفْعَلُهُ فِي الْاَعْضَانِ اَوَّلُهُ يَحْرِقُ وَاٰخِرُهُ يَبْرِقُ  
 حفظ کنید خور را از سر در اول آن و سیرنگها آزاد در آخر آن زیرا که با بدنهای میکند آنچه را که با آنها  
 درختان میکند در اول آنها را میوزاند و در آخر آنها را برگ میدهد

و فرمود صلاح البدن الحیمة صلاح بدن در پرین کردن است و فرمود

عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْرِفُ دَوَاءَ دَاءٍ لَمْ يَبْطُلْهُ وَأَنْ وَجَدَهُ لَمْ يَبْدَأْهُ

به تعجب دارم از کسیکه می‌شناسد دوا را و خود را چگونه طلب میکند آنرا و اگر یافت آنرا دوا نمیکند بر آن

و فرمود فَلَهُ الْأَكْلُ تَمَنُّعٌ كَثِيرًا مِنْ أَعْلَالِ الْجَنِّمْ كَمْ خُوزِي نَمَعُ يَكْنُ سِبَارِي أَرْعَلْتِي حَبِيمًا

و فرمود قِيَامُ اللَّيْلِ مُصَحِّحَةٌ لِلْبَدَنِ شَبَّخِرِي صَحْتٌ دَمْدَمَةٌ بَدَنْتُ

و فرمود مَنْ كَثُرَ الْأَطِبَاءُ مَرَضُهُ خَانَ بَدَنُهُ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ

بندن خود خیانت کرده و فرمود مَنْ كَثُرَ مَكُونُ دَاءِهِ عَجَزَ طِبِبُهُ وَعَنْ

شِفَائِهِ كَسَى كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ

و فرمود مَنْ لَمْ يَنْدِرْكَ نَفْسَهُ بِأَصْلِحِهَا أَعْضَلَ ذَائِعَهُ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ

نکند نفس خود را با صلاح کردن آن مشکل میکند درد خود را و آنچه شفا دهنده و عد

الطبيب دخته میکند خود را از شفا یافتن و نه داشتن طبیب

و فرمود مَنْ لَمْ يَجَلِّ حَرَارَةَ الدَّوَاءِ دَامَ الْمَلُوكُ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ كَيْفَ كَثُرَ

درد او و فرمود مَنْ عَرَسَ فِي نَفْسِهِ مَحَبَّةَ أَنْوَاعِ الطَّعَامِ جَنَى

ثَمَارَ فَوْنِ الْأَسْفَامِ كَيْفَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ كَثُرَ

را میچیند میوه ای اقسام درد را و بیمار پاره را و با سنا خود را از امیر مومنان علیه السلام روا بگرد

در کتاب توحید صدوق رحمه الله است که فرمود إِنَّ لِلْجَنِّمْ سِتَّةَ أَحْوَالٍ الصِّحَّةُ وَ

الْمَرَضُ وَالْمَوْتُ وَالْحَبْوَةُ وَالنُّوْمُ وَالنَّقْطَةُ وَكَذَلِكَ الرُّوحُ

مُحِبُّوئِهَا عَلَيْهَا وَمَوْتُهَا جَهْلُهَا وَمَرَضُهَا شَكُّهَا وَصِحَّتُهَا يَقِينُهَا

و نَوْمُهَا عَقْلُهَا وَنَقْطَتُهَا حِفْظُهَا بَدَنِهَا لِجَسْمِهَا حَالَاتُ صِحَّةٍ وَ

مرض و برگ و زندگی و خواب و بیداری و محبت است روح که زندگی آن علم او است و

مرگ آن نادانی او است و بیماری آن سگ او است و حق آن یقین او است و خواب آن عقلت او است

## لِئَلْفِ الْعَاصِي

خوشبو شام جان شدم از بوی مشکبار  
 دوشم سردش عیب رساند این ندا بگوش  
 میلا و با سعادت پیر خدا علی است  
 در روز سیزده رجب ماه چارده  
 ماه رجب مرتب از آن شد که اندر او  
 ام المومنه در مخاضش چو شد شدید  
 شد ملتی کعبه وز دست الهی  
 اندم که بود باب حرم بسته روی خلق  
 اندر درون کعبه نهان شد سه روز و شب  
 کس را نبرد که در آید بجانهای  
 فاتو البیوت را تو من ابوا بها بجان  
 یعنی که است صاحب اینخانه دست حق  
 میدان که خانه زاد خدا عنایت خیر علی  
 بت خانه بود کعبه پی پاک کردنش  
 تا بر فراز خانه ز توحید دم زند  
 غیر از علی درون حرم بت شکن که بود  
 جل جلاله منه تجلی جلاله  
 نامش ز نام حق شده مشتق با برحق  
 یا حبذا علی ولبتی که در جلال  
 یا حبذا علی ولبتی که شد از او  
 یا حبذا علی ولبتی که در مصاف

یارب چه طرفه بود که ربودم ز دل سزار  
 کی خفته خیز و دست طرب ز استین در آرز  
 ماه رجب بود منشین خسته و نزار  
 اندر درون کعبه ز ما در شد آشکار  
 بخت اسد درون حرم برگشود بار  
 گاهی که خواست جلوه کند ستر کردگار  
 بر پرده حسیم خدا جای مستجار  
 ناگه سگافت از پی تشریف او جبار  
 گنجینه عفاف و جیام امت و چار  
 الا ز باب خانه بفرمان خانه دار  
 در باب ستر آن بت بر و اعتبار  
 از هر گجا در آیدش او را است اختیار  
 کوراست کعبه مولد و فیما له العتار  
 ذات خدا بطهر مطهر بداد بار  
 آن بت شکن که بت شکنی باشدش شعار  
 تا جای دست حق بنده پای افتخار  
 فهو الدی به جری الانهار و البحار  
 پیش از وجودارض و سمایل هم نهان  
 مثلش زاد مادر کیستی بروزگار  
 نظم و اساس مستی کونین بر سزار  
 هرگز نداد صولت دشمن و رافسار

هرگز برای عصمت کبری نبود یار  
 بی حبت و بغض او زود کس بجلد و ناز  
 حق عهد دوستی در او کرد استوار  
 اندر فراش ختم رس گشت جان نثار  
 کردی بنجادی و غلامیش افتخار  
 میدان لافچی را گردید شهسوار  
 در شان او رسید زدادار کردگار  
 آئینه صفات خدا بد در اقتدار  
 گردید علم و قدرت حق را خزینه دار  
 بر کشتی ولایت او هر که شد سوار  
 کور را بجز ولای تو و آل نیت کار  
 باشد که و اربابیش اذلت و انکسار  
 دانی که نیستم بکسی من امیدوار  
 از همگان جدا و زهر جمیع برکنار  
 مهدی دین پناه گرفتار و اشکبار  
 گریم در انتظار لقایش شبان تار  
 بر ما ندم ز محنت و اندوه بیشتر  
 بر لطف و بر عنایت تو دارم انتظار  
 هر چند رو سیاهم و چران و شرمد

للمؤلف المحقر

موج در بای ولایت برده از وی اختیار  
 کس از او پیدا گشته تخمه پاره در کنار

یا حبه اعلی و لیتی که گر نبود  
 یا حبه اعلی و لیتی که روز حشر  
 یا حبه اعلی و لیتی که در ازل  
 یا حبه اعلی و لیتی که در مصیبت  
 یا حبه اعلی و لیتی که چهر سیل  
 یا حبه اعلی و لیتی که در احد  
 یا حبه اعلی و لیتی که بل اتان  
 یا حبه اعلی و لیتی که ذات او  
 یا حبه اعلی و لیتی که حضرتش  
 هرگز زاین نکرد به دنیا و آخرت  
 شام اسیرت تو حیران بنیواست  
 کرده دراز دست تضرع بدر گهت  
 جز بر در جلال تو و آل پاک تو  
 افتاده ام بگوشه طهر آن کتک بال  
 تنها بیاد خال رخ نوز دیده ات  
 روز و شبان بدر که او ناله بر کنم  
 شاید ز لطف بر من مسکین نظر کند  
 گر خوب یا بدم بتو ام منتب شوا  
 دارم امید بدل عطای تو یا علی

تا شود کشتی عصیان غرقه اندر بحر عفو  
 بس فرو فلک گنه شد اندرین بحر عفو

## بر چیزها بیکیه هنگام دیدن ماهها با یدید

شهور عربیه	بنا بر روایت وارده از صادق ع	بنا بر قول نصیر الدین طوسی	بنا بر قول بعضی از بزرگان	بنا بر قول بعضی از حکماء	بنا بر قول بعضی از مفتیان
محرم الحرام	بر آب نظر کند	بر سبزه نظر کند	بر طلا نظر کند	بر فبروزه نظر کند	سوره الرحمن
صفر المظفر	بر طلا و نقره نظر کند	بر آب جاری نظر کند	در آینه نظر کند	بر دست و پا نظر کند	سوره الشوری
ربیع الاول	بر چهار پایان نظر کند	بر روی مرد یا جود و کرم نظر کند	بر اهل خود نظر کند	بر طلا نظر کند	سوره المجادله
ربیع الثانی	بر فبروزه نظر کند	بر آب صاف نظر کند	بر طلا نظر کند	بر دست خود نظر کند	سوره الملك
جمادی الاولی	بر زین و جواهر نظر کند	بر کف دست خود نظر کند	بر آب جاری نظر کند	بر اسمان نظر کند	سوره المدثر
جمادی الثانی	بر دعاها نظر کند	بر فبروزه نظر کند	بر قرآن نظر کند	بر روی صلحاء نظر کند	سوره یس
رجب المرحب	بر لؤلؤ نظر کند	بر دست پای خود نظر کند	بر کل نظر کند	بر آب جاری نظر کند	سوره محمد ص
شعبان العظمی	بر روی علماء نظر کند	بر قرآن نظر کند	بر شمشیر نظر کند	بر سبزه نظر کند	سوره ص
رمضان المبارک	بر آب نظر کند	بر باغ و کبنا نظر کند	بر طلا نظر کند	بر آب نظر کند	سوره ق
شوال المکرم	بر جواهر نظر کند	بر دعاها نظر کند	در آینه نظر کند	بر اهل خود نظر کند	سوره الفتح
ذیقعد الحرام	بر روی زینها نظر کند	بر اولاد خود نظر کند	بر اطفال نظر کند	بر چشم نظر کند	سوره ن
ذیحجه الحرام	بر گوشه سفند نظر کند	بر لؤلؤ نظر کند	بر انگشت شبابه نظر کند	بر قفل نظر کند	سوره الفجر

## در بیان چیزهایی که هر ماهی از بروی آن بپند

شهور عربیه	بنا بر قول بعضی از حکما	برج	بنا بر قول بعضی از مجتهدین
محرم الحرام	در این پند روشن بپند	حل	بر سلاح مصقول نگرند
صفر المظفر	بر تیغ جواهر دار بپند	ثور	در گیاه و سبزه نگرند
ربیع الاوّل	بر روی سبزه بپند	جوزا	در روی علماء نگرند
ربیع الثانی	بر آب روان بپند	طان	در جواهر و آب روان نگرند
جمادی الاوّلی	بر جامه سفید بپند	اسد	در روی زهاد و عباد نگرند
جمادی الثانی	بر روی جوانان و چینه بپند	سنبله	در روی بزرگان نگرند
رجب المرجب	بر روی عابدان بپند	میزان	در این پند روشن نگرند
شعبان المعظم	بر روی قرآن بپند	عمّ	در روی جوانان نگرند
رمضان المبارک	بر روی اهل و عیال بپند	قوس	در سلاح جواهر دار نگرند
شوال المکرم	بر روی اسب خوب بپند	جد	در جامه سرخ نگرند
ذیقعدّه الحرام	بر کفش سفید بپند	دلق	در روی پیران نگرند
ذیحجه الحرام	بر لباس زرد بپند	حوت	در آب روان نگرند



# سخنای علی علیه السلام در بر امر قلم و کتاب

در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود

الْقِدْوَانُ وَالنَّاتِقُ وَالطَّلُوعُ وَالْمَطَرُ وَالسُّورَةُ وَالْمَطَابِينُ

حُرُوفَاتٌ فَإِنَّ ذَلِكَ أَحَدُ رُبْعِيصَاتِ الْخَطِّ

یعنی لیفه در و ات خود بگذار و زبان قلم خود را در از بر آتش و سطرهای خود را از هم جدا بنویس و تنگ

و باریک و بهم بسته بنویس حروف خود را زیرا که اینها سزاوارتر است برای نیکو بودن خط

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِفْتَحْ فَمَّكَ وَاسْمَكَ شَحْمَةً وَاهْمِنْ قَطِّكَ

بِحَبْدِ خَطِّكَ و فرمود کشته ده بر آتش قلم خود را و بر در زنا کن کن کف آزاد سطر قلم خود را

بطرف راست بر وزن تا نیکو شود خط تو

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كُنْتَ كِتَابًا فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خَمِيئِهِ

قَاهُ مَا تَحْتِمُ عَلَى عَقْلِكَ

و فرمود هر وقت نامه ای نوشتی برگرد پیش از هر زدن و بستن آن دوباره در آن نگاه کن

و تجدید نظر کن زیرا که هر چیزی بر عقل خود

در کتاب مشکلات العلوم خلد مقام آخوند ملاصدیقی زاقی چنین باقم که نوشته است سَأَلَ

الْعَلَمَةَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ الشَّيْخَ الرَّضِيَّ الْفَيْرُوزِيَّ الْبَاهِلِيَّ

صَاحِبَ الْقَامُوسِ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ سَبْدِنَا وَمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ

اللَّهِ عَلَيْهِ الصِّقُّ رَوَّافِكَ بِالْجُوبِ وَخَدِّ الْمِرْبَرِ بِشَتَائِرِهِ

اجْعَلْ حَنْدُورَتَكَ إِلَى تَهْبِي حَتَّى لَا أَلْغِي لَعْنَةَ إِلَّا أَوْدَعَهَا

حَمَاطَةَ جَلْمَلَانِكَ فَيُرْزَأَبَادِي رَجَوَابِ كَفْتِ سِنِي الصِّقِّ عَضْرَتِكَ بِالصَّلَاةِ وَ

خُدِّ الْمِطْرِ بِأَبَاخِيكَ وَاجْعَلْ مَحْسَنَتَكَ إِلَى تَعْبَانِي حَتَّى لَا أَنْسَ نَبْتَهُ الْأَدْعِيَّتَهُمَا

فِي لَفْظِهِ رَبَابِكَ پس ماضی نجب کردند از سرعت جواب گفتن او بخیزی که در الحال

سخنای علی علیه السلام در بر امر قلم و کتاب  
در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود  
الْقِدْوَانُ وَالنَّاتِقُ وَالطَّلُوعُ وَالْمَطَرُ وَالسُّورَةُ وَالْمَطَابِينُ  
حُرُوفَاتٌ فَإِنَّ ذَلِكَ أَحَدُ رُبْعِيصَاتِ الْخَطِّ  
یعنی لیفه در و ات خود بگذار و زبان قلم خود را در از بر آتش و سطرهای خود را از هم جدا بنویس و تنگ  
و باریک و بهم بسته بنویس حروف خود را زیرا که اینها سزاوارتر است برای نیکو بودن خط  
و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِفْتَحْ فَمَّكَ وَاسْمَكَ شَحْمَةً وَاهْمِنْ قَطِّكَ  
بِحَبْدِ خَطِّكَ و فرمود کشته ده بر آتش قلم خود را و بر در زنا کن کن کف آزاد سطر قلم خود را  
بطرف راست بر وزن تا نیکو شود خط تو  
و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كُنْتَ كِتَابًا فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خَمِيئِهِ  
قَاهُ مَا تَحْتِمُ عَلَى عَقْلِكَ  
و فرمود هر وقت نامه ای نوشتی برگرد پیش از هر زدن و بستن آن دوباره در آن نگاه کن  
و تجدید نظر کن زیرا که هر چیزی بر عقل خود  
در کتاب مشکلات العلوم خلد مقام آخوند ملاصدیقی زاقی چنین باقم که نوشته است سَأَلَ  
الْعَلَمَةَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ الشَّيْخَ الرَّضِيَّ الْفَيْرُوزِيَّ الْبَاهِلِيَّ  
صَاحِبَ الْقَامُوسِ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ سَبْدِنَا وَمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ  
اللَّهِ عَلَيْهِ الصِّقُّ رَوَّافِكَ بِالْجُوبِ وَخَدِّ الْمِرْبَرِ بِشَتَائِرِهِ  
اجْعَلْ حَنْدُورَتَكَ إِلَى تَهْبِي حَتَّى لَا أَلْغِي لَعْنَةَ إِلَّا أَوْدَعَهَا  
حَمَاطَةَ جَلْمَلَانِكَ فَيُرْزَأَبَادِي رَجَوَابِ كَفْتِ سِنِي الصِّقِّ عَضْرَتِكَ بِالصَّلَاةِ وَ  
خُدِّ الْمِطْرِ بِأَبَاخِيكَ وَاجْعَلْ مَحْسَنَتَكَ إِلَى تَعْبَانِي حَتَّى لَا أَنْسَ نَبْتَهُ الْأَدْعِيَّتَهُمَا  
فِي لَفْظِهِ رَبَابِكَ پس ماضی نجب کردند از سرعت جواب گفتن او بخیزی که در الحال

نزدیک سوال بود بعد از نقل این عبارات زراقی علیه الرحمه در نوده آنچه را که ترجمه آن است  
 تغییر سوال است الرواقق المقعدة یعنی نشگاه و الجبوب زمین و المرزوقم و  
الشناقر انگستان و المخند ورنان در صدقه حشما و المهلبی روی من و والعنی  
 یعنی انطق نطق بکیم و المخاطة الحجة و الجلجلان القلب  
 و اما تفسیر حباب العیض بر وزن زبرج و جعفر مقعد نشگاه و سورخ مقعد و آن عصبی را گویند  
 که از ذکر تا در کشیده شده و العصلة زمین خشک یا زمینی است که در آن باران نبارد و واقع  
 شده باشد در میان دو زمینی که در آنها باران میبارد و الجحمة میگویم جیم بر جا یعنی حشم است  
 و نفس نیست نفسا و نبسة بالضم یعنی کلمه کرد و شتاب کرد و متحرک شد و بیشتر استعمال آن  
 در نفی است و اللفظة یعنی جمله است و الرباط یعنی قلب است

در بیان  
 و مظهر  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

خلاصه معنی

در نمود بحسبان مقعد خود را بر زمین یعنی راست بنشیند و قلم را با انگستان خود بگیرد و بمن نگاه کند  
 تا کلامی نگوید مگر اینکه در دل تو جای گیرد تا آنچه من میگویم نبوی بدو نسید و اینک تغییر در آن ذی  
 للمی لقف الحقیق

ای سیه فام قلم از دوزبانی تو داد  
 که جهان از تو خرابست گهی که آباد  
 گر سر انگشت جفا جوت بگیرد بدست  
 هستی خلق سراسر همه بدهی بر باد  
 در لبر سخیه پاکان جهان جای کنی  
 بروانی بر مانی همه را از سیداد  
 منفی اندر کف ناپاکی و مثبت پاک  
 علت آمنت تو را نیست ز خود عقل و سداد  
 چون گروهی که نذارند ز خود نشن و فهم  
 گروزد باد ندانند مخالف ز مراد  
 از پی آرزو هوس باز نموده پروال  
 گر دانه نایافته افتند بدام صیاد

صورت حروف  
 خط میثاقی در بیان

و ارقام آن و دانش و شناختن آن و اختلاف بعضی از حروف آن از قرار است

۱۶۲

که در اینجا دل نموده میشود

۱	۲۲۱	ز	۲-۲
ب	۲۲	س	۲۲
پ	۲۲	ش	۲۲
ت	۲۲۲ ۲۲۲	ف	۲۲
ث	۲۲۲	ک	۲۲ ۲۲
ج	۲۲۲ ۲۲۲	گ	۲۲۲ ۲۲۲
ح	۲۲۲ ۲۲۲	م	۲۲۲ ۲۲۲
خ	۲۲۲	ن	۲۲۲ ۲۲۲
د	۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲	و	۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
ر	۲۲۲	ه	۲۲۲
ی	۲۲۲	بدانکه خط میخی را آریا و آریایی مینامند	

و آن بیت حرف است ولی سی و چهار رقم ارقام آن است و تفصیل آن اینست که هر یک از این ارقام را صدائی است مخصوص و هر کدام را مخرجی است جدا نه بواسطه متحد بودن رسم الخط است که اختیاری باشد بلکه بعضی از آن مخروف دورقی و بعضی سه رقی بود و آن بجهت علت ذکته است که پس از این ذکر خواهم کرد و چند حرفت که در کلمات ایشان نیست و آن چچ سه نقطه و ح حلی و ذ و ص و ص و ط و ظ و ع و غ و

ق و ل است و حرف ش فقط در ایه در غالب الفاظ ایشان دیده شده مگر در  
لوحی که در سهند و در سلیمان در حدود فارس روی سنگ نقش شده در کلمه کوروش که آخر  
آزانش دانسته که صورت آن در جدول نوشته شد

و علت اینکه بعضی از حروف را بدو شکل یا سه شکل نوشته اند مانند م که سه رقم دارد  
برای تغییر اعرابی است که دارد مثلا میم مفتوح را باین شکل نوشته اند ۲۰۲ و  
میم مضموم را باین شکل نوشته اند ۲۰۰ و میم مکسور را باین شکل ۲۰۱  
و بدانکه بعضی از حروف که یک رقم دارد مثلا همیشه مفتوح است و مضموم و مکسور  
مگر در لغتی مخصوص که چون در آن لغت آن حرف را استعمال کنند بقرینه میفهمند که حکما  
در اینجا مضموم است یا مکسور و گذا در حروف دورقی و با از نزدیک نوشتن حروف  
بیکدیگر یا دور نوشتن حرکت و سکون آن حرف معلوم میشود و بعضی مواقع یک علامت  
مخصوصی برای کسره میگذارند و آن باین شکل است ۲۰۲ و این فقط علامت کسره است  
و حرف نینت و علامت دیگری دارند که در آخر کلمات میگذارند یعنی اینمطلب تمام  
شد و گاهی هم برای سکون می نویسند و آن باین شکل است ( ۶ )  
دقاعده نوشتن آن چنین بوده که از طرف چپ بر است بنویسند مانند کلمات حروف لاتینی

۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲
ر	و	ک	علامت جمله	م	د	ا
۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲
ی	ا	س	خ	علامت فاصله	نیش	و
۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲
ا	خ	هم	علامت جمله	ی	علامت کسره	ث
۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲
ی	علامت کسره	نیش	علامت کسره	ن	م	

ترکیب حروف جدول پیشتر ترجمان

هَٰمَنِي مَنِي خَشَابِي كُورُوشِ اَدَمِ  
کیان بادشاه کجمنو من مسم

سُخَانَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَلَسَفَا

۴۸۰

شمس ۴۹

تبریز ۶۱

۱۱۰

که نوری مخلوق است

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که آنحضرت فرمود اَنَا النُّقْطَةُ اَنَا المَخْطُ اَنَا  
المَخْطُ وَالنُّقْطَةُ اَنَا النُّقْطَةُ وَالنُّقْطَةُ فَقَالَ جَمَاعَةٌ اِنَّ القُدْرَةَ هِيَ  
الاصْلُ وَالجَنَمَ حِجَابُهُ وَالصُّورَةَ حِجَابُ الجَنَمِ لِانَّ النُّقْطَةَ هِيَ  
الاصْلُ وَالنُّقْطَةَ حِجَابُهُ وَمَقَامُهُ وَالْحِجَابُ غَيْرُ الجَسَدِ النَّاسُوتِ  
یعنی منم نقطه منم خط منم خط و نقطه منم نقطه و خط پس جماعتی گفتند که قدرت اصل است  
و جسم حجاب است و صورت حجاب جسم است زیرا که نقطه اصل است و خط حجاب است  
است و مقام آن و حجاب غیر از جسدنا سوتی است

لنه فدلالت الیه  
در صورتی که  
الود  
تبریز  
که نوری مخلوق است

و نیر از آنحضرت روایت شده که فرموده اَوَّلُ مَا اَظْهَرَ اللهُ مِنْ خَلْقِهِ النُّقْطَةَ  
وَأَوَّلُ مَا اَظْهَرَ اللهُ مِنَ الكَوْنِ اَلْاَلِفُ

اول چیزی که ظاهر کرد ایند خدا از آفریدنای خود نقطه است و اول چیزی که از آفرینن ظاهر کرد الف است  
و سئل علیه السلام عن العالم العلوی فقال صور عارضة عن المواد عالیة  
القوة والاسعداد تجلی لها فاشرفت وطالها فثلاث والقی فی هویتها  
مثاله فظاهر عنها افعاله وخلق الانسان فانفس ناطقة ان زکینا بالعلم  
فقد شابهت جواهر علیها واذ اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شار  
بها السبع الشداد

سوال کرده شد امیرالمؤمنین علی علیه السلام از عالم علوی در جواب فرمود آنها صورتهائی هستند  
برهنه از ماده یعنی بدون ماده و برتر از قوه و استعداد تجلی کرد خدا برای آنها پس تا بنده شد

و ظاهر گردانید آنها را در شیشه و نورانی شدند و مثال خود را در آنها انداخت پس ظاهر کرد از آنها کارای خود را و آفرید آنها را صاحب نفس ناطقه که هر گاه بعلم و دانش آزا پاک و پاکیزه کند با جواهری علمتای خود مشابه شود و چون مزاج او معتدل شود و از اضداد خود مفارقت کند باین سبب آنها

بنفکانه، او شرکت کند **لَوْ لَعِينِ**

گفت خورشید سماء از تقاضا	قبله اهل حقیقت
آدمی را هست نفسی ناطقه	مر ترضی
گر مهذب گردد از علم و عمل	که بود مر جسم او را لائقه
چون مزاجش شد قریب اعدال	میشود همچون جواهر از عطل
میشود انباز ادب مع شاد	هم نداد اصناد را بر خود مجال
یعنی او را قدرتی گردد پدید	بنمایند کار او فوق مراد
گوش و چشمش هر دو لامبوتی شود	که تواند هر چه خواهد کرد و دید
میگذرد از او ظهور افعال حق	پس لطیف آن جسم ناموتی شود
جان من در سخن در گوش کن	بیرد از همگان خود سبق
گوش در تهذیب نفس خوشتن	نار از وحش خود خاموش کن
از رذائل نفس خود را پاک کن	تا خلاصی یابی از رنج و محن
علمت آنکه علم ربانی شود	و انگهی پرواز بر افلاک کن
قدرت حق بر تو ارزانی شود	

وَقَالَ دَخَلَ يَهُودِيٌّ عَلَى امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ جَمَاعَةٍ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِي طَالِبٍ لَوْ أَنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْفَلَسْفَةَ لَكَانَ لَكَ شَأْنٌ مِنَ الشَّانِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَعْنِي بِالْفَلَسْفَةِ الْبَسْ مِنْ اِعْتَدَلِ طِبَاعَهُ صَفَى مِرْاجَهُ وَمَنْ صَفَى مِرْاجَهُ قَوَّمَى انْزُ النَّفْسِ فِيهِ وَمَنْ قَوَّمَى انْزُ النَّفْسِ فِيهِ سَمَا إِلَى مَا بَرَّ نَفْسَهُ وَمَنْ سَمَا إِلَى مَا بَرَّ نَفْسَهُ نَقَدَ تَخَلَّقَ بِالْاِخْلَاقِ النَّفْسَانِيَّةِ وَمَنْ تَخَلَّقَ بِالْاِخْلَاقِ النَّفْسَانِيَّةِ

فَقَدْ صَارَ مَوْجُودًا بِمَا هُوَ حَيَوَانٌ فَدَخَلَ فِي الْبَابِ الْمَلَكِيُّ الصُّورِي  
 وَلَيْسَ لَهُ مِنْ هَذِهِ الْغَايَةِ مُعَيَّرٌ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ بَابِنَ  
 ابْنِي طَالِبٍ فَقَدْ نَطَقْتُ بِالْفَلَسَفَةِ جَمِيعًا فِي هَذِهِ الْكَلِمَاتِ رَضِيَ  
 اللَّهُ عَنْكَ  
 لِلْمَوْلَى الْحَقِيرِ

در حدیث آمد که شخصی از یهود  
 حالتی کان معدن علم و کمال  
 عرضه کردش آن یهود خود پسند  
 گرفتیم مینودی فلسفه  
 پس گفت آن بحر زخار علوم  
 که تو را چپو کرد مراد از این کلام  
 ای یهودی نیت آیا این چنین  
 صاحب آن میشود صافی مزاج  
 بر که او را شد مزاج طبع صاف  
 چونکه شد آثار نفس او قوی  
 صاحب اخلاق نسانی شود  
 میشود از سنخ حیوان برکنار  
 چونکه او بنمود درک این مقام  
 گر که انسانی باین غایت رسید  
 پس یهودی چون از حضرت این  
 عرض کردش فلسفه را با تمام  
 باد راضی از تو ذات کرد کار

بر علی مرتضی کردی ورود  
 با گروهی بود سرگرم مقال  
 کی ز بو طالب تو پورا جنبند  
 بد تو را شانی بند از معرفت  
 در جواب آن یهودی ظلمت  
 که بیان کردی مرا در این مقام  
 طبع اگر با اعتدال آندترین  
 آنچنان که نیت محتاج علاج  
 شد قوی آثار نفس بی خلاف  
 ادج بگیرد الی ما یترقی  
 در حقیقت عین انسانی شود  
 آید او انسان کامل در شمار  
 سیره باشد ملک انسان بنام  
 هیچ تغییری در او ناید پدید  
 در تعجب آید و تکبیر گفت  
 جمع فرمودی تو اندر این کلام  
 و ز حضور حضرتش شد برکنار

در کتاب غرر الحکم و درر الکلام



۱۶۷

نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: لَمْ يَجْعَلِ الْفَرْعُ إِلَى أَصُولِهَا وَالْمَقْلُوانَ  
 إِلَى عِلْمِهَا وَالْجُرْبَتَاتُ إِلَى كَلْبَاتِهَا یعنی بر اینها بر یکدیگر انداخته تا بوی برایشان  
 خود و سملات بوی علیهای خود و جزئیات بوی کلیات خود و نیز در آن کتاب است  
 که فرمود: لَقَدْ عَلِقَ بِنِبَاطِ هَذَا الْإِنْسَانِ مُضْغَةٌ هِيَ عَجَبٌ مَا فِيهِ  
 وَذَلِكَ الْقَلْبُ وَلَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَصْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا فَإِذَا  
 سَخَّ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَإِنْ  
 مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَإِنْ عَرَّضَ لَهُ الْغَضَبُ أَشَدَّ بِهِ  
 الْغَيْظُ وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَا لَنِي التَّخَفُّطُ وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ  
 الْحَذَرُ وَإِنْ أَسْعَدَهُ الْأَمْنُ اسْتَلْبَسَهُ الْعِزَّةُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ  
 فَضَحَّه الْخَجَعُ وَإِنْ أَفَادَ مَا لَا أَطْفَاءُ الْغِنَى وَإِنْ عَصَبَتْهُ الْفَافَةُ  
 شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَإِنْ أَجْهَدَهُ الْجُوعُ فَعَدَّ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ  
 الشَّبَعُ كَطَنَهُ الْبَطْنَةُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدَةٌ  
 یعنی یکی از رگهای درون این انسان گوشت پاره ای آویخته بنام دل که آن سگفت بگیرین  
 چیزی است و در این موادی چند از حکمت و دانش است و او صافی چند بخلاف آن اگر  
 امیدی برای او در آن ظاهر شود خوار طمع شود و اگر طمع او بچوش آید حرص او را هلاک کند و اگر  
 یأس و ناامیدی با او روی آرد و مالک او شود اندوه و غصه او را میکشد و اگر غضب بر او عارض  
 شود خشم و تنگی او شدت کند و اگر رضا و خشنودی بر او رخ دهد نمیتواند از زشتیها خود را  
 حفظ کند و اگر ناگاه نرسی بر او برسد ترس او را از کار خود باز دارد و گناره گیری کند و اگر امنیت

بر او گترش دهد عذرا و او را میر باید یعنی از راه بیرون رود و اگر اندوهی بر او روی دهد بیای او را رسوا کند و اگر مالی پیدا کند در آنی او را بطغیان و سرکشی اندازد و اگر نداشتن مال او را آزار کند و بگذرد بقراری مشغولش کند و اگر گرسنگی او را فشار دهد تا توانی او را از پا در آورد و اگر سیریش از حد و اندازه بگذرد پرسی سگم او را از ارد در (بنا بر این این گوشت پاره عجیب در هیچ حالی بحال اعتدال نیست) و هر تفصیری بحال اوزیان دارد و هر افراطی باعث فساد و تباهی او شود

### خطاه بعض لغات عبری

حروف عبری نیت و دو حرف می باشد و اشکال آن حروف بقرار شرح زیر است

א	ב	ג	ד	ה	ו	ז	ח	ט
י	כ	ל	מ	נ	ס	ע	פ	ק
ר	ש	ת	י	כ	ל	מ	נ	ס
ע	פ	ק	ר	ש	ת	י	כ	ל
מ	נ	ס	ע	פ	ק	ר	ש	ת
פ	ק	ר	ש	ת	י	כ	ל	מ
ש	ת	י	כ	ל	מ	נ	ס	ע
ת	י	כ	ל	מ	נ	ס	ע	פ

طریقه نوشتن الف بدین صورت (א) و بت بزرگ (ב) و جیم در خطوط عبری نیت لهذا بجای آن کاف فارسی نوشته میشود بدین صورت (ג) و دال را چنین مینویسند (ד) و برای بارها شسته نشود خط مرکز را بالا میکشند در آن را مایه قدری کج مینویسند و آواز را باین شکل مینویسند (ה) و او را اینطور مینویسند (ו) و زاء را بدین صورت (ז) مینویسند یعنی مرکز فوق از دو طرف خط کشیده میشود و حاشی را باین نحو مینویسند (ח) و باید خط مرکز بالا برسد و آواز را خوانده میشود و طار را باین طریق مینویسند (ט) و یاء را باین روش مینویسند (י) و کاف را دو جور مینویسند یکی اول کلمه که (כ) و یکی در آخر کلمه باین نحو (ק) و لام

و این مثل مینویسند (لح) و مهم هم بر دو نوع است یکی این نحو (س) و یکی آخر کلمه  
 این نحو (ه) و نون را هم دو نوع مینویسند یکی اینطور (ز) و یکی در آخر کلمه  
 اینطور (م) و سین را هم دو جور مینویسند یکی اینطور (ن) و یکی اینطور (و)  
 هر گاه نقطه طرف چپ آن واقع شود بین خوانده میشود و هر گاه در طرف راست واقع  
 میشود بین سه نقطه خوانده میشود و عین را با بیطرف مینویسند (لا) و فار را نیز دو نوع  
 مینویسند یکی بدینگونه (ط) و آنکه در آخر مینویسند باین کیفیت است (ق) و هر گاه  
 یک نقطه در میان هر یک از این دره، بگذارند یا و فارسی خوانند و صد نیز دو نوع میباشد یکی  
 در اول یا وسط کلام این نحو (ک) و دیگری در آخر کلام باین نحو (پ) و قاف را بدین طریق  
 مینویسند (م) و ر را بدین نوع مینویسند (ن) و شین را بدینطور مینویسند (و) و شکل دیگر  
 ن مینویسند و تا را این شکل (ک) مینویسند

### اعرابهای خطوط عبری

ضمه بین نحو است ( : ) و فتح بین نحو است ( ت ) و کسره بین نحو است ( و ) و جسم  
 باین نحو است ( : ) و هر گاه این دو نقطه در اول حرف نوشته شده باشد باز کسره خوانند و  
 اشباع نشانه آن یک نقطه است که در دل حرف یا زیر آن میگذازند و یا بالای آن مثلا یا مشعبه  
 اینطور مینویسند ( ه ) و کاف مشعبه را اینطور مینویسند ( ه ) و مد خطوط عبری بدینگونه است  
 ( ه ) و همزه را که فاصی میمانند با اینطور مینویسند ( ه ) مثلا آقا را اینطور مینویسند  
 ه ه ه و با با را اینطور مینویسند ( ه ه ه )

### بعض اصطلاحات اسرائیلیان

بدانکه کتاب توره مثل است بر پنج سفر اول سفر تراشیت که از سفر پدایش و تکوین و فصل  
 میگویند دوم سفر شموت که از اباب خروج گویند سوم سفر ویترا که از اباب یوتیان و بیال حکام  
 گویند چهارم سفر پیدبار یعنی باب اعداد یعنی شماره طوائف و اسباط بنی اسرائیل در آن ذکر  
 شده پنجم سفر داباریم یعنی توره ثننی او دو باره بیان شده و لفظ سفر بمعنی کتاب است

و کتاب را چنین بنویسند  $\text{کتاب}$  و لفظ باسوق بمعنی آیه است و باسوق را چنین بنویسند  
 $\text{کتاب}$  و لفظ سیان بمعنی فصل است و آنرا چنین بنویسند  $\text{کتاب}$  و  
لفظ پاراش بمعنی سوره است و آنرا چنین بنویسند  $\text{کتاب}$  و کیفیت کتابت اسما  
امضای چنین است  $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   
و بقیه  $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$   $\text{کتاب}$

۵۶۶۶

خطوط عبری کیفیت نوشتن آن از سمت راست شروع میشود مانند خطوط عربی و فارسی

### قاعده است از حضرت خانی

برای انجام مقاصد از جلب خیر و دفع شر یا تم در نسخه خطی قدیمی که در آن آثار صحیح ظاهر بود  
آنرا در این کتاب می نگارم نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای صاحب دانش که اشیا  
مرکبند از چهار عنصر (آتش و باد و آب و خاک) که از منبع علوم ربانیه و عارف حقایق روحانی  
پارسیده و آن خان است که بر عنصری بچهار قسم تقسیم میشود و حروف عنصر آتش اینست  
 $\text{ا ه ط م ف ن ش ذ ز$  و عدد آنها (۱۱۳۵) است و عدد لبطش اینست (۳۵۱۱)  
و آتش را چهار درجه است اول آتش مستقل دویم آتشی که میخورد می آسازند سوم آتشی که  
نمیخورد می آسازند چهارم آتش سرد کننده و بشار آورنده و عنصر دوم باد است و حروف  
آن اینست  $\text{ب و ی ن ص ت ح ذ$  و عددش (۱۳۵۸) و عدد لبطش  
(۳۹۷۷) است و آنرا نیز چهار درجه است اول آنکه میوزد بر چیزی فانی که نفع میدهد بر زمان در  
صحرای و دریا دویم بادی که بر می آگیزاند عشق و محبت را سوم بادی که بان هوا میگیرد پرندهگان  
چهارم باد سرد کننده و بشار آورنده و عنصر سوم آب است و حروف آن اینست  $\text{ج ز ل س$   
 $\text{ق ث ظ و عددش (۱۵۹۰) و عدد لبطش (۳۳۲۲) و آن نیز چهار درجه است$   
اول آب شیرین و خوش طعم و خنثی دویم آب بدبو سوم آب تلخ و شور چهارم آب کینه بیخ  
طعمی ندارد و بعضی درجه پنجم را بر آن اضافه کرده اند و آن آب است که بر آن نگران است

و عنصر چهارم خاکست و حروفش این است د ح ل ع ر خ غ عددش (۱۹۱۲)  
 و عدد بسطش (۳۳۰۳) و آن را نیز چهار درجه است اول خاکی که از آن عمارت کنند  
 دوم خاک معدن سوم خاکی که در عمارت کار شده باشد چهارم خاک شوری که در آن گیاه  
 بزوید و عدد عناصر را بجمعاً (۵۹۹۵) است

پس هرگاه اراده کنی عملهای خیر یا شر یا تصرف در بعضی از امور را انجام دهی مثل باد و باران  
 و زلزله و غیره بنویس آنچه را بسط کن و نظر کن در آن و بین که کدام یک از عناصر غلبه دارد  
 پس اضافه کن بر آن آن عنصر را و اگر در شب عمل میکنی اضافه کن لیل را و اگر در روز باشد  
 اضافه کن نهار را و اضافه کن ساعتی را که در آن هستی و اضافه کن کواکب صاحب آن روز را  
 و بعد از آن اگر مرد تو جلب کسی است بنویس کلمه جلب را و اگر خیر باشد بنویس کلمه خیر را و همچنین هر  
 را که اراده داری کلمه همان را بنویس پس همه را یکسطر کن و بین عدد آن حروف سطر چند است  
 و بحساب حمل عدد بگیر بعد از آن نظر کن که از حروف چه حرف دارد اضافه کن هر دو را بعد که  
 از ایشان بیرون آمده و بعد از آن آنحرف را بسط کن اگر بسط زوج باشد چهار مرتبه و اگر فرد  
 باشد پنج مرتبه پس از آن بشرد نظر کن اگر فاضل دارد تمام کن آنحرف را از حروف عنصری  
 که اضافه کرده بودی بر اسماء مطلوب پس بگیر اسماء کتابت را و او را هم از کتابت بسط  
 کن همچنانکه پیشتر کردی و بیرون آور اسماء شتم را که شتم دهمی بر اعوان تا حاجت تو را بر آورند  
 پس هرگاه تمام کردی عمل را اگر عنصر ناری باشد برسان بر آتش و اگر بادی باشد بیاد بوز  
 در هوا تا باد خورد و اگر آبی باشد برسان بر آب و اگر خاکی باشد دفن کن در خاک پس نفهم  
 آنچه را که گفتم - و این است عدد حروف ناری از جمله عناصر عقلمه که مفروضی عدد  
 (۱۱۳۵) است که از پیش گفته شد و عدد حروف بادی عنشیم که مفروضی (۱۳۵۸)  
 است و عنش که مفروضی حروف آبی (۱۵۹۰) است و مفروضی حروف خاکی عنشیم  
 (۱۹۱۲) است - بسط حروف ناری جعشتا بسط بادی جعظغر بسط آبی  
 جعشک بسط خاکی جعشید پس اگر اراده کنی چیزی را از هر چه بوده باشد در عالم

نظر کن درجه اول ربع را که چه چیز دارد از حروف و نظرف کن در جمیع عالم از هر چه که  
 میخواهی فهم کن و بدان که نظرف میتوان کرد در این علم بر جن و انس و ملک و وحوش  
 طیور و در جمیع آنچه در دنیا است فایده که برای توضیح مطالب سابقه مثالی برایت میدارم  
 مثلاً سائل ابراهیم نام دارد چنین ببط یکیم اب راهی م و این شش حرف است  
 نظر کردیم در حرف اول عناصر آنش غالب بود اضافه کردیم بان عنصر نار را این چنین  
 ا ه ط م ف ن ش ذ پس مطلب جلب بود اضافه کردیم ج ل ب را چون عمل در  
 روز بود اضافه کردیم نهار را بگذران ه ا ر و از ایام هفته یکشنبه بود اضافه کردیم احد را  
 کذا ا ح د و صاحب روز آفتاب بود اضافه کردیم شمس را بگذران ش م س و چون ساعت  
 اول روز بود اضافه کردیم اول یوم را بگذران اولی و م و چون مراد خبر بود اضافه کردیم  
 خبر را بگذران خ ی ر درجه میزان غالب از عناصر نار متعل بود آنرا تقطیع کردیم بگذران ا ر م  
 س ت ع م ل پس همه را در یک سطر جمع کردیم همچنین عدد کبیر آنها را جمع کردیم  
 سابق که ذکر شد و اضافه کردیم عدد حروف را و جمع کردیم جمیع را و استنطاق و ببط کردیم  
 بطریق سابق پس جمع حروف ابراهیم با موازین سابق نمودیم حاصل جمع (۲۲۱۰۴)  
 شد استنطاق کردیم چنین شد ک ب ع ق د و این پنج حرفت هر حرفی  
 پنج مرتبه همچنانیکه گذشت پس حروف کاف را ببط کردیم چنین ش م ر غ ی د  
 و حروف باء چنین ا ر ص ب ع ق ع ح و حروف غین ق ف ب ع  
 د ک ز و حروف قاف ر د ع ز ن ز و حروف دال ر ع ا غ ق  
 س د پس جمع کردیم حروف استنطاقات را که از عدد موازین اسم ابراهیم پرور آمده  
 آنها سی و چهار حرف شد آنها را با این نحو ترکیب کردیم شمنغ ریدر صبغق  
 عجقف بغلک ذروع زنود عاعق سدجغ پس  
 دو حرف باقیماند از اسماء حروف آخر کتابت پس ف را گرفتیم از عنصر نار تا تمام  
 کنیم چهار حرف این چنین شد س د ح غ پس اسقاط کردیم بطریق سابق

۱۷۳

از بسط چهارم حرف سین را اینچنین ن ب غ س ذ و از حرف دال اینچنین  
 ن د غ ظ ل ا و از حرف جیم اینچنین س ج غ ن ا و از حرف غین اینچنین  
 ل و غ ظ ل ط پس اینخروف بیت و دو حرف شد در بسط دادیم چهار چار  
 زوج بود و این نامهای اعوان است نبغس ذندغ ظکاس جغنا  
 لوغظ لطفب عنند پس اگر باقیاند دو حرف از اول اسماء اعوان بگیریم و  
 جمع میکنیم آنها را چهار چهار بسط میکنیم برای قسم دادن بر اعوان تا حاجت تو را بر آورند  
 پس فراگر کنیم آخر حروف اسماء را اینچنین ل و غ ظ پس بسط کردیم حرف لام را اینچنین  
 ع ز غ ض غ و و حرف و او را اینچنین ل ز غ ز م ب و حرف عین را اینچنین  
 ل و غ ظ ل ط و حرف طار اینچنین ف ب غ ت ی د پس اینخروف بیت و  
 چهار شد بسط دادیم بصورت زوجیت اینشد غرغض غولز غرمب لوغظ  
 لطفب غتبد پس هرگاه جمع کنیم و بسط دهیم و ترکیب کنیم بر قانون اسماء باید  
 بادقت نوشته شود در آهن یا سفال و در فن شود در زیر آتش و اگر بادی باشد بر ورق  
 و آویخته شود در هوا و اگر آبی باشد نوشته شود بر ورق و در میان نی گذاشته و بموم بگرد  
 و در زیر آب دفن شود و اگر خاکی باشد نوشته شود بر سفال نو و دفن شود در مقابر  
 هرگاه عمل برای خیر باشد در میان خانه دفن شود و بخواند بر آن اسماء اعوان را با قسم  
 و موکل کند بر آن ملک آنرا که عمل در آن میکند و باید بخور سو زانده هنگام عمل اگر برای عمل خیر  
 باشد چیزی ای خوشبو بخور کند و اگر برای عمل شرناشد چیزی ای بدبو بخور کند پس عامل باید  
 دقت کند و مداومت کند اسماء اعوان را با قسم هر کجا باشد که اعوان میشناسند اسماء را  
 که برای چه و برای که بیرون آورده شده و مراد عامل را حاصل میکنند در هر چه که بخواد و اراده  
 کرده باشد و باید عامل حذر کند از غلط در حساب و بداند که اگر کجوف باقیاند عمل باطل است  
 تمام شد آنچه که در نسخه یافتیم و ظاهر عمل صحیح بنماید چون خود عمل نکردم باید تجربه شود

لِلْمَوْلَىٰ لِقَاءِ الْحَقِّبِ الْفَقِيرِ



یا نفس النفس تاکی غافل  
 پای بردمان رسوائی پیچ  
 استقیم فیما ایزت ای مرد راه  
 مان مجور کس علو و برتری  
 باد نخوت راز سر بیرون من  
 تو ز خاکی در طبیعت خاک باش  
 خاک شو تا هسته خاصان شوی  
 خاک شو تا قیمت افزون شود  
 خاک شو افتادگی را پیشه کن  
 از تواضع خاک به ز افلاک شد  
 زین سبب از اعظم آیات شد

### در بیان عظمت فوائد زمین

وقت آن شد تا که بیدارت کنم  
 آگهت سازم من از روی دلیل  
 دیده بگشا صنعت خلاق بین  
 با تفکر پرده غفلت بدر  
 حق حکیم است و تو را خواهد حکیم  
 گیر عبرت عاقلانه زین زمین  
 زو بود آغاز و هم انجام ما  
 مکن و ماوای هر جنبه است  
 هم بساط و هم لباس و هم سکون  
 هست جای سیر و کشت و کار ما  
 اندکی واقف ز اسرار ت کم  
 بر قلبی از عنایات جلیل  
 جلوه آیش ز انفسخ آفاق بین  
 دمبدم آثار صنع حق نگر  
 هم علیم است و تو را خواهد علیم  
 که بود ز آیات رب العالمین  
 زه برآید در دود دنیا کام ما  
 مزرع هر دو سرای بنده است  
 هم قرار و هم مدار و هم رکون  
 هم تجارتگاه و هم بازار ما

محقر آبار و انبار است آن  
 معدن الماس و کان گوهر است  
 سنگها یا قوت و مرجان میکند  
 پرورد انبار و گلهها رنگها  
 پرورد درد امن خود دسبدم  
 هم ز زسر آرد برون تر یافتا  
 کوه کان مختلف پیر و ورد  
 پروردانند نوز با و نارها  
 مختلف آرد برون چون طبعها  
 خاصیتها فی نهاده در نهاد  
 زو پدید آید بهر چه سنگری  
 درد از درمان و درمان هم ز درد  
 بی نظیر آمد بکو دک پروری  
 باز سوی خود برد بچند و چون  
 تا که در آغوش گیرد باز شان  
 بعد از آن منها بدء کم را بدان  
 فکری نزدیک بنانی بعید  
 طاعت بی فکر کی گردد درست  
 بی تفکر بندگی و قیل و قال  
 به ز صد ساله عبادات و نماز  
 با تفکر حل مشکل میشود  
 خوشتن را واقف اسرار گردد

مفسر اسرار و انبار است آن  
 فخرن لعل و دروسیم و زراست  
 دانه ای را صد هزاران میکنند  
 خود بیک آب و محیط و یک هوا  
 شور و شیرین تند تلخ و نه شد و ستم  
 آرد از تریاق ز هر جان گزاف  
 حتی زمیت میت از حتی آورد  
 بسد به از خود نشان اسرارها  
 شکلهای و رنگها و طعمها  
 هم بچوان و جماد و هم نبات  
 گرمی و سردی و خشکی و تری  
 باطن هر سرد گرم و گرم سرد  
 بوالعجب تر کوز مهر مادره  
 کوه کانگی کوز خود آرد برون  
 چند روزی بسد به پرواز شان  
 از بی منما خلقنا کم بچوان  
 عبرتی بگیر از رفیقا نفیید  
 معرفت از راه فکر آید نخت  
 فکر کیاعت به از انفس سال  
 یک نفس با فکر در سوز و گداز  
 حب حق از فکر حاصل میشود  
 الغرض بانکه باید کار کرد

کن بفر آینه دل صیقلی  
لیک فکر خالی از هر نقص و عیب  
از ره آل علی فکر ت گزین  
تا شود از نور دانش منجی  
تا نیندازد نور در چاه ریب  
تا نیفتی خود بدام آن و این

در طریق مختصی معرفت قریب  
هر هوا پرست و شب تار آینه خوری

مار را زیبا بود نقش و نگار  
نقش او جذاب و زهرش قاتل  
هر که بناید رمت باور مکن  
فاسقی که بد بدت روزی برش  
غول رهزن که تو را خواند شبی  
در شب تاریک بیباکی مکن  
کرم شب تاب از شب تابان شود  
دوره غیب امام منتظر  
شب لباس تیره چون گیر دیر  
گرگ در و باه و شغالان و سگان  
کرادم و مار و رتیل و موش و ساک  
دزد در شب هر دزدی در شب تاب  
چون شب آید عشقا ز خسته جان  
شب چو آید در دمنده اندر غدا

مان تو ای کودک مشومفتن مار  
کودک بچاره از آن غافل است  
دامن دل زاب غفلت تر مکن  
بی تا مل حرف او نهامی گوش  
باش بیدار و محور گول غیبی  
چاه در راه است چالاکي مکن  
از پی آن کرم عاقل کی رود  
چون شب تاریک باشد در نظر  
تیرگی را پرده ای دان پرده در  
شب ز جا جنبند خود عو غوزبان  
شب برون آینه از جایی براس  
تا که از مقصود گردد کامیاب  
از پی مقصود خود گردد روان  
منتظر تا کی بر آید آفتاب

مناجات با ولی عصا  
عجل الله تعالی فرجهما

آفتاب حال مهجوران بگر  
در شب تاریک پر خوف و خطر

که برون شد از دل ماصبر و تاب  
 این شب یلدا مگر ناید بسز  
 چشم بر راه وصال دوختن  
 شکر گهبا را ز عالم پاک کن  
 قطبان عصر را رسوا نما  
 جامه فرعونیان رازن به نسل

### بازگشت بمطلب

ره خطرناکت و دشمن در کین  
 اختر عقلت رهد از مهر و بال  
 دیوار سنن هر دمست آید ز پی  
 منحرف از راه در چاهت برد  
 از علی و آل جو راه نجات  
 روی از درگاه ایشان بر متاب  
 جان من رو دین خالص را بگو  
 دین بود ناموس رب العالمین  
 بنده دیندار را در مهر کجا  
 کوششی کن تا نباشی پرده در  
 تا که فردایت شود او دستگیر  
 مان من ناموس حق را طعن و دق  
 بیع خزر حق نه فرمان داده است  
 خود پرستی ای برادر کار مینت  
 دین فروشان لاف دینداری من

آفتابا بر دل بیاب تاب  
 آفتابا ظلمت شب را بسر  
 تا بکی در انتظارت سوختن  
 شارقایب افق را چاک کن  
 موسی باز آید و بیضا نما  
 خیز و نشان فتنه باو قال و قیل

الغرض شب تیره و تاریک بن  
 کوششی کن تا نیفتی در ضلال  
 اینجلیفه زاده غفلت تا بکی  
 تا بمکر و حیل از راهت برد  
 بگذر از لات و زوزاد منات  
 دین حق را از رسول و آل یاب  
 دین خالص نیست جز توحید هو  
 هیچ دانی ای برادر چیست دین  
 واجب آمد پاس ناموس خدا  
 پرده ناموس حق را بر بدر  
 خیز و ناموس خدا را دست گیر  
 اصل و فرع دین بود ناموس حق  
 خود تو عبد و دین حق آزاده است  
 دین فروشی شیوه دینداریست  
 میفروشی دین و دینت در دهن

چند میخندیم ما بر ریش خویش	پیش روی عقل دور اندیش خویش
ز نیب از خنده مان توش منبت	خود غلط گفتم که ما را ریش منبت
تا جنود خویش بناید زیاد	باد شیطان ریش ما بر باد داد
لفظ ما را بس بمعنا کار نیست	دین ما جز لقلق گفتار نیست
ز آفتاب دین ندیده خبر فروغ	نیت ما را غیر گفتاری دروغ

سخنان علی علیه السلام  
در تیرامون کیمیا

در کتاب معراج الحکیم و سراج القیوم تالیف و تصنیف حکیم دانشمند علاء الدین شیرازی رحمه  
در صنعت کیمیا گفته است که از امیر مؤمنان اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام  
روایت شده سوال کرده شد از آنحضرت که چه میگویی در آنچه که مردم فرود مانده اند در آن یعنی  
کیمیا پس حضرت مدتی سرخورد و بر این انداخت پس از آن فرمود  
سَأَلْتُمُونِي عَنِ الْخَبْرِ النَّبُوَّةِ وَفِيهَا الْمَرْوَةُ لَعْدُ كَانَ وَإِنَّهُ لَكَا  
وَيَكُونُ وَمَا مِنْ شَجَرَةٍ وَلَا مَدْرَةٍ وَلَا شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ أَصْلٌ وَفَرْعٌ

أَوْ أَصْلٌ أَوْ فَرْعٌ یعنی پرسیدید از من از خواهر نبوت و قوام مروت (یعنی کیمیا) هر آینه

آن (از قدیم) بوده و میباشد و خواهد بود و نیت درختی در نه کل حبشه بدون رملی در نه چیزی مگر  
اینکه در آن است اصلی و فرعی و با اصلی و با فرعی پس گفته شد با حضرت که یا علی آیا تو آنرا میدانی  
فرمود وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنَ الْعَالَمِينَ لَهُ إِنَّهُمْ يَتَكَلَّمُونَ بِالْعِلْمِ عَلَى ظَاهِرِهِ  
دُونَ بَاطِنِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ ظَاهِرَهُ وَبَاطِنَهُ یعنی بدات خدا قسم است که من دانا  
ترم بان از دانا یان به آن زیرا که ایشان سخن میگویند بدانتن ظاهر آن و من میدانم ظاهر و باطن  
آنرا پس گفتند ذکر کن برای ما چیزی از آن را که از تو فرا گیریم فرمود  
وَاللَّهِ لَوْ لَا أَنَّ النَّفْسَ لَا تَمَارَةُ بِالسُّوءِ لَقُلْتُ بِدَاتِ خَدَاتِمِ اسْتِ كَرِ الْفَسْ اِرْ كُنْدُ

بدی بود هر آینه میگفتم گفته که آن از چه چیز است فرمود اِنِّیْ اَعْلَمُ اَنْهٗ یَبُوْنُ مِنْ  
 مِنَ الرَّیْبِیِّ الرَّجَاجِ وَالدَّهَبِ وَالتَّرَاجِ وَالحَدِیْدِ الْمَرْعَفِ وَرَجَاجِ  
 التُّخَّاسِ الْاَحْضَرِ لَکُنُوْرٌ لَّا یُوْنِیْ عَلٰی اٰخِرِهَا یُلْقٰی بَعْضُهَا بِبَعْضٍ فَنَقُصِّرُ  
 عَنْ ذَهَبٍ کَامِنٍ یعنی من میدانم که آن از زین رجاج و طلا و زجاج و زعفران الحدید و طلا  
 نبرس است گنجائی است که کسی با آن ببرد بعضی از آنها با بعضی دیگر تفکیک کرده میشود پس آه  
 میشود و ظاهر میشود طلای باطن آن گفتند یا امیر المؤمنین ما اینرا نمیدانیم فرمود  
 هُوَ مَاءٌ جَامِدٌ وَهَوَاءٌ رَاکِدٌ وَنَارٌ جَائِلَةٌ وَارْضٌ سَائِلَةٌ یعنی آن  
 آبت منجمد و هوایت ایستاده و آتش است ایستاده و زمینی است روان گفتند ما نمی فهمیم  
 فرمود لَوْ حَلَّ لِلْمَاضِیْنَ مِنْ اَهْلِ الْحِکْمَةِ اَنْ یَّکَلِمُوْا النَّاسَ عَلٰی غَیْرِ هٰذَا  
 لَعَلِمَهُ الصِّبْیَانُ مِنَ الْمَکَایِبِ وَهُوَ تَعَالٰی وَاهِبُ الْمَوَاهِبِ یعنی  
 اگر مصلح بود برای گذشتهگان از اهل حکمت که بغیر این سخن گویند هر آینه که در کتابها آرزو  
 و آیدند  
 و در کتاب قره اقامه تالیف شیخ ابی المعالی شمس الدین عجمی در فن صنعت که او را کتاب  
 در فن صنعت است موسوم شمس الثموس و در این فن بی نظیر است گفته که روایت شده از امیر  
 علی علیه السلام که فرمود اَلْمُوْمِنُ کَالْکَبْرِیْتِ الْاَحْمَرِ وَهُوَ الْاَکْبَرُ الْاَعْظَمُ  
 الَّذِیْ لَا شَیْءٌ اَعْظَمُ مِنْهُ فِیْ هٰذِهِ الصَّنْعَةِ  
 یعنی مؤمن مانند گوگرد سرخ است و آن اکبر بزرگتر است که چیزی از آن بزرگتر نیست در این  
 و قَالَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ  
 لَمَّا سُئِلَ عَنِ الصَّنْعَةِ اِنَّ فِی الرَّیْبِیِّ وَالتَّرَاجِ وَالدَّهَبِ وَرَجَاجِ  
 وَالمِلْحِ الْاَجَاجِ وَالكِبْرِیْتِ الْاَصْفَرِ وَرَجَاجِ التُّخَّاسِ الْاَحْضَرَ

وَالْحَدِيدُ الْمَرْعَفُ لَصَبْحًا يَسْقُرُ عَنْ ذَهَبٍ خَالِصٍ وَصَبِيحٍ خَائِلٍ بَيْنَ  
 چون پرسیدند از آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه از صنعت فرمود در زینق و زاج و طلا  
 درخنده و نمک تلخ و گوگرد زرد و زنگار بنرس و زعفران الحدید بر آینه روشن میشود صبح  
 از طلای خالص و رنگ خائل

و در کتاب حاجی الرموز و مقدار الکنوز تالیف فاضل حکیم دانشمند شیخ حسن پیرزاد کرمانی  
 که تالیف آن سال بمقتصد و سیزده هجری بوده از کتاب مناشیر در اکاسیر تالیف محمد بن حیدر  
 طبری روایت کرده که از امیر المؤمنین علی علیه السلام در بصره سؤال کردند از کیمیا در جواب  
 ایشان فرمود إِنَّ فِي الذَّهَبِ وَالسَّرَابِجِ (وَالسَّرَابِجِ) وَالزَّبْيِ الْخَرَابِجِ

وَالْحَدِيدُ الْمَرْعَفُ وَالنَّخَاسِ وَالْأَخْضَرُ وَالذُّهْنُ الَّذِي لَا يَحْرِقُ  
 وَلَا يُحْرِقُ لَكُوزٌ لَا يُؤْفَى عَلَى عَابِرِهِ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ صَالِحٌ  
 وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ  
 إِلَّا شَيْخٌ فَإِنْ أَوْشَابَتْ مُتَوَانٍ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا نَفَقَهُ  
 هَذَا فَاذْكُرْ لَنَا شَيْئًا نَأْخُذُهُ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّهَا فِي مَاءٍ جَامِدٍ وَ

هَوَاءٍ رَاكِدٍ وَارِضٍ سَائِلَةٍ وَنَارٍ خَامِدَةٍ یعنی بدستیکه در طلا و زاج  
 (نیز بدل و ثلثه) و جیوه تصفیه شده و زعفران الحدید یعنی زنگ آهن و زنگار رس و روغنی  
 که نمسوزد و نمیسوزاند بر آینه گنجامیت که عبور کننده بان راه نیابد مگر پیغمبر مرسل یا بنده شایسته  
 و بر آینه خبر داد مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر آن اطلاع نمیباید مگر پیغمبر مرسل یا بنده شایسته  
 یا جوانی و دامنه دست شده گفتند یا امیر المؤمنین ما نفهیمم ایضا بار آمدند که ما بخیزی که فرا  
 گیریم آنرا فرمود بدات خدا قسم است که آن در آب منجمد و هوای آبیاده و زمین جاری و آتش سخیله



و در بعضی از مؤلفات جابر حیان یافتیم که آنحضرت فرمود فی قِشْرِ الدُّجَاجِ وَ  
 فِیْلِجِ الْأُجَاجِ وَ زَبَقِ السَّخْرَاجِ دَوَاءٌ لِکُلِّ مَخْجَاجٍ یعنی در پوست تخم  
 مرغ و مگس تخ و جیوه تصعید شده دوائست برای هر محتاجی و نیز روا کرده است  
 از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده إِذَا احْتَرَقَتِ الرَّهْرَهَةُ فِي الْعَقْرَبِ  
 مِرَارًا كَثِيرَةً وَيُقْرَبُ الْقَمَرُ طَلَعَ الشَّمْسُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ یعنی هرگاه مس  
 چندین مرتبه بسیار در گوگرد بسوزانند و به نقره طرح کنند طلا طالع شود اگر خدا بخواهد

### و در بعضی از کتب اهل فن بدیم

که از سید بن طاوس نقل کرده بود که گفته است بدانکه امیرالمؤمنین علیه السلام از اصحاب  
 کیمیا بوده و از او سوال کردند از صفت زئور هِیْ اَخْتُ النَّبُوَّةِ وَعَصْمَةُ الْمَرْوَةِ  
 وَ النَّاسُ يَتَكَلَّمُونَ فِيهَا بِالظَّاهِرِ وَ اِلَى لَا عِلْمَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا  
 هِیْ وَ اللَّهُ مَا هِیَ اِلَّا مَاءٌ جَامِدٌ وَ هَوَاؤُهَا كِدٌّ وَ نَارُهَا مِدَّةٌ وَ  
 اَرْضٌ سَائِلَةٌ یعنی آن خواهر نبوت و حافظ مروت است و مردمان در ظاهر آن سخن  
 میگویند و من میدانم ظاهر و باطن آنرا و آن نیت گراب نمجد و هوای آبیاریه و آتش بی ستمه  
 و زمین جاری

و در جلد نهم بحار الانوار روایت کرده که در اثنا خطبه خواندن از آنحضرت پرسیدند که آیا کیمیا وجود  
 دارد فرمود که الْکیمیَاءُ کَائِنٌ وَ هُوَ کَانَ وَ سَبْکُونَ یعنی کیمیا بوده و هست خواهد  
 بود پس گفته شد که آن از چه چیز است فرمود إِنَّهُ مِنَ الزَّبَقِ السَّخْرَاجِ وَ الْأَسْرَبِ  
 وَ السَّرَاجِ وَ الْحَدِيدِ الْمَرْعَفِ وَ زَبَقِ النَّخَاسِ الْأَخْضَرِ الْجَبُورِ لَا تُوقِفُ  
 عَلَى عَابِرِهِنَّ فَنَقِيلَ فَمَهْمُنَا لَا يَبْلُغُ إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ اجْعَلُوا لِقَعْنِ  
 اَرْضًا وَ اجْعَلُوا الْبَعْضَ مَاءً وَ اَفْلِحُوا الْاَرْضَ بِالْمَاءِ وَ قَدَّمَ قَبِيلَ

زِدْنَا يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَا زِيَادَةَ عَلَيْهِ لِأَنَّ الْحِكْمَاءَ الْقَدَمَاءَ  
 مَا زَادُوا عَلَيْهِ كَيْمًا يَنْلَعَبُ بِهِ النَّاسُ يَعْنِي فَرَمُوا أَن يَمْنَى كَيْمًا بِرُجُوبِهِ  
 مَصْعَدٍ وَسُرْبٍ وَزَاجٍ وَزَعْفَرَانٍ الْحَدِيدِ وَزَنْجَارِمْسٍ بِنِزَابِكِرَةٍ كَمَا حَبَّرَ كُنْزَانِ دَرَايَزَاهُ بِهِ أَنَّ  
 وَاقِفٌ نَيْتَهُ بِسِ بِنَاخَضَتْ كَقْتَهُ كَمَا فَمَ مَا بَانَ نَمِيرُودُ فَرَمُوا بَعْضُ أَزْزَمِينَ وَارْدَمِيدُ وَبَعْضُ  
 آرَاءِ آبٍ وَارْدَمِيدُ وَزَمِينَ بَانَ آبٍ رَسْكَارِ كَمِينِ تَامِ اسْتِ بِسِ كَقْتَهُ زِيَادَتِ رَبَّيَانِ كُنْ يَا امِيرَ  
 الْمُؤْمِنِينَ فَرَمُوا زِيَادِي نَدَارُ دَرِزِيَا كَمَا رَمِشِينَ زِيَادَتِ كَقْتَهُ تَامِرِ دَمَانَ بِرَانَ بَارِزِي كَقْتَهُ  
 جَلْدُ نَهْمِ حَبَّارِ الْأَنْوَارِ

روایت کرده که معاویه از علی علیه السلام پرسید در موضوع عمل کیمیا و اکیر آن قال علی  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِي السُّجَّاجِ وَالتُّرَّاجِ وَالتُّرَيْبِيِّ السُّجَّاجِ وَفِي السُّرِّ  
 بِيضِ الدُّجَّاجِ وَالتُّرَّجَارِ الْأَخْضَرِ وَالتُّرَّجَارِ الْكُوزِ لَا يُوْتِي  
 إِلَّا آخِرَهَا فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ هَوَاءٌ رَاكِدٌ  
 وَمَاءٌ جَامِدٌ وَأَرْضٌ سَائِلَةٌ وَنَارٌ خَامِدَةٌ

فرمود علی علیه السلام که در شیشه و زجاج و حیره مصعد و پوست سفید تخم مرغ و زنجار سبز و  
 زعفران الحدید هر اینه کجما نیت که باخر آن نخواهند رسید پس معاویه گفت زیاد تر بگو یا امیر  
 المؤمنین فرمود هوای است ایستاده و آبت نمجد وزمین است جاری و آتش است مثلله

و فرمود

إِنَّ فِي الْأَسْرِنَجِ وَالتُّرَّاجِ وَالتُّرَيْبِيِّ السُّجَّاجِ وَالتُّرَّجَارِ الْكُوزِ لَا يُوْتِي  
 إِلَّا آخِرَهَا فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ هَوَاءٌ رَاكِدٌ  
 وَمَاءٌ جَامِدٌ وَأَرْضٌ سَائِلَةٌ وَنَارٌ خَامِدَةٌ  
 وَسُئِلَ عَنِ الْكَيْمَاءِ فَقَالَ التُّرَيْبِيُّ الْمُصْعَدُ الْحَمْرُ وَالْأَسْرَجُ الْمَذْبُورُ

مَعَ الْمَعْنَى وَالْحَدِيدِ الْمَدْبُورِ وَالنَّخَاسِ الْمَكْحُوسِ الْحَمِيرِ یعنی سوال کرده شد  
 آنحضرت از کیمیا و نمود زین مصعد محتر و سرخ بدیر شده با مغنیا و آهن بدیر شده و مس  
 نکلیس یعنی آبگ شده که مراد از آن راسخ است میباشد و مغنیا نام نخلی سنگی است  
 نزد برقیثا و بغاری رنگ کاسه گویند و کاسه گران بان کاسه و اشال آن رنگ میکنند  
 و از اکثر آن سرب حاصل میشود و او پنج نوع میباشد سیاه و مایل سیاهی و سرخ و  
 سفید و بیرون سرخ و اندرون زرد میباشد و در تمام اقسام آن نقطه ای سفید دارد و حشها  
 در آن ظاهر است و بعدری درخشندگی دارند و گدازنده شیشه و صاف کننده آنت  
 و آرزاقابل رنگ گرفتن میکند و با آهن نیز همین عمل را میکند محمد بن زکریا گوید که آن  
 دو نوع است یکی راسخا نامند و آن نوع ماده آنت و با زرمی میباشد و دیگری مایل سیاه  
 میباشد و حدیدی است و آن زراست و بقول اکثر حدیدی آن سیاه و ذهبی آن زرد  
 و قضی آن سفید و نخاسی آن سرخ میباشد

اشعنا منسوب بعلى عليه السلام است

در کیمیا که از در نسخه قدیمی خطی یافته که تاریخ کتابت آن در سال نصد و هجری بود  
 بِاطَالِبِ الْأَسْرَارِ فِي الْأَسْمَاءِ  
 لَكِنَّهُ الْمَرْجُوعُ بِالْأَهْوَاءِ  
 تَحْتَجِي بِهِ الْأَشْيَاءُ بَعْدَ نَهَائِهَا  
 خُذْ مَا لَهَا مِنْ بَيْنِ خَمْسَةِ أَجْمِ  
 وَأَمْزِجْ بِأَرْبَعَةٍ إِذَا حَصَلَتْهَا  
 مِنْ بَعْدِ عَمَلِكَ بِاسْمِهِ وَصِفَائِهِ  
 وَاعْسَلْهُ بِالْمَاءِ الْمُضَاعَفِ حُرَّةً  
 إِنَّ الَّذِي تَبْعِيهِ عِنْدَ الْمَاءِ  
 فِي غَالِبِ التَّرْكِيبِ فِي الْأَنْشَاءِ  
 فَسَرَّاتُ الْأَحْيَاءِ فِي الْأَنْوَاءِ  
 مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ عَلَى اسْتِقْصَاءِ  
 لِتَمَامِ مَا يَهْدِي مِنَ الْخُدْمَاءِ  
 وَكَمَالَ عِصْمَتِهِ مِنَ الْأَسْوَءِ  
 حَتَّى تُنْطِقَهُ مِنَ الْأَقْدَاءِ

مِنْ عَلَيْهِ نَدَعُو إِلَى الْأَدْوَا  
 حَتَّى تَكُونَ لَيْنَ الْأَجْزَاءِ  
 مَرِيحَةُ السَّيَالِ فِي الْأَعْضَاءِ  
 أَنْ لَا يُجَفِّفَهُ سَعِيرُ هَوَاءٍ  
 فِي عَسَجِدٍ أَوْ فِضَّةٍ بِضَاءٍ  
 لَتَعًا وَمَيْقَاتِ الْكَلِمِ لَوَاءٍ  
 تَشْكُو مَمْرَلَهُ مُهَيَّبٌ تَمَاءٍ  
 وَأَرْدُدُهُ لِلْسَّرِقِينَ فِي الطَّمَاءِ  
 فَبِعَادَةِ مَغُورًا بِذَلِكَ الْمَاءِ  
 فَبِرَاكِ مَاءٍ شَيْبَ الصَّفْرَاءِ  
 وَبِضَانٍ مِنْ تَشْفِيفِ كُلِّ هَوَاءٍ  
 سَقَيْنَهُ فِي أَوَّلِ الْأَنْشَاءِ  
 فَبِرَاكِ مَاءٍ مِنْهُ أَخْرَمَاءُ  
 صَبَّتْ بِحَوْلِ بَحْلَةٍ حَمْرَاءُ  
 أُخْرَى وَحَفِظَ حَفِظَ ذَلِكَ الْمَاءِ  
 أَرُوْبِنَهُ فِي أَوَّلِ الْأَبْدَاءِ  
 فَذَا رَمَاهُ بُقْبَهُ لِلزَّرَاءِ  
 مِنْ ذَانِهِ مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ الْمَاءِ  
 مِنْ ذَانِهِ وَاجْعَلَهُ خَيْرَ سِفَاءِ  
 لِلأَوَّلِ الْمَشْبُوبِ بِالصَّفْرَاءِ  
 سَقِي وَفِي شَرْبٍ مِنَ الْأَمْوَاءِ

فَإِذَا أَرَاكَ بَيَاضَهُ مُتَبَرِّبًا  
 اسْتَحْقَهُ فِي صَدْرِ الْجَارِدِ نَاعِمًا  
 وَخَذِ الَّذِي عَنْهُ نَلْوَنُ جِمْهَ  
 قَطْرَهُ فِي الْأَيْتِي وَاحْفَظْ مَانَهُ  
 وَأَعْمِرْ بِهِ الْمَشْحُوقَ فِي فَارُورِهِ  
 وَادْفِنَهُ فِي زَيْلِ الْجِبَادِ لِبَالِيَا  
 ثُمَّ انْزِعْهُ تَجْدَهُ دُونَ بِقَابِهِ  
 فَأَعْمِرْهُ ابْضًا مِنْهُ ثَانِي مَرَّةً  
 شَهْرًا وَخَسْمًا يُخْرِجُ عَاطِسًا  
 أَحْدَى وَعَقْدِي عَشْرَةَ وَتَرْبَلَهُ  
 فَبِرَاكِ عَنْهُ بِحِكْمَةٍ وَلِطَافِهِ  
 وَبِعَادَةِ ذَلِكَ الْجَيْمِ مَغُورًا بِمَا  
 فِي بَيْتِهِ الْمَغْرُوفِ سَبْعَةَ اسْتَبِجْ  
 كَالرَّدِّ شَيْبَ بَرَجِسٍ فَكَانَتْهُ  
 فَبِرَاكِ ذَلِكَ الْمَاءِ فِي فَارُورِهِ  
 وَبِعَادَةِ ذَلِكَ الْجَيْمِ مَغُورًا بِمَا  
 مَا دَامَ بَقْبَلُهُ وَلَا بَرْمِي بِهِ  
 وَتَرْبَلُ مَا بَعْطِيكَ مِنْ مَائِهِ  
 لَكِنْ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي أَعْطَاكَ  
 ثُمَّ الَّذِي يَتَلَوُّهُ حَتَّى يَنْتَهِي  
 وَلَسْتَ كُنْتَهُ بِزَيْلِهِ مَا دَامَ فِي

قال الحكم بمجلس الحكماء  
 لبرود كبروا أنا بيكل ذكاء  
 والمشتري بالفضة البيضاء  
 مثقال درهما ما يعبر وفاء  
 نبعاً الى من جملة الانباء  
 ومجرب ذي فطنة وركاء  
 في بيننا هذا على استيفاء  
 في ثاني الكلمات للشعراء  
 قطرو ولكن من حروف هجاء  
 او اخر الاشكال قبل الباء  
 وسط الثلاثة نائغ غباء  
 فهو الذي اعنى بغير مرء  
 وبذا المثال سعادة السعداء

فاذا ارتوى من كل ما اعطاه  
 هذا هو الاكبر قد دبرته  
 وبرود مرجحاً اذا اجر بته  
 وتلقى منه على رطل عطار  
 فيكون اكسراً عطاراً كله  
 جاءت به الفاظ شخص صادق  
 قد بان ما قد كان كنت رحرته  
 في ردها هو اخر في اول  
 فاذا جهلت مقالتي فابحث على  
 يبلوه قوم الحروف مبهيناً  
 وهو الثلاثة احرف مرقومة  
 فاحذ فده وانظرا بذلك دونه  
 فبذا ايرت السخ جوداً اخاليساً

للمؤلف العاصي

سينه از نار خون سيناشده  
 لايق زنجير و محبس خانه شد  
 شد بهار عمر را انگام دي  
 مي ندانم خود جواني چون برفت  
 شور و غوغايم عجب طغيان گرفت  
 از رسوم اين و آن بيگانه ام  
 يا فتم من خویش را شناختم  
 واله و مبهوت سرگردان شدم

ديده دل اندكى بنا شده  
 از خسر ديگانه و ديوانه شد  
 فاش گويم پرده داري تاكي  
 شصت سال از عمر من افزون رفت  
 دود سودايم دماغ جان گرفت  
 عاقلان ديوانه ام ديوانه ام  
 ديده بگشودم نظر انداختم  
 در خودي خویشم جبران شدم

دیدمی بیرون نیستم  
 انقلا باقی را محبوب داشت  
 دست پروردی از آن صورت گرم  
 هستی من نیست از من از وی است  
 او نهادستی بیایم بندگی  
 پاره شد گر بندگی پران شوم  
 مرغ پیمان را خورد مردار خوار  
 یا بزیر خاک پنهانش کنند  
 من چه گفتم توجه فهمیدی از آن  
 گر شدی پران بدست آن پری  
 وز مکان در لامکان گیری مکان  
 اذن سنی گویدت آن دلنواز  
 آب و دانه بددت از فضل خویش  
 قاب قوسین تو او ادنی شود  
 بگری سه خلیفتی للبقا  
 وارهی از فتنه دار غم و

### طریق را لا یافتن بمقام قرب

یوسف دل جانب مصر جلال  
 نغمه عشاق را آغاز کرد  
 دوستان را داستانی تازه تر  
 پرده در شد عالم اسرار را  
 لبتان نشاخته دست از تریخ  
 ره سیر شد تا شود محو جمال  
 باز آهنگی همایون ساز کرد  
 ارمنان آورد در پیش نظر  
 اندک افشا کرد ستر یار را  
 رنجبه ناگردیده از این دست پنج

بچود از خود گشته دزدل بچینبر  
 ان هو الا ملک شد ذکرشان  
 اینک ای دل اندکی همشپار شو  
 پست با بر عالم ناسوت زن  
 جسم را بگذار و با جان یار شو  
 چند جان را میکنی پاست تن  
 خاک را بگذار و بر افلاک رو  
 مرغ لاهوتی بسپار پرواز کن  
 از حنیض تن بر فعت بر شتاب  
 مان و بان ایطایر قدسی مکان  
 جان خود را کن رها از دام آرز  
 با نیازی بی نیاز از آرز شو  
 چشم و گوش جان و دل را باز کن  
 بر در سبع المثانی راه یاب  
 خامه ده طبع را زین فاخته  
 نیت این سبع المثانی جز که او  
 روح آن باشد رسول ذی الجلال  
 لیک در ظاهر حیات و علم دان  
 ششمین بیانی و هفتم کلام  
 ذات پاک حق بود حتی و علیم  
 هم سبع و هم بصیر مطلق است  
 داده حق سبع المثانی بر رسول

بر کشیده بانگ ما هتذا بشر  
 عاجز آدزین تحتی فکرشان  
 کوششی کن واقف اسرار شو  
 جانب لاهوت بر پر زین بدن  
 عشق باز عالم اسرار شو  
 مان بسپار این گنده از پا بر کن  
 در بساط قرب حق چالاک رو  
 پروبال همت خود باز کن  
 اوج گیر و خویش را کن کامیاب  
 بر فراز عرش بمن آشیان  
 بر در دلدار زن دست نیاز  
 و ز خودی بگذر بحق دمساز شو  
 سیر شهرستان عشق آغاز کن  
 طبع را بگذار و زین در رخ متاب  
 بر شام جان رسان این راحه  
 است او صافش همه زو صاف هو  
 مصطفی خورشید افلاک کمال  
 هم اراده قدرت و سمعش بخوان  
 این بود سبع المثانی و السلام  
 هم هرید و هم قدیر و هم کلیم  
 جمله را مجبلا ولی بر حق است  
 کاندرا آن حیران شده اهل عقول



جلوه های حق از آن پیداست  
 چشم جهانی کجا تاب آورد  
 جز که در آئینه بیند روی او  
 حق در این آئینه دارد جلوه  
 زین سبب خوانده است وجه <sup>ان</sup>الکاشف  
 آل احمد مادی حلقه و بس  
 شو از این سبع المثانی کایاب  
 پیش از این اینجا مجال گفتگو  
 باش واقف تا که گویم بعد ازین  
 یادم آمد از جنون خوشتن  
 زین سبب پچیده ظواهر سخن

### در مذهب کبر و عجب و بیاحال هوا پرستان

تا زخم بر هم اساس خانگی  
 که بود این شیشه خود بشکستی  
 دیده و اکن بین عجب رنگ آدر است  
 بندگی کن بندگی کن بندگی  
 نیستی جز قطره آب سنی  
 قطره ای دعوتی قاموسی کن  
 اسب عسر خویش را پی کرده ای  
 آنچه رفت از عسر شب بدیا که روز  
 خوشتن را ز اهل حق پنداشتی  
 خرق کمان شد گواه امامت  
 گو چه شد آثار شب بیداریت

باز گشتم جانب دیوانگی  
 بشکن من شیشه ما و د سنی  
 شیشه ما و د سنی رنگ آدر است  
 آورد ما و د سنی شر مندی  
 تو که هستی کریمنی دم میزنی  
 رو بهی هستی تو طاوسی کن  
 سالها از عسر ره طی کردی  
 خود نفهمیدی نفهمیدی هنوز  
 شام بود و خود تو روز انکاشتی  
 کوفت یاهت گر تو هستی آفتاب  
 کوه گواه دعوی دینداریت

حقیقت آثارش بغزافی المثل  
 کونش نش گو سعیدی یا شقی  
 چون خرننگ از چه خود دامنده ای  
 حق نمائی گو چه شد اطوار حق  
 ظاهراً قرآن اگر خوانی چه سود  
 که تو گوئی امت حرفت بی اساس  
 حال تو بار رسردان این طریق  
 شیخ طوسی و محقق تاشهید  
 هر یک از پیشینیان با سداد  
 کوشانت از کرامت و السلام  
 بوده با آیات علمشان دلیل  
 با خدای خویش حالی داشتند  
 در دو ذکر و الصالی داشتند  
 بوده ایشان زانه تنها قال و قیل  
 باغ دین از فیضشان شاداب بود  
 حجت اسلام و آیات اللہ کنند  
 باز گو اینک تو را چه بود نشان  
 گر خلف هستی چسبند ہی اثر  
 آنچه را زیبا بود در این مقام  
 (توبه سقیم چه میمانی بگو)  
 فرقا باشد عمل را با اکل  
 خامه ز حشم زبان را سر بزین

از اطاعت گر تویی حق را مثل  
 سالها پرورده ذکر حق  
 تا مرون التماس با لبر خوانده ای  
 اهل حق گر تو کو آثار حق  
 اصطلاحاتی اگر دانستی چه سود  
 کار پاکان را نمیکیم قیاس  
 میکنم نظیر بهرت ای رفیق  
 از صدوقین و کلینتی و مفید  
 سیدین و جلی و مقدار راد  
 از شیخ تا صفائی تمام  
 هر یک از این پاکبازان جلیل  
 هر یک از ایشان حجابی داشتند  
 ساحت عز و جلالی داشتند  
 خرق عادات و کراماتی جلیل  
 آفتاب زهدشان در تاب بود  
 میتوان گفت آیت وجه اللہ کنند  
 بدگواه گفته ایشان فعلشان  
 این پدر را تو بیباشی پس  
 گفت خوش گوینده نیکو کلام  
 (پیر را آنچه هستی ماند به او)  
 زینت علم است عالم را عمل  
 طعن بر بیچارگان کمتر بزن

فوق سر ذی علم می باشد علم  
 این یقین را از کجا آورده ای  
 شاید آن مادیون ز تو برتر بود  
 نحو صرف و منطق و فقه و اصول  
 ذوق اهل ذوق را کی یافتی  
 رفتن ره نیت جز به سر وصال  
 عمر تو در عجب و در کبر دریا  
 امر بالشی نهی ضد را مقتضی است  
 لا ضرار و لا ضرر خواندی بسی  
 امر فیه مائی بحجز و انکار  
 ذکر یارب یارب تو بر لبست  
 ناز ذات الصدر تو در استغاث  
 لا نسلم را مسلم داشتی  
 فخر رازی را مشک خوانده ای  
 علم ظاهر صنعت است امی تیر هوش  
 علم ظاهر با عمل باشد نکو  
 عقل اول چونکه در علم صنعت  
 خویش را بشناس تا عارف شوی  
 باب علم رحمة للعالمین  
 من عرف نفسه عرف ربه گفت  
 رأس آفات است خود شناختن  
 بین چه خوش گفت آن حکیم زنده دل

بست خود یعنی عذابی بس الیسیم  
 که تو خود گوی سعادت برده ای  
 هر کسی را شاه می در بر بود  
 جنگلی فرزند کو حال و وصول  
 غیر طب و یاسی کی یافتی  
 کو و صالت اندکی چشمت بهال  
 صرف شدنی در رضای کبریا  
 دانه و عسرت ندانی منقضی است  
 لیک با عکس نمودی مسد می  
 کبر یابی از چه کردی احتیجار  
 دل چرا غافل ز فکر یارب است  
 از چه بیزاری تو از صفت نعال  
 از چه اعلم خویش را پس داشتی  
 اسب سبقت را تو از وی را بدی  
 تا توانی تو بعلم حال کوش  
 روز تقوی علم باطن را بجو  
 معرفت را اول هر علم گفت  
 وانکه از سر خدا واقف شوی  
 عارف پابند امام متقین  
 غیر سعد و دی ندانم کی شفت  
 با هوا نرد محبت باختن  
 آنکه از حرفش شود دلها نخل

آزین گوید تورا این آرزین  
 تا که عقلت با عمل کرد آرزین

( آنقی نبود بر ازنا شناخت تو بر یارو ندانی عشق با حقت )

علم حقیقی و معرفت واقعی از راه  
تقوی و پیروی از آل محمد صلوات  
اللہ علیہم حاصل میشود پس

ز اب تقوی شست و شوده خویش را	مان بکش این نفس کافر کیش را
علم را میدان که نبود غیر نوز	کو بود از مظلم ناپاک دور
اتقوا اللہ یعلّمکم بخوان	زاد این سره برا بجز تقوی بدان
در درون مظلم اهل گناه	می نه بد بد ذات حق این نوز راه
اتقوا اللہ با وسیله تو ام است	خی سببیه جا بدوزار اقدم است
این وسیله جز علی و آل نیت	بی وسیله دان که علم حال نیت
رهنما جز آل ط نیت کس	راه حق منهاج ایثانت و بس
پیر و قطب و مرشد و شیخ و مراد	نیتند این جمله استاد رشاد
از ره آل علی اشیار سوار	گول هر غولی محور بیدار سوار
از طریق اهل تقوی راه یاب	وز عبادت خویش را کن کامیاب
رو تو در دار الشفای مصطفی	از طریق کعبه صدق و صف
قائم بر حق امام منظمه	مهدی مادی ولی مستتر
زان طبیب قلب در مانی بگیر	نوش داروی خدا خوانی بگیر
او است حق و امت آگاه از صمنز	در شاد شعیان را دستگیر
منظر اینی آن الله است او	وز قلوب خلق آگاه است او
مادی است و داد خواه و چاره ساز	است بر ذلداد کایش دل نواز
معدن احسان و کان رحمت است	رهنمای راستان امت است
اهل تقوی باش تا امت دهد	فیضها در گاه و بیگانه است دهد

طریق را ایافتن بعام ستر که سبب ارتقاء  
 بمدارج کمال است تا بر حد مرفعی  
 از کشف رموز خفایان حضرت علی علیه السلام

بیرالمعانی

قال الصادق علیه السلام فی وصیته لابنه یابن ابی اجمهد بنی  
 تعلم علم السیر فان بركته کثیرة اکثر مما تظن یابن ابی من تعلم  
 علم العلانیه وترک علم السیر بهلک ولا یسعد ثم اعلم ان  
 هذا العلم اعطانی لا تکلفی الا ان الله یعطیه العبد

بحسن جهده یابن ابی ان اردت ان بکرمک ربک بعلم السیر  
 فعلیک ببغض الدنیا واعرف خذ منه الصالحین واحکم امرک  
 للموت فاذا اجمعت فیک هذه الخصال الثلاثة یکرّمک ربک

بعلم السیر فرمود حضرت صادق علیه السلام در وصیت خود به پسرش ای پرک من  
 کوشش کن در یاد گرفتن علم ستر (یعنی معرفت بولایت) زیرا که برکت آن بسیار است  
 بیشتر از آنکه گمان کنی ای پرک من کسیکه یاد گیرد علم ظاهر را و ترک کند علم باطن را  
 میشود و سعادت نمی یابد پس بدان که این علم عطا کردنی است بدون آنکه کلفتی در آن  
 باشد الا اینکه خدا عطا میکند آزا بنده ای بسبب نیگونی کوشش او ای پرک من اگر  
 میخواهی که اکرام کند تو را پروردگارت بعلم ستر بر تو یاد که کیسند دنیا را در دل گیری و  
 شناسی قدر خدمت شایستگان را و محکم کنی امر خود را برای مردن پس چون در توحیح شد  
 این سه خصلت اکرام میکند تو را پروردگارت به دانستن علم ستر  
 مضمون حدیث اثر طبع مؤلف ناچین

در وصیت با پسر گفت ایچنین  
 که مبارک باشد آن بی انتها  
 دون علم ستر تو میدان مالک است  
 آنکه او از علم ستر شد بچمبر  
 که بجن جسد عبد آید تهرین  
 نماید اندر دست ای عالیجناب  
 وز حصولش حل هر مشکل بنود  
 تا بیابد دل ز نورش تجلیه  
 علم ستر است آن که می بخشد خدا  
 علم ستر مقصد بودنی علم سور  
 گر تو اش خواهی برو تقوی بیار  
 منتفع زان هم تقی و هم ثقی است  
 فاسق و فاجبر ظلوم و هم عنود  
 حق و باطل رطب و یابس بافتن  
 جز تقی کس را نباشد دسترس  
 اندر این موضوع کی نور بصیر  
 ره بسوی علم ستر بنماید ت  
 مان کن با دوستی بروی نظر  
 باش در انجام خدمتشان دلیر  
 پیش از آنکه مرگ در یابد تورا  
 حق نماید علم ستر بر تو عطا

صادق آن سر حلقه اهل یقین  
 کی پسر در علم ستر کوشش نما  
 آنکه اندر علم ظاهر سالک است  
 از سعادت دور ماند ای پسر  
 بی تکلف علم اعطای نیت این  
 یعنی این علم از طریق کتاب  
 لیک از تقوی توان حاصل نمود  
 کوشش اندر تخلیه پس تخلیه  
 علم که تقوی بدست آید تو را  
 آنکه فرموده است خود العلم نور  
 علم ستر جز متقی را نیت یار  
 علم ظاهر صفت است و نور نیت  
 مسلم و کبر و رضا را و یهود  
 جمله بتوانند آن را یافتن  
 لیک علم ستر خود آن نور است پس  
 زین سبب فرمود صادق با پسر  
 گر که خواهی حق گرامی داردت  
 گیر در دل بعضی دنیا ای پسر  
 خدمت شایگان را میپذیر  
 به بردن امر خود محکم نما  
 این سه خصلت چونکه جمع آمد تورا

## در بیان خواص رؤس در بیداری فوائد عظیمه ان

در قرائت این غریمت و دعوت فوائد بسیار و خواص بیشاری نقل شده و بعضاً آثار عریبه و عجیبه ای دیده شده زینهار که بغیر نباید آموخت که موجب فساد و هلاکت خود او و دیگران شود بلکه خواننده از روی تقوی و تقدس و صلاح باید مداومت کند و عجب آب آرزایید و اگر خواهی کیفیت بر احوالی و هر طبعی که باشد از در دیده و گریخته وزن غائبه و حاضره بدانی که فعل و عمل او چگونه است یا شکلی را میخواهی حل کنی یا اراده که کرده ای بدانی خیر است یا شر یا آنکه صفت و علوم غریبه ای میخواهی از برای خود یا از برای دیگری که از تو سوال کرده خواهی بر تو ظاهر شود در وقت خواب این دعوت را با آیات مذکوره بخوان و نویس این دعوت را با آیات مذکوره و در زیر سر بگذار و بخواب با مرحقالی جمیع امور و احوالها را بتو معلوم خواهند کرد و آیات مذکوره در سوره انفصام است از آیه و غنچه مفتاح الغیب تا آیه و كذلك نوحی ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیكون من المؤمنین و این آیه را نیز بنویس هذا کما بنا بنطق علیکم انا کما نستنجح ما کنتم تعملون و نیز بنویس اجیبوا یا اخدام هذه الاسماء و اوتی فی وقتی من تمثیل لی علی صورة بشر و بفعل ما هو فاعل قد اخی من غرائب الاشکال اکتفوا الغطاء و الحجاب المظلم و لا تسروا علی امرنا بیخی و تفعل ما انا اعلمه من جمیع سیرها و اوضحوا و بینوا لی حتی یتبینه بحق هذه الاسماء و اسرارها

و اگر نخواهی مافی الضمیر کسی را بدانی و آشکار شود بر تو کاریکه شخصی آزا از تو پنهان کرده و بدانی طفلی را که در رحم مادر است پسر است یا دختر چون اعمال مذکوره را بعمل آوری بر آن واقف خواهی شد و از جمله عجاب این دعوت آنستکه اگر



بخوابی در خواب بینی و قایمی را که چه رو میدهد و همچنین بدانی که مال دزدیده را بکدام  
 طرف برده اند و دزد کجاست و چه نام دارد و ضو بگیر و در وقت خواب این دعوت را  
 بخوان و بنویس بر کاغذی و در زیر سر خود بگذار و بخواب که حقتالی بر تو جمیع آنها را  
 ظاهراً گرداند و دزد را بصورتی و بیانی که تو بشناسی در خواب بتو نشان دهند و باید  
 که هر غلی که میکنی کتابت غریمت را بر عفران حل کرده نویسی و در وقت کتابت و دعوت  
 غریمت بخور عود و لبان و عاقر قرحا و مصطکی بجا بربری و چون این کار را بکنی هر چه خواهی  
 همه را در خواب مشاهده خواهی کرد و احوال غائب را بتو بگویند که زنده است یا مرده  
 و اگر خواهی کسی را در محبت خود گرفتار کنی بنویس نام آن شخص و نام خود را و غریمت را بخت  
 مرتبه بخوان و اسماء رؤس اربعه را نیز بخت مرتبه باین قسم بخوان که **اَجِبْ يَا مَآذِرُ**  
**اَجِبْ يَا كَطْمُ اَجِبْ يَا قَصْوَرَةَ اَجِبْ يَا طَيْنِكَلْ** و مکتوب در زیر فراش  
 خواب خود بگذار و با وضو بالای آن خواب تا مطلب حاصل شود و اگر خواهی که از  
 دشمن انتقام بگشی باید که چهار سنگ از نهری برداری و اسماء رؤس اربعه را بر آن  
 نقش کنی با آنها نیکه قتل ذکر شد و بعد از آن بخت نوبت غریمت را بخوانی و نامهای  
 رؤس اربعه را با آیه نیکه بر سنگها نوشته ای بخت مرتبه بخوان و در جای **اِنَّتَقِمُ مِنْ**  
**فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ** اسم آنکس را بگو با آنچه در حق او اراده کرده ای مانند بیماری یا زایل شدن عقل  
 یا بستن زبان او پیش از تمام شدن بخت دزد فراد حاصل شود و هر گاه اراده کنی که  
 اینها را از او رفع کنی باید که این سنگها را در صفحه ای کنی و به آب بشویی و آب را در آن نهد  
 سنگها را برداشته ای بریزی باطل میشود و قائل باید از خدا ترسد و از برای هر کسی  
 کند که کسیکه مستحق باشد و اگر نه بعد از خدا گرفتار خواهد شد و نامهای رؤس اربعه  
 را که بر سنگها باید بنویسی اینها است **اَوَّلُ نَبْوِیْ** یا **مَا اَذْرَوْکُلَّ عَوْنًا مِنْ اَعْوَانِکَ**  
**بِاَلَا نِنْفَامِ مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ خُذُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ اَلْحَمَّ صَلَوَهُ وَ**  
**اَفْعَلُوْا بِهِ کَذَا وَ کَذَا** و بر سنگ دوم بنویس **اَجِبْ يَا كَطْمُ وَاَسِرْ عَوْنًا**

مِنْ اَعْوَانِكَ فِي كَذَا وَكَذَا فِي حُبِّ نَاكُطَمٍ اَنْ لَا تَعْلُوهُ وَبِرَبِّكَ  
 سَوْمِ نَبِيسِ اِحْبَابِ نَاقَصْوَرَةَ وَاَسْرِعُوْنَا مِنْ اَعْوَانِكَ فِي كَذَا وَكَذَا  
 صُوْصَمِتْ عَدَا اَلَانَ عَدَا اَلَانَ اِخْطِرْ عَقْلًا وَاَبَا مَرْمَمِ بِحَقِّ اَمْرِنَا  
 بِه مِنْ غَيْرِ نَاخِيْرٍ نَاقَصْوَرَةَ وَبِرَبِّكَ چَارَمِ نَبِيسِ اِحْبَابِ نَاطِيْكَلِ  
 وَاَمْرٍ لِحَدِيْمَتِكَ بَقَضِي لِي حَاجَتِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ بِحَقِّ  
 نَاجِيْكَ وَقُوَّةِ اَجْدَا دِيْكَ دَرْدَمِ طِيْكَلِ دَرْدَمِ وبعده از آن بياور باره  
 سورمه ای و آرزای بر که آلوده کن و سرکه برویش بمال و آن سنگها را در میان پارچه  
 گذارده و پیچ و در حالی که آب جاری میشود در کنار آن دفن کن و باید کتاب سنگها را  
 با قلم سین کنی و اگر عمل را در شب کنی باید آخر شب باشد و اگر در روز میکنی اول صبح  
 باشد که مقصود حاصل میشود و اگر خواهی که هر حاجتی داری روا گردد مثل اینکه خواهی  
 در پیش بزرگان عزیز باشی و حاجت تو را بر آورند اسماء مذکوره را بنویس یا ایندعا که ذکر شود  
 بِرِکَاغْذِي وَدَعَايِنْتَ يَا خُدَّامَ هَذِهِ اَلْاَسْمَاءِ اِرْزُقُوْنِي خَيْرَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ  
 وَبِمَكُوْنِي مِنْ قَبْلِهِ حَتَّى اَصِلَ مَرْوَةَ نَهْ وَاَمُوْدَ نَهْ يَا اَيْهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا  
 لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ اٰذُوْا مُؤْمِنِيْ مُرَّةً اَللّٰهُ يَمَّا نَالُوْا وَاَوْكَانَ عِنْدَ اللّٰهِ  
 وَجِيْهًا وَاَحْرَقْ عَنِّيْ وَاَجْعَلُوْهُ عَلَيَّ شَفِيْعًا وَاَلْحَاجَتِيْ فَاِضْبَا  
 و در جانی بلند بگذار و بعد از عشا یا وقت بر آمدن آفتاب این دعوت بزرگوار زاده مرتبه  
 بر آن بخوان که اگر روز عمل کنی تا شام مقصود حاصل میشود و اگر شام عمل کنی صبح بر آید  
 میزسی و اگر خواهی مطلبی که داری بزودی بر آورده شود این دعوت را بنیت مطلوب و  
 مقصود یکبار داری وقت طلوع آفتاب در وقت غروب آفتاب بخوانی چون دعوت خواند  
 و تمام شود آن مطلب بر آورده شود و اگر خوانی سحر و جادو و عمل اعدادی و طلسمات را  
 باطل کنی باید این دعوت را با اسم آن شخص که این اعمال در حق او شده سه مرتبه بخوانی و در  
 هر مرتبه ای که بخوانی گو یا خُدَّامَ هَذِهِ اَلْاَسْمَاءِ اِبْطَلُوْا جَمِيْعَ مَا يَحْكُمُ بِهِ فُلَانِ

بن فلان فی عملہ هذا و نام آن عمل را ببرد و روزیکه در آن عمل کرده است و در هر چه عمل کرده است باطل میشود انشا الله و اگر کسی را بسته باشند که با اهلش جسع نتواند شد اسماء رؤس اربعه را بر کف دست او بنویسند و غریمت را بر او بخوانند بعد از آن کف دست او را بهم آورند و بخوانند یا خذنا من هذه الاسماء کفوا شیخه یبرعه او اطرید و اما علیک من کل شیطان گشاده گردد بد آنکه برای این دعوت خواص بسیاری است برای اینکه بدست اشخاص جاہل نیفتد که نتیجه سوء از آن بگیرند و فساد کنند مختصر شد اما شرایط هر عملی که میکنی آنست که در اول غریمت بخوانی و بخور لایق بسوزانی و در وسط عمل آخر آن نیز چنین کنی و بخورات آن را و جاوشیر و عود و مصطکی میباشد و بد آنکه این دعوت را غریمت رؤس اربعه بنمایند و اگر خواهی غشی و جتنی را سرطاس بنشانی و رؤس اربعه را بطلبی و احضار کنی و این بیایند در میان طاس آب و حاضر شوند و هر سوالی که داری از آنها بکنی و هر مطلبی که خواهی از ایشان طلب کنی و ایشان بر آورند و از هر چه پرسی جواب گویند و علاج غشی و جتنی را بکنند اول باید که خاتم رؤس اربعه را که در پشت این صفحه نوشته میشود بر آئینه بنویسی دو دم باید که شروع بخریمت و دعوت رؤس اربعه کنی و بخوانی سووم باید که از اول نوشتن خاتم بر آئینه و شروع در قرائت غریمت تا آخری که تمام شود و رؤس اربعه حاضر شوند و بپردازند بخورانی که ذکر میشود در آتش کنی و بسوزانی و آن کشینز و همدل و حسن لبان است و خاتم رؤس اربعه بجهت عدم وسعت سطح این صفحه در صفحه یثت ترسیم میشود ای عمل کنندزه هزار فراموش کن مبادا عملی که میکنی از روی هوا می نفس باشد و بپذیر شروع عمل کنی که نتیجه خواهی گرفت و شر آن بتو بر میگردد و زبان شدید خواهی افتاد که دنیا و آخرت تو از دست برود و وقت و گرفتار و تشنج در زایل دنیا شوی بسیار بسیار مواظب اعمال خود باش و الا آسایش میثوی و پشیمانی سودی ندارد حافظه وظیفه خود را گفتم است و بس در بندگان مباش که نشید بایند

ادل خاتم رؤس اربعه



عزمت رؤوس أربع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْتَجِبُ عَنِ الْأَبْصَارِ فَلَا يُرَى رَبِّ السَّمَوَاتِ  
 السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَنْ فِيهِنَّ مِنَ الْوَرَى الْوَاحِدِ أَحَدُ  
 الْفَرْدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ  
 كُفْوًا أَحَدٌ الَّذِي أَحْتَجِبُ كُلَّ شَيْءٍ عَنِ كَيْفِيَّةِ ذَاتِهِ وَكُلَّ كَلِّ وَاصِفٍ  
 عَنِ وَصْفِ صِفَائِهِ لَا يَبْلُغُ كُنْهَ صِفَائِهِ الْوَاصِفُونَ وَلَا يَحِيطُونَ  
 بِشَيْءٍ مِنْ غَلْبِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ  
 وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْمُنْفَرِدُ بِالْكَِبَرِ وَالْمَلَكُوتِ  
 الْمُنْفَرِدُ بِالْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ الَّذِي جَلَّ فِي مَقَامِهِ وَتَقَدَّسَتْ  
 أَسْمَاءُهُ بِأَسْطِ الْهَوَى بِأَرْكَانِ وَبِأَسْطِ الْأَرْضِ بِأَمْكَانِ  
 وَفَاهِرِ الْأَعْدَاءِ بِإِنْفَامِهِ بِأَعْوَانِ وَبِأَسْطِ الْهَوَى بِأَمْعَانِ  
 رَبِّ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَالظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ الْكَبِيرِ فِي  
 سُلْطَانِهِ الْفَائِمِ الدَّائِمِ فِي سُلْطَانَتِهِ الْفَائِمِ فِي مَلِكِهِ الشَّدِيدِ  
 فِي بَطْنِهِ الْقَوِيِّ فِي أَحْذِهِ الْعَادِلِ فِي حُكْمِهِ السَّرْمَدِيِّ الْمَعْبُودِ

فِي أَحَدِ يَدَيْهِ الْوَاحِدِ الصَّمَدِ الْمَحِيطِ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الَّذِي يَسْمَعُ  
 كُلَّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ وَطَارَ كُلُّ رُوحٍ مِنْ تَخَافَتِهِ وَسَكَنَ كُلُّ شَيْءٍ  
 لِسَطْوَتِهِ وَذَلَّ كُلُّ عِرْزٍ لِهَيْبَتِهِ وَتَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعِجَالِهِ وَ  
 عَظَمَتِهِ كَبِيرِ بَابِهِ الَّذِي أَضَاءَ كَلْبَتِي بِنُورِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (الْأَهُو)  
 الْمَلِكُ الْمَعْبُودُ مُخْرِجُ الْأَشْيَاءِ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ فَسُبْحَانَ  
 اللَّهِ ذِي الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَوْصُوفِ بِالْكَامِلِ اللَّهُمَّ  
 إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَهُ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي  
 كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ  
 عِنْدَكَ أَنْ تُنْجِرَ لِي الرُّؤُوسَ الْأَرْبَعَةَ وَتَقْضُونَ حَاجَتِي قَضَاءً  
 يَكُونُ لِي فِيهِ الْخَيْرُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مُتَمِّمًا بِجِبِلِّ الْخَائِمِ  
 أَجِيبُوا وَعَجَلُوا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَاسْتَعِينُ وَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ الْحَمْدُ  
 تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَاسْتَعْنْتُ عَلَيْكُمْ بِاللَّهِ وَأَسْمَاءُ هِ وَوَلَا حَوْلَ  
 وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اسْمُ عَلَيْنِمْ بِاللَّهِ  
 أَيُّهَا الرُّؤُوسُ الْأَرْبَعَةُ وَعَلَى جَمِيعِ خَدَائِكُمْ وَأَعْوَانِكُمْ وَ  
 أَتْبَاعِكُمْ وَأَنْبَاعِكُمْ بِاللَّهِ وَتُورِيهِ وَالْعَشْرَ الْكَلِمَاتِ وَبِالْأَنْجِيلِ وَالْحُرُوفِ

٢٠١

وَالْحَوَائِمِ السَّرَابِيَةِ وَيَا زَبُورَ وَالْكِلَابِ الثَّمَانِ وَالْأَنْسَاءِ  
 السَّرَابِيَةِ وَيَا قُرْآنَ الْعَظِيمِ وَمَا فِيهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَالْآيَاتِ  
 وَالْأَحْكَامِ الْفَرَفَائِيَةِ وَبَاهِيَا شَرَاهِبًا جَبَّاقِيَوْمًا أَذُونَايَ  
 اصْبَاوُثَ هَضْبَاوُثَ إِلِ شَدَايَ فَلَا أَقْتَمُ بِمَوَاقِعِ الْجُحُومِ وَإِنَّهُ  
 لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ  
 الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَوْنَ أَعْلَىٰ وَاتَّقُوا مُسْلِمِينَ اجْبُتُوا وَعَبَّجُوا وَاسْتَغْفِرُوا  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اجْبُتُوا بِأَمْعَشِ الْأَرْوَاحِ  
 الرُّوحَانِيَةِ بِعِزَّةٍ مِنْ قَالِ لِلْسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنِّي طَوْعًا وَكَرْهًا  
 قَالْنَا إِنِّي طَائِعِينَ اجْبُتُوا بِحَقِّ قَالِي الْأَصْنَاحِ وَجَاعِلِ اللَّيْلِ سَكَنًا  
 وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ اجْبُتُوا وَعَبَّجُوا  
 وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اقْتَمَّتْ عَلَيْكُمْ  
 بِعِزَّةٍ سَبَابِ سَبُوكِهِ سَبْدُوكِهِ كَطَهْرٍ تَقْلَقَلَهُ تَزْلُزَةٌ مُطَافٍ  
 ابْنِ الرَّءُوسِ الْأَرْبَعَةِ ابْنِ الْأَجْنَادِ الْقَوِيَّةِ ابْنِ الشِّمَالِيَّةِ  
 ابْنِ الْهَوَائِيَّةِ ابْنِ الْأَجْنَادِ الشُّهُورِيَّةِ ابْنِ النَّارِيَّةِ ابْنِ الْمَائِيَّةِ  
 ابْنِ الشَّرَائِيَّةِ ابْنِ السَّحَابِيَّةِ ابْنِ الْعَمَامِيَّةِ ابْنِ الْعُلُوبِيَّةِ ابْنِ



السُّفْلِيَّةُ ابْنُ السَّرْوَابِعَةُ ابْنُ التَّوَابِعَةُ ابْنُ الْغَيْلَانِيَّةُ ابْنُ  
السَّفَالِيَّةُ ابْنُ الطَّاطِيَّةُ ابْنُ دُمْدَمُ ابْنُ حَمِيْسُ ابْنُ عَطُوبُ  
ابْنُ صَاحِبِ جِلْدِ الدَّخَانِ ابْنُ عَصُوبُ قَهْرُشُ ابْنُ الْقَبْلَانُ  
ابْنُ دَرْدَمُومُ ابْنُ كَطُومُ ابْنُ عَمْرُوشُ ابْنُ كَبْرُوشُ ابْنُ مَنْدَبِلُ  
الْمُوَكَّلُ عَلَى اثْنَيْ عَشَرَ قَبِيلَةٍ مِنَ الْجِنِّ ابْنُ السَّارِكِ عَلَى الْفَيْلِ  
ابْنُ قَارِشِ ابْنُ قَطَارِشِ ابْنُ هَصَارِشِ ابْنُ صَهْصَارِشِ  
ابْنُ عَلْبُوشِ ابْنُ مُنَعِمٍ بِاللُّغْبَانِ ابْنُ الْمُسَلِّطِينَ بَيْنَ السَّمَاءِ  
وَالْأَرْضِ ابْنُ هَرُومُ ابْنُ الْفَادُونَ اجْتَبُوا السَّمْعَاءُ وَاحْضَرُوا  
الْحَدِيثَ بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَالُوا سَمْعَنَا وَهُمْ  
لَا يَسْمَعُونَ فَاسْمَعُوا مَا يُوحَى إِلَيْكُمْ بِالْعِزَّةِ وَبِالْجَلَالِ وَبِحَقِّ اللُّوحِ  
وَالْفَلِيمِ وَبِحَقِّ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَلَا  
تُنَاقِرُوا عَنْهَا أَوْلَكُمْ وَالْآخِرُ كَفَرُ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ وَ  
لَا يَعْصِي بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلِيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَلَا عُدْوَانَ بَيْنَهُمْ  
عَلَى الظَّالِمِينَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْوَحَا  
الْوَحَا الْوَحَا أَنْتُمْ تَكُونُونَ بَابِ بَيْتِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

٢٠٣

وَيَحِقُّ الرَّؤُوسِ الْأَرْبَعَةَ اجْتِبَاءً بِاجْتِبَائِهِ الْحَدِيثِ وَمُدْحَجِ الطَّوِيلِ  
 وَيَحِقُّ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَدَّسِينَ وَالطَّلِقَةَ السَّيِّئَةَ وَمَنْ دَنَى فَنَدَى  
 فَكَانَ ثَابِتًا قَوْسَيْنِ وَأَذَى وَيَحِقُّ الْمَلَائِكَةُ الْكِرَامِ اجْتِبَاءً بِهَا الْحَدِيثُ  
 أَنْتَ وَجَمِيعِ السَّفَالِيَةِ وَالطَّبَاطِبَةِ وَالقَمَاقِمَةِ وَافْقِدُوا وَافْعَلُوا  
 وَاطْرُدُوا كُلَّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ بِهَا امْرُتُكُمْ يُحِقُّ سَمُوعٍ سَمُوعٍ سَمُوعٍ  
 هَذَا هَذَا هَذَا قِيمًا قِيمًا قِيمًا شَلُوحٍ شَلُوحٍ شَلُوحٍ شَرِيحٍ  
 شَرِيحٍ شَرِيحٍ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا  
 عَاهَدْتُمْ ائْتَمَّتْ عَلَيْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ  
 الَّذِي عَلَى الْعَرْشِ سَنَوِي وَعَلَى الْمَلِكِ اخْتَوَى اجْتِبُوا وَلَهُ الْأَسْمَاءُ  
 الْحُسْنَى وَالصِّفَاتُ الْعُلْيَا وَالْآيَاتُ الْكُبْرَى الَّتِي نَدْعُونَ بِهَا  
 وَبِالْمُسْمَى الْأَعْلَى وَالغَيْرِ الْأَعْلَى الْمَجُوبِ فِي السَّمَاءِ الَّذِي لَا يُرَى  
 وَلَا تَرَى لِدَيْهِ لَهُ اسْمٌ لَا يُسْمَى وَنُورٌ لَا يُطْفَأُ وَعَرْشٌ لَا يُزُولُ  
 وَكُرْسِيُّ لَا يُتَحَرَّكُ الَّذِي تَجَلَّى لِلْجِبَلِ فَجَعَلَهُ دَكَاةً وَخَرَّمُونِي صَعِقًا  
 اجْتِبِ يَا دَرْدَا يَا بَيْتَ الْمَلِكِ الَّذِي لَهُ الْفُ رَأْسٌ وَفِي كُلِّ رَأْسٍ  
 الْفُ وَجْهٌ وَفِي كُلِّ وَجْهٍ الْفُ ثُمَّ وَفِي كُلِّ فَمِ الْفُ لِسَانٌ وَبِكُلِّ

لِسَانٍ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى بِلُغَاتٍ لَا يُشَابِهُ بَعْضُهَا بَعْضًا بِالْعِبْرَانِيَّةِ  
 وَالسِّرْيَانِيَّةِ وَبِالْوَحْدَانِيَّةِ اجِبْ يَا طَهَكِيائِيلُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَ  
 الرَّبُّنُ الْجَلِيلُ صَاحِبُ الْفَلَكَ الرَّابِعِ وَالْمَقَامِ السَّابِعِ الَّذِي هُوَ  
 لِلَّهِ رَاكِعٌ وَسَاجِدٌ وَلِكَلَامِهِ سَامِعٌ اجِبْ يَا مَازِرُ الَّذِي عَمَامَتُهُ  
 مُكَلَّلَةٌ بِالذَّرِّ وَالْبَاقُوتِ اجِبْ يَا كَطْمُ صَاحِبُ قَلَمِ الذَّهَبِ وَالنَّخْرِ  
 الْفِضَّةِ الَّذِي تَخَافُ مِنْهُ جَمِيعُ اجْنَادِهِ اجِبْ يَا قُصُورَةَ الَّذِي تَخَافُ  
 إِذَا مَشَتْ وَتَزَعَزَعَتْ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَكَابِرَةِ وَالْأَكَامِبَةِ وَتَخَضَعُ  
 لَهُ جَمِيعُ الْفِيَّادِ اجِبْ يَا طَبَّكَلُ الَّذِي يُجْرَفُ جَمِيعُ الصَّاصِي وَالْأَبْرَدُ  
 لَهُ كَلَامٌ وَيَنْفِذُ أَمْرَهُ فِي جَمِيعِ الْأَعْمَالِ اجِبْ يَا مَبْطِطِرُونَ بِالَّذِي  
 يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ اجِبْ يَا شَرْحَائِيلُ الَّذِي  
 يُحْكَمُ عَلَى جَمِيعِ الْعُلُوِّيَّةِ وَالسُّفْلِيَّةِ اجِبُوا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ بِحَقِّ  
 هَذِهِ الْأَسْمَاءِ افْتَمَّتْ عَلَيْكُمْ أَنْ تَأْمُرُوا الْخُدَّامَ وَمَكِّيُوهُمْ وَ  
 اعْيَبُوهُمْ بِقَوْلِكُمْ بِجَمِيعِ اجْنَادِكُمْ وَأَعْوَانِكُمْ وَأَنْبَاعِكُمْ وَخُدَّامِكُمْ  
 وَأَشْيَاعِكُمْ أَرَعِيوهُمْ زَعْمًا حَثِيئًا حَتَّى يَنْفِذُوا فِي جَمِيعِ مَا أَمَرْتُمْ  
 بِهِ وَلَا تَوُذُّوْنِي فِي يَقْظَتِي وَلَا فِي مَنَامِي وَلَا تَصْرُوا أَحَدًا

مِنْ أَهْلِي وَكَوْنِي لِي حِرْزًا وَحِفْظًا وَحِصْنًا مَا نِعَا مَنِيْعًا لَا يَصِلُ إِلَيَّ  
 شَيْءٌ وَلَا يَضُرُّنِي مِنْ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَأَحْفَظُونِي مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ  
 رَجِيمٍ اجْبُيُوا وَأَحْضِرُوا أَصْحَابَ كُلِّ يَوْمٍ وَلِبَدِهِ مَهْمًا دَعَوْتُمْ  
 بِأَمْرٍ وَسُئِلَ بِحَقِّ مَقَامِكُمْ وَأَجْنَادِكُمْ وَبِحَقِّ عَهْدِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ  
 وَبِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْعَهْدَ  
 بَعْدَ تَوْكِيدِهَا فَتَذَجَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كُفْرًا إِنْ اللَّهُ يَعْلَمُ بِمَا  
 تَفْعَلُونَ بِحَقِّ سَبَاسِ سَبَاسِ سَبَاسِ وَسَبِّ غَالِبٍ فَكُوا  
 الرُّمُوزَ فَكُوا الْأَقْفَالَ وَقَطِّعُوا السَّلَاسِلَ وَأَحْرِقُوا الْحُجُبَ وَ  
 أَبْلِغُوا الْمَقَاصِدَ اجْبُ بِأَجْنِبَانَهُ الْحَدِيمِ بِأَمْدٍ حَرَجِ الطَّوْبِلِ انْفَعَلُوا  
 وَأَسْرَعُوا وَتَجَلَّوْا بِأَمْعَشْرِ الْعَفَّارِيثِ وَالْأَعْوَانِ الْهُوَائِكُمْ بَرَفُؤَا  
 الْأَرْضِ بِكُمْ تَرْعِزُ وَالرِّيحُ بِكُمْ تَرْعِزُ وَالزَّبْحُ بِكُمْ يَفْزِفُ وَأَسْمَاعُ  
 اللَّهِ مُحِيطَةٌ بِكُمْ لَيْسَ لَكُمْ مِنْهَا رَاحَةٌ حَتَّى تَحْضُرُوا وَتَسْمَعُوا كُلَّ كَلَامٍ  
 وَتَحْضُرُوا فِي تَجَلِّيِّ وَمَقَامِي وَتَفْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ بِأَمْعَشْرِ الْعَفَّارِيثِ  
 وَالْأَعْوَانِ وَالسَّلَاطِينِ اضْرِبُوا أَيْدِيَكُمْ وَأَنْصِبُوا أَكْرَابِيَّتَكُمْ وَ  
 انْجَرُوا بِهَذَا الْأَمْرِ وَأَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَأَجْرُونِي بِهَذَا الْأَمْرِ الدُّنْيَا

ارْبُدُّ مِنْكُمْ بِالرَّبِّ الَّذِي خَلَقَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اَنْفِذُوا  
 اَفْعَلُوا وَاَسْرِعُوا مَا ارْبُدُّ وَعَجَلُوا وَاَجِيبُوا لَكُمْ مَعَ رِجَالِكُمْ وَخُدَامِكُمْ  
 وَشَبُوحِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فِي السَّمَاءِ فَانزِلُوا وَاِنْ كُنْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاخْرُجُوا  
 يَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلَيَّ وَاَلَيْهِ رُجُوعُ الْاَشْيَاءِ  
 رِيْحٌ رِيْحٌ رِيْحٌ مَسِيْحٌ مَسِيْحٌ مَسِيْحٌ مَسِيْحٌ عَجْرٌ عَجْرٌ لَا تَاْكُلُوْا وَلَا تَشْرَبُوْا  
 حَتَّى تَقْضُوْا حَاجَتِيْ بِهَيْجَانٍ وَاَفْعَلُوا مَا اَمَرْتُكُمْ بِهِ فِي اسْرَعٍ وَقِيْتِ  
 وَاَبْلَغِ سَاعَةٍ بِحَقِّ الرَّؤُوسِ الْاَرْبَعَةِ وَبِحَقِّ مَا اَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ بِهِ وَاَبْحَقِّ  
 السِّرِّ الْمَخْرُوْنِ الْمَكْنُوْنِ الَّذِي بَيْنَ الْكَافِ وَالنُّوْنِ اِمَّا اَمْرٌ اِذَا  
 اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ فَاكُوْا الرَّمُوْزَ وَخَوْضُوْا السَّنَا  
 وَاَقْطَعُوْا السَّلَاسِلَ وَاَنْفِقُوْا الْحَقَّ وَاخْرِفُوْا الْحُجْبَ وَبَالِغُوْا الْبَلُوْا  
 الْمَقَاصِدَ وَشَقُوْا الْهُوَى بِحَقِّ مَقَامِكُمْ وَاَجْنَادِكُمْ بِحَقِّ عَهْدِكُمْ  
 وَاَوْلَادِكُمْ وَاَبْحَقِّ سَبَابٍ وَسَبْفٍ غَالِبٍ فَاِذَا بَطَشْتُمْ وَاَخْلَفْتُمْ  
 عَنَّا فَعَدَا سَنَهْرِيْتُمْ بِحَقِّيْ وَاَنَا بَرِيْءٌ مِنْكُمْ وَبَسْتَخْلِفُ رَبِّيْ قَوْمًا غَيْرَ  
 وَاَنْتُمْ تَقْلُوْنَ مَا يَجِلُّ بِكُمْ صَارِيْعٌ هِدَا مَّا نَكَالًا لَا تَخَالَا اَزْجُرْ بَا مَادُ  
 وَاَمْرٌ بِاقْصُوْرُهُ وَاَكْلٌ بِاطْبَقْلِكُمْ وَاخْدِمْ بِاَلْمَطْعَةِ وَاَزْجُرْ وَاَزِدْ

دَا زِدِ (دازره) وَاجِبُوا بَارَكَ اللهُ فِيكُمْ وَعَلَى مَنْ اطَاعَكُمْ وَاخْتَوَا  
 الْيَوْمَ عَذَابَهُ وَاحْرَقُوا وَاسْرَعُوا وَاقْتَمُوا وَاطِرِدُوا وَاكلَ شَيْطَانٍ مَارِدٍ  
 مَا بَعَثَ عَلَى كَنْزٍ اوْ طَلِيمٍ اوْ سِحْرٍ اوْ عَقْدٍ وَصَرَّحُوا وَاظْهَرُوا لِي كُلِّ خَيْبَةٍ  
 (خَيْبَةٍ) وَكُونُوا فِي مَنَامِي مُعَلِّينَ وَاكْشِفُوا مَا سَمَّيْتُ لَكُمْ كَشْفًا  
 بَدِيحًا حَتَّى افْهَمَهُ مِنْ غَيْرِ اشْكَالٍ وَاللهُ مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ اخْرُجُوا  
 اِلَى اصْحَابِ كُلِّ يَوْمٍ بِمَا امَرْتُمْ بِهِ مِنْ امْرِ وَسْوَالٍ وَاخْفَاءٍ عَنِ الْاَبْصَارِ  
 وَيَفْعَلُوا مَا امَرْتُمْ عَلَيْهِمْ عَلَيَّ تَوَكَّلْتُمْ عَلَيَّ مَا ذَكَرْتُهُ وَمِمَّا اذْكَرْتُهُ بِحَقِّ  
 دَا دِمِ بْنِ مَرْ دَا مِ اِرْدَا مِ سَا مِ سَبَا سِبِ وَسَبَفِ غَا لِبِ وَحَكِمِ فَا ضِ قَهَا رِ  
 اَحْفَظُوا وَاَقْطَعُوا وَاظْهَرُوا اِبْرَاهَانَ الْاِجَابَةَ بِحَقِّ سَا مِ هَذَا مِ وَبِحَقِّ  
 السَّبَا سِبِ وَالغِيَا هِبِ وَبِحَقِّ النَّارِ وَالنَّهْرِانِ وَبِكِفَّةِ الْمِيزَانِ وَبِالْحَجْرِ  
 الْاَسْوَدِ وَالْاَرْكَانِ وَالْحَجَّةِ وَالْبُرْهَانِ وَبِالْعَهْودِ وَالْاَيْمَانِ وَبِاللهِ  
 الْوَالِدِ الْمَتَّانِ وَبِحَقِّ مَنْ اسْتَوَى اِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ مَبِينٌ فَمَا  
 لَهَا وِلْدَانٌ اِنْطَا طَوْعًا اوْ كَرْهًا فَالْتَنَا اِنْطَا طَاعِينَ وَبِحَقِّ صَفْصَفِ  
 بِحَقِّ دَرْدِمِ ابْنِ سَرْدِمِ ابْنِ دَرْدِمِ ابْنِ دَمُومِ ابْنِ كَرْدِمِ ابْنِ دَمْدَمِ  
 ابْنِ الدَّمَامِيَّةِ وَالطَّاطِيَّةِ ابْنِ اَبْنَاءِ ثَمْرَةَ ابْنِ الْاَعْوَانِ ابْنِ مَا ذُ

وَكَطْمُهُ وَقَصْوَرُهُ وَطَبْكَالُ ابْنِ اصْطَحَابِ الشَّهْبَقِ وَالنَّهْبَقِ ابْنِ جُودِ  
 اجْبُوا ابْنَ سَرَانَ وَكَلْمُوكَ لِي الْخُدَّيْمِ وَالْخُدَّامُ بَنُو كَلْمُونَ بِجَمْعِ حَوَّاءَ  
 بِحَقِّ مَا نَلَوْنَهُ عَلَيْكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَأْمَرَدَّةٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ اجَابَةُ  
 اللَّهُ وَبِحَقِّ الرَّؤُوسِ الْأَرْبَعَةِ وَبِحَقِّ السَّبَاسِبِ السَّبْعَةِ سَبَاسِبٍ وَ  
 حَكِيمٍ فَاضٍ وَسَبْفٍ غَالِبٍ فَاطِحِ الْوَحَا السَّاعَةِ الْعَجَلِ أَنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ  
 وَأَنَّهُ بِيَمِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْأَنْعَلُوا عَلَيَّ وَالْوُفَى مُسْلِمِينَ أَنْ كَانَتْ  
 الْأَصْحَةُ وَالْحِدَّةُ فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ مَسْرِعِينَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَعِزْرَائِيلَ أَنْ مُحْضَرُونَ أَفْزَانَ بْنِ فَرَّانَ  
 وَإِنْ مَقْصُودُ انْتِقَامِ أَرْدَشِيرٍ بَاشَدُ كَبُودِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظِيمِ انْتِقَامِكَ  
 وَسَبْرِكَ عِقَابِكَ الَّذِي أَهْلَكَ بِهِ الْفُرُونَ الْمَاضِيَةَ أَنْ تَنْزِلَ  
 شَدِيدَ عِقَابِكَ وَانْتِقَامِكَ عَلَيَّ مِنْ دَعْوَتِهِ وَعَصِيَّ وَتَخَلَّفَ عَنِّي  
 مِنْ أَرْهَاطِ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ وَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ اصْطَحَابُ النَّارِ وَ  
 الْعَذَابِ وَالْقَهْرِ وَالنَّصَابِ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكَبْرَى إِنَّا مُسْتَقْرِنُونَ  
 اجْبُوا أَيُّهَا الرَّؤُوسُ الْأَرْبَعَةُ وَازْجُرُوا بِنُورِ اللَّهِ السَّاطِعِ وَعَذَابِ  
 الْوَاقِعِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ عَلَيَّ مِنْ عَصِيَّ اسْمَاءِ



اللَّهُ الْعِظَامَ وَإِيَانِهِ الْكِرَامَ وَخَذُّهُمْ وَأَحْذَرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ  
 كُلَّ مَرْصِدٍ وَتَقْوَاهُمْ بِالْأَوْثَانِ الشَّدِيدِ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ  
 وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ وَأُطْلِقُوا عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَذَابِ الشَّدِيدِ صُحُوفًا  
 عَلَيْهِمْ بِأَصْوَانِكُمُ الْمُنْعَجِبَةِ وَأَزْجُرُوهُمْ بِزَجْرِ أَنْوَارِكُمُ السَّاطِعَةِ  
 وَآخِرُ قُوَّتِهِمْ بِأَنْوَارِكُمُ الْحَارِقَةِ وَأَضْرِبُوهُمْ بِسُيُوفِكُمُ الْفَاطِعَةِ  
 اللَّامِعَةِ فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ بُيُوتَهُ لِهَ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ  
 مِنْ قِبَالِهِ الْعَذَابُ وَالنُّوِي بِهِيَ إِنَّمَا كَانُوا فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
 وَقَرَّبُوهُمْ إِلَى حَتَّى آرَاهُمْ عِيَانًا وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مُسْتَوْلُونَ وَجَزَاهُمْ  
 اللَّهُ عَنِّي أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَمَكَانَاتُهُمْ عَلَى رَبِّ السَّمَاءِ إِنَّهُ عَلَى مَا  
 يَشَاءُ قَدِيرٌ وَلَا تَبْرَجُوا حَتَّى يَأْتِيَ زُنَّ لَكُمْ بِالْإِنْصَافِ وَلَا تَكُونُوا  
 كَالَّذِينَ نَفَرَفُوا وَانْخَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ أُولَئِكَ  
 لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُواهُمْ وَأَقْلُبُواهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ  
 وَأُولَئِكَ جَعَلْنَاكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا وَآخِرُ قُوَّتِهِمْ بِنَارِ اللَّهِ  
 الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُوَسَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ  
 أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَبِحَبْتِ أَنْفَامِ بَخْوَانِدِ الْكَرْتَرِ كَيْفَ يَا  
 جِبْرَائِيلُ فَعَلَّ رَبُّكَ يَا سَمَائِيلُ بِاصْحَابِ الْفَيْلِ يَا كَلْكَائِيلُ الْكَرْمُ  
 يَجْعَلُ كَيْدَهُمْ بِالْأَمَائِيلُ فِي تَضَلُّلِ بِأَمِيكَائِيلُ وَارْسَلْ عَلَيَّ  
 يَا إِسْرَائِيلُ طِبْرَ الْأَبَائِيلُ تَرْمِيهِمْ بِأَعْرَابِئِيلُ بِحِجَارَةٍ يَا بَدُوحُ مِنْ  
 سَيْحِيلُ فَجَعَلَهُمْ يَا كُثْفَائِيلُ كَعَصْفٍ مَّا كَوَلِ بِأَطْنَقَيْلُ بِأَصَانِعِ يَا  
 سَتَارُ يَا رَافِعُ يَا جَبَّارُ يَا فَاهِرُ يَا قَهَّارُ تَبَّتْ يَدَا فُلَانٍ وَتَبَّتْ مَائِي  
 عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَبَّصَلِي طَاعُونًَا ذَا شِدْبِ مَهْلِكَةٍ طَابِعَةٍ  
 فِي جَسَدٍ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذُو أَنْفَامٍ يَا مُنْقِمِ أَنْقِمِ  
 يَا مُنْقِمِ أَنْقِمِ يَا مُنْقِمِ أَنْقِمِ يَا خَافِضِ يَا فَايِضُ تَامِ شِدْبِ عَوْرَتِي

### لِلْمُؤَلِّفِ الْحَقِيرِ

راز و درنگی نای دل	کشته مخزون کرده ناری مشتعل
طور دل خود سزک از این ناز شد	سینه سینا مخزن اسرار شد
جیب جان موسی اینجا چاک شد	زین تخیلی طور سینا خاک شد
تافت در مشکوه دل نوری عجب	برد از آن صبر و آرام و شکیب
وه چه نوری نور لم بمتسه نار	وه چه نوری جلوه نور نگار
وه چه نوری ستر نار موقده	پرتو اشراق نور افشده
گر چه باشد جای مازع البصر	از سنا برقی زدم بردل شرر

لایق این فیض چشم کور نیست  
 بر فروغ نور رحمت بسنگرد  
 می نه بتوانم قدم برتر نهاد  
 که توان زان پرده مطلب درید  
 تا شوی روشن ز نور کردگار  
 بر در الطاف ایشان یاب راه  
 ز آنچه از این ره نباشد رخ تاب  
 از بلایا در حیات و در مات  
 باش ثابت یاب از آن نور عظیم  
 تا نیفتی در خطا و در زلل  
 پس عمل را پیشه کن با بی مراد  
 مان محوز گول و ذریب دین تراش  
 فی زهر شیباد مردود سفیه  
 می کشند مورا سوی یقین  
 میکند راه حقیقت بر تو باز  
 الْمَجَارُ لِلْحَقِيقَةِ قَطْرَةٌ

چشم ظاهر مدرک این نور نیست  
 چشم سرکی می توان تاب آورد  
 این تجلی را نه بتوان شرح داد  
 تا مگر بر دل رسد فیضی جدید  
 دست از سبع المثانی بر مدار  
 هر چه خواهی از علی و آل خواه  
 شوز منهاج ولایت کامیاب  
 عترت و قرآن تو را بخشند نجات  
 راه ایشان دان صراط مستقیم  
 گفت ایشان یادگیر و کن عمل  
 گیر از ایشان علم بسد و با معاد  
 از طریق شرع و دین بیرون باش  
 اخذ کن آداب دین از غیب  
 این نماز و روزه و آداب دین  
 گرچه در بدو غسل باشد مجاز  
 آنچه گفتم گوش کن ایسرده

### فائده

بدانکه ارباب علم حروف در کیفیت این فن گفته اند که این فن نیست که بنظر نامحرم نباشد  
 مکتوب شود و مختص آل محمد صلوات الله علیهم و شیعیان ایشان است حق سبحانه و تعالی  
 بر کواکب و دوازده برج ملائکه ای موکل و نموده که در وقت دعوت عامل از ایشان  
 مدد طلبند تا دعای او زودتر بجا بیاورد و از برای این کار لوجی است که نامها  
 بروج و موکلین آنها و اسامی کواکب و موکلین آنها و حروفیکه به آنها نسبت دارند در این

کتاب ثبت می‌شود که بر عامل واضح باشد و دیگر آنکه دانسته باد که نام ملائکه بروج بدویا خوانده می‌شود و نام ملائکه کوکب بالف خوانده می‌شود مانند تبرئیل که ملک برج حمل است و بهسائیل که ملک کوکب مرتج است و باقی بروج یازده گانه دیگر و کوکب ششگانه دیگر برین قیاس است

اسامی بروج دوازده گانه	اسامی ملک موکل بروج	اسامی کوکب سبعة	اسما ملک موکل کوکب سبعة	حروف جنوب کوکب
حمل ا ح ۹	تبرئیل	مرتج	بهسائیل	ی ک ش خ ۹۳۰
ثور ج ش ۳۰۳	رحمائیل	زهرة	ابواییل	م ف د ع ۱۹۴
جوزا ب د ۶	سراییل	عطارد	ایسمائیل	ن ت ص ض ۱۳۴۰
سرطان ل ه ط ۱۲	بهلائیل	متر	تقوائیل	ع ج ط ق ۱۱۲
اسد س ع ف ۲۱۰	سراطیل	شمس	کلثائیل	ل س ث ط ۵۹۹
سنبله ف ص ث ۶۷۰	رظائیل	عطارد	ایسمائیل	ن ت ص ض ۱۳۴۰
میزان و ن ۵۶	میکائیل	زهرة	ابواییل	م ف د ع ۱۹۴
عقرب ت ۴۰۰	کضائیل	مرتج	بهسائیل	ی ک ش خ ۹۳۰
قوس ی ک ۳۰	تائیل	مشری	مردائیل	و ز ر د ۲۱۷

اسما بروج دوازده گانه	اسمی ملک لوکل بروج	اسمی کوکب سببه	اسمی ملک لوکل کوکب	حروف منسوب بکوکب
ج م خ ۶۴	طواپیل	زحل	بیابیل	ا ج ه ب ۱۱
دکو ذ ظ غ ۲۶۰۰	حکاپیل	زحل	بیابیل	ا ج ه ب ۱۱
حوت رض ز ۱۰۰۷	وضاپیل	مشتری	حرذاپیل	و ز ر د ۲۱۷

### عمل محبت

در بیان قاعده مجربه تجیب که بکرات تجزیه شده و صحیح است در میان اعداد متجانسه و آن عمل (رک) و (رقل) است و در بین اهل فن شهرت تمام دارد بجهت ایجاد محبت و اتحاد نام طالب را با نام مادرش عدد بگیرند با بجد کبیر مشهور و دوازده دوازده طرح کنند آنچه باقی ماند از حاصل گرفته بشمارند بهر برچی که منتهی شد اسم ملک آن برج را با حروف منسوب بآن برج نیز عدد گرفته با اسم طالب جمع نموده و هفت هفت طرح کنند بهر کوکب که برسد عدد نام ملک آن کوکب را با عدد حروف منسوب بآن کوکب گرفته با عدد اسم طالب جمع کنند و عدد (رقل) را نیز اضافه نمایند و از مجموع آن سی عدد طرح کنند و باقی را چهار قسمت کنند و یک قسمت آنرا در مربع برده از خانه خاک ابتدا کنند و مربع را پر نمایند بقاعده که وفق صحیح آید و همچنین نام مطلوب و مادرش را بهین دستور عدد گیرد با عدد برج و کوکب خودش خنک در نام طالب گفته شد و در اینجا عدد (رقل) را اضافه نماید و سی عدد از آن طرح نماید و باقی را چهار قسمت کند و یک قسمت آنرا در مربع برده از خانه آتش ابتدا نماید و مربع را پر کند و بعد از اتمام و صحت وفق دو مربع را بر روی هم گذارده که عدد مادر بر روی یکدیگر باشد و بعد از آن نیز عدد اسمی طالب و مطلوب و مادر را ایضا زاکر گرفته شش طرح کند

اگر یک نماز بر سر بندد و اگر دو همانند بجانب راست بندد و اگر سه همانند بجانب چپ بندد و  
اگر چهار همانند در بغل گذارد و اگر پنج همانند بر شکم بندد و اگر شش همانند بر پای بندد و بخورد  
که لازم است معمول دارد که مؤثر است انشاء الله تعالی

### در سخا خن انواع رنگها

اولا باید دانست که همه آنها محتاج بصمغ عربی است پس بیکر صمغ عربی سفید هر قدر که میخواهی  
وزنم یکوب و از کهنه نازک بیرون کن و در آب صاف حل نما و در شیشه نگاهدار

### رنگ شنبلیله

شنبلیله سرخ را وزن بسای و بعد از آن با آب انار ترش صلا یکن و آب بر آن  
بریز تا شنبلیله نشین شود و آب را از آن بگیر بعد از آن شنبلیله را با آب بسای و  
کم کم آب اضافه نما تا مانند هریره شود پس از آن محلول صمغ بر آن بریز و نیکو بسای اگر  
برای نوشتن میخواهی لقیقه را با آن آلوده کن و در دو ات بگذار و بکار ببر و اگر خواهی که رنگ  
در روغن دهی با قلم سوس نفش کن و بزوغنی که متعارف نقاشان است روغن ده

### رنگ زرد نمکی

زرنج زرد را نیکو بسای با آب چندین مرتبه و چنانچه در شنبلیله گفته شد آنرا بسوی  
بعد از آن صمغ بر آن ریخته بکار ببر

### رنگ سبزی

زرنج زرد را صلا یکن و هر کیمثال از آن را ربع مثقال نیل اضافه کن و نیکو بسای و  
آب صمغ بر آن بریز و بکار ببر رنگ رنگاری  
رنگار عاقی را با سرکه بسای و آب صمغ بر آن بریز و نیکو مزوج کن و بکار ببر

### رنگ پسته ای

چون کسی زعفران بر لقیقه رنگار مذکور اضافه کنی رنگ پسته ای اعلا خواهد شد بکار ببر

### رنگ سفید

۲۱۵

سفیداب عراقی را نیکو صلایه نما و آب صمغ بر آن ریخته مزوج نما و بکار بر

رَنکِ لا جوردی

بر هر یک مثقال سفیداب ربع مثقال نیل اضافه کن و نیکو بسای و اگر کم رنگ باشد  
نیز کمی اضافه کن رنگ لا جوردی شود آب صمغ بر آن ریخته بکار بر

رَنکِ سُرخ

بگیر لاک سرخ را و اندک نیل بر آن اضافه نما و خوب صلایه کن و آب صمغ بر آن ریخته بکار بر

رَنکِ عودی

رزنج سرخ را نرم بسای و اندک مرکب بر آن بریز و خوب مزوج کن و بکار بر

مَرکَبِ اعْتَلَا

منقول از میر علی خوشنویس که از یاقوت مستقصی نقل نموده ساختن آن باین کیفیت است  
دوده چربی گرفته چهار مثقال صمغ عربی زاج قبری برک مورد برگ خا از هر یک دو مثقال  
هر یک از آنها را جدا جدا بچینان در آن مقدار آب که از روی آن بگذرد بعد از اینکه پنج من آب  
صاف را در دیگ سنگی یا گلی بچوشانی تا سه من از آن بماند پس بگیر هشت مثقال مازوی  
سبز را و نیکو بکن که هر یک از آنها پنج شش قطعه شود در ظرفی کن و آب بروی آن بریز بعد  
که روی آن را بگیرد و همچنین صمغ را کوبیده آب بروی آن بریز بقدریکه آب روی آن را بگیرد بعد از آن  
نیم مثقال نشادر بردار و باد دوده را کوب در داونی و صاف کرده محلول صمغ را روی آن بریز  
و بسای تا خیر گردد پس آب مازو و زاج و برگ مورد و برگ خار را بر آن اضافه کن و خوب مخلوط  
بیکدیگر کن و در دیگ با آتش ملایم بچوشان و بر کاغذ امتحان کن چون روی کاغذ پهن نشد  
و نشتر نکرد بردار و دوده و صمغ را با هم نیکو بکوب و کم از آن آنها بر آن بریز تا تمام آنها در آن  
داخل شود پس نیم مثقال زعفران و نیم مثقال نبات در آن بریز و صاف نموده در داون  
بریز و خوب بسای هر چه زیاد تر ساییده شود مرکب آن بهتر خواهد شد پس از آن صاف  
نموده در شیشه نگاهدار و وقت حاجت بکار بر و این مرکب را هر چه بپزیند از کاغذ محو نمیشود



### برای مخرب و تفریق

از مرحوم خلد مقام حجة الاسلام آیت الله علی الانام شیخ محمد تقی اصفهانی مشهور به آقا نجفی رحمه الله است در کتاب مفتاح السعادة که از مؤلفات ایشان است چنین فرموده بجهت مخرب و تفریق یا غیره از اعمال بعضی یا اخراج ظالمی از جانی آیتی از آیات بعضی یا بیماری را مثلث بگیرند و مثلث اسم منظور را و بنویسند این مثلث را مثلاً اسم منظور را گرفتیم ده شد در خانه اول بنویسند و او را مضاعف کرده در خانه دوم نوشته و عدد آیه بعضی را نیز مثلث بگیرند و مثلث اسم منظور را که در خانه اول نوشته از مثلث عدد آیه وضع کنند و آنچه بماند در خانه سوم گذارند و مثلث آیه را در خانه چهارم گذارند و خانه دوم و سوم را جمع کرده در خانه پنجم بنویسند و دو برابر آنچه در خانه سوم نوشته در خانه ششم بنویسند و خانه یکم و ششم را جمع کرده در خانه هفتم بنویسند و خانه چهارم را مضاعف کرده در خانه هشتم بنویسند و بعد از آن در مثلث مثلث بنویسند اصطفی مقولار پس بحروف مقطعه و مطلب را نیز بحروف مقطعه در ضمن مثلث بنویسند در ساعت بد بخور کند و در مکان منظور پنهان کند و اگر العیاذ بالله نخوست بعامل اثر

کند بیرون آورند و بعد از اتمام لوح عامل بجام رفته و غسل کند و بخواهد دو مرتبه ناد علیاً را باب بخواند و بر سر ریزد و بیرون آید که

ثلث صحیح منظور	خانه چهارم	مضاعف در خانه

ثلث صحیح منظور	خانه چهارم را مضاعف و در اینجا بنویسند	ثلث عدد آیه را منظور را از مثلث آیه بیرون کرده در این خانه بنویسند
ضعف آنچه در خانه دوم نوشته در اینجا بنویسند	ثلث آرا صیحا در اینجا بنویسند	عدد خانه اول را مضاعف نموده در اینجا بنویسند
جمع خانه دوم و سوم را در این خانه بنویسند	وقت	خانه یکم و ششم را جمع کرده در اینجا بنویسند

۳ و هرگاه اسمی باشد که مثلث شده باشد از اسما حسنی اسمی که دلالت بر مطلب کند مثل مهیت و غیر آن داخل کند که مثلث توان گرفت مثال اسم شخص منظور علیقلی بکت عدد آن

(۲۱۲) ثلث صحیح (۹۴) و عدد آیه تجویزهم کتب اللہ و الذین آمنوا انشد حبیباً  
 (۱۴۹۳) چون ثلث صحیح نداشت اسم مبارک و ولی را که (۴۶) است اضافه کردم  
 این شد (۱۵۳۹) ثلث صحیح (۵۱۲) شد بدستور تفریق بلوح بردیم و لوح ثلث  
 قبلی شد علیکم بالکتمان تمام شد کلام مرحوم آقا نجفی در ایستقام در کتاب مفتاح السعادة  
 مؤلف حقیق گوید

مرحوم آقا نجفی شالی که برای این عمل زده نعل و ابرون است متوجه باش که انما الی  
 تفریق و تخریب و امثال آن نیست و تفریق و تخریب را بصورت تجلیب عمل کرده است  
 برای دفع نحوستانغامل

جمع استادان این فن در هنگام نوشتن الواح از لوح مثلث گرفته تا لوح صدر در صد لوح  
 هزار در هزار هنگام مشغول شدن در عمل اینغیمت را خوانده و بخوانند تا نحوستی متوجه آنها نشود  
 غریمت ابست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَسْتَمْتُ عَلَيْكُمْ اَبْتَهَا الْمَلَائِكَةُ الطَّبِئَةُ  
 الْمُبَارَكَةُ الْمَائِبَةُ وَالنَّارِئَةُ وَالْهَوَائِبَةُ وَالْاَرْضِئَةُ وَالْعُلُو  
 وَالسُّفْلِيَةُ فَمَنْ يَطَّلِعُ مِنْكُمْ بِسُرْقِ السَّمْعِ مِنَ الْاَرْضِ اِلَى السَّمَاءِ وَ  
 مَنْ يُوَافِقُ الْكَوَاكِبِ فِي الْاُمُورِ الْخَفِيَّةِ وَالْمُخْتَلِفَةِ وَمَنْ يَسِيرُ بِسِرِّ  
 الْجُجُومِ وَمَنْ يَسْتَضِيُّ نُبُورَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَمَنْ هُوَ مَخْلُوقٌ تَحْتَ الْاَرْضِ  
 وَمَنْ يَطِيرُ مَعَ طَيْرِ الْهَوَاءِ وَمَنْ يَأْوِي السَّحَابَ وَالْبَرَارِي وَالصَّخَارَةَ  
 وَالْفِقَارَ وَالطَّرِيقَ وَالْجِبَالَ وَالْاَجَامِ وَالْمَغَارَاتِ وَالسَّهْلِ وَالْوَعْرِ  
 وَالْاَمَاكِنِ وَالْمَوَاضِعِ الْمُظْلِمَةِ وَالْمُضْيِئَةِ وَعَلَى مَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ

تَعَالَى مِنْ نَارِ السَّمُومِ وَعَلَى مَنْ هُوَ سَامِعٌ مُطِيعٌ لِاسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى  
وَيَكَلِّمَانِيهِ التَّامَّةَ وَالْبَعْثَ وَالنُّشُورَ وَبِالْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ لَا يَأْكُلُونَ  
وَلَا يَشْرَبُونَ طَعَامَهُمُ التَّسْبِيحُ وَشَرَابُهُمُ النَّقْدُ فَيُسَبِّحُونَ بِهَا شَرِيفًا  
أَدُونَايَ أَصْبَاوِثَ الْإِلَهِ شَدَايَ أَفْتَمَّتْ عَلَيْكُمْ بِالْحَيِّ الْقَبُومِ خَالِقِ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ مُحَمَّدٌ) الَّذِي قَالَ لِلسَّمَوَاتِ وَ  
وَالْأَرْضِ أَتَبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا فَإِنَّا إِنبِطَا طَائِعِينَ أَفْتَمَّتْ عَلَيْكُمْ  
مِيمِكَا بَيْلَ وَاسِرَافَيْلَ وَجِبْرَائِيلَ وَعِزْرَائِيلَ وَالْمَلَائِكَةَ أَجْمَعِينَ  
إِلَّا مَا أَجَبْتُمْ وَحَضَرْتُمْ إِلَى مَجْلِسِي هَذَا وَجَلِبْتُمْ مِنْ سَمْتَيْكُمْ لَكُمْ وَ  
وَكُنْتُمْ لِي عَوْنًا عَلَى قَضَائِ حَاجَتِي فِي اسْرِعِ وَقْتٍ وَأَبْلَغِ سَاعَةٍ  
فَإِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَالِكُمُ الْكَرَامَةُ وَالسَّلَامَةُ وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَعَلَيْكُمْ  
غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ بِرُسُلِ عَلَيْكُمْ شَوْاطِ  
مِنْ نَارٍ وَنَحَاسٍ فَلَا تَنْتَحِرْنَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ

السَّاعَةَ الْوَحَا الْوَحَا الْوَحَا

عَمَلٌ مَحَبَّتٌ مَحَبَّتٌ مَحَبَّتٌ

که از نفایس اعمال است اگر کسی خواهد که عمل محبت کند باید صورتی بزرگ از نوم سفید  
بسازد و با ابریشم سفید صورت را از سه پایه ای که از چوب گز باشد آویزان کند و این

غمیت را بجا نذرین غمیت را بنویسد و در جوف آن صورت گذارد و در زر صورت  
مقل ازرق و کند و سنگ بجز کند و علامت اجابت آن عمل آنست که صورت مذکور بدو  
حرکت باد شوکت میزد آنگاه از سه پایه بریز آورد و در لفافه بنزینچید و در جایی پاک که گرم باشد  
دفن کند ولی گرمی برشته ای نباشد که موم را بگدازد که اگر گداخته شود عمل فاسد می شود  
و تا گداخته شده است و گرم باشد محبت میان دو شخص برشته ای رسد که بدون همدگر  
قرار و آرام ندهشته باشند و مفارقت در میان ایشان صورت بگیرد و مطلوب که صورت  
بنام او است رام شود که از نظر طالب غائب نتواند شود و چنان مطیع و منقاد او گردد که از  
گفته او تخلف و تجاوز نکند و کسی دیگر را بر او اختیار نماید غمیت این است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا أَبَا اللَّيْلِ وَيَا أَبَا الْمُعْظِمِ  
وَيَا أَبَا فَرَوَةَ وَيَا أَبَا مَالِكٍ وَيَا أَبَا بُوَيْسٍ يَا لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي عِنْتُ لَهُ الْوُجُوهُ وَخَضَعْتُ لَهُ الرِّقَابُ وَخَشَعْتُ  
لَهُ الْأَصْوَاتُ وَإِذْ عِنْتُ لَهُ النَّفُوسُ وَوَجِلْتُ لَهُ الْقُلُوبُ وَذَلْتُ  
لَهُ الْخَلَائِقُ وَاهْتَرْتُ لَهُ الْعَرْشُ وَفَاقَمَ بِأَمْرِهِ الرُّوحُ وَأَنْقَادَتْ لَهُ الْجِنُّ  
وَالْأَفْسُ وَالشَّيَاطِينُ وَالْأَرْوَاحُ وَإِذْ عِنْتُ لَهُ الْمُرْدَةُ وَتَضَعْتُ لَهُ  
الْعَفَارِينَ وَخَدَّمَ بِأَمْرِهِ الرُّوحُ الْمَخْدُومُونَ وَتَعَبَّدَ لَهُ الْمُتَعَبِّدُونَ  
إِلَّا مَا أَجَبْتُونِي وَأَطَعْتُونِي فِيمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ بَعْزْتُمَنِي وَكَلَانِي هَذَا  
هُوَ كِتَابُ اللَّهِ وَإِنَّهُ لِكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ  
وَلَا مِنْ خَلْفِهِ نَزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَعَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعَزْمِي اللَّهُ

هِيَ فَوْقَ كُلِّ عِزَّةٍ وَسَبَقَتْ كُلَّ عِزَّةٍ فَلَا أَرْضٌ تَقْلَمُ وَلَا سَمَا  
 نُظْلَمُ وَلَا لَيْلٌ يَسْكُنُكُمْ وَلَا نَهَارٌ يُبْهِرُكُمْ وَلَا قَرَارٌ يُؤْذِيكُمْ وَلَا شَيْءٌ  
 يُخْفِيكُمْ حَتَّى تَبَالِغُوا وَتُنْجِرُوا وَمَا ادْعَوْكُمْ إِلَيْهِ الْعَجَلُ الْعَجَلُ  
 السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ بَعِزَّةٍ مَنْ أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ  
 وَيَقْدِرُ مِنْ يَدِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعِزَّتِهِ  
 مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 وَعَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعِزَّتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِعِزَّتِهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ  
 الَّتِي عَزَمَ بِهَا عَلَى الرِّيحِ فَأَنَّ لَهُ مُطِيعَةً مُسَبِّحَةً وَعَلَى السَّمَاءِ  
 فَأَنَّهُ مُظْلِمًا رُكَّامًا أَمْرَهُ اللَّهُ وَعَلَى الطَّيْرِ فَأَنَّهُ صَائِفٌ وَ  
 عَلَى الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ فَاجَابُوا وَخَضَعُوا وَأَنْقَادُوا وَخَدَعُوا  
 وَتَعَبَّدُوا وَتَذَلَّلُوا مَا كُلُّ ذَلِكَ إِلَّا بَعِزَّةُ اللَّهِ وَقُوَّتُهُ وَسُلْطَانُهُ  
 وَقَدَرُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ مُرْتَدٌّ وَأَنْتُمْ فَكذلك هيجوا فلان بن فلانة  
 وَخَذُوا قَلْبَهُ عَلَى عَشِيِّ <sup>الاعانة فلانة بنت طالع</sup> فُلَانِ بْنِ فُلَانَةٍ وَالْهِيَاجَ عَلَيْهِ <sup>عليها</sup> وَالْقَلْقَ  
 فِيهِ <sup>سقط بها</sup> وَالْقِيَامَ فِيهِ <sup>فيها</sup> وَبِمَا لَاحَ لِمُوسَى وَتَجَلَّى لِلجِبَلِ حَتَّى تَقْطَعَ الجِبَلُ

احسان یاسان

مِنْ أَصْلِهِ وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا وَعَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِأَرْعُوسِ النَّوَاجِعِ  
 وَالرَّوَابِجِ بِحَقِّ شَمْعُونَ وَشَمْعَشُونَ وَبَسْتُونَ إِهْبَاشًا هَبًّا  
 صَرَاحِيًّا عَاطِلًا عَطَلَطًا بَيْلَ اذْوَانَى اصْبَاوَتْ اِلِ شَدَاىِ  
 عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِعَزْمِيهِ اللهُ الْغِلَاطِ الشِّدَارِ قَدُوسٌ قَدُوسٌ  
 جَبْرَيْئِيلَ وَمِيكَائِيلَ مِنْ فَوْقِكُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ  
 وَلَقَدْ عَلِمْتَ الْجَنَّةَ لِأَنَّهُمْ لَمَحْضُونَ وَأَبْنَاءُ تَكُونُوا فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ  
 أَوْ دَارٍ أَوْ قَرَارٍ أَوْ بَلَدٍ أَوْ بُقْعَةٍ أَبْنَاءُ تَكُونُوا أَبَابِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعًا  
 إِنَّ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ  
 تَهَيَّبُوا فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ عَلَى عَشْرِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ هَبًّا هَبًّا عَجَلُوا  
 هَبُّوا زَلْزَلُوا قَلْقَلُوا وَبَلْبَلُوا أَرْجَوْهُ حَتَّى بَاتَتْهُ مِنْ عَمَلِهِ  
 ذَلِيلًا مَسْحُورًا هَبًّا بَيْنَ يَدَيْهِ كَيْفَ بَشَاءُ بِأَمْرِ رَبِّكُمْ الْمَلِكِ  
 الْجَبَّارِ الْغَرُورِ الْخَفَّارِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى النَّبِيِّ الْمُحْتَارِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

الْأَخْيَارِ الْأَمَّةِ الْأَبْرَارِ الْأَطْهَارِ  
 سینه است زینهار که بجرام عمل نکنی و از نامحرمان پوشیده داری خدا و رسول و انبیا و صل  
 و ملائکه و جمیع جن و انس و موجودات علوی و سفلی لعنت کند بر کسی که این عمل را آنچه از اعمالیکه

در این کتاب نوشته‌ام در مقصد ای نامشروع عمل کنند از عفو خدا و شفاعت محمد و آل محمد  
 باد که در راه نامشروع این اعمال را بکار برده و خود را بخیران دنیا و آخرت گرفتار کند

### در بیان بعضی از خصوصیات

مرحوم آقای نجفی اعلیٰ الله تعالی در کتاب مفتاح السعاده نقل فرموده که در نجف در مؤلفات  
 مرحوم سید مهدی بحر العلوم نجفی اعلیٰ الله تعالی بخط آن مرحوم دیدم که نوشته بودند  
 چندین سال بود که از درگاه الهی رسالت نموده بودند یکی آنکه واقعه کربلا در عالم  
 رؤیا مشاهده نمایند و دیگر آنکه در عالم بیداری خدمت ذی سعادت حضرت قائم  
 عجل الله تعالی فرجه شریف شوند و دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 را در خواب ببینند و باین سبب مشغول این ختم شده و بمطلوب رسیدند و کیفیت آن  
 آنست که در مدت چهل روز روزه بدارند و در هر شبانه روز هر یک از اسما الحسنی را یکصد  
 مرتبه بخوانند و باید با وضو بخوانند و قبل از خوابیدن چهارده مرتبه آیه نور را بخوانند و در سحر تا  
 مشغول دعا و تهجد و تضرع و زاری باشد و آداب عامه ختم را که قلت اکمل و خواب  
 و کلام و معاشرت باشد مراعات کند و پیوسته بذكر خدا مشغول باشد و باید قبل از  
 آن قلب را از اخلاق رزیه تصفیه نموده باشد و جب دنیا را از قلب خود اخراج نمود  
 باشد مرحوم سید نوشته که در سبب کوفه مشغول این ختم شدم در اربعین دوم  
 واقعه کربلا مشاهده کردم در یکطرف حضرت امام علیه السلام با جمبه در پیش خون  
 سوار ایستاده و از یکطرف صدای العطش اطفال گوش میرسد از یکطرف لشکر بسیار  
 با حره ای بسیار و از یکطرف شهداء کربلا در خاک و خون افتاده پس نزدیک آنمظلوم  
 رفتم و سلام کردم بعد از جواب سلام عرض کردم اذن جاد خواستم اذن فرمودند چون  
 میدان شدم عرض کردم میخواهم در این آخر حدیثی از شما بشنوم فرمودند آلا و ممن مات  
 فی محبته علی دخل الجنة آلا و ممن اجنا حشره معنا آلا و ممن بکی فی  
 مصیبتنا فحن شفعانه عند الله آلا و ممن قال یا لیتنا کما معکم فله ثواب



مَنْ قَتَلَ مَعَنَا آوَا وَمِنْ اغْتَسَلَ فِي الْفُرَاتِ وَزَارَنِي كَانَ لَهُ بِكُلِّ حَلْوَةٍ حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ مَقْبُولَةٌ آوَا وَمَنْ تَوَسَّلَ إِلَيْهَا حَيًّا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ

سید رحمانه میفرماید بجانب قبال روانه و جدال نمودم تا آنکه جراحت بسیار بر بدن من وارد شد که از اسب افتادم و از خواب بیدار شدم و در اربعین سوم در مسجد سهله و شدم فرآبت المسجد خاص با هلیل پس دیدم مردم بنماز جماعت مشغولند من نیز با آنها افتاد کردم پس دانستم آنچه را که دانستم

ختم دیگر نیز در مفتح السعاده چنین نقل فرموده که در مؤلفات مرحوم طایزین العابدین سلامی مسطور است که هر که در نیت چهل شب در وقت خواب بخت مرثیه سوره مبارکه لا اثم یوم القيمة را با خضوع و خشوع تلاوت کند و مواظب تقوی و پرہیزکاری باشد قیامت و حالات آزاد خواب ببیند و یقین کامل برای او حاصل شود مرحوم آقا نجفی در کتاب مفتح السعاده بعد از نقل این ختم میفرماید مؤلف گوید باین ختم مشغول شدم در اربعین دوم قیامت و حساب و میزان و خصوصیات آزاد خواب مشاهده کردم

و نیز در مفتح السعاده گفته که سید بحر العلوم علیه الرحمہ در بعضی از مؤلفات خود نوشته است که در شب بیست و سوم شهر رمضان هزار مرثیه سوره قدر را تلاوت کردم بعد از فراغ دار حرم شدم و پس از زیارت و نماز شب در سجده گریه بسیار کردم در میان خواب و بیداری یاد عالم رویا حضرت امام زین العابدین علیه السلام را مشاهده کردم که در مقابل ضریح ایستاده با گردن کج و مشغول تضرع و زاری بود و بدرگاه الهی مناجات میفرمود و عرض میکرد الهی بخون من که سب قدر است رحمت خود را بر شیعیان امیر المؤمنین و برگریه کننده بر چنین نازل گردان و آنها را بیا بجز و بعد از آن کمر این ذکر را بخواند لا اله الا انت و آنچه در حرم در واقع و ضریح بود همه با آنحضرت در این ذکر موافقت و متابعت میکردند مرحوم بحر العلوم نوشته است که نیت داشتم از آنحضرت سؤال کنم که جمادات چگونه در ذکر الهی با شما موافقت دارند آنحضرت طمعت شدند و فرمودند خداوند جل شانہ عرضہ داشته است توحید و توحید و توحید

ولایت اهل بیت را بر جمیع مکانات و همه ما را میثناسند و مطیع و منقاد ما  
 میباشند و اطاعت ما بر جمیع مکانات حتم است و همه جمادات بتبیح و تهلیل الهی  
 مشغول هستند ولی اکثر خلائق بتبیح آنها را نمی فهمند بعد از آن فرمودند <sup>نطفه</sup> بیبیح  
 منعقد نمی شود مگر باذن امام و احدی بمنهم در مگر باذن امام و بیبیح بر کسی از ذرّتی نمی بریزد  
 مگر باذن امام ما یم ابواب فیوضات ربانیّه و مفاتیح استفاضه و قسیم جنت و بار امور  
 خلائق باذن ما است و مشیت ما تابع مشیت الهیه است عرض کردم چه ثواب دارد  
 محبت و ولایت شما اهل بیت فرمودند هر که بولایت و محبت ما اهل بیت ببرد با ما محبت  
 شود عرض کردم اجر گریه کنندگان بر امام حسین چه چیز است فرمودند با ثواب شهیدان گریه  
 شریکند و از ایشان خواهد بود در روز قیامت و هر که بگوید یا لیسنی کنت معکم فافوز  
 فوزاً عظیماً خداوند ثواب یکج و یکمره باو کرامت میفرماید و هر که بر مظلومی آنجا که بر  
 کند تا اشک بر رخسارش جاری شود خداوند گنامان گذشته و آینده او را بیاورد و صورت  
 او بر آتش حرام شود و من ضامن استم برای او بهشت را عرض کردم چه ثواب دارد برای  
 کسیکه کیفی از شما را زیارت کند فرمودند در قبر زیارت او میرودم و او را از جمع شدگان  
 نجات میدهم و با ما خواهد بود در روز قیامت

ختمی دیگر مرحوم آقا نجفی در جامع السعاده نیز منسوب در سال گرانی در اصفهان ظالمی بود  
 بسیار بر مسلمانان ظلم می نمود و غارتش روز بروز زیاد میشد تا آنکه چند شب وقت سحر از  
 دست ظلم او بعد از تجمد در گاه الهی شکایت کردم شبی از شبها بعد از تجمد مرا خواب بود  
 در عالم واقع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم این ختم را بمن تعلیم فرمود  
 و فرمودند فوائد همه ختم در این ختم موجود است و طریق خواندن آن آنست که در سه  
 سحر بخواند روی بقبله بر سر سجاده یکصد و پانزده مرتبه غالب آن است که در سحر اول مطلب  
 بر آورده میشود و چون تمام شود بیت و یک نوبت یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ده  
 مرتبه صلوات بفرستد و چهل و یکبار کلمه جلاله را بکیفین بگوید و بغیر اهلش تقسیم نماید

۲۲۵  
تجوید  
صنن

دعا اینت یا من لبس فی السموات العلی الی منتهی قرا الا ان  
السفلی الا انت غیاث لکل احد عند کل شدۀ نزلت به عنک

یا الله فرج ما بینا و انیح طلبنا فانک اعرف بجا جاننا و حاجت  
خود را در نزد تلفظ بیثدی و تلفظ به انیح قصد کند و وقت کند بر یا الله و بخواند  
این دعا در شب جمعه یا دو شنبه بعد از دو رکعت نماز عرض کردم حدیث را بمن تعلیم فرما  
که هنگام هر نعمتی قرائت نمایم که ثواب شکر آن نعمت را داشته باشد و باعث زیادت  
نعمت و دفع بلیات شود فرمودند این حدیث را بخوان

الحمد لله الذی لا یبسی من ذکره الحمد لله الذی لا یحیب

من دعاه الحمد لله الذی من توکل علیه کفاه الحمد لله

الذی من وثق به لم یکلله الی عبیه الحمد لله الذی یجزی

الاحسان احسانا الحمد لله الذی یجزی بالصبر نجاه الحمد لله

الذی یکشف ضرنا عند کربنا الحمد لله الذی هو یقیننا

حین یقطع الجبل عنا الحمد لله الذی هو رجاءنا حین ساء

ظننا باعمالنا و فرمودند این حدیث را بعد از هر نماز و هنگام هر نعمت و هنگام هر بلیه

بخوان که سریع الاجابه است و بعد از آن فرمودند مطالب دیگری که متعلق برات شکر است

و حمد حقیر از خواب بیدار شدم و در شب جمعه دعای اول را بخوندم کور قرائت نمودم صبح

شنبه خبر رسید که آن نظام هلاک شده بود و در هر بلیه ای که حمد مذکور را قرائت نمودم بلا  
رفع شد و از آن روز بیکه بر این حمد مواظبت نمودم فواید عظیمه مشاهده نمودم و السلام علی من اتبع الهدی

### دُعای قریشاً با توحید عربی

از دعای مجرب برای دفع خطرات و دفع دشمن و از خصومات دعای مبارک سیفی است  
بنابر نقل خلد مقام میر محمد باقر داماد اعلیٰ المد مقامه الشریف و خواص بسیاری دارد که در  
محل خود ذکر خواهد شد

بِسْمِ اِیْلِ رَاجُوْةٍ وَحَنُوْةٍ یَّمِیْنِ اِیْلِ قَرِیْشِیَّ وَجَلَّ وَمَلَّ دَثُوْبًا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ صَدَقَ اللّٰهُ وَبِهِ اَللّٰهُ وَبِهِ اَللّٰهُ یَا عَظِیْمَ

دَثُوْبًا سَهْوًا ثَلْبًا شَهْوًا ثَلْبًا اَزْرَطًا عَضْبًا

یَا قَدِیْمَ یَا عَظِیْمَ یَا یَمِیْمَ یَا غَاثَ الْخَطَا یَا اَوْهَبَ یَا صَدِّقَ

طُوْطِنًا اَهْبًا سَرَاهِبًا قَدْمَهْبًا مَدْلَهْبًا هَلْمَدَهْبًا

یَا طَاہِرَ یَا خَانَ یَا شَانَ یَا فَتْحَ الرَّجَا یَا بَعَثَ یَا مَطْلُوْقَ الْاَسَاکِی

هَبْلَ هَرَجَابِلَ مَطْوَابِلَ مَكْوَابِلَ اَطْوَابِلَ مَطْنَابِلَ

یَا بَعَثَ الْاِرَا یَا اَللّٰهُ یَا دَانَ اَللّٰهُ یَا بُرْءَانَ اَللّٰهُ یَا سُلْطَانَ اَللّٰهُ یَا سَجَانَ اَللّٰهُ

تَحْطِیَابِلَ حَشْرَوَابِلَ رَوَامَنَابِلَ اَشْرُوْفِیَّا اَشْرُوْقَدًا

یَا غَفْرَانَ اَللّٰهُ یَا مَعَانَ اَللّٰهُ یَا اَمَانَ الْخَائِفِیْنَ اَللّٰهُ یَا سَیِّدَ السَّادَاتِ

زَوَامَنَابِلَ سَنَجَابِلَ هَرَجْرًا هَرَبَابِلَ اَعْلَابِلَ

یَا مَجِیْبَ الدَّعَوَاتِ اَللّٰهُ یَا رَفِیْعَ الدَّرَجَاتِ یَا اَوْلِیَّ الْخَلْقِ یَا عَظِیْمَ الْبَرَکَاتِ اَللّٰهُ یَا سَامِعَ الْاَصْوَاتِ اَللّٰهُ

اَكْوَابِلَ اَكْمَابِلَ طَرْسُوْسَابِلَ طَرْسُوْسَابِلَ

یَا قَابِلَ التَّوْبَةِ اَللّٰهُ یَا صَوَابِلَ الْاِیْمَانِ یَا دَافِعَ الْبَلِیَّاتِ اَللّٰهُ یَا نُوْرَ الْاَنْوَارِ اَللّٰهُ

ذَرْخُوْتَابِلَ زُوْفَابِلَ خَمُوْرُزْغَابِلَ قَدْفَابِلَ

یَا مَدْبُرَ الْاُمُوْرِ اَللّٰهُ یَا مُبَشِّرَ اَللّٰهُ یَا مُبَشِّرَ کُلِّ عَسِیْرٍ اَللّٰهُ یَا نُوْرَ الْكَافِرِیْنَ اَللّٰهُ

تَشِیْقَابِلَ مَسْکَنَابِلَ سَرْکَشَابِلَ طَرْطَابِلَ

یَا خَیْرَ الْغَاوِرِیْنَ اَللّٰهُ یَا خَیْرَ الْوَارِثِیْنَ اَللّٰهُ یَا حَکْمَ الْحَاكِمِیْنَ اَللّٰهُ یَا خَیْرَ الذَّاكِرِیْنَ اَللّٰهُ

در هر روز تا شب بخواند  
بخواند حاجت برآورد و بری  
گم است و خلیع فرستد

ثَرَّثَائِيلَ نَوْرَائِيلَ سَفَرَسْرَاهَائِيلَ سُرَّهَائِيلَ  
يا خير الفاتحين الله يا رب العالمين الله يا رحم الراحمين الله يا خير الماكرين الله

اِهْ اَوْهْ اِبِهْ تَمَشُوْ سَبَلُوْ مَدَّ فَائِيْلَ حَجْرَ وَايِيْلَ  
اله الآلهة نور ياسع ياسع يا قادر الله يا محب الدعاء الله

هَجْرَ وَايِيْلَ مُنْطَاوِيْلَ مُنْطُوْطَاوِيْلَ مُنْطُوْطَهْ مُشْعُوْزَهْ  
يا جليل الله يا طالب الله يا ظهير الله يا ظاهر القلوب يا ناء

مَجْدُوْدَهْ بَرْعَا تَفْرِغَا اَبْرِيْسَ اَرْنَا بِيْسَ  
يا جميل يا بَرَّ يا تَوَاب يا مالك الملوك يا لطيف الماثل

اَرْوَهْ اَوْرَهْ وَرَايَهْ طَرْطَائِيْلَ حَرْطَائِيْلَ  
يا غافر يا غفار يا غفور يا خير الذكركين الله يا ذا الفخر الله

كُوْرُثَائِيْلَ اَكْرَهَائِيْلَ صُوْرَزُ وَايِيْلَ شَمْحَائِيْلَ  
يا ذا العبد الله يا ذا العفو الله يا ذا الفضل الله يا ذا العزة الله

دَرْدَائِيْلَ جَمَّهَائِيْلَ جَمَائِيْلَ جَمَّهَائِيْلَ بَطْمَطَائِيْلَ  
يا ذا الجود الله يا ذا الكرم الله يا ذا العدل الله يا ذا الانعام الله يا ذا الاحسان الله

بَرُوْمَا بَرُوْمَمَا مَنْطَرِيْ مَعْطَرِيْ اَزْرَمَائِيْلَ اَنْكَذِيْ  
يا كافي يا وافي يا كبير يا شَكْبَه يا عظيم الله العليم الاعلم

نَطْرَمَائِيْلَ نَهْرَثَائِيْلَ رَمَائِيْلَ اِنْهَائِيْ تَكْبِيْنَا مَثْبِيْنَا  
ذو الرحمة الغفران الله المنان الله الجبار الله يا لطيف يا اكرم الاكرمين يا ارحم

بَثْبِيْنَا مَكُوْبَهْ رَكُوْبَهْ شَهْطَرَجِيْنَا شَهْطُوْبِيْنَا شَهْطَرُ بَانَهْ  
الراحمين يا وكيل يا كبير يا عادم من لاعامره يا سمدن لاسنه يا فياك من الانبياء

اَهْلِيْ وَمَالِيْ وُوْلَدِيْ بِحَقِّ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ السَّفَرَةِ وَبِحُرْمَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ وَكِرَامِ  
الكَارِبِيْنَ اِقْضِ حَاجَتِيْ وَصَلِّ اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِيْنَ

معقولات مؤلف فقیر خدا اصل درین

میکنم تشریح من آئین خویش  
 دین من دین مسلمانان بود  
 مذهب من از امام صادق است  
 می گویم در خدای خویشتن  
 ذات پاکش را همی دادم بکت  
 است در هر جا و نبود هیچ جا  
 اهل تثلیث و حلولی نیستم  
 او ندارد مثل و مانند و ولد  
 بی شریک است در رفیق و بی نیاز  
 قادر و قیوم و حتی سبحان بود  
 خود بود یکتا و بی شبه و نظیر  
 نیت جسم و نیت روح و نیت جان  
 کیف؟ الکیف این؟ الاین است او  
 حد و رسمی نیت او را لایزال  
 عین ذات او است او صافش همه  
 خود علیم است و حکیم است و قدیم  
 عادل و باذل هوالت الرؤف  
 عدل میباشد عذابش سر بر  
 اعقادم در خدا این است و بس  
 کل موجودات هست از دست او است  
 عرض می دارم همانا دین خویش  
 ما دیم آیات قرآنی بود  
 کاخچه فرموده است بر حق باطقت  
 غیر آن کو گفته پیغمبر سخن  
 کنه ذات پاک او لایدرک است  
 ذات او در و هم نماید خلق را  
 جبر و تفویضی و غالی نیستم  
 نه شریکی لاله کفو احد  
 هست و باشد چاره بخش و چاره ساز  
 آنچه اندر و هم نماید آن بود  
 بدرک و عالم سیمع و هم بصیر  
 فی و را باشد زمان و نه مکان  
 حیث الحیث است لا هو غنیره  
 نیت او را نوم و نقل و انتقال  
 هر چه باشد نماید اندر و همه  
 هم لطیف و هم علی و هم عظیم  
 هم عفو و هم غفور و هم عطف  
 هر چه باشد لیس تحویه الفکر  
 نیت غافل از خلاق یک نفس  
 ما سوی او همه پالبت او است

اعنفا در نیت

کرده ام تصدیق از روی یقین  
 منظر آیات حق مطلقند  
 خاتم جمله رسولان مصطفی  
 سید السادات ختم المرسلین  
 ریزه خوارانند بی گفت و شنود  
 خلعت لولاکش از روی دربراست  
 صدر اول مصدر فیض کریم  
 بنیت الازان شه مک بقا  
 علت ایجاد طور و کور اوست  
 احمدی گفتا که جفتش طاق بود  
 احمدی از عیب آمد در شهود  
 تا جدا ممکن خود از واجب شود  
 خود همین میم آیت تعظیم شد  
 کرد ایجاد مدادی و قلم  
 بنیت غیر از میم نزد متقین  
 میم را خود اول و آخر یکیت  
 جز محمد لایق تقسیم نیست  
 کرد گارش نیز خاتم خوانده است  
 میم احمد کاشف این معنی است  
 شیر امکان را عتد روغن است  
 زینب خود رهنمای کل شده  
 بنده است و خود خدائی میکند

انبیا را تا بنجم المرسلین  
 جمله آنها سفیران حقند  
 خاصه سلطان سدر اصطفی  
 آنکه باشد رحمة للعالمین  
 آنکه خیل انبیا از خوان او  
 آنکه اول صنع پاک داور است  
 عقل اول صاحب خلق عظیم  
 اقتحاج و اختتام انبیا  
 ابتدا و انتهای دور است  
 چون احد بر حمد خود مشاق بود  
 ذات واجب خویش را چون ستود  
 میم فرق احمد آمد با احد  
 فرق موجود و وجود از میم شد  
 حق چو زد نقش میشت را رقم  
 که ابتدا و انتهای آن داین  
 اول و آخر بغیر از میم بنیت  
 فارق کان با مکان جز میم نیست  
 زینب خود را تتم خوانده است  
 حق غنی و مصطفی ستغنی است  
 یعنی او بالذات و احمد روغن است  
 لیک این روغن فدای گل شده  
 جلوه ای کسب رایی میکند



که نهتوان گفت با هر بی بصر  
 که نه حد من بود ای آرجمند  
 هیچ باک از شرح این مطلب نبود  
 ناید آوازی ز نای من برون  
 کز مکان در لاکان پرواز است  
 با که بود و در چه جانی سر نهاد  
 بود مهمان میسر بان آنجا که بود  
 می ندانم این کجا و آن کجا  
 غیر شخصش آب هم نایاب بود  
 علم ظاهر کاشف ایصال نیست  
 آنچه میبافند غمی است ضلال  
 این هوای کنج العنکبوت  
 جمله بر حق است بنود جای دق  
 خاصه قرآن کو مر باشد کتاب  
 خالی از تحریف و تبدیل و فلق  
 گفته حق آنه حنیف الکلام  
 مؤمنم باست ختمی با آب

### اعتراف در مقام

که دل از نور و لایش منجلی است  
 تا زنده بر خود شترانار عشق  
 فی غلط گفتم که عالم نور شد  
 آه عاشق را است تاثیر دیگر

مکنه؛ دانم ز مو بار کیت  
 پایه مطلب بسی آمد بلند  
 خاتم سرم اگر بر لب نبود  
 به که ماند ز مطلب در درون  
 در شب معراج با کسی راز داشت  
 از حجب بگذشت و پابر تر نهاد  
 قاب قوسین حدت او ادنی چه بود  
 ساحت واجب کجا امکان کجا  
 نقش امکان شسته اندر آب بود  
 اندر اینجا جای استدلال نیست  
 آنچه میگویند وهم است و خیال  
 به که از این بافتن کرده سکوت  
 آنچه آورد این رسول از زحق  
 مؤمنم بر سجرات آنجناب  
 دانم آرا من کلام پاک حق  
 هست این زیبا کلام با نظام  
 آنچه میباش در این زیبا کلام

بعد احد اعتماد بر علی است  
 پر زنان شد باز موسیقار عشق  
 آتش عشق شتر افروز شد  
 عاشق و اله نداند یا ز سر

۲۳۱

طایرس را لی مع الله آشیان  
 عقل را در وادی اوراه نیت  
 بین چنان پروانهش از سوختن  
 خانه سوز و محو صاحب خانه اند  
 جز بلاشان شندی اند کام نیت  
 وز بد و نیک جان دارسته اند  
 گاه در او جسد و گاهی در حقیقت  
 مستفید از والی غیب و شهود  
 محو انوار جلال ذوالجلال  
 زهره اش زهراد مهرش زهر است  
 فیض بخش عالم غیب و شهود  
 یعنی آن ماد الحیوة کاینات  
 گوهر بحر سخا اصل کرم  
 مظهر حق دره بحس عطا  
 آنکه شرعش شد صراط مستقیم  
 گوهر بحس فوت مصطفی  
 از تو پیدا بفت باب چهارم  
 بر تو و آلت صلوة و هم سلام  
 فیض بخش اهل معنی مرصی  
 فقط بسم الله ام الكتاب  
 شرق از نورش بر سر کاینات  
 جبرئیلش گفت از حق لا فتی

در فضائی لامکان جوید مکان  
 سر عاشق را کسی آگاه نیت  
 باید از پروانه عشق آموختن  
 عاشقان از اسوا بگانه اند  
 غیر ناگامی برایشان کام نیت  
 هست خود در نیتی دانسته اند  
 گاه فیاضند و گاهی مستفیض  
 مستفیض از نور سلطان وجود  
 مستیز از نور خورشید جمال  
 آنچنان نوری که اول صادر است  
 علت ایجاد ذرات وجود  
 اولین ذرات بکتائی ذات  
 نار و نورد لوح محفوظ و قلم  
 روح امکان مکن واجب نما  
 صاحب الایات والشرع القیوم  
 درة الناح نبوت مصطفی  
 ای تو طومار رسالت را حاتم  
 باد تا باشد بقای صبح و شام  
 شامه سلطان سیر ارتضا  
 مصطفی و علم او را نفس و باب  
 مایه اثبات و محو ممکنات  
 شمه ای زایات جودش بل اتی

پیوای اهل تقوا و یقین  
 کفو بر عصمت کبری نبود  
 گشت تا با او نماید همسری  
 لولو و مرجان عصمت را پدر  
 مقدا و قاضی مفت آسمان  
 لیک دانم از خدا هم نی جد است  
 هم ید اله و ولی مطلق است  
 او ز حق راضی و حق از او رضا است  
 بعد احمد افضل از برانیا است  
 جمله خوانده در دبستانش سبق  
 مهر پر لب ساختند و سوختند  
 رونق خود یافت در سیر و نفی  
 خویشتن را با جنون دساز کرد  
 گرون خواست درز نجیب عیش  
 خاصه برد یوانگان دشواریت

خدا شنیدار از وجوه مبالغه با انجمن

می با بدرفت خود دیوانه وار  
 کی کجا باشد بغیر از آن جلیب  
 بل همه جان نفاذای جان او  
 دستگیر عارف مشتاق او است  
 با کسی ما را جز ایشان کار نیست  
 در غدر خشم سخن کوتاه شد

عروة الوثقیای دین جبل المین  
 آنکه گر شخص نیاید در وجود  
 زهره زهرای او را مشتری  
 قدم و عثمان و حدت را گهر  
 کشتی توحید را او باد بان  
 بنیم غالی که تا گویم خداست  
 جنب و عین و قدرت و وجه حق است  
 روح ایمان قلب امکان مرتضی است  
 سرور و سرخیل جمله اولیا است  
 عاشقان پر تو مصباح حق  
 از وجودش عاشقی آموختند  
 هر که زو آموخت ز من عاشقی  
 و ز خرد ساز تجرد ساز کرد  
 تا کند خود را نشان تیره عشق  
 ز شمت نامی عاشقان را عاریت

در دبیستان شیر کرد کار  
 ز آنکه بعد از مصطفی ما را طیب  
 ای هزاران جان من قربان او  
 در دو دنیا مشبه عشاق او است  
 جز علی و آل ما را یار نیست  
 چون مقابل آفتاب و ماه شد

۲۳۳

خواست چون زین نشأه بناید اول  
 مرضی را بر خلق شاه کرد  
 تا که در وال من والاه سفت  
 جبرئیل آمد از رب جلیل  
 پای اندر ذروه اعلا نسیم  
 رسنا و قبله و آقا بیتان  
 مادی راه سلمانی علی است  
 اهل ایمان را امام و مبراست  
 اوز ستران مغز قرآن زوست پست  
 هر یک از ایشان شریک دیگرند  
 تا قیامت نیستند از هم جدا  
 تشکون راه حق راستی است  
 نقل اصغر بت حجت از شما  
 ره بذاتش نیت کس را هیچ باب  
 دیده ادرا در حوز دیدار نیت  
 کو دهد از ذات پاک حق نشان  
 عترت پاک و کلام کردگار  
 عترت و قرآن بود ای نکتان

آفتاب طلعت پاک رسول  
 جمله را بر راه حق آگاه کرد  
 شمه ای تعریف جبل الله گفت  
 که مرا نزدیک شد گاه حبیل  
 هست نزدیک آنکه زینجا دارسم  
 بعد من باشد علی مولایتان  
 کاشف اسرار فرقانی علی است  
 شهر علم من علی بر من در است  
 عدل قرآن است قرآن عدل است  
 عزت و قرآن سمش را بر بند  
 در میانان میگد ارم این دورا  
 این دو نقل از من شمارا باقی است  
 نقل اکبر بت زان کسر یا  
 بین حق و خلق باشد بس حجاب  
 ذات او کی مدرک ابصار نیت  
 رابطی ناچار باید در میان  
 نیت این رابط بعینه از پشت دچار  
 آنسب کو متصل شد ایمان

در بیان پدایش و شرح پاره ای از حلال

فرقه متصوفین هبیه

حاج زین العابدین شیروانی در کتاب لبان التیام در گلشن نم آن در بیان حرف دال در ذکر  
 دهبیه چنین نوشته است که دهبیه نام مسله الیت از فرقه عرفا مولانا قاضی نورالدین شوشتری

اعلیٰ المقامه در کتاب مجالس المؤمنین در ذکر مجلس عرفا در ضمن احوال سید محمد نور بخش قدس  
سره العزیز چنین نوشته که چون خواجه اسحق ختانی سید محمد نور بخش را خلیفه و جانشین خود نمود  
و امر فرمود که سایر خلفاء و فقهاء آن جناب بخدمت سید محمد نور بخش بیعت کنند و میر شهاب  
الدین عبداللہ زروش آبادی مشہدی کہ یکی از خلفاء خواجه اسحق بود از بیعت سید محمد نور بخش  
ابا و امتناع نمود و گفت اگر خواجه با او بیعت کرد ما از او برگشیم خواجه در کوه تبری همان  
لحظه از گفتار سید عبداللہ واقف شد و گفت درویشان عبداللہ مرتد شد و این زمان خود را  
در صدد ارتداد میدارد و بیعت بدست او باطل است لهذا مریدان خواجه دو قسم شدند  
اشخاصیکہ امر خواجه را اطاعت و انقیاد نمودند و بردست سید محمد نور بخش بیعت کردند ایشان را  
نور بخشیه خوانند و کسانی کہ مریدان میر عبداللہ بودند و از بیعت میر نور بخش ابا و امتناع کردند  
آنها را ذہبیتہ گفتند و میان مریدان این دو طائفه در اثبات و نفی خلافت میر عبداللہ  
بسیار است فقیر گوید نام ذہبیتہ باین فرقه قلیل مدتی است کہ بنا ده اند گو یا بعد سال رسید  
باشد بعضی گویند سبب اطلاق این اسم بر ایشان آن بود کہ چون میر عبداللہ از دایره  
امر خواجه بیرون رفت جناب خواجه فرمود کہ ذہب عبد اللہ یعنی از بیعت بیرون  
رفت عبداللہ بدان جهت آنها را ذہبیتہ گویند اما راقم از اشخاصیکہ خود را بسلسله ذہبیتہ منسوب  
میداشتند استماع نمودم کہ چون در آن سلسله از فرقه اہل سنت و جماعت کسی داخل نشد  
و ہمگی از بزرگان ایشان شیعه مخلص و چون زتر خالص بوده اند لهذا آن سلسله را ذہبیتہ  
نامیده اند فقیر گوید کہ این کلام بسیار سقیم و سخنی است عاقبت و خیم شخصیکہ باحوال سائل  
مشایخ عظام دانا و بر طریقه ایشان بینا شده چنین سخن نمیگوید و از این صورت بمعنی طریقت  
نیجوید زیرا کہ فقرا سلسله علیہ نعمت اللہیہ و نور بخشیتہ و صفویہ و بکتاشیتہ و خلوتیہ و شطاریہ و  
و اشالم جمله بر اینند کہ در سلسله ایشان از جماعت مستیان و غیرہ کسی داخل نشد بکہ عرفای  
محققین فقرای اہل سنت را از جمله صوفیہ بشمرده اند و ایشان را صوفی حقیقی گفته اند چنانکہ این  
مطلب در موضع خویش خواهد آمد سالکان سلسله ذہبیتہ بجز در کشور فارس جای دیگر نظر نیابا

۲۳۵

است اکنون سالهاست که صاحب ارشاد در آن سلسله مفقود است بلکه اهل ادراک  
 و کسیکه معامله اش پاک بوده باشد همانا وجود ندارد و گسائیکه در آن سلسله معروف و پدید  
 موصوفند از آباء و اجداد خویش بطریق ارث دارند و طریقت را مانند رسوم و عادات اهل  
 ظاهر ندارند و ما صدق آیه **مُحِبُّونَ اَنْ يُحَدِّثُوا بِمَا كُمْ فَعَلُوا** ابرایشان صادق و  
 مضمون آیه **اَنَا مَرُؤُنَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَ تَدْنُونَ اَنْفُسَكُمْ** ایشان لایق است  
 والسلام علی من اتبع الهدی تا اینجا تمام شد کلام مؤلف بتان الیسا

فاضل معاصر فی فقه شیخ اسماعیل بن حاج حسین تبریزی شریف حدیثی متخلص  
 بتاب مجاور آستان قدس رضوی علیه علی جدم و جدته و آباء افضل التجهه و اسلام در مدینه خراسان  
 در یکی از مولفاته خود که موسوم بمزات المتیقین است و بخط خود مرقوم داشته بود چنین نوشته  
 و این مؤلف ناچیز عین عبارت آن را بدون کم و زیاد در این کتاب نقل میکنم و العمده علیه محمد  
 مخفی نماید

که سلسله ذبیه شعارشان اینست که ما شریعت را با طریقت جمع میکنیم و باین اسم خودشان را  
 از همه سلاسل و فرق ممتاز میدانند و در کتب خود هم نوشته اند که تقلید بمیرزای شیرازی باید کرد  
 در شریعت و حتی الامکان عمل با حکام نیز میکنند در غالب احکام و اما اگر احکام شرعیه با آداب  
 طریقت و سلوک معارض شود طریقت مقدم است میگویند آن فرع است و این اصل و نماز  
 سب خواندن بکلی قدغن و ممنوع سخت است مگر دو رکعت که اول آنرا بخوانند و بعد مشغول ذکر  
 شوند و هر که داخل این رشته شد پیش از آن بهر کاریکه بجهت معاش مشغول بود نباید آن را  
 تغییر دهد مگر چه نوکری دیوان باشد

یکی از معنویین ایشان رئیس مکرک شهر اردبیل بود و خود بنده از آن صاحب اجازه  
 که سابقاً ذکر شد شنیده ام که آقای مجد الاشراف شیرازی که قطب ایشان و اهل و اعراف  
 من فی الارض میدانند سلطت مظفر الدین شاه و محمد علی شاه را مضاف فرموده است و همین  
 مجد الاشراف سید است که در غالب کتابها که نوشته مکرک جار میکند که من کیمیا دارم و اسر که

داخل طریقت آنها میشد همان صاحب اجازه یک گروانکه چای پاپوروسی تمام گرفت  
 اصاصیّدق کشف سئود ایشان مجد الاشراف مینویسد پدرم میرزا ابوالقاسم جنبداد از  
 پادشاهی در عهد او کرگ باگوسفند یکجا میچرد از عدل او همین مظفرالدین شاه است  
 و سی سال سلطنت میکند و کورنامه او چاپ شده مردم نگاه کنند بپسند و خود مجد  
 الاشراف گفته که محمد علی شاه سی سال سلطنت خواهد نمود از قضا مظفرالدین شاه از ده سال  
 و محمد علی شاه از سه سال بیشتر پادشاهی نکردند ترسم آرزو شوی و زرنه سخن بسیار است  
 و یکی از مریدین همین شخص صاحب اجازه که لقب دیوانی دارد بعد از مراجعت از آنکه  
 باز هم عبادت سابق ریش خود را بتراشید و در بلوای مشروطه از آن اشخاصی بود که با  
 محمد علی شاه مخلوع شهر تبریز را محاصره کرده بودند و در همان حال روزه سختی میگرفت و شعور  
 ذکر و سایر وظائف سیر و سلوک بود با کمال خضوع و خشوع و شنیدم این و یار فریق این  
 هر وقت که میخواست کسی را از اهل شهر که با ایشان محاربه میکرد بکشند استخاره میکرد و  
 بمسعدت استخاره یکی از آنها را کشته و بعد میکشفتند که او گریه بوده یعنی از منی و  
 استبعاد ندارد که از همین اشخاص اینقدر کرامات و خارق عادات شنیده ام که این  
 در جنب آنها هیچ است

یکی از مؤلفین بخود بنده نقل کرد که کیش در منزل همان صاحب اجازه بودیم و همان  
 شخص حاجی خان ریش تراش مشغول نماز بود و هی بخود می پیچید مانند کسی که در دل  
 سخت دارد انقدر کرد تا اینکه کینفر بجای آنکه اهل حال نبود و در مجلس بود رفت همینکه او رفت  
 دست خود را از بالای دل برداشت ناگاه دیدم که دلش باصوت دلربا و به آواز جا  
 میگوید لا اله الا الله لا اله الا الله و مدتی دل او کلمه طیبه را با کمال پاکیزه گی میگفت و ما استماع  
 نموده لذت میبردیم و اسمش حاج اسماعیل خان بود از اهل سراب در هجده فرسخی  
 تبریز یکی از رفقای او در کشف سئود خود دیده بود حاجی خان پادشاه شده  
 و ولد انبای پادشاهی گذاشت در همان دهی که بود امر کرد از هر خانه یکی کمان



همه روزه بیاورند مسجد همان ده حتی زن بیوه و بچه یتیم این سیورسات دولتی آن  
 پادشاه شد و سکه هم زد (شاه اسماعیل زهبی) کاظم نامی که لقب یوری از او داشته  
 بخودم گفت که چند نفر گرفته بود که از قدیم با آنها دشمنی داشته و میخواست همه را بکشد من  
 مانع میشدم بعد از آمدن من بوطن خودم که بناب مرگند است آنها را کشت بالاخره از بزرگشون  
 رفت و برجیکه ساخته بود توپ بستند خراب شد همینکه خمیده معلوب میشود رفت چند نفر که در  
 حبس بودند بیگناه آنها را نیز بقتل رسانید دخترش گفت ما بدست دشمن میافتم گفتی  
 میکنم که شما بدست دشمن نیفتید کارهای خود را که انجام داد آمد با دخترش دست بگردن شده  
 وداع نمود بعد بهر یک از دختر و خواهرانش که جوان بودند یک گلوله و دو گلوله زد راحت شد  
 و قیامه چشمهای او را بستند که تیر بارانش کنند دست برد دستمال را از چشم خود پایش کشید  
 و برکی گفت (دای اویون ریخسلین) یعنی خانه ات خراب شود آنوقت خمیده که مکاشفه  
 آن رفیقش شیطانی بوده مؤلف گوید ناظرین محترمین آیا بعرض بنده فی الجمله رسیدند  
 که مکرر میگفتم که این خوارق عادات و کشف و کرامات متقاضین دلیل بر حقیقت نیست حالا  
 دیدی که آن دل حاجی خان که لا اله الا الله میگفت و مردم میشنیدند و حظ میبردند چقدر  
 خون ناحق ریخت و اگر مقبول نمیشد صد برابر خون آنها را هم حاضر بود بریزد سلطنت زالمه  
 دو روزه دنیای دنییه که بمنزله جیفه گزیده است برسد نفوذ یافته من شرور انفسنا

وَلَلَّيْلِيَا كَثُرًا

آنکه در فرعون بود اندر تو بخت  
 آتشت را همی ز فرعون نیت  
 لیک اثر در مات مجوس چه است  
 ز آنکه چون فرعون آزار عول نیت

لَوْ لِفِي

در تو از فرعون افزونتر بود  
 چون وز دباد شدید اسحقان  
 آتشت در زیر خاکستر بود  
 آتش خاکسری گردد عیمان  
 و یکی از بزرگان سلسله زهبیه که صاحب اجازه و مدعی ولایت است عکس مرشد خود را

به بنده نشانداد و بنا کرد در تعریف و توصیف او مداحی کردن و اظهارات نمودن من گفتم چرا  
این ولی در این لباس است گفت چون کاتب و میزرای حکام است و امر او جلالت است  
گفتم کسیکه کاتب ظلام و حاکم جور باشد و شغش اعانت بر اثم و ماکل دشمنش از محرّم بوده  
باشد پس مسخو شخصى اینقدر قابل مدح و توصیف نیست که تو میکنی از این حرف بغایت پریشان  
و مندرک شد که گویا العیاذ بالله نسبت با امام علیه السلام جبارت شده بنا کرد مرا ملات گردن  
که این چه حرف است که تو میزنی در باره کسی چنین جبارت میکنی و حال آنکه روزی من در خانه  
خود در فکر معصیتی بودم که ناگاه دیدم پیغام آور رسید که از این فکر منصرف شو (تا اینجا بود کلام حسب  
کتاب مرآت المتقین تألیف تبریزی رحمه الله علیه

### مؤلف فاضل گوی بدک

کسانی که پایه دین خود را بر روی اینگونه خوارق عادات و خرافات میگذرانند همان دسته سوتی  
هستند که حضرت امیر مومنان علی علیه السلام بکبیل من زنا در رضی الله عنه خبر داد که هیچ رعاع یعنی آن  
پشه ای کوچکی هستند که با هر بادی میل میکنند و دنبال هر صدائی میروند بعلت اینکه بنور دانش و علم  
استضاء نگردند و بر رکن محکمی نایمانده نشاندند متابعت حق و اهل حق نمیکند و طالب و مطلوب عبده  
شیطانند و پیر و خطوات و وسوس اویند و حال آنها را خداوند متعال در کلام مغر نظام خود بیان  
فرموده که اِنَّ الشَّيَاطِينَ لَبُوحُونَ اِلَىٰ اَوْ لِيَاۤءِهِمْ لِيُحَادِّثُوْكَرُوْا اِنْ اَطَعْتُمْهُمْ  
اِنَّكُمْ لَمَسْرُوْۤنٌ یعنی بدستیکه شیاطین هر آینه وحی میکنند بدوستان خودشان که با شما  
مجادله کنند و اگر شما ایشان را اطاعت کنید شما مشرک خواهید بود سیکها و چو کپهای بمندبت  
بیشتر از اینها خارق عادت و عجایبات بسیار نشان بخو که خلافتی بهم در گفته تا و کردای ایشان  
ناید نه میشود و لیکن کافرند و از آنجا سیکه هدای عزوجل فرود عمل هر عمل کننده ای را ضایع میکند فرد  
ریاضات باطله آنها را در همین دنیا با آنها میدهد و در آخرت بهره ای از ثواب نخواهند داشت

وَرَبُّنَا مُدْعٍ اِذْ يَعْصِي اِذْ مَنَعْنَا  
اِذْ نُرَانُ وَاَحْكَامُ بِنِجَامِ التَّيْبَانِ

## للمؤمن الف الحقیقی

سنگ عاقل را حشر بیدار آدمم  
 سنگسار این دل تنگم زنده  
 که همی دارد نوای ارغنون  
 با جنونم پای در گل میسرد  
 عاقلان را دیده و افغانی نمود  
 دیده حق بپیشان گر دیده کور  
 دین فرودشانی شده دنیا طلب  
 گسترانیده بشکلی بیدرنگ  
 در تنها جسم روز و شب بی واهمه  
 خود پسند و بذله گوی و لغز خوان  
 فلپشان از ذکر حق آگاه نیست  
 الحمد از کید ایشان الحذر  
 باطن ایشان یعنی شک مرید  
 نفی حق اثبات باطل میکنند  
 ان الله یا ایا خاشی عجاب  
 وای برگفتار و برگردارشان  
 مدح و قدحشان نه از روی تمیز  
 که شوقی که تعنی میکنند  
 جلوه خود را قطب واقف میدانند  
 پاره ای افزونگر و صاحب نفس  
 بیخ شرع و اصل آیین میکنند

باز باد یوانگی یار آدمم  
 من شدم دیوانه تا سنگم زنده  
 کله ای پر شور دارم از جنون  
 عقلم از سر دودم از دل می رود  
 دیده دیوانه جولانی نمود  
 دید یکسرست آمل و عسرو  
 دسته دسته فرقه فرقه بو العجب  
 هر کد این داهای رنگ رنگ  
 دزد دین غارتگر ایمان همه  
 هر کی چون ببل رطب اللسان  
 قصدشان جز جلب مال و جاهت  
 قول و فعلشان نفیض یکدیگر  
 ظاهری دارند خوش عامی فریب  
 دعوی ارشاد جاهل میکنند  
 نطقشان جذاب و فعلشان غدا  
 نیت جز تخمیه احق کارشان  
 روی بر مخلوق دار حق در گریز  
 دعوی عمل لدنی میکنند  
 خویشان را نام عارف مینهند  
 دسته ای لغز در نیرنگ و هوس  
 تیشه با بر ریشه دین میزنند

بدعت اندر دین نهادن کارشان  
 زیر پا افکنده قرآن بیدین  
 برخلاف سنت و عقل و کتاب  
 گرکنند از روی حیله اعراف  
 فی بقرآن فی بعترت کارشان  
 در رواج بغض دین و اهل دین  
 برخلاف گفته حیر الانام  
 نکتہ ای گویم تو را غمز و عجیب  
 معبد هر کیش دارد استیاز  
 معبد مند و بنام بُتکده  
 خود صوامع با بیع زان یهود  
 مسلمین را نام معبد مسجد است  
 و یوفیان را خاص باشد خانقاه  
 اهل هر دینی شناسد معبدش  
 کیش صوفی با مسلمان گر کی است  
 قطب و شیخ و مرشد و پیران راه  
 از چه رو برگرفته راه اختلاف  
 علم دین را از چه دانسته حجاب  
 عترت و قرآن کجا از هم جداست  
 یا علی جای سلام از بهر چلپیت  
 جبرئیل از حق بیاورد این کلام  
 هست دستور سلام از کردگار

تا که گردد گرم از آن بازارشان  
 سنت و احکام ختم المرسلین  
 علم اصل و فرع دین خوانده حجاب  
 نیت ایند عوی از ایشان جز خلافت  
 صدق قولم یاب از کردارشان  
 جمله میگو شدند از روی یقین  
 ذکر و فکر و کارهاشان بالتمام  
 گفته ام را کن تدبیر ای لیب  
 کاندزان آرند طاعات و نیاز  
 است از آن بعضشان آشکده  
 معبد تر سا کلیسا للتجود  
 بعض دیگر را خطیره معبد است  
 تا مصون باشد معابد از اشتباه  
 طبق آئینش رود در شهرش  
 اختلاف مسلک و معبد چلپیت  
 قصدشان گر نیت حُب غر و جا  
 همشان گردیده القاء خلاف  
 وز فقیهان از چه دارند اجتناب  
 کان یکی بجا و آن دیگر کجاست  
 در تحیت اینغول از قول کیت  
 در تحیت نیت بهتر از سلام  
 این تحیت مسلمین راشد شعار

۲۴۱

کرده تبدیل از چه فرمان اله  
 ثان مرا آنگه کن ای پسر دلیل  
 پیردی بنمایم از تو این کلام  
 روی گردان از ولی من نیستم  
 جسم و جان من فدای خاک او  
 با ولای او سرشته شد کلم  
 ذات حق خواهد سلام از مسلمین  
 گویمت ای پسر در ای مقام  
 لیک سوراخ دعا کم کرده ای  
 تا که گوئی یا علی جای سلام  
 میثناسان خویش را تو کیستی  
 در دزون خافته پنهان شدی  
 داب و عادات صنایع از کجاست  
 اندر این موضوع چه بنمدم دهن

برخلاف نص قرآن پیر راه  
 از کتاب سنت ارداری دلیل  
 تا بگویم یا علی جای سلام  
 منکر نام علی من نیستم  
 جان من قربان نام پاک او  
 از ازل این نام شد نقش دلم  
 لیک گویم در طریق اهل دین  
 باید از باب مثل اندر کلام  
 (خوب وردی بزبان آورده ای  
 جبرئیل آورده بر تو این پیام  
 خود رسولی یا خدائی چستی  
 از مساجد از چه رو گردان شدی  
 ذکر و درود و اختراعی از کجاست  
 نیت دیگر بیش از این جایی سخن

### حکایت

در شب دوشنبه ای بود از ماه جمادی الثانیه سال ۱۳۷۶ هجری قمری که مصادف بود  
 باشبی که نوبت کشیک سوم بود که در روضه مقدسه رضویه علی راقدا افضل السلام و النجیه  
 باید خدمت کنیم پس از اتمام خدمت حرم محترم آدم در حجره فوقانی اختصاصی که در ضمن جدید  
 داشتم طولی کشید که مرحوم خلد مقام آقای حاج شیخ مهدی خادم الرضا رحمة الله که کشیک  
 سوم حرم شریف و از خدام با اخلاص خاص حرم محترم و شخص جلیل دارسته صادق القبولی  
 بود تشریف آورد در حجره ایجاب و دو نفری با هم مانوس بودیم در ضمن صحبت سخن از هند و مسکن  
 و کیفیت غاراری هند و در در راه عاشورا بمیان آمد آقای حاج شیخ نامبرده از مرحوم حاج

سید عبدالحمین گرمی الاصل مشهور بهندی نقل نمودند و ایشان بنا بر تعریف حاج شیخ  
یکی از رجال علمی حبه آنکند بوده که با ایشان دوستی داشته نقل نمودند که مرحوم حاج سید  
فرمودند که منس و با در روز عاشورا در محوطه وسیعی آتش ز یاد میا فروزند کوه کوه یعنی  
خرمن خرمن و من میشنیدم که داخل آتش میشوند و آتش آنها را نمیوزاند خواستم برای  
العین بدیم که این حکایت حقیقت دارد یا نه مخصوصاً حرکت کردم بجانب رنگون که  
یکی از شهرهای هندوستان است حاضر شدم بمجلس غزاداری آنها در دهه عاشورا آنجا  
بودم تا روز عاشورا دیدم آتش زیادی افروختند خرمن خرمن در محوطه وسیعی و  
جماعتی از هند و با وارد شدند در حالتیکه کیفی از آنها پرچم سپاهی در دست داشت و  
حسین گویان داخل آتش شدند چند مرتبه داخل و خارج شدند و ابد آحرارت آتش  
بآنها تاثیر نکرد و بهیچوجه تالم نشدند

و نیز حاج شیخ حکایت دیگر نقل کرد و گفت خودم در هندوستان دیدم و آن حکایت این  
است در گرم دو نفر پیر دارند یکی بنام شاه سید که تقریباً پانزده هزار نفر خانوار مرید  
اویند و محل او در شکر دره است و آن عمارتی است که در بالای کوه ساخته شده هر ساله  
دهه عاشورا تقریباً داری میکنند در حالتیکه نامبرده ریش تراشیده و حجیم است چون روز  
عاشورا میبود کانه حالت دیوانگی بآنها دست میداد و آتشیهای زیادی از هیزهای  
جنگلی میافروزند و قتی سوخته و جیره شد حسین حسین گویان بدست از آتشیهای  
سوخته شده بر میدارند و در دامن میگذارند تا سیاه میشود آنرا بیرون میاورند و با آتش  
بدست بر میدارند و در دهنها میگذارند چندین مرتبه و ابد آتش آنها را اذیت نمیکند  
و نیز حکایت نمود که پیر دوم آنها سید عبدالحمین نام نیز چندین هزار خانوار مرید دارد  
و او ساکن دهی است که آنرا اکلانه میگویند نزدیک پاراچار که یکی از شهرهای هندوستان  
است آن پیر نیز در دهه محرم تقریباً داری میکند و در روضه و غزاداری تا عشاء میزند  
و قیله بنام حسین میرسد آتش افروخته در دامن میگذارند چون سیاه میشود آنرا بیرون میاورند

۲۴۳

و آتش دیگر در دهن میگدارند کذا حاج شیخ تعلقه دهند که همان سید عبدالحجین یکروری آمد  
پاراچار برای ملاقات بنده و مراد دعوت کرد که بر د بملانه گفتم پیاده نمیتوانم بیایم و غدر و زوم  
گفت پس من ایچین شمارا بدوش میگیرد با صرار زیاد مرارده بملانه برزگان اینجا همه  
بدین من آمدند از ایشان پرسیدم که شنیده میشود شما در تعزیه داری ساز میزنید  
گفتند بل گفتم خلاف شرع است به پسرش گفت بر صدوق مرابا و صدوق را  
آورد باز کرد ورقه کاغذی بیرون آورد و بدست من داد دیدم عریضه سؤالی است که بچوم  
آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله نوشته مضمونش این بود که ما اینجا در غزاداری  
حضرت سید الشهدا علیه السلام تا عسرا میزنیم چه صورت دارد ایشان بخط خود در جواب  
نوشته بودند بهر نحوی عسرا داری حسین شود ما جورید والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

کافی صریح و آخر الصبایا

از مجربات بوعلی سینا و از اسرار طب است صفت آن عاقر قرحا ده درهم آنرا نرم بکوبند  
و از غرابال نازک بیرون بیاورند و باده درهم سرکه تند خیم کنند و هر دفعه ای دو درسم  
آنرا با بلیت درهم آب گرم بیاشامند و غالباً بیکرتبه آشامیدن کفایت میکند و شفای  
حاصل میشود انشاء الله تعالی

بجهدت در نحر سنک منیا

یک کاسه آب تراب را بقدر سه چهار سیر تنکار که بزبان هندی سنبا که گویند در آن حل کرده  
ناشتا سه چهار روز بنوشند که سنک مثل خاک دفع میشود

بجهدت امراض گوش و کرمی قدیمی

قطور آب طبع افستین رومی با زهره بزور و عن بادام تلخ جهت امراض گوش و کرمی قدیمی از بخت  
برای بند آوردن حبص بیوقع  
خطماناراکوبیده داخل خاکخیر کرده در کف دست بالنده حیض بیوقع و زیاد را که اسباب  
صدمه شود بکلی بند خواهد آورد

تسنیح و اختلاقی اعراض  
کدگان شود

داروهای ماری  
که در گوش میزنند  
در چشم چکانند



جهت قطع سبلاز منی و و فری و مدی

تخم کاهو و تخم سداب و تخم بوج گلب از هر یک سه مثقال طبع و معده و شهد پنج از هر یک دو مثقال  
گلزار یک مثقال قدر شربتس که مثقال است با آب گرم میل کنند  
صنعی که در دفع صفرا و کلبغز کند

گل سرخ سه مثقال گل بنفشه سه مثقال گل گاوزبان یک مثقال باهم بچوشانند در گ  
سنای کمی چهار مثقال در آن بریزند تا نیم ساعت دم بکشد پس صاف کنند و با پنج مثقال  
شیرخت و سه مثقال روغن بادام شیرین میل نمایند

در قای پنجش شکم

انیون که قدری تف داده شده باشد دو مثقال و مغزسته آلوبالودو مثقال باهم کوبیده  
و باهم شیره بکشند و دو مثقال کلاب و دو مثقال قند در آن ریخته میل نمایند

منضج برای تعدیل و تصفیه خون

غلاب ده دانه گل بنفشه سه مثقال تاجری و ریشه کاسنی از هر یک دو مثقال  
جوشانیده صاف کرده با صافه چارده مثقال شیره مغز فلووس و هشت مثقال زنجبین  
و سه مثقال روغن بادام شیرین میل کنند و در قه عرق کاسنی پاشانند

منضج که قوی صفرا را تعدیل کند

گل نیلوفر دو مثقال غلاب ده دانه سپتان ده دانه در سیزده اسکنان ما و اشعیر  
جوشانیده صاف کنند با صافه دو مثقال شیره تخم خرفه و دو مثقال شیره مغز تخم خاروش  
مثقال شربت بنفشه میل کنند و سهول این منضج همین ادویه است با صافه سه مثقال سنا  
و در وارده مثقال مغز فلووس

منضج بلغم

رازیانه دو مثقال انیون دو مثقال اصل السوس دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال  
پرسیاوشان سه مثقال جوشانیده صاف کنند و با پنج مثقال نبات تا سه روز بنوشند

منضج دیگر

که در او جاع معدی و کثرت رطوبات داده میشود تا دوروز گل سرخ سه مثقال اصل  
السوس دو مثقال افستین دو مثقال پرسیادشان یک مثقال با بونه دو مثقال  
مطبوح ضد کرماتما

افستین رومی بومادران درمنه ترکی از هر یک دو مثقال جو شائیده صاف  
کنند با اضافه نبات چند روز صبح بدمند

منضج سوئی

گل سرخ افستین شاهی از هر یک سه مثقال بفاغ چهار مثقال اسطوخودوس  
دو مثقال جو شائیده صاف کنند با اضافه نبات سه روز بدمند

منضج کرم سپید سر و امراض

غراب ده دانه سپستان ده دانه تخم خطمی سه مثقال خبازی گل نغشه اصل السوس  
پرسیادشان از هر یک دو مثقال شیر خشت شش مثقال

مطبوح برای ذات الجنین ذات البرص و کرم سپید

وسرفه غراب سی دانه سپستان سی دانه انجیر زرد ده دانه مویز منقعی ده دانه

برای امسا بواسترس کل

بارنگ مایزه کوه الاغ کوه زمان خاک شیر تلخ بنفشه بزرگ افستین اولیا که  
خفطل کوان شتر تخم اسپرزه مرکبی دانه گو سفند صبر زرد گریگین علفی شکر سرخ  
تخم گشیز پیه بزرگ آب تره از هر یک دو مثقال زرده تخم مرغ یکدانه همه اجزا را بجز  
زرده تخم و چربیها و آب تره بمقتضای خود تفت بدمند بخوبی که نسوزد و بکوبند و مخلوط کنند  
با زرده تخم و چربیها تا حالت معجونی پیدا کند و آنها را امشاف کنند هر یکی بقدر هشتصد یکی

سب و یکی صبح بخورد در دارند

برای سپنا کردن موکد سفید

بطلیوس در کتاب زینت گفته است که بیج کبر را زرم گویند هموزن آن روغن کنجد و هموزن  
هر دو آب داخل کنند و بجوشانند تا آب تمام شود و نصف روغن بسوزد پس آنرا بر سر  
ضماد غلیظ کنند موی را سیاه کند که هرگز سفید نشود (مؤلف گوید باید تجربه بشود)

### مسئله فقهیه

سوال کرده شد که آیا جبهه جس الصوت از آلات لهواست یا نه و استماع صوت از آن  
چه حکم دارد جواب آنکه آلت لهو شهادت عرف و تصریح فقهاء عظام رضوان الله  
علیهم آنست که از برای لهو ساخته شده باشد و منفعت و مقصود حلالی نداشته باشد بیج  
یک از این دو در جبهه جس صوت یا ناقل صوت چنانچه ترجمه لفظ آلت نیت و مخترع آن  
نمکامی که آنرا اختراع کرده بیج قصدی از اختراع آن نداشته جز اینکه سری از اسرار الهی  
در طبیعت را کشف کند و ظاهر سازد که قدرت کامله الهیه نوشتن اصوات را با او آموخته پس  
از آن خواندن آن را با و تعلیم داده بخواید ایچکس نتواند چنین خطی بنویسد و بغیر از او کسی نتواند  
آن خط را بخواند و حال این آلت حال سایر آلات صوت است از قبیل تفتن دبی سیم دریا  
و امثال اینها و ذاتا بیچک از اینها آلت لهو نیست و برای لهو ساخته نشده و لولایک گاهگای  
استفاده حرام هم از آنها بشود و فرق واضح است در میان آلات معده برای حرام و میان  
انتفاع محرم از حلال نزد و شطرنج و امثال این دو از آلات حرامند ذاتا هر چند ممکن باشد  
انتفاع حلال از آنها برده شود و گردد و آنکس و لولایک بسیاری هم با آنها قمار کنند آلت حرام  
نیت بنا بر این حکایت و حرمت استماع از آن تابع صوت محفوظ در آن است اگر صوت  
لهوی باشد استماع آن حرام است و اگر صوت لهوی نباشد حرام نیت شنیدن آن و  
بعضی از متأخرین فقهاء مانند آیت الله مرحوم حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی اعلی الله مقامه بنا  
بر آنچه از بعضی از بزرگان علماء و اصفهان مانند آیت الله مرحوم حاج شیخ محمد رضای مسجد شاهی  
رفع الله مقامه شنیدم که ایشان میفرمودند که در حرام صد استماع صوت لهوی را از آن حرام میدانند  
و میفرمودند صدوق جس الصوت باعتبار صفت لهو آلت لهو بر آن صدق میکند و بعد از نزع آن

۲۴۷

و گذاشتن صفحه دیگر ابتدا در آن حال آلت لهونیت بهر حال چنانچه منفعت محرمه برانینند  
 مترتب میشود منافع محمله بسیار هم از آن حاصل میشود که از اغراض عقلانیست مانند  
 حفظ آقا پرورد و صایا چنانچه بنا بر آنچه نقل شده در بعضی از مشرکها متعارفت که مثلاً پدر صدای  
 پسر خود را که بخوابد نغمی برود حفظ میکند و یا پسر صدای پسر خود را حفظ میکند در حالیکه شرف  
 بهوت است که با استماع صوت پدر خود تسلی خاطر دهد و غیر اینها از غرضهای عقلانی از  
 قبیل سجرات معاملات و اذراتیکه میکند پس جمیع عین الصوت بقول مطلق نه آلت لهو  
 است و نه استماع غیر لهو از آن حرام است و حرمت تابع صوت محفوظ در  
 آن است و لهذا میتوان گفت که حفظ آیات قرآنی و مواعظ سودمند و استماع آن  
 رجحان دارد مگر آنکه عناوین خارجی ای بر آن منطبق شود مثل توهین با حضار آن در مجلس  
 لهو و نخوان دشمنیده شد که در منزل نیکتر از تجارت محترم اصفهان جمیع صحتی است که محرم  
 آیت الله صدرا ناسروده در آن سوره مبارکه حمد را خوانده و محرم است اله حاج شیخ محمد رضا  
 مسجد شامی قطعه ای از خطبه های نبی البلاغه را خوانده اگر این جمیع در صدر اول اسلام  
 موجود بود و خطبه مبارکه غدیر خم را از زبان پاک و پاکیزه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و یا  
 یکی از خطبه های امیر مومنان علیه السلام را در آن ضبط کرده بودند و در مجالس علماء و نجباء  
 خوانده میشد آیا این مجلس را از مجالس باطل و این آلت لهو بشمارند و هیچ چیز  
 حکم میکند که گوش دادن به آن حرام است و سبکتن آن واجب است و اگر در روز  
 عاشورا صوت مبارک اهل من ناصر نصری حضرت اید الله الحین علیه السلام را ضبط  
 میکردند و در مجالس تعزیه داری برای آنحضرت خوانده میشد و ستمین صدای مبارک  
 حضرتش را میشنیدند آیا اثران برای گریه شدن و حزن و اندوه زیاد تر از نوحه  
 گری و مصیبت سزائی هزار روضه خوان و زیاد تر نبود و الله العالم بحقایق الامور  
 بجزای ابطال تسبیح

از افاضات غله تمام عارف ربانی محرم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی قدس سره که برای

ابطال سحر ایند عارا با تربت و زعفران صبح ناشتا با وضو قبل از طلوع آفتاب در  
 حالتیکه تمام بندای لباس باز باشد و گری در آن نباشد بر کف دست نوشته  
 بزبان بلید تا سه روز این عمل را انجام دهد رفع سحر خواهد شد دعایین است  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِاَمْنٍ اَذَلَّ السَّحْرَةَ بِاِعْجَازِ مُوسٰی حَبِیْنِ  
 الْفِیْ عَصَاهُ فَاِذَا هِیْ تُعْبَانُ مُبِیْنٌ اِذِلَّ عَمَّنْ قَصَدَتْهُ سِحْرُ  
 السَّحْرَةِ وَكَيْدَ الْفِجْرَةِ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

### مسئله فقهیه

خوردن تربت مقدسه حضرت سید الشهداء را بعد از الحین که تجویز شده است خوردن کمی از  
 آن برای شفا آرزاد تربت قبر آنحضرت است فقط یا خیر و در صورت عدم اختصاص بقره  
 تنها تخمیدن آن تا چه مقدار است

جواب گفته میشود که در میان فقهاء و امامیه محل خلاف است بعضی از آنها اختصاص داده  
 بترت قبر تنها مانند شیخ طوسی رضوان الله علیه در کتاب نهاییه و جنون محمد بن قولوب در کتاب کامل  
 الزیارة و ابن ادریس در سرار و صاحب جامع المقاصد در جامع و محقق علی در کتاب نافع و علماء  
 در کتاب مختلف و آقا ظاهر کلمات بیشتر از فقهاء و عظام و شیخ فحام رضوان الله علیهم عدم اختصاص  
 بقره تنها است چنانچه از ظاهر وسیله و عنینه و شرایع، مجتهد و قواعد و ارشاد و تلخیص و تنقیح و غیر اینها استفاد  
 میشود و نشأ اختلاف ایشان اختلاف الفاظ مخصوص و آمده در این باب است

و اما تخمیدن محل اخذ تربت بنا بر اقوال تعمیم دهندگان آن نیز مختلف است بخلافی که در نصوص آن  
 است از بعضی از آنها استفاد میشود تا بیت و پنج ذراع از پیشروی قبر شریف و بیت و پنج ذراع از بالا شریف  
 پنج ذراع از پایین پا و بیت و پنج ذراع از پشت سر است بنا بر خبر صحیح در وی در باب نوادر کتاب حج گاه  
 و مردی در کتاب کامل الزیارة و نصاب و از بعضی دیگر گفته اند ذراع است در هر طرفی از چهار طرف قبر شریف

و شهید اول علیه الرحمه در دروس فرموده که حد حریم قبر حسین علیه السلام از هر طرفی از چهار طرف پنج فرسخ  
 و روایت شده که از هر طرفی یک فرسخ است و فرموده است که جایز است گرفتن تربت از حرم آن  
 حضرت هر چند دور باشد ولی هر چه بصریح نزدیکتر باشد افضل است و در کتاب مہذب تاریخ است  
 که تربتی که تناول آن جایز است شرط آن گرفتن از صریح مقدس نیست بلکه از حرم هم گرفته شود  
 کفایت میکند و حد حرم آنستاد دارد تا چهار فرسخ چنانچه در حدیث وارد است و است فرسخ  
 ہم روایت شده و تربت خود صریح افضل است و سینه ثانی رحمداله در شرح لمعه و شقیه فرموده  
 که مراد بطن قبر شریف زمین مجاور قبر است و روایت شده که آن چهار فرسخ است و است فرسخ نیز  
 روایت شده و هر چه نزدیکتر بقبر باشد افضل است و در مصباح کفعمی است که حد حریم قبر شریف از حرم  
 جانب پنج فرسخ یا یک فرسخ یا میت و پنج ذراع است و ہم آنها تربت است و تا بمقتاد ذراع تربت  
 آن فضیلت دارد و افضل است از تربت دور تر از آن و در مسالک فرموده که تربت مجاور قبر شریف  
 عرفاً و آنچه در اطراف آن است تا بمقتاد ذراع است و روایت شده تا چهار فرسخ و طرفی جمع آن  
 است که تا بمقتاد ذراع تربت آن افضل است

### گرامت با هر که

در اوان مجاورت در ارض اقدس رضویہ علی راقداً افضل الصلوٰۃ و تحیۃ در حدود چهارده سال  
 قبل از زمان تحریر این کتاب مبتلا شدم بمرض عرق النساء (سیاتیک) در نہایت شدت بخوکیہ  
 شبانہ روز قرار و آرام نداشتم و شدت مینالیدم نہ میتوانستم از جا حرکت کنم و نہ بخوابم و نہ بنشینم و نہ  
 میگذشتم بخوکیہ خانوادہ ام ہمہ دزر رحمت در پنج بودند و قرار و آرام را از ایشان گرفته بودم و در طرف  
 مدت ده ماہ و نیم تقریباً خود و بستگان ہمہ دزر رحمت شدید بودیم و ہر چند در مقام استعلاج برآدم چہ  
 در مشہد و چہ در طهران و چہ در اصفہان سودمند نشد بلکہ ہر چہ در علاج کوشش میکردم شدت در  
 زیاد تر میشد نہ دوا نہ دعا ایچگونہ تا اثری نمینجشد بعنتمیکہ از معالجه ما یوس شدم تا اینکه یک روز بعضی  
 از رفقا الزاماً برای مشغول کردن من و مسائل حرکت کردن بخارج مشہد بہت شیروان و قوجان نام  
 تعبیر آب و ہوا را فراہم کردہ در آب شیروان بردند و تربت ده روز در آنجا در نہایت سخی لبر بردم و پس

از مراجعت در بین راه شهرستان قوچان که رسیدم چند روز هم در آنجا رفقا قوچانی مرا  
 نگاه داشتند و در پزیرائی با اینکه بسبب ناراحت بودن من در رحمت کاملاً با طیب خاطر بخت  
 نموده بدون اینکه اظهار خستگی کنند تا روز جمعی که فردای آن قصد حرکت بجانب مشهد داشتیم  
 ما بروند در امام زاده ای که در دفرسخی قوچان بود بنام شاهزاده حسین و آن روز محل پذیرائی را در  
 یکی از باغات آنجا قرار دادند ولی من بسبب این که می‌آیدم تا زوال ظهر شد آب حاضر کردند برای  
 وضو گرفتن از آن باغ تا هنر آب تقریباً با نصف متری فاصله بود گفتم هر چند رحمت است برای  
 من لکن می‌روم هر کسختی که هست آنجا وضو بگیرم عصا زان بسجی خود را کنار جوی رسانیدم  
 و وضو گرفتم و همانجا نشستم که دست و صورت خود را خشک کنم و قدری استراحت کنم دیدم خواب  
 بزنی چو پانهای دمانی آمد از برابر من گذشت بدون اینکه توجهی بمن داشته باشد قدری راه رفت  
 و برگشت آمد در برابر من آنطرف جوی ایستاد و سلام و احوال پرسید گری کرد مانند کسی که سالها  
 با من آشنائی داشته با اینکه سابقه آشنائی در میان ما نبود پس از آن چند مسئله فغنی از من  
 پرسید و جواب گفتم بعد از آن با کمال گشاده رویی گفت آقا شما اهل دعا و دوا هستی برای  
 مردمان و از نفس و دعای تو فایده بسیار می‌گیرند چرا برای خودت دعا نمی‌خوانی تا در آن ساکن  
 شود و صحت یابی من در جواب چیزی نگفتم ولیکن بستی کردم روگرد من و گفتم اجازه می‌دهی  
 که من چو پان بنای تو دعائی بخوانم گفتم بسم الله پس از جوی جستن کرد و آمد در پهلوی من نشست  
 و پرسید کجای تو درد دارد گفتم از ورک تا ساق پا دست در بغل خود برد و چاقوی بسیار  
 باریکی برون آورد و از روی لباس بجل ورک من گذارد و شروع کرد بخواندن اینها  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الشّٰفِیِّ بِسْمِ اللّٰهِ الْکَافِیِّ بِسْمِ اللّٰهِ الْعَاجِزِ  
 الَّذِیْ لَا یَبْصُرُ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمٰوٰتِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ

و آیات متناسبه ای از قرآن را خواند حساس کردم همینطور که دست خود را آورد می‌آورد در دایره  
 زیر آن ساکن میشد تا دست او که بپایم رسید در دستان شدت کرد که نزدیک بود پوس



۲۵۱

شوم چون دست خود را برداشتم درد ساکن شد پس گفتم بر خیز راه برو گفتم نمیتوانم  
گفتم میتوانی بر خیز با ترس زیاد خواستم از جا بلند شوم عصا را برداشتم از دستم گرفت در زمین  
گذارد باز گفتم بر خیز با اضطراب از جا بلند شدم هیچ احساس دردی در خود نکردم آهسته قدم  
بر داشتم گفتم تند برو حرکت کردم بتندی چنین یافتیم که اثری از درد در پای خود نمی بینیم از روی  
شوق چند قدم دویدیم بعد گفتم احساس دردی میکنی گفتم بسیار خوشحال شدم و اظهار امتنان  
کردم چون احسان را از او دیدم یک اسکناس بیت تو مافی تقدیم او کردم از من پذیرفت  
هر چه اصرار کردم قبول کرد و خندید و گفت من برای پول اینکار را نکردم ما مور بودم بما موریت  
خود عمل کردم از او بامیل درخواست کردم برای صرف چای اقلاد و در باغ نزد فقارم پذیرفت  
و گفت تو بسیار بروم همان من باش پرسیدم مگر منزل شما در کجا است با انگشت خود اشاره کرد  
و انگشت را دور داد و گفت در این قلعه ساکنم و محل مستی را نشان نداد خیلی میل پیدا کردم  
که با او باشم لکن در محدوده زناقت اخلاقی با همراهم نخواستم آنها را تنها بگذارم بخصوص چون بیرون  
آمدن آنها از شهید برای خاطر من بود الحاصل عذر آوردم و او را اجابت کردم باز با او اصرار کردم  
که برای صرف چای دهنار با هم در باغ برویم گفتم حالاً نمیتوانم کار دارم یک روز با هم شهید در سخن  
نور در جبهات خواستم تعیین وقت کند عذر آورد ولی گفتم حتماً که روز خواهیم آمد و تاکنون هنوز نگردد  
او را ملاقات نکرده ام پس خدا حافظ گفتم و از من جدا شد و از آن روز تا کنون که چندین سال میگذرد  
اثری از درد پانزده ام و از آن مرض کلی شفا حاصل کردم و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم  
و بدون تردید این فیض را از برکات حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه درستم

للمؤلف المحقق

آفتاب مهتاب در برده تابیدن بگیرد  
قطره های از بحر فیضت گر خاک تیره ریزد  
شبشمی از بیم جودت بر فلک که گشت صمد  
پر تو لطفت اگر بر هر دل بیاب تا بد

زیره در وجد آید و بر لبه بالین بگیرد  
خاک دریا گردد و از موج لرزیدن بگیرد  
کان گوهر گردد و بر خلق باریدن بگیرد  
اسپه ناپاید از شرف در چرخ قصیدن بگیرد

چشم گریان باکش که بیدار تو هست  
جنبه اشمنش شموسی که ضیاء نور رویش  
ایمومین مهر سپهر ارتضا قربان آندل  
گوشه چشمنی شهابها بجزان باکش

بیخود از خود کردد و از وجد خندیدن بگیرد  
خیره خور گردد مدار جوش گردیدن بگیرد  
کاندز آن نوز و لای تو در خشدن بگیرد  
تا دوا می درد خود را وقت نالیدن بگیرد

### از منک علی علیه السلام صلوات

در جلد نهم کتاب بحار الانوار عنده مجلسی علی السلام مقامه از مرحوم میر محمد باقر داماد قدس سره نقل  
فرموده در بعضی از مؤلفاتش که گفته است در کتاب قبس الانوار در اوقاف حریفه و عددیه دیدم  
که نوشته بود علی علیه السلام قائل بعلم حروف و عدد بوده و در علم حساب دانای از همه مردمان بود  
پس در اینجا نقل نموده که یکصد هجودی آمد نزد آنحضرت علیه السلام و عرض داشت که یا علی مرا  
آنگاه کن که کدام عددی است که همه کسور شش آن صحیح باشد و بدون کسر و همچنین هر یک از کسور  
شش آن نیز کسور شش صحیح و بدون کسر باشد مگر ربع آن و هر یک از کسور شش آن نیز صحیح  
باشد مگر ثمن ربع آن و ربع ثمن آن و سبع سبع آن و تسع تسع آن حضرت فرمود اگر تو را  
آنگاه کنم مسلمان میثوی عرض کرد آری فرمود اضرب اسبوعک فی شکرک ثم ما حصل  
لک فی ایام سنک نظیر بمطلوبک یعنی ضرب کن هفته خود را در ماه خود و حاصل ضرب آنرا  
نیز ضرب کن در روزهای سال خود بمطلوب خود نظیر بیای پس هجودی گفت را درسی ضرب کرد  
حاصل ضرب دولیت و ده شد و دولیت و ده را در سید و شصت که عدد ایام سال است  
ضرب کرد حاصل ضرب آن نهاد و پنجاه و شصت شد معصوم خود را بعینه یافت و اسلام آورد  
مؤلف ناچین گوید در نسخه دیگری یافته ام که نیز هجودی ای آمد خدمت آنحضرت و عرض کرد که چه عدد  
است که کسور شش آن صحیح و بدون کسر باشد فرمود خذ الاونب و اقطع رأسه و ارفع  
رؤسیه یعنی بگیر خرگوش را و سر او را جدا کن و مرتبه آن را بالا ببر - در اینجا حضرت اورا بلغز و  
تقریب جواب فرموده مراد آنحضرت لفظ ارب که بمعنی خرگوش است بوده یعنی منزله ارب را

۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

۳۵۳

بنیدار و در حساب نیار و در او نون و باء را بحساب اجد بگیرد و اعداد این سه را با هم جمع کند  
 چنانچه راه دولت و نون پنجاه و باء دو میشود جمعا دولت و پنجاه و دو میباشد پس از آن بر  
 حاصل جمع را با لایه یعنی باء که در عدد دو است بیت حساب کند و نون که پنجاه است پانصد و  
 راه که دولت است دو هزار حساب کند که جمعا دو هزار و پانصد بیت میشود و این عدد همه کسور  
 مستقیم صحیح و بدون کسر است - یهودی عرض کرد نفهیدم واضح بیان کن یا علی فرمود اضرب  
 ایام اسبوعک فی ایام سننک یعنی ایام هفته خود را در ایام سال ضرب کن حاصل ضرب آن  
 عددی است که همه کسور مستقیم آن صحیح است

اربع  
 زقب = ۲۰ + ۵۰ + ۲۰  
 ۲۵۲  
 کرب  
 ۲۰ + ۵۰ + ۲۰  
 ۲۵۲  
 ۲۵۲ × ۷ = ۱۷۶۴

و نیز در نهصد مجار الاقوار از ارشاد شیخ سفید و کتاب کافی شریف از هر یک مسند نقل نمود  
 از ابن ابی بلی که گفته است حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در قضیه ای حکمی را که پیش از آن  
 احدی چنین حکمی را نکرده و آن قضیه اینست که دو مردی با هم در مسافرتی رفیق شدند نشسته  
 بایکدی مگر غذا بخورند یکی از آن دو بیخ قرص نان داشت و دیگری سه قرص مردی بر نان گفت  
 او را آنچه دعوت کردند و ایشان غذا خورد پس از فراغت از خوردن بیست درهم به  
 نزد ایشان افکند و ایشان گفت این عوض غذایی است که از شما خریدم پس آن دو نفر  
 در تقسیم درهم بایکدی مگر تقاضا کرده صاحب سه قرص نان گفت باید بیست درهم را با هم تقسیم  
 کنیم صاحب پنج قرص گفت پنج درهم آن مال من است و سه درهم مال تو محاصره را نزد امیر  
 المؤمنین علیه السلام بردند و صاحب سه قرص نان در حضور حضرت طرح دعوی کرد و قضیه را  
 نقل کرد حضرت فرمود که در این امر دانات و پستی است و حضومت در آن پسندیده نیست و صلح و  
 سازش کردن بهتر است صاحب سه قرص عرض کرد من راضی نمیشوم مگر اینکه آنچه حکم واقعی آن  
 است بفرمائی پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود اذ الا ترضی الا بمر القضا فان  
 لك واحدا من ثمانینة و لصاحبك سبعه یعنی حال آنکه راضی نمیشی مگر بحکم واقعی بگذرم  
 از آن بیست درهم مال تو است و هفت درهم آن مال رفیق است گفت سبحان الله این  
 چگونه حکمی است فرمود اخبرك الله ان لك ثلاثة ارفعها قال بلی و لصاحبك خمسة

قال بلی قال هذه اربعة وعشرون ثلثا اكلت انت ثمانية وصاحبك ثمانا  
 كان لصاحبك سبعه وثلث واحد فانصرف الرجلان على بصيرة من امرها في القصة  
 یعنی فرمود خبر میدهم ترا که این چه حکمی است آیا تو سه قرص نان نداشتی گفت چرا فرمود آیا  
 رفیقت پنج قرص نان نداشت گفت چرا فرمود مجموع این هشت قرص بیت و چهار ثلث بود  
 تو هشت ثلث آنرا خورده ای و رفیقت هم هشت ثلث آنرا خورده گفت در هم آن مال  
 صاحب و رفیق توست و یکدر هم مال توست پس هر دو در قضیه بنیاد منصرف شدند

مرحوم ملامهدی ترقی در

در کتاب مشکلات العلوم چنین نقل کرده که اختلاف است در میان علماء حساب که آیا  
 در میان اعداد صم جزر تحقیقی تعسر دارد یا متعذر است علم بان یا اینکه جزر تحقیقی ندارد بعضی  
 داشتن جزر تحقیقی را محال دانسته اند و بعضی قائلند باینکه جزر تحقیقی دارد و استدلال کرده  
 اند داشتن جزر تحقیقی را بکلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای که فرموده سبحان الذی  
 لا یعلم جذرا الا صم الا هو یعنی منزّه است آنخدائی که نمیداند کسی جذرا صم را مگر او از  
 ظاهر این کلام فهمیده می شود که اصم جزر تحقیقی ثابت دارد و اتفاقاً نهایت علم آن در دست مردم

و با عی مشق علی السلا در ضرب

و و لو و ز م ب و ح و ط ن د  
 ح ط ع ب ط ط ن ف ا و ضرب ه ا  
 ز ز م ط ز ح ن و ز ط ا ب ح ح س د  
 د و ن ع ش ه ا ا ل ه ا ن ه م د ح ی

بنای این قاعده روی حساب الجداول است مثلاً ش را که در ش ضرب کنیم سی د ش می شود

که براد از و و لو و ز م ب و ح و ط ن د باقی بهین قاس

از سنن اعلی علیها السلام که هستند

در جزو اول از کتاب مناقب ابن شهر آشوب مرفوعاً از حفص بن غالب روایت کرده که  
 گفت در زمان خلافت عمر دو نفر ما بهم نشستند بودند که غلامی از نزد آنها گذرانیده شده که

۲۵۵

پای او در قید بود پس یکی از آن دو نفر گفت که اگر در قید او چنین و چنان نباشد یعنی وزن  
 فلان مقدار نباشد زن او سه طلاقه باشد و نفر دیگر بر خلاف آنچه که نفر اول گفت سوگند یاد  
 کرد پس از آقای آن غلام معینه خواست کردند که قید را از پای او باز کنند تا آنرا وزن کنند  
 و بفرزند که وزن آن چند است آقای غلام ابا کرد و خواست آنها را نپذیرفت پس قضیه را  
 به پیش عمر بردند با آنها گفت از زنهای خودتان کناره گیرید و فرستاد در طلب علی علیه السلام  
 و از آنحضرت حکم آزا سوال کرد پس حضرت فرمان داد تا ظرفی را حاضر کردند و بعلام فرمود  
 تا پای خود را در ظرف گذارد و امر فرمود تا آب در ظرف ریخته باندازه ای که آب روی قید  
 و پا را گرفت پس از آن تا آنجا بیکه آب در طشت بودش که در امر فرمود غلام پا و قید را از آب برد  
 آورد آب از آن نشانی که کرده بود پائین رفت پس حضرت فرمود آئین در طشت ریخته تا آب  
 بالا آمد و رسید بجدی که نشان کرده بود و امر فرمود تا آنها را وزن کردند پس فرمود قید هموزن  
 این آنها بوده عسر از این امر تعجب کرد

در همین کتاب از تزیب روایت کرده که مردی با میرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد  
 که من قسم یاد کرده ام که فیل را بوزن در آورم حضرت فرمود چرا قسم بخوریدی بچیزی که طاقت آزا  
 نذاری عرض کرد باین مبتلا شدم پس فرمود کشتی درازی را که نی در آن بود خالی کردند و تا جائیکه  
 که کشتی خالی در آب بود نشان کردند پس فیل را در کشتی قرار دادند باز تا آنجا بکشتی در آب  
 پائین رفت نشان کردند و فیل را بیرون آوردند و بجای آن فی را ریخته تا دور رفت در آب و  
 رسید به آن نشانی که فیل در آن بود نشان کرده بودند بعد از آن نینهارا از کشتی بیرون آوردند  
 و وزن کردند فهمیدند که فیل هموزن نینهارا بوده

## انواع خطابهها که در مسجدها شنیده میشود

بدانکه خطابههای قرآن بیت و هشت نوع است اول خطاب عام مانند الله الذی خلقکم  
 و قرآن خطاب خاص مانند یا ایها الرسول بلغ سوره خطاب میکه از آن اراده خاص شده  
 مانند یا ایها الناس انعموا ربکم و امثال آن زیرا که اطفال و مجانین مشمول این خطابه نیستند

چهارم خطاب خامیکه از آن اراده عام شده مانند یا ایها النبی اذا طلقتم النساء  
 که افتتاح خطاب بوجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء است و مراد کسانی است که طلاق بدست ایشان  
 پنجم خطاب جنس مانند یا ایها الناس ششم خطاب نوع مانند یا بنی اسرائیل که در  
 هفتم خطاب عین مانند یا آدم و یا نوح اهبط و یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا و یا موسی  
 لا تخف و یا عیسی ابن متوفیات و در قرآن بلفظ یا محمد خطاب نشده بلکه بیا ایها النبی  
 و یا ایها الرسول و امثال اینها خطاب واقع شده برای تعظیم و تشریف و تخصیص دادن باین شخص  
 و تعظیم دادن باین ایمان که آنحضرت را بنام خدا کنند هشتم خطاب مدح مانند یا ایها الذین  
 امنوا نهیم خطاب ذم مانند یا ایها الذین کفروا الا تغدروا الیوم و قل یا  
 ایها الکافرون و برای اینکه کفار در محل امانت واقعند در قرآن در غیر این دو موضع مذموم  
 عزوجل به آنها خطاب نفرموده و لیکن نسبت بجل ایمان مواجهه خطاب با ایها الذین امنوا  
 زیاد شده نسبت بکفار بلفظ غیبت که گنایه از اعراض از ایشان است و بواسطه خطاب شده مانند  
 یا ایها الذین کفروا و قل للذین کفروا و قل یا ایها الکافرون و امثال اینها خطاب شده  
 در هفتم خطاب کرامت و تعظیم مانند یا ایها النبی و امثال آن با زده هفتم خطاب تنکیم و استهزاء  
 و شدت غضب مانند ذق انک انت الغریر الکریم در او زده هفتم خطاب جمع بلفظ و  
 مثل یا ایها الافسان ما غررک بربک الکریم سپند هفتم خطاب واحد بلفظ جمع مانند  
 یا ایها الرسل کلوا من الطیبات ما قول خدای عزوجل فذره من غیره که خطاب  
 مخصوص خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است ببنیامی زیرا که پیغمبر دیگری با او نبوده و بعد از او هم نبوده  
 و نخواهد بود در همین نحو خطاب است نیز آیه مبارکه ان عاقبتهم فماتوا تا آخر آیه بدلیل قول خدای تعالی  
 و اصبر و ما صبرته الا بالله چهاردهم خطاب بدو نفر بلفظ واحد مثل من ربکا یا موسی  
 پانزدهم خطاب بدو نفر بلفظ جمع مثل ان تبوءوا القومیکم بمصر تبوءوا و اجعلوا بنوکم  
 قبلة شأن زدهم خطاب جمع بعد از واحدش و ما تكون فی شان و ما اتلو امنه من قرآن  
 و لا تعملون من عمل هفدهم خطاب بواحد بعد از جمع مثل افتوا الصلوة و تشریف



هجدهم خطاب بدو نفر بعد از واحد مانند اجتنبنا لنلقینا عتبا و جانا علیه  
الباعونا و تكون لکما الکبریا یا با اجزایه بوزدهم خطاب بجنسی و مراد بغیر او مثل  
یا ایها النبی اتقی الله و لا تطع الکافرین بیستیم خطاب بعین که غیر آن مراد  
 نباشد مانند لقد انزلنا الیکم فیه ذکر کرم بیست و یکم خطاب بجنس و عدول از  
 آن بغیر مثل انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لئلا یتوبوا بالله بیست  
 دوم خطاب بجمادات و کسانیکه صاحب عقل نیستند مثل فقال لها و للارض ایتبا  
طوعا او کرها بیست و سوم خطاب بجنس مثل یا ابنت لیم تعبدی - و یا ابنتی  
انتها - و یا بنی ام لا ناخذ بیست و چهارم خطاب بجمع و کرامت مثل فعلک  
الله توکلوا ان کتم مؤمنین بیست و پنجم خطاب بجمع و مهربانی مثل یا  
عبادی الذین آمنوا بیست و ششم خطاب بتجسس مثل فاتوا البیوت من  
مثله بیست هفتم خطاب بترتیب مثل ولقد من الله علی المؤمنین در هر  
 کجای قرآن خطاب بکلمه گذشته نسبت بمؤمنین بغیر واسطه برای فائز شدن ایشان بترتیب  
 مخاطبه بیست هشتم خطاب بمعدوم بجمع موجود مثل یا بنی آدم که آن خطاب بکل  
 زمان و کسانیت که بعد بوجود میآید

### مسئله اعقابی

در کیفیت حضور ائمه علیهم السلام وقت مردن در بالین مختصر و تحقیق در چگونگی آن بدو  
 از ضروریات مذمت شیعه دوازده امامی فی الجمله است که در هنگام احتضار هر کسی اعم  
 از مؤمن یا کافر ائمه علیهم السلام در نزد محضر حاضر میشوند و اخبار قریبه تواتر بلکه متواتره از  
 مصادر روحی و تنزیلی در این باب وارد شده پس واجب است بر هر شیعه دوازده امامی  
 حاضر شدن ایشان را در بالین هر محقری تصدیق کند هر چند عارف بکیفیت حضور ایشان  
 بوجه تفصیل نباشد چون صادق معذوق خبر داده باید تسلیم باشد بر سبب اجمال گرایی  
 سئله از زمانهای گذشته تا زمان حاضر چگونگی آن مورد بحث و اختلاف بوده است و



غشای این اختلاف شبهه است که از دانشندان فن کلام ناشی شده و آنرا مسلم دانسته اند  
 و گفته اند جسم واحد در آن واحد محال است یافت شود در مکان های متعدده و نما سفایه  
 علت گفتن این سخن و القاء این شبهه بی نبردن با سرار اولیاء خدا و تکیه کردن بعقول ناقصه  
 خود میباشد و غافل از معارف آل محمد علیهم السلام و ترتیب اثر ندادن بفرمایش امیر مؤمنان علیه  
 السلام است که فرموده **مِنَ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ فَقَدْ ذَلَّ** زیرا که اطوار و حالات ایشان  
 خدا را با طوار و حالات خود قیاس میکنند و بنا میگذارند بر اصول خود که غیر از اصول ایشان  
 و فضول خود که سوامی فضول ایشانست و علت دیگر قیاس کردن ایشان احکام باطنه را  
 با حکام ظاهره و جوهر جسم اصلی را بعرض آن است با اینکه خدای عز و جل راه حل آن را در  
 نفسهای خود ایشان واضح کرده پس در موضوع رد این شبهه باقتضای جامع و عدم اطلاع خاطر  
 نشان مینمایم گرچه گویند ای کس عرصه سمرغ نه جولا گشت عرض خود میری و  
 رحمت مابیداری از جمله ذمایشات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده  
**مَنْ رَأَى فَقْدَ رَأَى الْحَقَّ** و در خبر دیگر فرموده **مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ**  
**رَأَى وَالشَّيْطَانَ لَا يَمْتَلِكُ بِي كَيْدٍ** مراد خواب بنید مرادیده است از روی آن  
 زیرا که شیطان بصورت من ممتثل نمیشود بمقتضای این فرمایش شیطان مثل بصورت  
 پیغمبر نمیشود و همچنین بصورت امام علیه السلام بلکه بصورت مؤمنین کامل الایمان هم طبق  
 اخبار صحیح و معتبره از قبیل سلمان و ابائل آن ممتثل نمیشود پس از شبهه کننده سوال میکنیم که  
 آیا ممکن است در آن واحد جماعتی در آنکه تفرقه پیغمبر یا امام را در خواب ببیند یا نه و جواب  
 ما بالضروره میگوید امکان دارد در اینصورت پیغمبر آنچه را که در آن واحد دو نفر یا بیشتر در خواب  
 دیده اند چه چیز است آیا امریت موموم یا آنکه اصلی دارد اگر بگوید موموم است و اصلی ندارد  
 رد کرده است حدیث صحیح متفق علیه موزرا و آن را باطل دانسته و اگر میگوید اصل دارد پس  
 بزعم او چگونه ممکن است یکیشی واحد در آن واحد در مکانهای متعدده حاضر شود و حال آنکه از  
 مصادر وحی و تنزیل مبارسیده است که فرموده **انذ النّوم اخ الموت** خواب برادر مرگست

و بیسج فرقی با مرگ ندارد مگر در قطع علاقه کردن از حسد با لکویه در حال مرگ و در حال خواب  
 علاقه خود را از آن قطع نمیکند و پرواضح است که اینمقدار از تفاوت موجب تغییر حکم مذکور  
 نمیشود و بجهت کمال تطابق این دو حالت است که وجود مبارک خاتم الانبیا و صلی الله علیه  
 و آله خواب را بموت تشبیه فرموده و فرموده است کَمَا تَنَامُونَ مَوْتُونَ وَ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ  
 نَبْعَثُونَ و پیغمبر اکرم کلامی را نمیفرماید که غیر از وحی الهی باشد مگر بطور کامل از آنچه سزاوار  
 است بخوبی که بیسج مثالی از آن کاملتر نباشد پس هر گاه مطلب صحیح و جایز باشد جمعی در آن واحد  
 پیغمبر یا امام را در خواب ببینند بحکم مقدمات مذکوره ثابت است جواز آن در حال مرگ نیز  
 مطابق النعل بالنعل اگر نگوییم بطریق اولی پس کسیکه انکار کند جواز آن را در هنگام مرگ واجب است  
 انکار کند جواز آن را در خواب نیز زیرا که این هر دو از یک باب است زیرا که حالت خواب حالت  
 احتضار کمتر از یکدیگر نیستند فلذا هر گاه ما فرق بگذاریم میان حالت موت و حالت خواب در  
 خلاف وجدان است و اگر گویند ای بگویند چگونه فرق میان حال موت و حال احتضار  
 و حال خواب نیست و حال شخص خوابیده مقصدی نداشته از برای خواب دیدن پیغمبر یا امام  
 و لکن در حال موت بر فرض دیدن واجب است که با قصد و شعور باشد جواب گفته میشود که  
 بنمای قیاس بر وجود شخص در آن واحد در مکانهای متعدده و قصد و شعور داشتن از چیزی  
 است که مربوط باین مقام نیست و اگر سرپیچی از قبول کنی نیست مگر از راه بُت و کابره و  
 این اعتراض در حق پیغمبر و امام بلکه مؤمنین کامل ایمان معقول نیست بعلت اینکه هر که آنها  
 در حال احتضار یا در حال خواب ببیند از روی قصد و شعور ایشان است نه قصد و شعور ببلیند  
 زیرا که آنها بخواب کسی نمی آیند و خود را ظاهر نمیکند مگر برای کسیکه میخواهند و این بر سبیل  
 نفیست و کسیکه نکر اینفنی در حق ایشان باشد از خدا میخواهیم که معرفت پیغمبر و امام شناسی  
 با و غایت فرماید و اگر انکار کننده از مؤمنین نباشد سبب انکار آنها عدم شعور ایشان  
 است بواسطه نغم شدن ایشان در علانی حقیقه جهانیه و ضعف مشاعر و قوای ایشان است  
 پس باین سبب و قیقه مردند و زمین عوارض عزیزه شعور و قوای آنها را خورد و بر کشتند

پان حالتیکه مش از نزول در عالم حس دنیوی بودند و اختیار آنها قوی تر ظاهر میشوند  
تدبیر بقصد و شعور پس در اینجا اعراض سزاوار نیست الحاصل مراد از این بیانی که شد برای  
شکستن سورت منکرین بود در این موضوع

و اما بیان حقیقت مسئله و کشف کیفیت حضور میگوئیم بدانکه در اخبار متواتره ملاحظه از  
اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین تصریح و تخصیص شده که فدای تعالی تمام  
ما سوی الله را از اشعه انوار محمد و آل محمد صلوات الله علیهم آفریده و این مندرجات غنای ظلمتکنده  
عالم امکان و آنچه غیر از ایشان است همه آنها آفریده شدند از شعاعهای اشراق انوار ایشان  
که آفریده شده است از نور عظمت پروردگار و در محل خود مقرر شده که ممکن نیست بفعل مؤثر  
خود قائم و پایدار است بقیام صدور بخو که اگر بقدر کچیم بهزدن از مبدأ او در تازه قطع شود  
از او حقیقت و اثری باقی نخواهد ماند زیرا که آن باقی بالذات و واجب الوجود نیست بلکه ممکن و قائم  
و باقی بالغیر است و ممکن در بقا محتاج است لعلت بقیه و منقلب بواجب بالذات میشود بلکه  
سجالت امکانی اولیه خود باقی است و لکن مؤثر نوزدنده از آن منفک نمیشود و هرگز تقهیر چشم  
برهم زدنی از او پنهان نمیگردد بلکه در هر کجا باشد واجب است که با او باشد لکن نه بطریق حلول  
و اتحاد بلکه بطریق اشراق و ظهور و مثل آن مثل کاتب است و حروف مکتوبه استفاده کن  
با دقت نظر از آنچه که برایت نظیر میکنم اگر حروف مکتوبه صاحب عقل و شعور بود و با توجه بمبدا  
خود نظر میکرد میدید که همه آنها مورد توجه نویسنده او است بدون اینکه حجابی برای آن باشد و لذا  
هر که نظر کند بجز فی از حروف کاتب آنرا محاله در ذهن خود میگرد که کسبش بوده و بتجدد آثار متعدد نبود  
و لکن در هر یک از آثار خود ظهور دارد پس حروف بمنزله آئینه های متعدد و کاتب واحد بمنزله شخص  
در مقابل این آئینه ها است که در همه آنها ظهور دارد و در هر یک از آئینه ها او را بیاید در حالتیکه شخص  
از حجابی خود حرکتی نکرده و در آئینه هم حلول نکرده و در میان او و آئینه با فضل و وصلی نیست و همه  
آئینه ها هم او را بینند و در حجب قابلیت خود او را می یابند پس اگر آئینه احتیاج و کجی دارد در فی موج  
و کج دیده میشود و بحالت منکوره و اگر آئینه صاف باشد و کجی نداشته باشد بیند از ابراهان حالیکه داشته

است می بیند و همچنین در همین مثال است حال خلق نسبت بجهت و آل محمد صلوات الله علیه زیرا  
 که ایشان پر کرده اند آئینه های عالم را بر روی نورانی خود که مرتبی است و موجوده عالمند زیرا که همه  
 آن موجودات از اشعه انوار آنها خلق شده اند و همین است معنای ولایت کلمه و معنای فرموده  
 حجت دوی عصر علی الله تعالی فرمود که در دعای معروف ماه رجب فرموده و مقاماتک و علا<sup>ماتک</sup>  
 التي لا تعطل لها في كل مكان تا آنجا نیکه میفرماید فیه مملکت مملکت و  
 ارضت حتی اظهر ان لا اله الا انت یعنی در تمام مقامات و نشانه های تو آنچنان مقامات و  
 نشانه های که هیچگونه تعطیلی برای آنها نیست در هر مکانی تا آنجا نیکه فرموده پس سبب ایشان پر شد آسمان  
 تو و زمین تو، ایضا آشکار شد که نیت خدائی مگر تو پس هر کسی که دیده بصیرت او باز باشد آنها را میبیند  
 که حاضرند در بالای سر او پائین پا و طرف راست و طرف چپ خود بر حسب قبالات و اعیان را نیکه در اینجا  
 مقتضی ذکر آن و اطلاع کلام نیست ولیکن کافی باید ایشان را با صورتهای غضبناک زیرا که آن مقتضی  
 مراثیت طبع او است و نمون میبند آنها را بصورتتهای خوش که آن نیز مقتضی مراثیت طبع او است  
 و هر یک از این دو دسته با یکدیگر تفاوت دارند بر حسب تفاوت درجات کفر و ایمان و آب شود  
 که این چشم در دنیا هم برای مؤمنین باز می شود برای بعضی از ایشان که پیش از موت اضطرابی در دنیا نبود  
 اختیاری مرده اند و انتقال فرمان مؤنقوا قبل ان هموتوا را نموده اند که ایشان کم نمیکند آنها را  
 نه در بعضی از خوابها و بیداریها در بعضی از اوقات دون بعضی و ندیدین میبند ایشان را بعلت نقص در  
 اقبال و خلوص ایشان است و اینکه خود را صاف و خالص نکرده اند و اگر در خواب هم نمیبند بهمین علت  
 است لمؤلفند دبی طهارت اگر نفس خویش را شاید رخس پستی و برابر و شیش نماز گنی  
 و لکن ظاهر شدن ایشان برای عموم مردمان در حال احتضار و در قبر است زیرا که در آنجا در آنحال  
 حجابهای عالم حس از دیده ما دور می شود برای هر مؤمن و کافی پس مؤمن میبند ایشان را بخوبی که دست  
 میدارد و کافی میبند آنها را بخوبی که دوست ندارد دیدن آنها را چون این مطلب را دستی و حشمت نکس از آنچه  
 در اخبار رسیده از حدیث طلحه در جنگ جمل و حدیث روز احزاب و جنگ خندق و غیره که حضرت امیر مؤمنان  
 علیه السلام در عقب هر فرقه ای در آن واحد دیده شده در حالتیکه در کنار خندق ایستاده بوده اینست

حال حاضر شدن آن ببالین محضر در هنگام مردن و اما حال حضور سایر مؤمنین  
 میگوئیم که اجزاء این عالم بعضی از آنها مربوط بعضی دیگر است و از برای هر یک از آنها  
 راهی با دیگر است هر چند با واسطه باشد الا اینکه بعضی از آن اجزاء نزدیکتر است بعضی  
 از جزو دیگر بحیثیتی که اگر مراتب آن جزو ظاهر شود جزو دیگری از اجزاء بصورتی از صورتها  
 آن در نزد خودشان ظاهر شود و هر چه الفت و قرابت و مناسبت آن بیشتر باشد ظهور آن بهتر  
 خواهد بود آیا ندانسته ای که خیال هر چیزی را که در دل زیادتر میکنی و از خیالهای دیگر  
 انصراف حاصل کردی و متذکر همان خیالی که کرده ای مستی در بسیاری از اوقات  
 چون بخواب میروی همان را در خواب میبینی آن صورت مثالی است که برای تو ظاهر  
 شده همین نحو قیاس کن حالت احتضار در مرگ را پس متوجه باش که این هم یکی از جزو  
 حضور ایشان علیهم السلام است در مکانهای متعدده و اما وجه دیگر بدانکه اجساد  
 ائمه علیهم السلام و اجساد ایشان از نور عظمت خدا آفریده شده همچنانکه ارواح آنها هم منطبق  
 است و آن پیش از آفرینش سایر مخلوقات بوده هزار سال نوری چنانچه اخبار و احادیث  
 کثیره صحیح و معتبره بر آن دلالت دارد و از جمله مخلوقات همین تعینات و حدود و مشخصات  
 حسیه ظاهریه است که آنها هم نیز آفریده شده است از شعاعهای نورانی ایشان و ایشان  
 سبقت دارند بر آنها نحوه سبقت علت بر معلول زیرا که ایشان اول آفریدگانی هستند که  
 خدا آنها را آفریده و در خلقت و صنع اول بودن چنین نبوده که یا فریضه خدای تعالی بعضی از  
 اجزاء وجود و مراتب ایشان را دون بعضی دیگر بلکه تمام خلقت آفریده است ذوات آنها را با  
 جمیع اجزاء وجودشان ذاتا از حبد تا دلها ایشان و اجساد ایشان فی الحقیقه در اولیت  
 محدود بالذات با این حدود مخلوقه نبوده که از اشعه ایشان آفریده شده زیرا که جاری نشده  
 است برایشان آنچه که اشعه آنها در حدود مخلوقه جاری کرده و آنها با لواث این تعینات مخلوقه  
 از اشعه خود آلوده نشدند هر چند که ایشان از اشعه آنها آفریده شدند زیرا که ارواح و اجساد  
 و اجسام محدود آل محمد نیز در حد ذات خود دارای حدود و تعینات نسبت بعالم خودشان الا

۲۶۳

اینکه از هر جهت قابل مقایسه با سایر مخلوقات نیست بعد از آنها و از اشعه انوار آنها خلق شده اند  
 نیستند با همه حسن و ملاحظت اگر اینان بشوند زاب و خاک دیگر و شهر و دیار دیگر کند  
 و تعجب نکن و غریب به نظر نیاید آنچه که ذکر شد باز برای مثال می آورم گر چه باید بگویم  
 خاک برفق من و تمیل من قطعه چوب بخودی خود مشخص و صاحب حدود است و نسبت  
 بسیار آنچه از او ساخته میشود بسیط است و جنبه هیولانیت دارد برای اینکه صلاحیت دارد که ماده  
 چیزهای دیگر از قبیل بیز و منبل و صندلی و تخت و غیر اینها شود پس درک کن و بدان که اجسام  
 ایشان علیهم السلام متعین است بعیناتی که مردمان در حال تنزل ایشان در عالمهای که مرتبه  
 آنهاست تراست نسبت به عالم جوهریت اولیه است میبینند غافل از آنکه ظهور آنها در این عوالم برفق  
 حکمت الهیه برای تکمیل خلق است و این اجزای که برایشان عارض شده چنین نیت که مقهور آنها  
 باشند و قدرت نداشته باشند با اختیار خود از خود دور کنند بلکه اختیار با خود آنهاست اگر  
 بخوانند بر خود میپوشند و اگر بخوانند خلع میکنند و از همین جهت است که در هوای گرم در آفتاب  
 بواسطه سنگینی جسمشان از ایشان عرق میریزد و در حال حرکت حسه میشوند و با اینحال هرگاه  
 میخواستند مسافت بین مشرق و مغرب را طی کنند بقدر یکچشم بهزدن طی میکردند چنانچه خاتم الانبیا  
 صلی الله علیه و آله با جسم شریف خود همه طبقات آسمانها را در بعضی از شبها سر بقیع از چشم بر هم گذارد  
 طی فرمود و این برای آنست که تابع قرار میدهند سنگینی جسد ظاهری خود را بسنگی جسد اصلی در ذات  
 خود و با از ادقات هم بعکس عمل میکردند و در هر دو حالت ابدان ظاهریه آنها باراده خودشان در  
 قید تابعیت اراده و خواسته خود آنها بود و این مقدمات و بیانات برای کسانی که غور و غوص در  
 حقایق آل محمد علیهم السلام دارند از آفتاب روشن تر است و کوچکتر برده خفائی بر روی آن  
 نیت

پس چون این مقدمات را دانستی نیز بدان که هیچ شکی نیست که مانع حاضر شدن یکچشم در آن  
 واحد در آنکه متعدد نیست مگر اکتاف آن بحدود و تعینات شخصیه و آن صلاحیت برای  
 تابعیت ندارد مگر در وقتیکه اینچشم در اشخاص اینچشم باشد و ذاتی آن باشد بخوبی که هرگاه این

حدود مرتفع شود آن جسم هم زایل شود یا اینکه این حدود با اینکه عرض است نخوبت که بر جسم  
 قاهر و غالب شود که جسم قادر نباشد آنها را از خود دفع کند با اختیار خود و اما اگر جسم نسبت  
 با این حدود متعین نباشد و مقهور و مغلوب آنها نشود ظاهر میشود بهر صورتیکه بخوابد خواه بیک  
 صورت باشد یا بصورتهای متعدده زیرا که آن غالب است بر جمیع حدود و صورتها و باز  
 نمیدارد ادراشائی از شائی و نه حدی از حدی و نه تعینی از تعینی و میتواند بهر صورتیکه  
 میخواهد اگر بخوابد بصورت نطفه ای در رحم قرار گیرد و یا در پشت پدر قرار گیرد میتواند و اگر بخوابد  
 خود را بصورت شخص تمام خلقت در آورد و خود را برای هر که میخواهد ظاهر کند میتواند و اگر بخوابد  
 بهر صورتی خود را ظاهر کند میتواند و اگر بخوابد یکی باشد یا متعدد شود میتواند و اگر بخوابد در زمین  
 فرود یابد در آسمان بالا رود یا در هوا بایستد یا از شرق بمنزب و از مغرب بمشرق رود در آن  
 واحد میتواند و اگر بخوابد خود را بصورت انسان یا طیور یا حیوانات شریفه مانند شیر و اشال آن  
 ظاهر کند میتواند و اگر بخوابد خود را بصورت ملک جلوه دهد میتواند و اگر بخوابد خود را سرخ پوست یا  
 زرد پوست یا سبز پوست یا سفید پوست بزم بنمایند میتواند و اگر بخوابد بصورت مردی بزرگ  
 یا بصورت طفولیت و طفل ظاهر کند میتواند و اگر بخوابد خود را بصورت مریض یا سالم نشان دهد  
 میتواند و اگر بخوابد زنده میشود و اگر بخوابد جوان میشود و اگر بخوابد بصورت پیر میشود و اگر بخوابد از  
 نظر غائب میشود و در هر کجا که بخوابد ظاهر میشود عرض آنکه بهر حالتی که بخوابد از حالات و اظوار  
 وجودیه فی الجمله میتواند و حدی دون حدی و طوری دون طوری او را مانع نمیشود و قبلاً گفته  
 شد که جسمهای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم جسمهای میولائی غیر مقیده بالذات بقیدی از خود  
 است و برای ایشان ممکن است که در آن واحد در مکانهای غیر محصوره ای حاضر شوند پنجم آنکه  
 در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده که امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه در جهل  
 مکان مهان شد و در جهل جا افتاد کرد و مع ذلک در عرش مهان خدا بود  
 ق آقا سائر مؤمنین نیز کسائی از ایشان که در تبعیت آل محمد علیهم السلام کمال اخلاص را برود  
 داده و خود را در اعمال و اخلاق و روش در رفتار با ایشان تشبیه نموده نیز میتوانند بصورتهای متعدد



۲۶۵

خود را ظاهر کنند زیرا که بنیاد جسمهای ایشان نیز پاکیزه و روحانی است و از خاک بهشت  
گرفته شده و عوارض عالم طبع و ماده آنها را آلوده کرده و از اظهار آثار ربوبیت آنها را باز  
داشته پس هرگاه در طریق عبودیت خود را خالص کند سبب اقتدا کردن بائمه علیهم السلام  
و اولیاء خدا از حیث علم و عمل ظاهر میشود جوهره ربوبیت از کتب عبودیت و از خود دور گردد  
اضداد برای ایشان و آنها را شانی از شانی و مکانی از مکانی باز نمیدارد و در هر مکانی  
بجوانند ظاهر شوند بهر صورتیکه بخواهند میتوانند الا اینکه بمعنی برای کسی از مؤمنین میشود  
و ایشان کسانی هستند که مصداق فرموده امیر مؤمنان علیه السلام در حقشان صادق آید  
که فرموده است انسان آفریده شده است در حالتیکه صاحب نفس ناطقه است که اگر آنرا  
بجلم و عمل پاکیزه کند شباهت پیدا میکند با جوهرهای علقتهای خود و چون مزاج او معتدل  
شود و اهند در از خود دور گردد نسبت آن مشارکت با او میکنند اهل آسمانهای مغت گانه پس  
در مصون و نایش آنحضرت تذکرکن تا برای تو ظاهر شود اسرار خفیه ای که در آن است خانی  
از بعضی از مشایخ و بزرگان از محدثین روایت شده از ذاذان خدیوگد از سلمان فارسی رضی  
الله عنه که گفته است هنگامیکه امیر مؤمنان علیه السلام برای غسل دادن سلمان بمدان زینب  
آورد و در ایستاد در حالتیکه مرده است روانه از او را عقب کرد از رویش پس سلمان روی  
آنحضرت تبتی کرد و خواست بر خیزد بنشیند حضرت باو فرمود برگرد بجالت مردگی خود و بنا  
بروایت صاحب مناقب حضرت باو فرمود مر جایی ابا عبدالله چون پیغمبر خدا را اطلاق کردی  
با و بگو چه گشت بر برادرت از قوم تو تا آخر خبر مفصلی که در اینجا ذکر کرده پس بین که سلمان  
چگونه اطاعت کرد مولای خود را و چگونه مردن در تحت اختیار او بود چگونه بروی آنحضرت  
تبتیم کرد و میخواست بنشیند چگونه اطاعت کرد از امیر مؤمنان و برگشت بجالت مرده گی همه  
اینها سقرت بر آنچه که قبلاً ذکر شد پس بعید نیست که امثال اینگونه از مؤمنین هم باین محضر  
بهرای نوالی خود که انمه علیهم السلام حاضر شوند چنانچه در بعضی از اخبار و احادیث با توره  
بان تصریح شده خدا توفیق دهد علامه مذکور را با شناساندن معارف آل محمد علیهم السلام در حق

## در بیان احکام ماهها عربی

از کتاب اختیارات و چهل فضل علامه مجلسی علی الله مقامه بدانکه محرم ابتدای سال است نزد عز  
و سایر مسلمانان بغیر از شیعیان عجم که زداایشان نوروز ابتدای سال است و این حدیث  
را از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی روایت کرده است که او سند متصل کرده است  
بحضرت مبتین الحقائق امام همام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما که فرمود در کتاب

دانیال پیغمبر علی بنیاد آله و علیهم السلام نوشته شده است  
هرگاه اول محرم در روز شنباد

در آن سال زمستان بسیار سرد باشد و باد بسیار دخیخ و فراوان باشد و گندم گران و طاعون  
و مرگ کودکان و تب بسیار و شورات و دلتها زیاد و زراعتها از آفت سالم ماند و بعضی از  
درختان و میوهها آفت رسد و انگور را آفت باشد و در روم حرب واقع شود و عرب با ایشان  
جنگ کند و اسیر و غنیمت بسیار از ایشان بدست عرب افتد و پادشاه را در جمیع امور عزت  
باشد بمشیت حقیقی و پروایت دیگر مرگ در میان چهار پایان بهرسد و اسبان را قوی  
عارضن شود و در میان مردمان در دگلو و زکام و درمها و درد بسیار باشد خصوصاً در آن  
و بغداد و اطراف آن و در روم مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کارزار افتد و عرب  
بر رومی غالب آید و نخت و امنیت در بابل بسیار باشد و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار  
در میان مردم بدید آید و قحط و غلا در میان ایشان بهرسد و از عرب ترسان باشند و علم  
بر ایشان تعدی کنند و گیاه در مراعی عرب بسیار باشد و در آخر سال کسی بر پادشاه  
خروج کند و بر ایشان غالب آید و در آنسال دلتها و آبله و کرمی بسیار باشد و مرغان بسیار  
باشند و روغن و گوشت و عسل و کتان گران و خرما در درخت فاسد شود و انگور و میوه  
در بلاد فارس و همدان نیکو باشد و بر درختان بلاد بصره و روم و اطراف آن آفت رسد  
میوه در اکثر بلاد گران و کبچ بسیار باشد و در زمستان باران بسیار ببارد و زراعت بسیار  
اندک آفتی بر آنها رسد و ظروف مس و اسباه آن و پشم و مو گران و مرغ خانگی کم باشد

۲۶۷

و مرغان شکاری بسیار بمیرد و در بلاد یمن اختلاف عظیم ظاهر گردد و بهنوب و غارت نمیشود  
و شاید یکی از آفتاب و ماه منخف گردد و سهند بسیار باشد و در یکماه اینال خون بسیار  
ریخته شود و گویند چنین سال بحضرت قابیل بایل را در چنین سالی گشت و آخرش نیکست

## هرگاه اول محرم در یکشنبه باشد

زمستان نیکو گذرد و باران بسیار بارد و بعضی از درختان و زراعت را آفت رسد و در آن  
مختلف و مرگهای صعب شایع گردد و غسل کم بعمل آید و در هوا اژدها عاون و دو با بهرسد و در آخر  
سال پادشاه را غلبه روی دهد و بروایت دیگر در اینال زمستان سرد باشد و تابستان  
معتدل گذرد و میوه و جنوب در اکثر بلاد عراق نیکو باشد و آفتی بمیوه های بحرین و تحسین و قطف  
رسد و حوالی آنها و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانی و گو سفند و شیر بسیار و گیاه صحرا و اوان  
و در شران دیوانگی دستی بهرسد و آبله گو دکان بسیار و زائیدن زنان دشوار باشد  
و در گا و دامرگ بهرسد و یکماه در در بسیار مردم را عارض شود و در آخر سال گرانی بهرسد  
بسبب اختلاف سلاطین در بین بلاد یمن دهند و اطفال بسیار بمیرند و جو و روغن بسیار  
باشد و جنگها در میان ناس و عامه ایشان باشد و کار و زار در میان مردم عرب و عجم واقع شود  
و میان عامه ناس و خویشان ایشان فتنه ها حادث شود و در شام حرب و فتنه آید  
آید و حاکم بعضی از اهل فساد را بقتل رساند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد  
کشت بسیار واقع شود و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر مردم  
مستولی شود و از بعضی وزراء و ملوک اختلاف ظاهر شود و بر پادشاه بشورند و بگریزد  
پاکشته شود و گروهی بر پادشاه ظنمان کنند و مغلوب گردند و کوهی در آسمان ظاهر گردد  
در ناحیه مشرق که دنباله داشته باشد و باین سبب قتل حادث شود و گرانی و غارت باین  
سبب رخ دهد و باد های سخت وزیدن گیرد و امراض و فوراید و بسیاری دزدان در صحرا  
و در بلاد حایان را غارت کنند و غسل گرانی شود و تمام ماه یا بعضی از آن منخف گردد

## و هرگاه اول محرم در شب باشد

زمستانش یکنو بود و تابستانش بسیار گرم و باران در وقتش بسیار بارد و گاو گوسفند  
بسیار بوجود آیند و عسل بسیار باشد و نرخ خوردنیا در بلاد جبل یعنی در شهرها نیکه در میان  
آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی گویند در همدان و حوالی  
آن ارزان باشد و میوه بسیار و زنان بسیار بمیزند و آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند  
و در نواحی مشرق و بعضی از فارس دلگیری مردم رسد و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا  
بسیار باشد بر دایت دیگر در آن سال فراوانی باشد و شیر حیوانات بسیار باشد و باران  
ببارد و جنوب بسیار باشد خصوصاً عس و ماش و باقلا و نرخ ارزان باشد و عسل فراوان  
باشد خصوصاً در فارس و همدان ذرت و ارزن زیاد باشد بخصوص در همدان و زنک و زرد آلو  
در بلاد فارس و بصره و شام بسیار میوه نیکو بعل آید و خربزه و خیار در ولایت مشرق و  
عمان نیکو و خرما و میوه و گوشت دروغن فراوان باشد و لیکن زرد در میان مردم کم باشد  
و در بلاد مشرق و اکندریه و اطراف همدان بسیار باشد و مرض سودا و دیوانگی بسیار در  
زمستان زفاف و تزویج بزنان بسیار شود و دریا طغیان کند و بعضی از بلاد در غرق کند  
و آب فرات و نیل کم شود و باین سبب مدت دو ماه در مصر قحط عظیم پدید آید و هواکی  
و چهارپایان در صحرا نیک باشند و جنوب و میوه در کوه معظمه بسیار ارزان باشد و بلیه و  
آزاری در آن بلده طیبیه بهرسد و در میان شاخ عرب فتنه حادث شود و قلعه ای در اطراف  
مشرق یا جنوب از نظر ف اصحابش نیز بیرون رود و محتمل است که یکی از آفتاب و ماه  
منخف شود و خروج کننده ای از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس بیم و هراس  
عظیم از بعضی از سلاطین حادث شود و در مردم اضطراب بهم رسد و نمان کم و در ترقی با  
و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند و حاجیان سلامت بروند و در شهری دزدی با ایشان برسد  
و آیینی از او نیابند

## و هرگاه اول محرم در شب باشد

۲۶۹

زمستان بسیار سرد باشد و برف و یخ بسیار و در بلاد جبل و ناحیه مشرق گو سفند و عمل بسیار باشد و بعضی از درختان و انگور آفت رسد و در ناحیه مشرق و شام حادثه ای در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بمیرند و پادشاه صاحب خروج قوی خروج کنند و پادشاه بر او غالب آید و در زمین فارس بعضی از غله بار آفت رسد و در آخر سال زخما گران شود بر وایت دیگر زراعت بسیار بعل آید و باران بسیار بیارد و فصل با نیز بگو گذرد و میوه با در بلاد جبل فراوان و تنب بسیار و گندم وجود عدس فراوان باشد و آب فزات طغیان کنند و شاید در تابستان باران زیاد بیارد و در بصره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد و خرما کم بعل آید و در ارزن آفتی به رسد و در بلاد هندوستان و شام بدرختان آفتی رسد و آن از سر باشد و در بلاد فارس بلخ زراعت افتد و میوه در این سال بسیار در زر کم بود و گردگان و میوز و بادام بسیار بود و زرخار در اول سال در جمیع بلاد ارزان و پنبه گران و گاه هم ارزان و عمل فراوان و خربزه و خیار را آفتی رسد و شکار دریا بسیار و از گریه و سر آفتی بغلات مغرب رسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم و ترک اصطلحی پدید آید و در میان عرب و مواسی ایشان در آخر سال مرگی به رسد و در آسمان ستاره دم داری پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد یا سرخی عظیم ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزراء باشد و در مصر و شام و تقالیه فتنه به رسد

و کسر سال بکسر است و در شام و در شام

زمستان وسط و در حجاز باران نافع بیارد و غلات و میوه در بلاد جبل و مشرق بسیار و اما مردمان بسیار بمیرند و در آخر سال در زمین بابل و بلاد جبل آفتی بر دم رسد و زرخای ایشان ارزان و پادشاه بر دشمنان غالب آید و بر وایت دیگر عمل بسیار باشد و آب حله طغیان کند و در بلاد شام مرگ بسیار و اکثر اطفال بمیرند و بلخ فرو و عات اهل شام را تلف کند و در آخر سال محطی در میان ایشان به رسد و باران بسیار بیارد و بسیاری از خانه ها و

و عمارت‌ها منهدم شود و درختان خراب می‌شود و در عهد برق عظیم ظاهر شود و بادهای تند  
 وزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستن بمیرند و در آخر سال در ناحیه فارس خوک بسیار  
 و وحشیان صحرا و مرغان شکاری و بز و گاو بسیار بیع و شتر و معاملات بسیار واقع شود  
 و در شتران گرمی بهر سده شاید مرگی در چهار پایان پدید آید و در فصل پاییز بیماری بسیار شود  
 و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد و مشایخ و علمای بمیرند و بلاد یمن از خوف و قتل و غارت  
 خراب و باز معمور شود و در میان عرب باده کشش بسیار شود و باد شمال وزد و متاعها و پنبه گران  
 و کتان ارزان باشد و ابریشم و حریر ارزان و نیکو باشد و در میان عرب و عجم جنگها رود و در  
 غالب آید و پادشاه ردم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد و مردم دیالیمه نیز بسیار بمیرند و در فصل پاییز  
 مرض زحیر بسیار باشد و اختلاف در میان سلاطین هند بهر سه وقته نماید و در ولایت فارس

حادث شود

## و هس الیکم اول محرم در پنجشنبه باشد

زستان غلام در نواحی مشرق گنم و میوه ها و عسل بسیار باشد و در اول سال و آخر سال  
 تب بسیار حادث شود و در می را بر مسلمانان غلبه حاصل شود پس عرب بر ایشان غالب شوند  
 و در زمین سند محاربات واقع شود و پادشاه عرب مظفر باشد و بروایت دیگر در اول سال  
 بارش و سرما کم شود و ابر در عدلی باران بسیار باشد و غلات و میوه ها در همه بلاد جبل ارزان  
 و فزادان و سفر دریا نیکو باشد و سکارا می بسیار دروغن و نان گران شود و آب نخل طغیان  
 کند و مردم بر مسلمانان حمله یا ورنند و مسلمانان بر ایشان غالب شوند و در باده جنگ و کشش  
 بسیار شود و شاید یکی از مشایخ ایشان کشته شود و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند  
 و منهرم شود و کار و زار در اکثر بلاد خصوصاً در فارس بسیار شود و دزدان و راه زنان دست بر آورند  
 و حکام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند وزد که درختان را بر کند و در لحا و قلیف و نواحی آن فتنه  
 میان عربان و پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب گردد و در بلاد حبشه و اطراف آن کارزار  
 بسیار شود و در بلاد فارس در آخر سال میان سه طائفه فتنه حادث شود و فساد بسیار در آن بلاد

باین سبب ظاهر گردد و در ناحیه دریا فتنه ها حادث شود و در این سال مرگ در میان گاوما  
 بسیار باشد ولیکن گوسفندان فراوان گردد و شاید که ماه منخف شود و بروایت دیگر حاکم  
 قسطنطیه که مراد از آن پادشاه اسلامبول باشد او را بکشند یا بگریزد و مفقود شود یا در حلق  
 نمایند و در ولایت عجم خرابی راه یابد از راه ظلم پادشاه و نمایان او و زرد در میان مردم کم  
 و خلق از تنگی معاش و کساد بیخافان آیند و دادرسی در میان خلائق بر طرف شود و عرب  
 بر عجم زیادتی کنند و خلق بسیار را بکشند و ولایت ایشان را خراب کنند و عربان بر رویان  
 نیز تازند و بعضی از اماکن از تصرف و ایلیان روم بدر رود و پادشاه عجم در همه جا مغلوب شود  
 و باران در وسط سال یبارد بیفائده در عدد و برق بسیار شود و از همه اطراف بر پادشاه خروج  
 کنند و بیرون آیند خصوصاً طایفه ترکان خوارزم و از سمت قطب شمالی حرکت کنند و بجوای یار  
 رسند و خرابی بسیار بطبرستان رسانند و ترکان با عجم در آویزند و برایشان غالب شوند و  
 خلقی بسیار از فقر و رعیت پاهال دکشته شوند و احتمال دارد که این سال یا سال آینده پادشاه  
 عجم در سمت مشرق بگریخت آید و جبن و بددلی با دراه بیانند و در راه حادثه ای اود اعراض شود  
 که مدتی توقف کند و امرای خراسان و ساکنان بلاد نالان باشند و احتمال دارد که لشکری از  
 عجم در خراسان و عراق جمع شوند و رسولان از ولایت کفر بجا بپادشاه آیند در اول سال  
 گندم گران و نان عزیز شود و در دریا فتنه ها پیدا شود و اضطراب عظیم بابل عمان راه یابد و اکثر  
 ولایت دریا خراب شود بقتل و غارت و کشتیها در بعضی اماکن بدست و ایلیان افتد و در آبی نیاید  
 و این علامت ادبار پادشاه باشد و غلبه با صاحبان خروج باشد و امیر جلیل القدری کشته شود  
 و فوت علما بسیار شود و در میان این طایفه حد و نزاع بسیار شود و اگر آفتاب کسوف نماید  
 بعضی اماکن از تصرف و ایلیان اسلام بدر رود

وَهَرَسَاكُمُ الْمَلِكُ مُحَمَّدٌ رَزَقٌ يَأْتِيكُمْ

در آن سال زمستان سرما باشد و باران کم بیارد و آب رودخانه ها کم بوده باشد و در بلاد



جبل صد فرسخ در صد فرسخ غلگه کم باشد در مک در میان مردم بسیار باشد و در ناحیه نهب گران  
 باشد و بعضی از درختان آفت رسد و مردم را بر فارس غلبه عظیم بهرسد و بر وایت دیگر غلات در  
 مصر و حبشه و شام کم بعل آید و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف اندلس حادث شود و  
 ارزانی بسیار در بلاد فارس بهرسد و غلات بصره و عراق نیکو شود و لیکن از جهت سلاطین و  
 اعمال ستمنا بر ایشان برسد و غلات در جبل عامل و نواهی آن نیکو بعل آید و انگور و گندم در  
 بصره و شام بسیار بعل آید و مرد صاحب شانی در بصره کشته شود با گروه بسیار از اتباع او و  
 میوه آن نیکو باشد و آب در حله بحدی طغیان کند که بغداد مشرف بر فزق گردد و پادشاهی از پادشاهان  
 هندوستان بمیرد و در راه ربیع الاخر تا ماه جمادی الثانیه در در میان مردم بسیار شود خصوصاً در  
 گلو و درد پست و در مها و درد حلق و امراض شکم و کلف و یرقان و جرب و دملهای بسیار باشد  
 و زنان آبستن فرزند بینه ازند و بسیاری از ایشان بمیرند و امیری از شام ظاهر شود بر بدین خست  
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله استولی شود و طمع بر بعضی از بلاد غالب گردد و اگر که ستاره دم  
 داری ظاهر شود فتنه ای عظیم از آن بظهور رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و کردان و عجمانی  
 گردند و در زمین عراق حرب و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و خونی بجایان رسد و مرد  
 بزرگی در شام بقتل رسد و در بلاد خراسان فتنه عظیم بهرسد و در اطفال درد پیدا شود و آب

چشمه بسیار باشد  
**طریق گرفتن روغن انبیه**

انبیه که آن عبارت است از سنگ برمه روغن آن نافع است برای انواع قروح و سرطان و کله  
 و خا نقزایا و روغن آنرا بچند طریق میتوان گرفت اول بگیرند از سنگ برمه بر قدری که میخواهند  
 و آنرا نرم بکنند و در ظرف چینی یا شیشه ای کرده و سرکه مقطر بر روی آن بریزند با اندازه سه انگشت  
 یا چهار انگشت بالای آنرا بگیرد و برهم زده بگیرند تا اینکه صاف و نه نشین شود پس مقطر سرکه را از آن  
 پس گیرند و باز سرکه مقطر تازه بر روی آن بریزند و دیگر بگیرند تا خوب نشین شود و صاف شود  
 پس مقطر سرکه را از آن جدا کنند و باز سرکه مقطر تازه بر روی آن بریزند بهین دستور تا رنگ انبیه

انبیه که آن عبارت است از سنگ برمه روغن آن نافع است برای انواع قروح و سرطان و کله و خا نقزایا و روغن آنرا بچند طریق میتوان گرفت اول بگیرند از سنگ برمه بر قدری که میخواهند و آنرا نرم بکنند و در ظرف چینی یا شیشه ای کرده و سرکه مقطر بر روی آن بریزند با اندازه سه انگشت یا چهار انگشت بالای آنرا بگیرد و برهم زده بگیرند تا اینکه صاف و نه نشین شود پس مقطر سرکه را از آن پس گیرند و باز سرکه مقطر تازه بر روی آن بریزند و دیگر بگیرند تا خوب نشین شود و صاف شود پس مقطر سرکه را از آن جدا کنند و باز سرکه مقطر تازه بر روی آن بریزند بهین دستور تا رنگ انبیه

گرفته شود و دیگر رنگ سرکه را تغییر ندهد پس سرکه را از آن با قوع و انبغ تقطیر کنند تا روغن در ترفیع  
بماند پس آنرا تا چهل روز در زیر سرگین اسب دفن کنند و پس از چهل روز بیرون آورند و نگاه  
دارند نافع است برای انواع قروح و سرطان

طریق دوم استخراج روغن انیمون شکر است و کیفیت آن اینست که بگیرند هر اندازه ای  
از انیمون که میخواهند و با هموزن آن بشکر بسیار نرم بکوبند و آنرا در افلاطونی کرده تقطیر کنند  
برای جمیع امراض داخله نافع است

و اگر حبت آنرا با سوزن برای تب و لرز و اقسام تبها و نوبه نافع است و کیفیت ساختن آن چنین است  
بردارند هر اندازه ای از روغن انیمون که میخواهند و مطابق نصف وزن آن صبر زرد در آن داخل  
کنند مثلاً یک او قیر روغن را نصف آن صبر داخل کنند با دو درهم عنبر و نیم درهم زعفران و آنرا حبت  
نموده از یک تاجب استعمال کنند عرق میاورد و تب را قطع میکند

طریق سوم در استخراج جوهر انیمون بگیرد از انیمون هر قدر که میخواهد و در بوطه بوزاند تا سفید شود اگر  
اینقدر بوزاند تا سرخ شود بهتر خواهد بود پس آنرا در شیشه ای کرده عرق شراب بر روی آن بریزد و سر  
شیشه را گرفته در آرزو بریزد در جای گرم بگذارد بعد آنرا بیرون آورده تقطیر کنند و آنچه که تقطیر نشده  
باز مقطر را روی آن برگردانند و در مرتبه تقطیر کنند پس آنچه که در ته قوع باقی ماند آنرا نگاهدارند و طریق  
و اندازه استعمال آن مقدار چهار ریخ است که با بعضی از آبهای مناسب بنوشانند برای انواع تبها  
و استقاء و امراض رحم و صرع و دانه های آنگ و مرض نفیس و قروح خبیثه و بواسیر و آکله و سرطان  
نافع و مفید است ( اقتباس از کتاب طب کیمیائی براه کلسوس حکیم )

### طریق گرفتن روغن سب

نیز نافع است برای انواع قروح و سرطان و آکله و غانقرا یا طریق گرفتن آن چنان است که بگیرند  
هر اندازه ای از سب که میخواهند و آنرا مکس کنند و در سرکه بخیانند و خشک کنند تا شش مرتبه  
پس آنرا در مکان سردی بگذارند تا حاصل شود پس آنرا در مایل الرقبه یا افلاطونی تقطیر کنند تا سرکه ای که

در او مانده تقطیر شود پس طرف قابله را عوض کند تا روغن آن تقطیر شود این روغن نافع است برای  
سرطان و آکله و غانقرایا و این روغن برای خوردن نیست باید روی آن موضعی که سرطان یا آکله  
یا غانقرایا است بمالند (نقل از طب کیمیائی براکلسوس)

## در طریقی گرفتن روغن نمک برای حلاطه

نمک را در سرکه مقطر حل و تقطیر کنند و مقطر را باز در مرتبه تقطیر کنند تا هر چه آب در در برود  
در روغن در ته فرغ بماند این روغن در حل کردن طلا بی نظیر است (براکلسوس)

## نذیب سرنج برای قوی خستیدگان

صفت آن اینست که گیرند سرنجی را که از غبار و خاک پاک باشد و سرکه مقطر بر روی آن بریزند  
بعدها که چهار انگشت بالای آن بایستد و تا چهار روز در مکان گرم یا بر روی خاکستر گرم بگذارند  
و در آن مکان کشت نکنند که بخار آن با انسان ضرر میرساند و چون رنگ آن داخل سرکه شده از صاف  
گسند و سرکه تازه مقطر بالای آن بریزند در همان مکان بخوابانند و باز بعد از رنگ گرفتن  
سرکه صاف کنند و همچنین عمل را مکرر کنند تا وقتی که جرمی از رنگ در آن باقی نماند پس همه را جمع  
بجو شانند و نمک آنرا بگیرند بطریق معلوم اگر آن نمک را در مکان مرطوب گذارند منحل در روغن میشود  
این دوائی است بسیار با منفعت ضرر زین را از بدن دفع میکند و همه قروح خبیثه متعفن را نفع  
میرساند این دوائی بعد نیات میکند و حدت آنرا از ایل میکند و آفت آنرا از بدن باز میدارد و  
علاج تامی است برای قروح متعفنه در دیده و خبیثه مثل سرطان و غانقرایا و آکله و جمیع قروح زحلیه  
و اگر آنرا با آب لسان الحمل که بغارسی بارتنگ و بارتنگ میگویند یا آب غب الثعلب که آنرا تا جریزی  
گویند حل نمایند و پاروغن با بونه و پرو و روبا بمالند تحلیل میرود اگر باروغن ضمغ البطم که آنرا شتر میگویند  
بر جراحتها در قرحا بمالند آنها را دفع میکند و برای قروح پستان و سرطان نظیر ندارد و با کلاب یا آب  
اسفناج در چشم بچکانند سرخی چشم را میرود و اگر سه جبه آنرا با آب بارتنگ یا شامندرو را داخل آنرا

۲۷۵

نفع میرساند و برای تب ربيع و امراض طحال نافع میباشد و اگر باروغن کحل نماید سیلان  
منی را باز میدهد و این سکر ارباب صناعت کیمیاست و اگر بتقیطضضاعی مقلط شود تا  
آنکه روح آن بیرون آید روح ملخ خودش تقویت مینماید و اگر بعد از حل آن بماء الزین باد  
مکلس جمع شود ذهاب نباتی از آن ظاهر میشود و این عمل تجربه معلوم شده است

## لِلْوَلْفِ الْحَقِيرَةِ

نیش بر مجنون بسد دندانه زد  
بردار مجنون قرار و صبر و موش  
هر زمان بازلف خود بازی نمود  
شمع جانش نار بر پروانه زد  
هم ز افعالش نموده محو و مات  
سلسله بر پای دل انداخته  
در میان دیده با بی التباس  
از همه برید و شد مجنون او  
نقش لیلی دید هر سو بگرید  
غیر لیلایش نیامد در نظر  
هر او دیوانه و رنجور شد  
هر کجا در کوه یا صحرا شدی  
لیک عشق لیلی او را یار بود  
جان خود در جسم لیلی پرورید  
خون او از دست مجنون شد بدر  
زین جهت شد دست لیلی دست او

باز لیلی کیوان را شانه زد  
ریخت مگین موی مشکور ابدوش  
با همسازان غمزه طنزاری نمود  
آتشی اندر دل دیوانه زد  
عقل را از ذات و از اسم و صفات  
زلف را بر رخ پریشان ساخته  
داشت مجنون دیده لیلی شانس  
زین سبب گردید خوش بفتون او  
غیر عکس لیلی اندر دل نپید  
دید او چون کوه صحرای حیرت  
زین سبب در عاشقی مشهور شد  
بند بند او پر از لیلی بدی  
گرچه دور از صحبت دلدار بود  
جان لیلی را بحبم خود بدید  
زین سبب چون خورد لیلی شیر  
مست لیلی بود و لیلی مست او

عاشق و معشوق گشته متحد  
لی مع الله گفتن شمس وجود  
جای دست حق بد ار پای علی  
پرتو از خورشید کی گردد جدا  
بوی رحمان گر شنیدی از زمین  
در احد بگست دندان رسول  
حب احمد را خدا گر حب خویش  
امر و نهی او است امر و نهی حق

در صفت مانند احمد با احد  
گر کنی ادراک از این سیراه بود  
خود ازین نظیر گردد منجلی  
از خدا نبود جدا دست خدا  
مصطفی زین سیراه بود ای مؤمن  
شد اوس اندر زمین زار و ملول  
خود از این سیراه است کو خواند من پیش  
لطف و قهر او است لطف و قهر حق

## کلام حضرت صادق علیه السلام شناسانید صاحبان عقول

سید مجربنی رة در تفسیر برهان در ذیل این شریفه با ابلیس ما منعك ان تتجدد  
لما خلفت بیدی ناخرابه در تفسیر سوره ص از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه  
روایت کرده که گفت حدیث ابو محمد هرون بن موسی قال حدیثی محمد بن همام قال حدیث  
عبد الله بن جعفر الجعفی قال حدیثی عمر بن علی العبدی عن داود بن کثیر الرقی عن یونس  
بن ظبیان قال دخلت علی جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام (وساق الحدیث  
الی ان قال) ثم قال علیه السلام ان اولی الالباب الذین عملوا بالفکره حق و  
منه حب الله فان حب الله اذا ورثه القلوب استضاء به واسرع الیه اللطف  
فاذا نزل منزلة اللطف صار من اهل الفوائد فاذا صار من اهل الفوائد تکلم بالحکمة  
واذا تکلم بالحکمة صار صاحب فطنة فاذا نزل منزلة الفطنة عمل بهما فی العدرة فاذا  
عمل بهما فی العدرة عمل فی الاطباق السبعة فاذا بلغ هذه المرحلة جعل شهوته و محبته

فی خالفه فاذا فعل ذلك نزل الملائكة الكبرى فعابن ربه في قلبه وورث  
الحكمة بغير ما ورثه الحكماء وورث العلم بغير ما ورثه العلماء وورث الصدق  
بغير ما ورثه الصدقون ان الحكماء ورثوا الحكمة بالصمت وان العلماء ورثوا  
العلم بالطلب وان الصديقين ورثوا الصدق بالخشوع وطول العبادة فمن اخذ  
بهذه السيرة امان يفلح واما ان يرفع واكثرهم الذي يفلح ولا يرفع اذا لم يرفع  
حق الله ولم يعمل بما امره الله به فهذه صفة من لم يعرف الله حق معرفته ولم يحبه  
حق محبته فلا يفرئك صلواتهم وصياهم ورواياتهم وعلومهم فانهم حرم  
مستفزة ثم قال عليه السلام يا يونس اذا اردت العلم الصريح فعندنا اهل  
البيت فانا ورثناه واولئنا شرح الحكمة وفضل الخطاب (فقلت يا ابن رسول الله)  
وكل من كان من اهل البيت وورث كما ورثتم من علي وفاطمة (فقال عليه السلام)  
ما ورثه الا الائمة الاثني عشر (فقلت ستمهم يا ابن رسول الله صلى الله عليه واله)  
(فقال عليه السلام) اولهم علي بن ابي طالب وبعده الحسن والحسين وبعده علي بن  
الحسين وبعده محمد بن علي وبعده انا وبعدي موسى وولدي وبعده موسى علي ابنه  
وبعده علي محمد وبعده محمد علي وبعده علي الحسن وبعده الحسن الحجة اصطفانا الله وظهرنا  
وانا نامل ما لم يؤت احدنا من العالمين (الحديث)

### مضمون حدیث ثبوت لیلی الحقیقی

صادق آن غواص دریاچی یقین	در معنی سفت با یونس چنین
یا بن طیبان صاحبان عقل را	خواهی اردانی شناسانم تو را
دان بود از روی فکر کارشان	جمله گردار دهم گفتارشان
چون که دل شد وارث حق خدا	می شود روشن بنور کبریا
چون شود روشن بطف آید قرین	پس شود ز اهل فوائد با یقین
چون فوائد یافت میگرد کلیم	گفته اش حکمت شود شخص حکیم

نازل اندر منزل فطنت بشود  
 پس بفتنت کار در قدرت کند  
 پس رسد در منزل بالا تری  
 چونکه ساک اندر این منزل رسید  
 در دل او ره نیاید غیر رب  
 چونکه دل تقویض صاحب دل شود  
 فی زراه حکمت اسل رسوم  
 نزه صدیق خاشع در عمل  
 حکمتی کان از سکوت آید بدست  
 یا که صدق از عبادات و خشوع  
 صاحب این سر سه یا گردد بلند  
 بشیر در راه پستی ساکنند  
 زانکه بر حجت خدا راعی نیند  
 بان مشور و بر طاعاتشان  
 بر روایات و علوم و حالتشان  
 انهم فی الناس کأنوا الخیر  
 چون خزان از شیر شان باشد گریز  
 یون علم صحیح از بایدهت  
 علم بی آرایش اندر نزد ما است  
 علم ما سر چشمه اش علم خدا است  
 علم ما بشیاری و عفتل آورد  
 علم ما ز سرار ما او حی بود

فطنتش زاسیده از حکمت شود  
 هم بقدرت آسمانها افکند  
 تا شود حق بین بچشم دیگری  
 با بیان و لطف و حکمت آرمید  
 شاهد عینش دهد فیضی عجب  
 صدق و علم و حکمتش حاصل شود  
 نرطریق نظا بسراهل علوم  
 کین سهره نامون نباشد از لیل  
 یا که علم لب ظاهر پرست  
 در قیام و در سجود و در رکوع  
 یافته در چاه پستی و گزند  
 مانده در چاه طبیعت با لکنند  
 امثال امر را سعی نیند  
 بر نماز و روزه و عاداتشان  
 خود مشو مفتون و براعمالشان  
 کلهم من قنوده مستغفر  
 علم و حکمتشان فی از روی شیز  
 غیر ما دیگر کسی نمایدت  
 علم این و آن خطا اندر خطا است  
 علم آسمان شرعش وهم و هواست  
 علم آسمان مستی و جبل آورد  
 علم ما موزونش علتنا بود



۲۷۹

است اندر نرزه ما علم کتاب  
 نوش کن و ز جسر عدای بشیار بو  
 و ز بساط قرب حق پستت کند  
 سرخوش از صهبای روحانی شوی  
 عقل را با عشق هم آغوش کن  
 مصطفی را باب علم و حکمت  
 آنچه را وارث شایسته از خدا  
 وارشد از فاخته تا خاتمه  
 زال احمد وارشد و کامیاب  
 یک از آغاز تا انجامشان  
 بشنوی یونس که تا گویم تو را  
 عارف بالله امام المتقین  
 پس حسین بن علی شرح قبول  
 پنجم باقر امام مهتدین  
 هفتمین موسی که فیض عام از او است  
 راده موسی علی یعنی رضا  
 دهمین باشد علی و هو النقی  
 آنکه دارد بر حقایق سردری  
 قائم بر حق امام منتظر  
 کرده حق نارا بری از طعن و دوق

داده ما را حکمت و فضل الخطاب  
 یونس از جام ما سرشار شو  
 باده های این و آن مست کند  
 لیک از این باده نورانی شوی  
 باده از جام ولایت نوش کن  
 یونس ما اهل بیت رحمتیم  
 گفت یونس یابن ختم الانبیا  
 کل اولاد علی و فاطمه  
 پس بگفتانی ده و دو آفتاب  
 گفت یونس شرح فرمانشان  
 گفت زیتون سراج کبریا  
 اول آن سر طقه اهل یقین  
 دومین باشد حسن سبط رسول  
 چارمین سجاد زین العابدین  
 ششمین من آنکه مذمت تمام از او است  
 هشتمین مهر سپهر ارتضا  
 نهمین ابن الرضا المولی النقی  
 پس حسن ابن النقی العسکری  
 خاتم آنها است عیب ستر  
 یونس ما سیم صفوهای حق

رَا لَاجَا مُنْزِلَ رِعَايَاتِ اِسْمِكُمْ  
 مَتَا اَلرَّحْمٰنِ

طوطی طبعم شکر ریزی نمود  
 آری آری حاصل نی شکر است  
 نی شکر می آرد و محفل انگبین  
 تامل از این شهد و شکر نوش کرد  
 جدا از عشق و از آدای عشق  
 عشق آمد عفتها را مات کرد  
 خرقة پوشان را همه مدهوش کرد  
 مان تو ای دل جبر عدا می از این طوطی  
 کبر با طبعی خود را کن رها  
 زره آسا گیر در دل آفتاب  
 از قفای سمش روزی چون شعاع  
 کن اجابت تا اجابت کند  
 شربت وصل از تو مثل نوش کن  
 خدمت محمود تنها چون ایاز  
 با نیازی بی نیاز از آرزو  
 چنگ زن بر عسرة الوثقای بن  
 بعد او رو بردر اولاد او  
 کین ده و دو برج افلاک ولا  
 ختم ایشان دان امام منتظر  
 کوبد حتی و امام رهینما  
 آنکه میگردد از او محکم اصول  
 منظر اتی انا الله است او

بلبل دل نغمه انگیزی نمود  
 خاصه این نی شکرش شیر نیر است  
 ان فیہ لذة للشاربین  
 عقل را با عشق هم آغوشش کرد  
 جدا از رونق کالای عشق  
 پاره پاره جامه طامات کرد  
 میکشاز حلقه اندر گوشش کرد  
 نوشش کن آنگاه در دل یاب نوز  
 گاه جوئی کی تو را بخشد بها  
 تا که گردی از ذوق عشق کامیاب  
 آخر ای مدعو اجابت کن ز دواع  
 مرده دل را از دمی احیا کند  
 گوشوار بندگی در گوشش کن  
 پیش او نه بر زمین روی نیاز  
 روز و شب با یاد او دساز شو  
 بعد احمد دامن جبل المتین  
 مینمای و راه پوی و کام جو  
 بعد احمد بادیند و رسنما  
 مهدی موعود و غیب ستر  
 هادی بالحق ولی اولیا  
 پادشاه انس و جان شبه رسول  
 سرحق و غیبته الدت او

۲۸۱

او است کو پنهان شد از هر دیده ای  
 ماسوی الدجلی پابست او  
 جمله مجلای جمال مطلقند  
 کوب دری همه در لیل اراج  
 اصل ثابت فی السماء فرعها  
 جمله زیتون سراج کبریا  
 نور بر نورند و فضل کردگار  
 فی النهار والعداء والعشاء  
 راه حق در فقه ایشان است و بس  
 نیستند اینجمله استاد رشاد  
 خویش را کن از عبادت کایاب  
 توام از این هر سه کاسه نوش کن  
 پس عمل را مرکب ابراه کن  
 نفس باشد واسطه در انبیا  
 گر که تهذیبش کنی یا بی فتوح  
 ذات پاک مصطفی بی غایب  
 میتوانی علم ستر را پی بری  
 بغض دنیا درک فیض اولیا  
 اینچنین گفته امام ششمین  
 از ره آل علی هشیا ر شو  
 بی وسیله دان که علم حال نیست  
 فی سبیله جاهدوا را اقدم است

اسم اعظم را اگر بشنید ای  
 دین حق کامل شود از دست او  
 آل احمد جمله انوار حقند  
 جمله شکافتند و مصباح در جاج  
 جزا از این درخت با پها  
 مشرقی رو مغربی مو جزا  
 وه چه نوری نور لم نمتسه باز  
 بیدی الله لنوره من یشاء  
 رہنا جز آل احمد نیست کس  
 پرو قطب و مرشد و شیخ و مراد  
 از ره تقوا و طاعت راه یاب  
 انما العلم ثلثه گوشش کن  
 روح و نفس و جسم را همراه کن  
 روح اصل دین و جسم فرع دان  
 رابط نفس است بین جسم و روح  
 زین سبب خواندش فریضه عادل  
 چون مهذب گشت نفس از خود بری  
 راه تهذیبش سه چیز است یعنی  
 موت قبل از موت باشد سومین  
 تا توانی عالم اسرار شو  
 این وسیله جز علی و آل نیست  
 اتقوا الله با وسیله توام است

دیده و اکن رود و اکن درد را  
 از طبیب قلب درمانی بگیر  
 خود مریضی و بسی باشد عجیب  
 از طبیبی از چه با دردی قسین  
 چاره ای کن درد جان خویش را  
 دور کن اخلاط فاسد از درون  
 و انگهی در نزد استادی ادیب  
 بر کلامش پای تا سرگوشن باش  
 آنچه آموزد تو را محفوظ دار  
 پیش دستش کن نظر همیشه باش  
 بعد از آنکه شدی استاد کار  
 دیدن هر علم را در هر کتاب  
 اخذ از استاد باشد معتبر  
 روخذ العلم من افواه الرجال  
 تا که قلبت پاک و نورانی شود  
 معرفت بجشد تو را پروردگار  
 الغرض پر اینز کاری پیش کن  
 تا کنی آئینه دل صیقلی  
 الذین جا هدوا فینا بخوان  
 دانست را کن ملازم با عمل  
 اتقوا الله با یعلتکم بخوان

در جهان دردی نباشد بی دوا  
 نوشتن داروی خدا خوانی بگیر  
 که همی گویی طبیب من طبیب  
 سعی کن درمان درد خود بسین  
 حال زار تا توان خویش را  
 دود سودا را نما از سر برون  
 کو چکی کن تا تو را گردد طبیب  
 هر چه گوید بشنو و خاموش باش  
 پس عمل را بعد از آن ملحوظ دار  
 نکته ای گر گویدت بیدار باش  
 آرزمان از آستین دستی برار  
 می نگردد شخص از وی کامیاب  
 تا نکاشش را بگوید سر بسر  
 در گوش جان کن و می یاب حال  
 جایگاه فیض رحمانی شود  
 جلوه هایش در تو گردد آشکار  
 دمبدم با خوشتن اندیشه کن  
 کوششی تا وارهی از جاهلی  
 شو مجاهد یاب اسرار نهان  
 جان مهرب ساز از حرص و امل  
 زاد اینسره را بجز تقوی مدان

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَبَسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ فَنَزَلَ إِلَيْكُمْ وَلَا فِي الْأَرْضِ فَنَبَتْ لَكُمْ بَلْ هُوَ  
مَكْنُونٌ فَبَيْنَكُمْ تَخَلَّفُوا بِاخْتِلافِ الرُّوحَانِيَّاتِ يَنْظُرُ لَكُمْ

علم در آسمان نیست تا بر شما بیارد و در زمین نیست که برای شما برزید بلکه آن در وجود شما مکنون است متخلف شوید با خلاق روحانیت تا برای شما ظاهر و آشکار شود	علم درسی نیست اندر سینه است
گوهر شهوار در گنجینه است	در شما نبود که بارد بر زمین
نی نباتی شد که رؤید از زمین	در تو مکنونست مانند مشر
که خود او مکنون بود اندر مشر	یا معادن در بطون سنگ و خاک
لیک باید کردنش تخلیص پاک	چون شود پاک از کثافات و قصور
آز زمان از قوه آید در ظهور	در درون منظم اهل گناه
می نه بد به ذات حق این نور راه	غولیش را کن از زائل تخلیه
واگزش ده از محامد تخلیه	تا نور علم نورانی شوی
مخزن اسرار رحمانی شوی	

## کرامت ناهیه

حکایت کرد پرای من عالم ربانی و عارف صمدانی عامل زاهد و ناسک مجاهد مرحوم خلد مقام حاج ملا فرج الله دری رحمه الله که سالها در اصفهان با یکدیگر رفیق و جلسین بودیم و بسیار صالح و پرمیز کار و صلاح و سداد او در تقوی و زهد و علم و عمل مشهور و معروف بود و در بین ما مثل داوود مشارالیه بابلسنان بود روزی در بنده منزل در اصفهان بمناسبتی ایچکارا نقل فرمود که از مشاهدات خود ایشان بوده چنین اظهار داشت که در حدود بیت هفت سال قبل یعنی سال یکهزار و سیصد و سی و نه قمری هجری پس از برگشتن از حج بیت الله الحرام مدت دو ماه تمام در شام یعنی شهر دمشق توقف نمودم و غالب ایام و لیلای در خدمت حضرت آیت الله آقای سید محسن عالی شامی بسر میبردیم و شمول غایبات ایشان بودم مصادف شد بازمانیکه قبر حضرت رقیه سلام الله علیها

خرابی پیدا کرد بعلت تهرائی که در پهلوی قبر جاری بود و باین سبب ضریح را از روی  
 قبر برداشتند تا آنرا تعمیر کنند قبر بهم خراب شده بود بخو که در آن آب افتاده بود چون  
 در مقام اصلاح برآید بودند بدن نازنین بی بی معطره چنانکه در کفن سیاهی پیچیده شده  
 بود نمایان شده خبر به آیت الله عظمی و زعمیم شیخان در شام یعنی آقای سید محسن دام ظلّه  
 دادند ایشان با گروه انبوهی و جمعیت بی اندازه ای بر سر قبر شرفیاب شدند و از کثرت  
 ازدحام جمعیت چون با حضرت آیت الله همراه بودم بر حمت زیاد خود را بر سر قبر رساندم  
 و در آنجا نشسته ناظر بودم که خاکها را برای تعمیر عقب میرنجتند ناگاه صدای گریه و ضجه بشنیدم  
 عظیمی بلند شد بخو یکباره همه مردمانی که در آنجا حاضر بودند از شیععه دستپاچه شدند  
 دیدم بدن طفلی که در پارچه سیاهی پیچیده بود بلند کردند و در دامن آیت الله گذاردند  
 و ایشان آن بدن را بروی دودست خود نگاه داشتند و بی اختیار اشک میرنجتند و همه  
 حاضرین هم بدون استثنا از گریه و ضجه بیاب شدند تا اینکه قبر تعمیر شد و آنجا بدست خود  
 آن بدن را در قبر خوابانیدند و سر قبر را پوشانیدند و این کرامتی بود از آن بی بی معطره که  
 بعد از هزار و سیصد و کسری سال برخلاف طبیعت نه بدن خاک شده بود و نه کفن و پس از  
 این قضیه عزاداری مفصلی شد و چند نفر از اهل سنت از دیدن این قضیه در نزد حضرت آیت الله  
 حاضر و مذمت شیع اختیار کردند انهمی کلامه اعلی الله مقامه

### مؤلف حقیر گوید

این حکایت را نیز حضرت حجی الاسلام آقای حاج میرزا محمد طیب زاده احمد آبادی اصفهانی دام بقائه  
 که یکی از علماء و مهتر عصر حاضر اصفهان و مجرب علوم و کمالات و فضائل نفسانیه و زاهد و راجع و گنجینه صفات  
 و ملکات مستحسنة و از اصدقا و حقیق در فتن شفیق اینجانب پناهند در کتاب آفتاب درخشان خود که در  
 مباحثه با نصاری نجران تألیف فرموده اند باندک اختلافی در عبارات شرح داده اند و از مرحوم درتی  
 به واسطه نقل فرموده اند و پس از نقل قضیه در ذیل آن نیز از آن مرحوم نقل فرموده اند که  
 جناب حاج ملا فخر الله فرمودند در شام در قبرستان قدیم که اغلب صحابه از آنجمله بلال بودند

۲۸۵

است و علی المشهور ام کلثوم خاتون علیها السلام و راه و سس سرشد در آنجا مدفون است و سلطان عبد الحمید برای هر یک بعتی ای ساخته در تاریخ جنگ فرانسه و امانی شام که فرانسه ایها شام را محاصره نمودند آنچه از شیعیان شام و غیر آنها و از حضرت آیت الله ششیده شد موقعی که امانی برای سنگریزی حضرت آن زمین را می نمودند قبری ظاهر شده بود و نقش سنگ لوح آن قبر این بود هذا قبر فاطمة بنت الحسین و با مرآت الله مرقوم آنجا راقبه و بارگانی بنا نمودند و فرار شد بحکم خود دیدم

و نیز آقای طبیب زانکه در همان کتاب خود فرموده که این بنده مؤلف گوید حدود چهل و چهار سال قبل تقریباً از مرحوم امیرزا محمد همدانی و اعظم طباب شراه در مسجد شاه اصفهان با سید حکیم شنیدم فرمودند چیزی قبل سید جلیلی این با لوزا خواب دیده بود با و فرموده بود مرا از این دریای آب نجات بده نهایت بحیرت افتاده بود از این خواب تا اینکه کج گادی از تمرکب که پہلوی مرقد مطهر عبور نمودند دیده بود روزنه ای از آب بقبر مطهر پیدا شده در مقام اصلاح بر آنده بود ناگاه بدن مطهر را دیده بود که در پارچه سیاهی کفن نموده اند و دیده بود یک زنجیر کوچکی هم گردن آن بی بی بوده از بس گریه میکند آن سینه غش میکند چون او را بهوش میاورند قضیته زنجیر را برای مردم بگویند که تماشا کنید ظلم بی ائمه را صدای افغان و ناله و فحشه بلند میشود و زلزله یوم الشور بر پا میآورد

و نیز در همان کتاب از کتاب منتخب التواریخ مرحوم حاج ملا شمس خراسانی طباب شراه نقل فرمود که عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از محصلین نجف اشرف میباشد بحقیق فرمودند حدیثی من آقا سید ابراهیم دشمنی که نسبت منقی میشود بمرحوم سید مرتضی اعلی الله مقامه و سن شرفش از نوزده سال متجاوز بود بسیار شریف بود سه دختر داشتند و آنجناب را اولاد ذکر نمود دختر بزرگ ایشان شبی خواب دیده بود حضرت رقیه خاتون بنت الحسین علیها السلام را با و فرموده بود نزد برود بپدر بگو که بوالی بگویند آب افتاده میان قبر و لحد من و بدن من در صدمه و ازیت است بگو بیاید قبر مرا و لحد مرا تعمیر کند دختر خواب را برای پدر گفت سید از ترس حاسه اثری برای آنجناب مترتب



نمود چون شب دوم شد دختر وسطی آنجناب همین نحو خواب دید و برای پدر نقل نمود  
 باز سید اعتنا با بنحو خواب کرد شب سوم دختر کوچک آنرزگوار همین نحو خواب دید و  
 نقل کرد برای پدر باز سید اعتنائی نفرمود چون شب چهارم رسید خود سید آنخزوه را در  
 خواب دید که عتاب فرمود با او و فرمود چرا والی را خبر ندادی سید از خواب بیدار شد  
 صبح که شد نزد والی شام رفت و خواب را بر او نقل نمود والی امر کرد علماء و صلحا را بشیعه  
 و سنی غسل کنند و لباسهای نطیف در بر کنند و در حرم محترم آن بانوی معظمه مشرف شوند  
 و بدست هر کدام از آنها قفل در حرم مطهر باز شد همان کس مباشرتش قبر مطهر شود و جسدها را  
 از قبر بیرون آورده تا قبر را تعمیر کنند پس هر کس غسل کردند و لباسهای پاکیزه در بر نمودند و  
 حاضر شدند و قفل در حرم بدست احدی باز شد مگر بدست مبارک مرحوم آسید ابراهیم  
 طاب ثراه پس حرم را خلوت کردند و مرحوم آسید ابراهیم کلنگی بدست گرفت و قبر را  
 شکافت دید بدن مطهر زود تازه و کفن هم که بقامت آن مبتلا بمصائب و محن پوشانیده  
 بودند صحیح و سالم بود و اندر اسی با گدشتن متجاوز از هزار سال در او رخ نداده بود لیکن آب  
 زیادی در قبر جمع شده بود مرحوم سید بدن شریف آن عزیزه خدا را از قبر بیرون آورد و بالا  
 زانو گذارده تا سه روز پی در پی گریه کرد و اوقات نماز مرحوم سید آن بدن را روی پارچه  
 نطیفی میگذاشت و پس از فراغ از نماز باز بدن را روی زانو مینهاد تا آنکه تعمیر قبر و لحد پایان  
 رسید و سید مرحوم بدن بانورا دفن کرد و از کرامات آن معظمه این بود که در این ایام سید  
 محتاج بطعام و آب و تجدید وضو نشد بعد از دفن آنمجلله سید دعا کرد که خداوند بپرکت آنخزوه  
 و این خدشیکه باستانه تقدسه آن بانو نموده فرزند پسری با و کرامت فرماید و با حاجت مقرونند  
 در آن ستن پسری و شکستگی پسری خدا با و عطا فرمود و اسم او را سید مصطفی گذارد اینموضع  
 والی شام تفصیل این پیش آمد را بارگاه سلطان عبد الحمید بعض رسا بنده سلطان هم فرمان  
 تولیت زینبیه در حرم رقیه خاتون و سینه خاتون و دام کلثوم خاتون را برای سید فرور ارسال  
 فرمود و فعلا هم آقای سید عباس پسر آقای سید مصطفی پسر آقای سید ابراهیم سابق الذکر بتولیت

این بقاع معظمه نسخ و خدسنگه آرند. و در آن کتاب بنویسد مرحوم حاج ملا یوسف رحمه الله  
که این واقعه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده که در این تاریخ که کتاب آفتاب درخشان  
نوشته میشود هشتاد و هشت سال از این واقعه میگذرد

### برای دفع طلسمات از قافین

از سید علی مهدانی و بعض دیگر از ارباب طلسمات نقل شده که در وقت کندن دفتن برای  
که طلسم دارد بدستور ذیل دعای شصت قاف را بخواند طلسم باطل میشود برای دفتن برای که طلسم  
بقعه دارد یا ضد مرتبه بخواند و برای مرغ دویست مرتبه بخواند و برای باران و تگرگ چل و  
شش بار بخواند و برای بار سیصد و یکبار بخواند و برای رعد و برق سیصد و دو بار بخواند  
و برای آتش هفتاد و دو بار بخواند و برای آتش و آب چل و یکبار بخواند و برای سنگ  
باران صد و چهل یکبار بخواند و برای سگ دویست بار بخواند برای خندان صد و چهل بار  
بخواند برای حوک صد بار بخواند برای شیاطین و سپاه و سکر دویست بار بخواند و برای  
روشنایی صد بار بخواند و دعای شصت قاف بنا بر نحوه شمس المعارف کبری اینست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُدْرَتِكَ اللَّهُمَّ فَاهِرَةٌ لِأَعْدَائِكَ  
وَقُوَّتِكَ وَهَيْبَتِكَ فَأَمِّنْهُ إِلَى أَوْلِيَاءِكَ اسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ

تَقْبَلَنِي عَلَى شَاطِئِ قُرْبِكَ وَالْمُرْتَبِ إِلَيْكَ يَا اللَّهُ يَا قَرِيبُ قَلْبِي

فَلَيْقُ حَتَّى يُلَاقِي مَا ثَوَّرَ بِهَجْمِهِ وَبَسْمِ غَيْرِ نِغَافٍ قُدْرَتِكَ وَأَمْدَانِي

بِقُوَّتِكَ يَا قُوِّي قُوِّي بِعُدْرَتِكَ وَقُوَّتِكَ الْقُوَّةُ حَتَّى تَعْرَبَ إِلَيَّ

مَنْ لَا يَعْزُبُ بِرِضَاكَ وَرَفَعْتِكَ يَا مَقْصُودُ فَمَقْرَبُ إِلَيْكَ يَا قَرِيبُ

وَتَقَلَّبْتَ الْغَافَ حَتَّى لَا يَسْتَهْرِ بِهَاجِبٍ يَا قَافُ وَاسْرِعْ لِي الْإِجَابَةَ

أَجِبْ وَتَوَكَّلْ بِكَدِّ قَبْلِ نَزْوَالِ الْفَضَائِقِ وَالْفُرْانِ الْمَجِيدِ قَلْبُ يَابِلٍ  
 فَلَيْلٍ مِنْ غَيْرِ قَنُوطٍ بَابِلٍ جَابِلٍ أَجِبْ وَتَوَكَّلْ بِكَدِّ يَابِلٍ الْقَاهِرِ الْقَادِرِ  
 الْمُقَهِّرِ بِالْقَهْرِ وَتَقَلُّقِ يَابِلٍ فِيفِ عَنِ السَّكُونِ وَاسْكِنِ مِنَ الْقُوَّةِ  
 حَتَّى تَقْضَى حَاجَتِي وَشْغْلِي تَقْفِيفِ وَسَقْوَعِهِ لَهْرٍ شَقِ شَفَائِقِ هَبَا

بِالْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ وَبِنَهْجَةِ إِسْرَائِيلَ وَقَبْضَةِ عِزِّ رَائِلَ وَصَحْبِهِ  
 جِبْرِئِيلَ وَقَبْضِ الْأَرْوَاحِ لِامْقَرَّبَانِ حَتَّى تَقْضَى حَاجَتِي بِعِزِّ اللَّهِ  
 لِقَضَى اللَّهِ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا سُبْحَانَهُ بِحُكْمِ مَا يُرِيدُ وَأَنْتَ بِنُورِ اللَّهِ  
 مُسْتَقَرٌّ لَوْلَا مَا قُلْتَ قِفْ قَلْبِي لِأَحْتَى تَرَى مِنْهُ قُدْرَةً فِي الْقُوَّةِ  
 اللَّهُمَّ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْقَوِيُّ أَجِبْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

مُحَبَّبٌ عَرَفَانِي أَرْوَيْفٌ نَابِلٌ بِحَسْبِ الْمَعْنَى لِلدَّعْوَى الْحَسْبِ

این کلمه مبارکه در کتب است از چهار کلمه اول اسم دوم الله سوم رحمن چهارم رحیم از آنکه طریق  
 الی الله است که حسب استعداد برای دریافت بعضی از اسرار و نکات آن تدبیر کند و جولان نظر دهد  
 و از این در یک روزنه ای از معارف بر روی خود باز کند و از روی بصیرت طالب درک بنی از ذرات  
 عرفانی شود از فرمایشات امیر مومنان علی علیه السلام است که فرموده اعقلوا الخیر  
 اذ اسمعتموه عقل در آیه لا عقل و آیه فإت رواة العلم کثیر و  
 رعانه قلبی یعنی هرگاه سخن خوبی شنیدید تعقل کنید خواه تعقل کردن برای دانستن  
 نه برای روایت کردن زیرا که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان فهم آن کنند

و نیز بیان معصوم علیه السلام که یکدیگی که بدانی بهتر است از هزار حدیث که روایت کنی و نیز از کلام بزرگان است که گفته اند که نظر کنید با آنچه که گفته میشود و نظر نکنید بگونه آن و مردان را بشناسان بشناسید نه اینکه سخنان را بردان بشناسید خلاصه کلام آنکه در برامون کلمه اول در آیه مبارکه بسمله میگوینم اسم چریت که تعیین کند مستی را در فهم و تصویر کند آزاد در خیال و حاضر نماید آزاد در جسم و تدبیر کند آزاد در فکر و حفظ کند آزاد در ذکر و ایجاد کند آزاد در عقل اعم از اینکه مستی موجود باشد یا معدوم حاضر باشد یا غائب پس اول کما لیکه مستی آن شناخته میشود اسم است و نسبت اسم مستی نسبت ظاهر است باطن پس باین اعتبار ممکن است گفته شود که اسم غیر از مستی است و بدانکه بعضی از مستی است که نفساً معدوم و اسماً موجود است مانند غفای مغرب که اسم آن مشهور است و وجود خارجی در ظاهر ندارد پس معنوم آن در اصطلاح از عقول و افکار دور است و نفس و هیئت آن غیر موجود است گویا وضع نشده است چنین اسمی بر چنین معنایی مگر بوجه وضع کلی بر معنوی معنوی تا بر تبه او در وجود محفوظ ماند و معدوم نگردد و همچنین است اطلاق اسم شریک بر خدا همچنانیکه ستمای غفای عدم محض است ستمای شریک هم بر خدا عدم محض است و آن هم غفای با اسم خدای تعالی است و چنانچه ستمای خدای تعالی در نفس خود وجود محض است و ستمای شریک مقابل با ستمای خدا است و باعتبار اینکه راهی برای وصول مستی برای شریک نیست باین اعتبار موجود است

و بدانکه هیچ راهی برای شناسایی خدائیت مگر از راه اسماء و صفات او و تمام اسماء و صفات او تحت اسم الله است و باین اسم هم بوجه حقیقت راه نمیتوان یافت مگر بوسیله سایر اسماء و صفات او پس فقط و فقط راه وصول الی الله منحصر است از طریق این اسم و راه وصول باین اسم نیز منحصر است براه یافتن سایر اسماء و صفات حق سبحانه و تعالی و کلیه اسماء و صفات خدا جنبه مراثیت دارند برای شناخته شدن اسم الله و اسم الله نیز مراثیت دارد برای شناخته شدن ستمای آن در آنچه که گفته شد بگوید که

## چشم آینه‌ی در آئینه‌ی

نیز بدان که خدای متعال در میان کلیه اسماء و صفات خود انسان کامل را آئینه تمام نمای اسم الله قرار داده و اسم خود را آئینه تمام نمای انسان کامل گردانیده پس چون انسان کامل خود را در آئینه اسم الله ببیند حقیقت کان الله له ولا شیء معه بر او کشف میشود و نیز بر او ظاهر میگردد سر فرموده کان سمعه الذی یسمع به بصره الذی یتبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الّتی یتبسط بها گوش او گوش خدائی و چشم او چشم خدائی و زبان او زبان خدائی و دست او دست خدائی و سخن او سخن خدائی و حیات او حیات خدائی و اراده او اراده خدائی و علم او علم خدائی و قدرت او قدرت خدائی شود و همه اینها را از خدا میداند بلا واسطه و بطریق مجوز میداند بطریق عاریه و مجاز و سر الله خلقکم و ما تعلمون بر او ظاهر میشود و معناه ایتنا نعبدون من دون الله اوثاننا و تخلقون افکارنا بخوبی بر او واضح میگردد و میفهمد آنچه را که بدست خود میبازند همه بطریق عاریه و مجاز با ایشان نسبت داده میشود و فی الحقیقه صانع آنها خدای متعال است و لا حول و لا قوة الا بالله پس از این بیان فهمیده میشود که هر گاه ناظر روی خود را در آئینه اسم مبارک الله دید ذوقی پیدا میکند که کسب میکند آن علم واحدیت را از علوم توحید و چون باین مرتبه رسید نظر اسم الله میشود و اگر از این مرتبه خود را ترقی داد بعون الله تعالی و علم بوجود واجب الوجود رسید کرد و نفس خود را از کیه نمود محبت او محبت خدا و غضب او غضب خدا و اطاعت او اطاعت خدا و مخالفت او مخالفت خدا میشود و کان الله مجیباً لمن دعاه و یغضب الله لغضبه و یرضی لرضاه و از علوم توحید دارای علم احدیت میگردد و در این هنگام آئینه اسم الله میشود و با اسم الله کانه در آئینه متقابل یکدیگر خواهند شد که هر یک خود را در دیگری خواهند دید

وَأَمَّا كَلِمَاتُ

بدانکه اسم الله هیولای همه کلمات و نیت هیچ کمالی الا اینکه مندرج در تحت اسم الله است و کلمات  
 الهیه نامتناهی است و راهی بر رسیدن به تمام کلمات الهیه نیت و کیسکه اینترتبه را یافت میداند که  
 درک عجز از ادراک ادراک است در آنحال تجلیات الهیه بر او بر ذر و ظهور خواهد کرد پس این مقام  
 را باید طلب نمود و نباید غافل ماند و بنم یاقیل گدائی در میان طره کسیرت گرانعل کنی خاک زرتوانی کرد  
 چه بسیار مناسب است استشهاد بقول شاعر عرب در این مقام که گفته است

اللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا النَّجْرُ فَذَرْنَا وَهَبَّ الرِّيحُ مَوْجًا يَقْدِرُ الدُّرَى  
 فَأَخْلَعَ ثِيَابَكَ وَأَعْرَفَنِيهِ عَنكَ وَعَنْكَ السَّبَاحَةُ لِلَّهِ السَّبْحُ مُفْتَحَرًا  
 وَمَنْ فَمَّيْتُ بِحَرِّ اللَّهِ فِي رَعْدٍ حَبَانُهُ بِحَبَابِ اللَّهِ قَدْ عَمَّرَا

یعنی عجب دریای زخاری است این دریای وحدت که همچنان در آورده است باد در آن موجی  
 را که در مانی در آن انگنده است پس ای طالب جواهر معرفت لباس کبریائی و هواد هوس را از خود  
 دور کن و در آن غرق شو و از شناگری در گذر عواص با نش که در شناگری افتخاری نیست  
 بجز در این دریا که مرده دریای وحدت خدا که زندگانی با عیش و کامرانی آن زندگانی بزمه بودن خدا  
 مهور میشود

و اما الله در اصطلاح تکلمین علم است برای ذات واجب الوجودی که مستجمع جمیع صفات  
 کلمات است و استحقاق الوایت مخصوص اوست و بدانکه علما و ادبیت را در لفظ این اسم از  
 بنا اختلاف است بعضی گفته اند جاده غیر مشتق است و اینقول شاید صحیح تر باشد زیرا که خدای  
 تعالی خود را قبل از خلق مشتق باین نام نامیده در وقتیکه از مشتق و مشتق منزه اثری نبوده و بعضی  
 گفته اند که مشتق از آله بآله بمعنای عشق است یعنی عوالم استی عاشق عبودیت و بندگی او  
 است بخاصیتسانی که بر وفق حکمت در آنها قرار داده و در جریانند و در مقابل عظمت او ذلیل و تنقفا  
 میباشد نحوه عشق آهن به آهن را با ذرات آهن تعشق آنها عبودیت بسبب آنها است بحکم آیه  
 مبارکه وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاَّ لَسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُ اِذْ هُمْ رَشِيْقَاتٌ



دیگری هم از برای آنها بلیان مجز صادق ثابت شده که فعلا اطاله کلام بذکر آن در این کتاب  
 اقتضاندارد و بعضی گفتند اندشتن از ولیه بمعنای تخریب است بمناسبت آنکه او است  
 خدا نیکه متحرک و سرگردان است عقلا در ادراک ذات او و کینه عظمت او و بعضی گفتند  
 که مشتق از اکیفت بمعنای فرغت است بمناسبت اینکه مفرغ و مالو بهی جز او نیست و  
 حقیقت و بعضی گفتند که مشتق است از لاله بمعنای احجیب بمناسبت محبوب  
 بودن او از او نام ظاهره

الحاصل در موضوع این اسم علمای عربیت سخنان بسیاری گفته اند و نگارنده بعد  
 مقتضی در کتاب روائج النساء که در شرح دعای سمات نوشته ام در این باب بسط کلام کرده

و در اینجا بهین مقدار اکتفا مینمایم

## وَأَمَّا كَلِمَةُ سَوْدٍ وَجَهَارَةٍ

که رحمن در جیم باشد این دو اسم هر دو صفت برای مبالغه مشتق از رحمت بمعنی رقت و  
 العطف که مقتضی تفضل است و صفت چیز را گویند که برساند بفهم طرف حالت موصوف را  
 که بفهمد کیفیت آنرا و در خسرانه و هم خود جای دهد و پیش فکر او واضح گردد و بعضی از نزدیک  
 شود بخوبی که حالت موصوف در مذاق او جای گیرد و چون با نفس خود مقایسه و موازنه کند  
 اگر طلائم با طبع او است مایل بآن شود و اگر مخالف است نفرت کند

و بدانکه صفت تابع موصوف است مثلا اگر خود را عالم دانستی بدانی که علم تابع تست و تا  
 تو وجود داری علم با تو موجود است و بفقدان تو علمیکه مخصوص بتو بوده نابود میشود و  
 نیز بدانکه صفت در نزد علمای عربیت بر دو گونه است صفات فضائلیه و صفات فاضلیه  
 صفات فضائلیه آنهاست که بذات موصوف تعلق دارد مانند حیات مثلا در انسان  
 و صفات فاضلیه آنهاست که تعلق بذات و خارج از ذات موصوف دارد مانند کرم و اشرار  
 آن دو محققین گفته اند که اسما و صفی خداوند بر دو قسم اند که نخستین آنها را اسما  
 نوعیه مینامند قسم اول ذاتیه اند مانند احد و واحد و فسرده و صمد و عظیم و حی و



۲۹۳

عزیز و کبیر و امثال اینها دو قسم دوم صفاتی است مانند علم و قدرت و بدانکه بعضی از این دو صفات نسبتی هستند مانند خلاق و معطی و نحو اینها و بعضی صفات فعلیه اند و بالاترین صفات خدا رحمن است که مقابلی میکند با اسم الله در حیثه و شمول و فرق بین الله و رحمن اینست زیرا که الله مظهر اسمیت است و رحمن منظر و صفت و الله مختص ذات و رحمن مختص کالات الهیه است

و رحمانیت عبارتست از ظهور بحقایق اسماء و صفات و آن یا مختص بدانست خداست مانند اسماء ذاتیه یا بنیاد و مخلوقات او است مثل نام قادر و سميع و امثال اینها از اسماء تعلق دارد بحقایق وجودیه پس رحمن اسم است برای جمیع مراتب حقیقه که مراتب خلقیه در آن شریکتی ندارد و اسم ظاهر در مرتبه رحمانیت رحمن است و آن اسمی است که راجع است با اسماء ذاتیه و اوصاف نفسیه خدای عز و جل و اسماء ذاتیه عبارتست از حیات و علم و قدرت و اراده و کلام و سميع و بصیر و اختصاص دادن با نیز مرتبه با اسم رحمن برای رحمت عامه است که شامل میشود جمیع موجودات را از حضرت رحمانیت

از پیش گذشت که رحمن درجه دوم اسم وصفی هستند برای مبالغه مشتق از رحمت اینک بدان که رحمن اعم از رحیم است و رحیم اخص است و تعمیم رحمن برای ظهور رحمت حق است در سایر موجودات و خصوص رحیم تخصیص داده شده است برای مؤمنینی که اهل سعادتند پس رحمت رحمانیه مرفوح با نعمت نیز هست مانند خوردن دوائی بد طعم و بد بو و بد بو که آن هر چند رحمت است برای مریضین طایم با طبع اونیت و رحمت رحیمیه مختص نعمت است و مشوب با نعمت نیت و آن یافت نشود مگر نزد اهل ایمان و سعادت و نسبت رحیم بر رحمن مانند نسبت چشم است به سیکل انسان و از همین جهت است که گفته شده که رحمت رحیمیه بنامه و کماله ظاهر نمیشود مگر در آخرت زیرا که دنیا گنجایش رحمت رحیمیه خدا را ندارد و آخرت وسیعتر از دنیا است و دیگر آنکه هر نعمتی در دنیا مشوب با انواع کدورت است زیرا که آن از مجال رحمانیت است و از این باب است فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله الرحمن اسم خاص لصفیة

عامه والرحیم اسم عام لصفة خاصه  
 بعضی توهم و شبهه کرده اند رحمت رحمانیت رتبه آن از فیض رحمت بالاتر است و قیاس  
 مقتضی آن بود که رحمن از رحیم متاخر ذکر شده باشد  
 جواب اینکه فیض رحمانیت اگر چه از فیض رحمت اشمل است ولی فیض رحمت از حیث  
 رتبه اکل و بالاتر است و اینراه شامل حال افضل است و عوام و کفار را لیاقت آن نیست زیرا  
 که تا زمانیکه آدمی رفع جمیع تعلقات و تعینات دنیویه را نکند لیاقت و استعداد فیض رحمت  
 را نخواهد یافت و شایسته مقام رب حق نخواهد شد  
 بدانکه از پیش گفته شد که رحمت در لغت بمعنی العطف و رقت قلب است و لازمه اش  
 جود و احسان است در حق آنسکه قلب در حق او رقت کرده اینمعنی از برای خدا متمنع و محال  
 است و بمنظور است رضا و غضب و در حق خدا مراد لازم آنهاست و خواهی بگو رحمت خدا  
 عبارتست از تخلص از انواع آفات و ایثار خیرات بارباب حاجات بنا بر این تعریف  
 تخلص از انواع آفات ممکن نیست مگر بعد از شناختن اقسام آفات و آنها بسیار است کسی  
 تمام معنی عالم با نهانیت مگر خدا بلبی هر که بخواند تا اندازه ای با آنها آشنا شود رجوع کند بکتاب طیبه  
 قدیمه و جدیده تا فی الجمله واقف شود بر اقسام امراض و اسقام و آفات و پس از آن فکر کند  
 که چگونه خداوند عالم بر دمان عقل داده و آنها را هدایت فرموده است بشناختن اقسام غذا  
 و دروا اما از حیوانات و نباتات و معدنیات و کسبیکه فی الجمله در اینباب فکر خود را بکار بندد از  
 خواهد فهمید که این موضوع در نهایت بیپایان پس گفته میشود که لفظ الرحمن الرحیم از حیث  
 اینکه خبر میدهد از صفت خدا دلالت بر علم معاد نیز دارد بنا بر آنچه اشارت مذکور شد و همچنین دلالت  
 بر علم معاش نیز دارد بالاتزام

## الجمال

جای بسیار تردیدی نیست که رحمانیت و رحیمیت و جود و احسان منحصر بکدام است و پس بچند  
 جهت اول آنکه رحمت و احسان عبارتست از فیض رساندن بد دیگری بدون عوض و غیر از

خدا هر گاه کسی کسی احسان کند عوضی در مقابل در نظر بگیرد الا اینکه عوضی آنکه در نظر گرفته میشود مختلف است بعضی مادی و جسمانی است و بعضی معنوی و روحانی اما جسمانی و مادی آن است که مثلا میتوان میدهد و در مقابل آن کمک میخواهد یا در مقابل آن جنتی بگیرد و امثال آن و اما روحانی و آن نیز بر چند قسم است یکی آنکه مالی کسی میدهد که در مقابل آن بداند مال نیست کند یا مالی کسی میدهد که در مقابل دهنده را مدح کند یا مالی میدهد برای حفظ آبرو و یا رفع بدنامی دیگر یا مالی میدهد برای ازاله محبت مال از دل یا مالی میدهد برای دفع و رفع رقت جنیت و امثال اینها حاصل آنکه احسان و اعطای مال برای نائل شدن بجزئی است در مقابل آن اعم از آنکه مادی باشد یا معنوی دنیوی باشد یا اخروی و این فی الحقیقه معاوضه است نه جود و رحمت و فضل و احسان و اما خدای متعال انفاضه فیض که میکند چون کامل بالذات است محال است که رحمت کردن او برای تحصیل و تکمیل کمال باشد پس رحیم مطلق و جواد علی الاطلاق خدا است و پس که جود و احسان او برای بچسبیدن از این اغراض نیست

در حق آنکه تمام ماسوی الله ممکن لذاته اند و موجود نشده اند مگر با ایجاد واجب الوجود لذاته پس هر چنانکه از غیر خدا صادر نشود نیست مگر با ایجاد خدا پس رحمن در حقیقت نیست مگر خدا سُبْحَانَ آنکه انسان مختار است در فعل و ترک امور و در جهان فعل بر ترک نمیشود مگر در وقت حصول داعیه جازمه در قلب پس تا زمانیکه داعیه جازمه حاصل نشده است صدور رحمت از ارحم الراحمین مستبعد محال است و در وقت حصول داعیه صدور رحمت واجب خواهد بود پس رحمن در حقیقت در واقع خالق و موجد داعیه است و آن در حقیقت نیست مگر خدای رحمن و رحیم

چهارم آنکه بر فرض اگر قبول کنیم کسی بدگیری نان میدهد خورنده آن مادامیکه قوه باضمه در معده نداشته باشد استغای از آن نخواهد برد و بر فرض شخصی کسی مانعی داد اگر قوه باصره نباشد استغای از باغ حاصل نخواهد کرد و بگذریم سایر امور پس آنکسی که استغای در وجود شخص قرار داده و او را حفظ کرده از انواع آفات و مخاوف که منقعه شود از آب و نان و باغ و امثال آنها است رحمن و رحیم در حقیقت واقع لایعین

## عَدَدُ بَعْضِ آيَاتِ سُورَةِ بَرَاءَةِ حَوَالِجِ

از قول شیخ بهائی اعلیٰ المدقانه که بخواندن و یا بردن در ذوق ازان استفادہ باید کرد

۲۴۲۷	عَدَدُ اِنْ	بِحِجَّةِ اَخْرَاجِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ	بِحِجَّةِ اَخْرَاجِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۴۱۴	عَدَدُ اِنْ	فَاخْرِجْ عَنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ	بِحِجَّةِ اَخْرَاجِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۰۰۱۳	عَدَدُ اِنْ	فَاِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ	بِحِجَّةِ تَفْرِيقِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۴۲۹	عَدَدُ اِنْ	قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ وَاَمْرًا عَابِ عَدُوًّا	بِحِجَّةِ تَفْرِيقِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۸۰۹	عَدَدُ اِنْ	يَا فَاھِرُّ ذَا الْبَطْرِ الشَّدِيْدِ	بِحِجَّةِ غُلْ ظَالِمِ اسْمِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۱۱۷۶	عَدَدُ اِنْ	وَالْقِيَّتِ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ تَأْتُوْنَا	بِحِجَّةِ مَحَبَّتِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۲۲۱۷	عَدَدُ اِنْ	فَاخْرِجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ مَذْمُوْمٌ مَّذْحُوْمًا	بِحِجَّةِ اَخْرَاجِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۶۶۴۴	عَدَدُ اِنْ	فَاَسْتَبْشِرْ وَاَبْيِعْ كُمُ الَّذِيْ بَايَعْتُمْ بِهٖ	بِحِجَّةِ سَبِّ وِشْرٍ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۱۲۱۴	عَدَدُ اِنْ	اللّٰهُ الَّذِيْ سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ	بِحِجَّةِ دَفْعِ حُبِّ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۳۳۳	عَدَدُ اِنْ	اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِيْنًا	بِحِجَّةِ فَوْحَاتِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۲۴۹۵	عَدَدُ اِنْ	قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ	بِحِجَّةِ وَسْعَتِ رِزْقِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۲۵۳۵	عَدَدُ اِنْ	بِعَنَمِ اللّٰهِ مِنْ فَضْلِهٖ	بِحِجَّةِ غِنَى سِدْنِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۲۱۶۲	عَدَدُ اِنْ	رَبِّ اِنِّىْ مَغْلُوْبٌ فَانصُرْ	بِحِجَّةِ غَلْبِ رِجْزِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۰۲۴۹	عَدَدُ اِنْ	بِحِجَّةِ خَوَابِ رِيْدِيْنَ مَعْصُوْمَةٍ وَعِنْدَهُ مَفَاتِيْحُ الْغَيْبِ	بِحِجَّةِ خَوَابِ رِيْدِيْنَ مَعْصُوْمَةٍ وَعِنْدَهُ مَفَاتِيْحُ الْغَيْبِ
۳۶۷۹	عَدَدُ اِنْ	وَمَنْ يُّنِقِ اللّٰهُ تَا قَدْرًا	بِحِجَّةِ وَسْعَتِ رِزْقِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۸۴۶	عَدَدُ اِنْ	اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرِّزْقُ ذُو الْفُوَّةِ الْمُبِيْنِ	بِحِجَّةِ وَسْعَتِ رِزْقِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۱۷۱	عَدَدُ اِنْ	فَاخْرِجْهُمَا تَمَّا كَانَا فِيْهِ	بِحِجَّةِ اَخْرَاجِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۳۳۶۷	عَدَدُ اِنْ	اللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ	بِحِجَّةِ تَتْمِيْمِ خَلْقِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۳۱۳	عَدَدُ اِنْ	فِيْ فُلُوْهِمْ مَّرَضٌ	بِحِجَّةِ دَفْعِ ظَالِمِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ
۱۱۴۵	عَدَدُ اِنْ	قُلْ اَصْلَاحٌ لِّهٖمْ خَيْرٌ	بِحِجَّةِ اَصْلَاحِ دَاوْنِ اَيُّهَا فَاصْرِخْ اِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِيْنَ

۲۹۷

اعداد سوره قبل تا آخر

بجته خرابی و ویرانی

۵۱۶۶

بجته تفریق

۱۴۳۹ عدد

بجته تفریق و تخریب

۱۷۳۳۱

عدد آیات تفریق

۱۷۱۳۴ عدد آیات عقد اللسان

بجته عقد اللسان

۸۲۰۴۸۲ عدد ۸۲۶

بجته طلاق گرفتن آیه

۱۴۵۶۹ عدد

بجته غرت و جمع مہمات

۵۷۹۷۴۳

بجته جمع حاجات

۶۶۱۲

بجته بغض و عداوت

۴۱۴۵

بجته غرت و جمع مطالب

۱۴۳۹۵۳

عدد آیات محبت کلاً

۳۲۱۳۴

عدد آیات فتح کلام لعلہ

۳۳۷۳

بجته دفع دشمنان آیه

۶۱۴۲

بجته دفع توحس

۱۱۵۴۷

عدد دعای ام الصبیحا کبریا

۱۰۵۰۰

بجته احضار

۲۳۱۸

بجته احضار

۱۵۰۰

بجته احضار

۳۶۳۰

بجته احضار آیه ان کانت لانا محزون

۱۸۵۴

عدد ربع کل آیات احضار - کسر ۲

۳۳۵۹۶

عدد دعای قاموس قدرت

۶۸۵۲

عدد ناد علیا بحضرت مہر داماد

۱۴۳۲ ۱۱۴۱ ۴۸۲

۱۵۴۳

۱۵۶۴

۲۵۹ ۴۸۲

۱۳۳

۱۱۵۴۷

۹۴۱۴

۱۰۵۰۰

۲۳۱۸

۱۵۰۰

۳۶۳۰

۱۸۵۴

۳۳۵۹۶

۶۸۵۲

۱۱۴۷

۱۶۳۹۱

۱۸۰ ۹۱ ۱۵۴ ۷۰۸

(۲۵۱۹)

۲۹۸ لوح محفوظ ۱۰۷۸

عدد هزار و پنجاه خدا از قول مبردا ماد ستره ۷۱۴۹۷۵

عدد کل آیات محبت بقولی دیده شده ۵۱۳۴۵۱

عدد سوره قل یا ایها الکافرون برای دفع جن ۱۴۶۱

عدد سوره توحید با بسم الله بجهت عزت ۱۷۸۱ برین سبب است

عدد سوره قل اعوذ برب الناس بجهت دفع سحر و جن ۶۵۱۲

عدد سوره قل اعوذ برب الفلق بجهت دفع سحر و جن ۹۴۶۳

عدد سوره اذا جاء نصر الله برای فتح و نصرت ۶۹۱۰ یا ۷۳۰۹

عدد آیه زین للناس حب الشهوات جهت محبت نوان ۹۱۵۱

عدد آیات فتوحات بقولی گفته اند ۴۷۴۳۲

عدد صحیح آیات فتوحات بقولی دیگر ۱۳۵۶۴

عدد سوره حمد با بسمله جهت عزت ۹۵۲۷ عدد سوره فتح تا آخر ۱۸۹۷۵۹

عدد سوره پس کلا ۲۲۲۷۸۴ عدد سوره قل ادحی بقولی ۶۶۹۳۲

عدد سوره پس نامین اول با بسمله <sup>۲۲۵۷۲۸۶۴</sup> ۲۹۷۹۵

عدد سوره والشمس جهت تقرب نزد سلاطین ۲۰۲۴۷

عدد سوره والعصر جهت عداوت و بغض ۴۷۴

عدد آیه الكرسي نا العلی العظیم از قول مبردا ماد ۱۳۶۷۱

عدد هفت نام مبارکه قرشیا ۴۲۷۵

عدد سوره تبت بقولی ۵۱۲۶ عدد سوره اذ انزلک بقولی ۱۵۴۵۴

عدد سوره وبل لكل جهت دفع شر اشرار ۹۵۶۹

عدد ربع نود و نه نام اسماء الحسنى ۹۴۹۴ کسر ۲

عدد آیه نصر من الله وفتح قریب ۱۳۰۲ بقولی ۱۸۸۸

عدد آیه لو انفقنا ما عجز حکیم جهت محبت ۳۳۷۰

عدد آیه ان تستفتحوا فقد ابان الفتح ۲۱۷۳

عدد آیه ان الله وما لا یصلون ۲۸۵۲

عدد آیه ان الله یحب الیاسین ۳۲۲۰

۲۹۹

عدد دایه قد شغفناجبا نا اخر ایه جهت محبت ۲۸۹۳

عدد دایه پانار کوفی برد ایه جهت تفریق ۱۲۴۳

عدد دایه با معشر الجن والانس در سوره رحمن بجهت جن زده ۹۳۶۲

عدد دایه سبحان ربك رب العزة نارب العالمین جهت دفع غضب الاطین ۲۶۵۷

عدد دایه و تمت کلمت ربك نا العلبم جهت بستن زبان بدگو بان

عدد دایه اینها تکنونوا بات بکم الله جمیعاً نا اخر ۲۱۴۸

عدد دایه دقل جاء الحق و زهق الباطل نا زهوقاً بجهت ابطال سحر ۷۷۹

عدد دایه هو الذی ابدک بضر نا غریب حکیم جهت محبت خلائق و امینی

### طریق استخراج مکمل اعوان از لوح مرئج

بدین مثال نموده میشود مثلاً طالب علی عدد آن ۱۱۰ مطلوب جن ۱۱۵ اسم خدا

و دود ۲۰ جمعا ۲۴۸ طرح ۳ باقی ۲۱۸ ربع ۵۴ کسر ۴ ربع در خانه اول

خواستیم اسم ملک را استخراج کنیم خانه اول ۵۴

و قابل طرح بود ۵۱ از آن کم کردیم ۳ باقی ماند ۴۸

بجرف در آوریم بج شد دانستیم اسم ملک اول جای

شد از خانه دوم که بنظم طبیعی ۵۵ بود نیز ۵۱ کم کردیم

چهار ما قیامت بجرف در آوریم که شد ملک آن دانیل شد و کذا خانه سوم

که ۵۶ بود ها پهل شد خانه چهارم وانیل و از خانه پنجم ششم و هفتم و هشتم از اعداد آن نباید

کم کنیم و از این چهار خانه اسامی جن را باید استخراج کنیم طریقه آنست که هر یک از اعداد این

چهار خانه را بجرف در آوریم و لفظ داو و شین را در آخر آن ملحق کنیم مثلاً خانه پنجم پنجاه و شش

بود چون بجرف در آوریم شش ح و پنجاه ن میشود داو و ش را بان ملحق میکنیم حوش

میشود خانه ششم طنوش خانه هفتم سوش خانه هشتم اسوش پس از اینکه از چهار خانه

اول اسامی ملائکه را بچگونه شرح دادیم بیرون آوریم و اسامی اعوان جن را از چهار خانه دوم بیرون

۶۱	۶۵	۶۸	۵۴
۶۷	۵۵	۶۰	۶۶
۵۶	۷۰	۶۳	۵۹
۶۴	۵۱	۵۷	

از ا تا ۴ کم میشود اسم ملک در جدول آوردن میشود خانه ۵ که ۵۸ هست میشود یعنی داو و شین است

۱  
۲  
۳  
۴

۶۹



آوردیم باید از خانه نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم طلسم عمل را بیرون بیاوریم و آن باین نحو  
 است که نظر کردیم در خانه نهم عدد آن ۶۳ بود بحرف در آوردیم ج می شد و خانه دهم  
 ۶۴ بود بحرف در آوردیم د می شد و خانه یازدهم ۶۵ بود بحرف در آوردیم ه می شد  
 و خانه دوازدهم ۶۶ بود بحرف در آوردیم و می شد این است حرف همه را با هم  
 ترکیب کردیم جسد سه سوس شد باقی مانده چهار خانه آخر از آنها باید اسما را البیرون  
 بیاوریم باین کیفیت نظر کردیم در خانه ۱۳ عدد آن ۶۷ بود ۲۸ طرح کردیم یازده تا  
 ماند در دوازده ابجد حرف آن کاف بود اسم آن کافی است بهین قیاس خانه ۱۴ الطیف  
 و خانه ۱۵ معین و خانه ۱۶ انصهر شد با حرف نذ باید خواند باین طریق یا کافی بالطیف  
 یا معین یا انصهر و عامل باید غزیت بخواند و کیفیت غزیت بعد از این بتفصیل شرح داده  
 میشود نکند قابل توجه قبل شرح داده شد که در استخراج اسم اعوان جن بعد از  
 بحرف در آوردن عدد لفظ او و شین را بآن ملحق کنند و ضمناً ذکر میدهم لفظ هوش را  
 باید ملحق کرد باین نحو حنیوش و طنبوش و سپوش و اسپوش و سوش

۵۷  
 ۶۵  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷

### در بیان عدی بعمل الواح

اول تو اعد لوح مربع بدانکه قبل از شروع در اعمال چون خواهی برای شخصی عمل کنی باید  
 عدد نام مطلوب را بانام مادرش بحساب ابجد کبیر عدد بگیرد و اعداد آنرا جمع کنی و مجموع را  
 دوازده دوازده طرح کنی آنگاه باقی مانده را از حل گرفته بشمار بهر برجی که رسید آنرا نگاهدار  
 و باز مجموع را دو مرتبه بخت بخت طرح کن و بین بکدام کوب تعلق دارد و پس از آن بخط  
 حال قمر کن بین قمر در کدام برج است و از نظرات پنجگانه چه نظری دارد مثلاً اگر طالع  
 مطلوب در برج آتش باشد باید عامل عمل آتش یا بادی کند و بعد از آن منازل قمر را ملاحظه  
 کند که از بیت ذممت منزل در کدام منزل است و آن منزل سعادت یا نحس و بعد از آن  
 ملاحظه روز عمل را کند که از ایام منجوسه نباشد زیرا که ایام منجوسه تعلق به برج دزل دارد مخصوصاً

۳۰۱

عمل بعضی است و عمل تجلیب نباید کرد پس از ملاحظه این قواعد با وضوح و بقیه بنشیند و بعضی گفته اند که اگر عمل کند بنیت مطلبی که میخواهد بهتر است و در بقیه نشسته بقصد مطلبی که دارد قلم تراشد یا قلم آهنگ کار کرده بردارد و نیت کند که این قلم را بقیه اینم یا بر میدارم بقیه عمل دوستی مابین فلان و فلان قرینه الی انده آنگاه بخورانی که مناسب برج طالع مطلوب باشد و بخورات ایام عمل که مناسب کوب مطلوب باشد در آتش کند آنگاه عدد نام طالب و مطلوب و مادرهای ایشان را گرفته با عدد آیه مناسب هر مطلبی که میخواهد از قرآن و با عدد این نامهای طالب و مطلوب و مادرشان جمع کند و سی عدد از آن را که زکوة مربع است طرح کند و تتمه را چهار قسمت کند و سه قسمت آن را بیدازد و یک قسمت آن را در مربع برد و بسیر طبیعی مربع را تمام کند و اسامی موکلهای علوی و سفلی و اسماء الله را از آن استخراج کند و غریمت بنماید و آن غریمت را بعد از نام مطلوب بخواند با بقاعده که وفق کمال اعداد مذکوره را بوقت هفت طرح کند اگر سه نام در آن برج دارد در برج آن محل و غریمت است پس در روز سه شنبه که قمر در برج حمل یا عقرب است بنویسد و بخور مرغ بسوزاند و چون دوازده دوازده طرح نماید پس از طرح اگر شش باقی باشد روز سه شنبه ساعت شش بنویسد و چون شانزده شانزده که موافق خانهای مربع است طرح کند اگر ده باشد تا پنجاه و پنج روز مداومت نماید بعد از نام مطلوب که انشاء الله تعالی نتیجه بخشد و اثر آن در مدت مذکوره ظاهر شود و مربع مذکور را در همان ساعت با خود دارد تا عجایب آن عمل را ببیند اکنون برای این قاعده مثالی میآورم تا برای مبتدی عمل آن آسان شود و از آن بهره مند شود

### کتاب بنیاد استخراج نام موکل

کیفیت استخراج نام موکل و غریمت بستن آن و قاعده دعوت غریمت آن بدانکه الواح را اعوانی و موکلهائی است که باید بعد از اتمام عمل استخراج اعوان و موکلین نمود و غریمت است و آنرا بعد از نام مطلوب خواند قاعده آن اینست که از چهار زاویه مربع که دوازده فوقانی و دو زاویه تحتانی باشد نام ملک علوی را بیرون آورد و از دو خانه میان که یازدهم و چهاردهم باشد

نام ملک سفلی را بیرون آورد و از دو خانه تحت که چهارم و پنجم باشد نام دیگر آنگاه نامها

را غمیت بسته و بعد نام مطلوب بخواند باین قسم

عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَقْتَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَأْتُكَ رَبِّ الْعِزَّةِ فُلَانٌ يُّبَلُّ وَ  
فُلَانٌ يُّبَلُّ بِحَقِّ الْمَلِكِ الْأَعْظَمِ أَنْ تَقْضَى حَاجَتِي فِي نِجَاحَتِ خَوْرٍ ذَكَرَ كُنْ

بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ فُلَانٌ يُّبُوشُ وَفُلَانٌ يُّبُوشُ بِحَقِّ اسْمَاءِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ

فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَتَعَالِ مَا يُرِيدُ بِحَقِّ الْفِ الْأَحْوَلِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الْعَجَلِ الْعَجَلِ الْعَجَلِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ بَارَكَ اللَّهُ

فِيكُمْ وَعَلَيْكُمْ و غمیت را بر چهار طرف لوح بنویسد و بعضی خود برساند اگر آتش است در آتش و اگر بادوی است در باد بیاویزد و اگر آبی است در آب بیندازد و اگر خاکی در خاک دفن کند چنانچه شرح آن در محل دیگر این کتاب بیان خواهد شد

### فَكَذِّبِيَا مَهْرًا نَبِيًّا

متعارف است در میان اهل فن که عامل باید عملی که میکند اجازه از استاد دفن داشته باشد تا عملی که میکند مؤثر واقع شود بدانکه اگر دست رس به استاد دفن نداشته باشد یا دست رس هم داشته باشد و نخواهد از او اجازه بگیرد این عملی که بنویسیم زما کند صاحب اجازه معنوی او را اجازه خواهد داد و محتاج با اجازه استاد ظاهری نخواهد بود و نشر این دستور از کسی است که حضرت اظهار نام او را نداند و از اشخاص معمولی میت انقوا الله و يعلمكم الله باید طالب این اجازه روز جمعه را روزه بگیرد و قرآنی اند و بصحرا رود در جای خلوت و هزار و یک مرتبه این دعا بخواند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عِظَمُ اعْظَمِ بِحَقِّ نَبِيِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
يَا أَكْرَمَ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ وَيَا أَعْظَمَ مِنْ كُلِّ عَظِيمٍ اعْظَمِي بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ أَنْتَ

۳۰۳

علی کل شیء قلدیر یارب بحق ناد علیا سینجلی یارب بحق شاه نجف رضی علی  
افا دگان دادی عم را بگیر دست یامصطفی محمد و یامرضی علی بعد از آن افتاد  
مرتبه سوره مبارکه حمد را بخواند و افتاد مرتبه صلوات بفرستد و هزار مرتبه استغفر الله العظیم  
بخواند و پس از آن هر عمل که خواهد مشغول شود که اجازه حاصل شده این نکته را غنیمت شمار

### بن ایمی تاثیر نفس و کرم

چون خواهی دم تو روان و نفس تو گرم و گیر استود چنانکه هر عملی را میکنی تاثیر کند و فائده دهد  
و عملت خطا نشود این طلسم را در وقت تحویل آفتاب به برجی که باشد و اگر برج اسد باشد  
بتر است بنویس و با خود دار تا عجایب بینی و هر عملی کنی صورت گیرد و تاثیر کلی و فائده جز  
بخشد و عملت خطا نشود طلسم اینست و باید در یک سطر نوشته شود

۹۰ ۹۱ ۵۹ ۱۱ ۱۷ ۱۸ ۱۱ ۶ ۱۱ ۸ ۰ ۹ ۱ ۵ ۹ ط

### کرم عدد نوشتن لوح

و خانهای آن و کسر آن بدانکه لوح مربع را اقسام زیادی است که عدد آنها دویست و پنجاه و شش  
است که هر یک از آنها خاصیتی مخصوص دارد و با اعتباری بیشتر از این عدد است از جمله آنها نظم

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

طبیعی است بر تریب بیوتی که در این صورت نموده میشود  
چون عامل خواهد که اسم طالب و مطلوب را با آیه مناسب  
مطلب عدد بگیرد در مربع بنویسد قاعده چنان است  
که اسمی را با آیه عدد بگیرد و سعی عدد از جمله طرح کند و

مابقی را چهار قسمت کند سه قسمت آنرا بپندارد و یک قسمت آنرا در مربع برد بر تریبی که نموده شد از  
خانه یک شروع کند و بخانه شانزده تمام کند از خانه یک که شروع میکند بهر خانه ای یکی اضافه  
کند و مربع را با خود نگاه دارد اگر مطلب عامل ادا دین و وسعت رزق و امثال اینها باشد محتاج  
اسم نوکل و اعوان و غنیمت بشن احتیاج نیست آن آیه بعد از بچیدی که مقرر است ختم بگیرد

۳۰۴ اگر باقی مانده مانند باید از ۱ تا ۱۵ بدون کم و زیاد عمل انجام داد  
 و برای سایر اعمال محتاج استخراج موکل و اعوان و خواندن غمیت است  
 و قاعده کسر لوح مربع با معنی که اگر بعد از چهار قسمت کردن یک عدد زیاد بیاید در خانه سیزدهم  
 یک عدد باید اضافه کرد و اگر دو عدد زیاد بیاید در خانه نهم یک عدد باید زیاد کرد و اگر سه عدد زیاد  
 بیاید باید در خانه پنجم یک عدد زیاد کرد و پس از اینکه مربع تمام شد از چهار طرف از طول و عرض  
 و عمق دو طرف صلیبی اعداد را جمع کند اگر حاصل جمع موافق شد عمل صحیح است و اگر نه عمل  
 غلط است یعنی از هر طرف باید جمع عدد در ضلعی با مجموع عدد قبل از طرح سعی و تقسیم مطابق باشد

### کتابخانه خاص شاهنشاهی

که شروع به یک از خانه برای چه عملی شایسته است خانه اول جهت صحت و تندرستی خانه  
 دوم جهت دوستی و احضار خانه سوم جهت دولت و حصول مراد خانه چهارم جهت امان  
 یافتن از دشمن خانه پنجم جهت دفع مرض سرخ باد خانه ششم جهت زیادتی خیر و برکت خانه  
 هفتم جهت تفریق و نزاع خانه هشتم جهت فتح در جنگ و دفع جمیع امراض خانه نهم جهت  
 فهم کردن علوم و سخن مرغان خانه دهم جهت دیدن روحانیات خانه یازدهم جهت اصلاح  
 میان برادران خانه دوازدهم جهت دفع آفت از گشت و زرع خانه سیزدهم جهت برکت در  
 شدن املاک و فرار و باغیات خانه چهاردهم جهت دوستی و احضار مطلوب خانه پانزدهم  
 و خانه شانزدهم جهت زیاد شدن رتبه و عزت و رفعت و جاه و منصب نیز او از است و هر گونه  
 مطلبی آیه مناسبی در مربع بخارزد تا فایده بیند

### کتابخانه خاص زین العابدین علیه السلام

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳		۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۱۱	۶	۱	
۱۳	۴	۷	۱۰
۸	۹	۱۴	۳
۲	۱۵	۱۲	۵

۶	۱		۱۱
۱۲	۱۵	۲	۵
۳	۸	۹	۱۴
۱۳	۱۰	۷	۴

آتش سوزن  
 خاکی سبزه بالکلیس

۳۰۵

ایم در

۱	۱۵	۶	۹
۱۲	۶	۷	۹
۱	۱۰	۱۱	۵
۱۳	۳	۲	۶

۱۰. جت عقد النوم				۷. جت دفع سحر				۵. جت عقد اللسان			
۵	۴	۱۵	۱۰	۲	۱۳	۱۲	۷	۱		۱۱	۶
۱۱	۱۴	۱	۸	۱	۱۱	۱۴	۱	۷	۱۰	۱۳	۴
۲	۷	۱۳	۱۳	۱۵	۴	۵	۱۰	۱۴	۳	۸	۹
	۹	۶	۳	۹	۶	۳		۱۲	۵	۲	۱۵
۹. جت دفع خشکی				۴. جت دفع امراض				۱۳. جت محبوب القلوب شدن			
۶	۳		۹	۱۵	۱۰	۵	۴	۱۰	۷	۴	۱۳
۱۲	۱۳	۲	۷	۱	۸	۱۱	۱۴		۱	۶	۱۱
۱	۸	۱۱	۱۴	۱۲	۱۳	۲	۷	۵	۱۲	۱۵	۲
۱۵	۱۰	۵	۴	۶	۳		۹	۳	۱۴	۹	۸
۸. جت اضار جن				۱۱. جت دفع چشم زخم				۱۴. جت قضا حاجات			
۳	۱۴	۹	۸	۱۴	۹	۸	۳	۹	۷	۴	۱۴
۵	۱۲	۱۵	۲	۴	۷	۱۰	۱۳		۲	۵	۱۱
	۱	۶	۱۱	۱۱		۱	۶	۴	۱۲	۱۵	۱
۱۰	۷	۴	۱۳	۵	۲	۱۵	۱۲	۳	۱۳	۱۰	۸
۶. جت رفتن پیش ملوک				۱۰. جت دفع کفار جن				۱۲. جت ملاک اعداء			
۱۳	۱۱	۸	۲	۲	۱۵	۱۲	۵	۷	۲	۱۳	۱۲
۴	۶	۹	۱۵	۸	۹	۱۴	۳	۹		۳	۶
۱۰		۳	۵	۱۳	۴	۷	۱۰	۴	۵	۱۰	۱۵
۷	۱	۱۴	۱۲	۱۱	۶	۱		۱۴	۱۱	۸	۱



و نغزایی که در هنگام نوشتن لوح مربع باید خوانده شود در صفحه ۲۱۷ و ۲۱۹ ذکر شد مراجع شود و باید مربع راست دبی کم و زیاد باشد و مسطر با و خانهای آن متساوی الاضلاع باشد و از چهار ضلع و چهار طرف و دو طرف صلیبی باید عددش و فرق دهد و متساوی باشد جمع آن با مجموع عددی که قبل از طرح سی بوده و اعداد در خانها باید یکدیگر بخشد و خطوط بیوت بهم

جفت جمیع امورات			
۱۰	۵	۴	۱۵
	۳	۶	۹
۷	۱۲	۱۳	۲
۱	۱۴	۱۱	۸

بازی سحر  
بالعکس اسم دریا

### زسد تا فائده اسن کامل باشد فائده های عظیمه

منقول از محلی حل المسکلات شیخ جلیل بها، الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد عالی معروف به شیخ بهائی علامه اند بلطفه الحفی والجلی در بیان عمل تجیب و احضار و عقد و فتح و وصل و دو و جمعیت و عزت و رفعت و منصب و علوم مرتب و الفت و محافظت و نصرت و شوکت و تحمیر قلوب حکام و سلاطین و جمیع حاجات و نجات از روی قواعد اعداد و آیات و الواح و مرتبات و آنها مشتمل است بر چندین نوع اول بجهت علوم مراتب و از دیاد عزت و مال و جاه عدد آیه مبارکه و اذکر فی الکتاب در پس آنکه کان صد بقایبنا و دفعناه مکانا علیاً که عددش ۲۷۷۵ است با اسم خود و ما در خود عدد گرفته بعد از طرح سی بجماعت کند سه قسمت از طرح کند و یک قسمت از مربع برد در هنگامیکه قرآن بخواند و بر زهره پیزی نظر دوستی داشته باشد و آزا با خود نگاه دارد و آیه مذکوره را هر روز مداومت نماید بانکه در آن صاحب عزت و مرتبه خواهد شد

در قضا بجهت محبوب شدن در دلهای آیه مبارکه فالق الاصباح و جعل اللیل سکناً و الشمس و القمر حسبنا ان ذلک نقد بر الغریز العلم هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بهما فی ظلمات البر و البحر فند فضلنا الایات لقوم یعلمون که عدد آن ۱۴۳۷ است  
یباشد برع گرفته با اسم خود و ما درش در مربع برد و با خود نگاه دارد در نظر خواص دعوات گرامی



۳۰۷

گردد باید عدد آیه را بدقت ملاحظه نماید که کم و زیاد نشود بلکه در همه اعداد یک در این کتاب نوشته شده  
باید دقت شود ممکن است نویسنده اشتباه کرده باشد در صورت اشتباه تاثیر نخواهد کرد  
سوره بجهت محبت و اصلاح میان دو نفر عدد آیات و نکتات حجتها ایتهاها ابراهیم  
علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حکیم علم و وهبنا له اسحق و یعقوب  
کلاهدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذرینہ داود و سلیمان و ایوب و یوسف  
و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الناس کل من  
الصالحین و انما نزلنا علی العالمین و من ابائهم  
و ذریاتهم و اخوانهم و اجبتناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم که ۱۲۸ - ۱۲  
میباشد در مربع برد و یکی از آن دو نفر با خود دارد

چهارم بجهت قبول افتادن سخن و ظفر یا فتن برداشتن عدد آیه شریفه لن ینضرکم الا اذ  
وان یقاتلکم یولوکم الا دبارکم لا تنصرون ضربت علیهم الذلۃ انما تفتقوا الا بحیل  
من الله و حبل من الناس و بئاء و ان غضب من الله و ضربت علیهم المکنۃ ذلک بانهم  
کانوا یكفرون بايات الله و یقتلون النبیین بغیر (الانبیاء) ینفخ ذلک بما عصوا و  
و کانوا یعدون که عددش ۱۷۴۲ میباشد در مربع برد به سوره با خود دارد مراد صلت  
پنجم بجهت طلب منمات از سلاطین و حکومت و منصب و امثال آنها عدد آیه المص کتاب انزل  
الیک فلا یکن فی صدک حرج مند لندریه و ذکر می للمؤمنین اتبعوا ما انزل  
الیک من ربکم و لا تتبعوا من دون الله اولیاء قلیلا ما نذکرون که عددش ۸۰۲  
میباشد و عدد این آیه را هم با و ملحق کند الر کتاب انزلنا الیک لتخرج الناس من  
الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید که عددش ۵۶۱۳  
میباشد آنگاه در مربع برد در ساعت سعد و با خود نگاه دارد و بز سلاطین و پادشاهان  
رود هر مطلب و منصب که طلب نماید با جابت معزین گردد  
ششم بجهت رسیدن بر تبه عالی نزد ملوک و عوام الناس عدد آیه اھم یتھمون

رحمة ربك نحن قتمنا بينهم فعبئتهم في الجبوة الدنيا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليجزى بعضهم بعضا سنجزا ورحمة ربك خير مما يجمعون  
عدد آیه مذکوره در کتاب شیخ زحمانه ۱۱۶۱۸ است ولیکن باید دوباره وقت کرد آنگاه  
در مربع برد و با خود نگاه داشت

هشتم بجهت از زیاد عزت و رفعت و آبرو و زیاد شدن جاه و جلال و مال و منال عدد  
آیه ان یتفوا نور الله با فواهم الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون هو الذی  
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الذین کله ولو کره المشکون  
که ۳۷۳ هست در مربع برد و با خود نگاه دارد

هشتم بجهت طلب شغل و عمل از حکام و سلاطین عدد آیه وهو الذی جعلکم  
خلائفا الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما انا کر ان ربک  
سریع العقاب و انه لغفور رحیم عددش ۸۸۱۲ هست در مربع برد و با خود  
باندک زمانی صاحب منصب و شغل و عمل گردد

نهم بجهت رفتن نزد حکام و سلاطین و روا شدن حاجات از ایشان عدد آیه ثانی  
رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا  
نصیرا که عددش ۴۵۱۸ هست در مربع برده با خود دارد مهیات او بر آید  
دهم بجهت بر آمدن حوائج و مهیات نزد ظالمان عدد آیه فسنذکون ما اقولکم  
و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد عددش ۳۵۶۲ هست در مربع  
برد و با خود دارد مهیات او بر آید

یازدهم بجهت حصول مطلب و قبول افتادن سخن و مطیع و تمقاد ساختن خلق عدد  
آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلوا  
سئلما عددش ۲۰۸۴۱ بر ایتی ۴۵۱۸ بروایت دیگر ۲۸۳۲ باید وقت حساب  
شود آنگاه در مربع برند و با خود دارند مقصود حاصل گردد ان شاء الله تعالی

۲۸۵۲ - ۶۰ = ۲۸۹۲ ÷ ۴ = ۷۰۵

صعق  
۲۸۵۲  
ما فطرت

۲۸۵۲ = ۱۴۲۶ × ۲  
۱۴۲۶ = ۷۱۳ × ۲  
۷۱۳ = ۱۳ × ۵۴  
۱۳ = ۱۳ × ۱  
۵۴ = ۶ × ۹  
۹ = ۳ × ۳

۳۰۹

در آرزوی بخت دفع شر ظالمان و ستمکاران عدد آیه الذین قال لهم الناس ان  
 الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا احببنا الله ونعم الوكيل  
 فانقلبوا بغيره من الله وفضل لم يمسسهم سوء وابتغوا رضوان الله والله ذو  
 فضل عظيم عدد شش هزار و پانصد و شصت و هفت است در مربع برد و با خود دارد  
 سپهر هم بخت ايمان بودن از خوف پادشاه و محفوظ بودن از شر آيه الذين ينفقون  
 في السراء والضراء والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين والذين  
 اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله واستغفروا الذنوب و بهرو من يفسر  
 الذنوب الا الله ولم يستروا على ما فعلوا وهم يعلمون اولئك جزاءهم مغفرة  
 من ربهم وجنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها و نعم اجر العالمين  
 عدد شش ۲۳۸۰۳ در مربع برد و با خود نگاه دارد

چهارم بخت تسخير عوام الناس در گاه اين عمل را در شرف شمس بکنند خواش زياده  
 بر اين است عدد آيه ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام  
 ثم استوى على العرش يغشي الليل النهار يطلمه حبثا والشمس والقمر والنجوم حمرات  
 بامر اله الاله الخلق والامر تبارك الله رب العالمين ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه  
 لا يحب المعتدين ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعانا  
 رحمة الله قريب من المحسنين عدد شش ۲۱۵۳۲ است در مربع برد و با خود نگاه دارد  
 جميع خلايق سخروي گردند - بين خواص بهين كيفيت در ذخيره السكندري هم ديده شده  
 پانزدهم بخت تسخير خلايق و كثرته بجوم عوام الناس و بسياري معاطره و منافع عدد آيه  
 الله الذي يخر لكم البحر ليجري الفلك فيه بامرهم وليبتغوا من فضله ولعلكم  
 تشكرون و سخر لكم ما في السموات والارض جميعا منه ان في ذلك لايات لقوم  
 يفكرون عدد شش ۱۲۴۵۵ در مربع برد و با خود نگاه دارد  
 شانزدهم بخت عزت و تقرب نزد حكام و سلاطين و الكابر و بزرگان و معروف و

۱۸۸  
۵  
۲۰  
۴

۱۹۷۵۱۴

ربع عدد آيه وفيه شفا من الامراض و راحة الروح ۳۰

گردیدن زوجه خلیف عدو آیه امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل  
 امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا  
 سمعنا و اطعنا غفرناک ربنا و الیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لهما  
 ما کسبت و علیهما ما اکسبت ربنا لانا نؤخذنا ان نهنبا و اخطانا ربنا و لا  
 تمحل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا یحملنا ما لا طاقه لنا  
 به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی العوالم الکافرین  
 عددش ۱۸۸۵۹ است عدد را باید ملاحظه کرد که غلط نباشد و آزا با عدد اسم خود جمع  
 کرده و ربع نموده در مربع برد در هنگامیکه قمر را باز زهره یا شتری نظر تثلیث یا تسدین باشد  
 و قمر زائد النور باشد و در همان مجلس آیه مذکوره را صد مرتبه بخواند و بخورات خوشبو بسوزاند آنگاه  
 مربع را در باز و بندد و قدرت خدا را ملاحظه کند

هفتاد و هفت هجرت محبت عدد آیه و القیبت علیک محبة منی و لم یضغ علی عیبی  
 اذ تمشی اخلت فنقول هل اذکم علی من یکفله فرجعناک الی امانت کی تقر عینها  
 و لا تمحن و قلت نفسا فنجینا من الغم و فتناک فتونا عددش ۱۰۷۶۷۲ عدد  
 مذکور را با عدد اسم طالب و مطلوب ربع کرده در روز زهره و ساعت زهره در مربع برد و برابر  
 بندد بی نظیر است

هجرت هفتاد و هفت محبت تو سه رزق و ادا دین و بر طرف شدن فقر و درویشی عدد آیه مبارکه  
 و من ینق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحسب و من ینوکل علی الله فهو  
 حسبه ان الله بالغ امره ید جعل الله لکل شیء قدراً که عددش ۱۰۷۶۷۲ است با عدد  
 اسم خود ربع کرده و در ساعت شتری که قمر را با شتری نظر تثلیث یا تسدین باشد در مربع برد  
 و با خود دارد و مداومت بخواند آن آیه مذکوره نماید بغایت مجرب است

نفتی هم محبت تو سه رزق عدد آیه الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو  
 القوی الغیزن که عددش ۱۲۸۷ است در ساعت زهره یا شتری در مربع برد و لوح

۱۲۸۷ = ۱۲۸۷ × ۱۰ = ۱۲۸۷۰  
 ۱۲۸۷۰ ÷ ۴ = ۳۲۱۷.۵  
 ۳۲۱۷.۵ - ۱۲۸۷ = ۱۹۳۰.۵  
 ۱۹۳۰.۵ - ۱۲۸۷ = ۶۴۳.۵  
 ۶۴۳.۵ - ۱۲۸۷ = -۶۴۳.۵  
 -۶۴۳.۵ + ۱۲۸۷ = ۶۴۳.۵  
 ۶۴۳.۵ × ۴ = ۲۵۷۴  
 ۲۵۷۴ - ۱۲۸۷ = ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۷ × ۱۰ = ۱۲۸۷۰  
 ۱۲۸۷۰ - ۱۲۸۷ = ۱۱۵۸۳  
 ۱۱۵۸۳ - ۱۲۸۷ = ۱۰۲۹۶  
 ۱۰۲۹۶ - ۱۲۸۷ = ۹۰۰۹  
 ۹۰۰۹ - ۱۲۸۷ = ۷۷۲۲  
 ۷۷۲۲ - ۱۲۸۷ = ۶۴۳۵  
 ۶۴۳۵ - ۱۲۸۷ = ۵۱۴۸  
 ۵۱۴۸ - ۱۲۸۷ = ۳۸۶۱  
 ۳۸۶۱ - ۱۲۸۷ = ۲۵۷۴  
 ۲۵۷۴ - ۱۲۸۷ = ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۷ - ۱۲۸۷ = ۰

ع ۱۱

رأباً خود نگاه دارد مجرب است

بپستی <sup>۶۹۷</sup> بخت خلاصی زندانیان عدد آیه <sup>۵۳۰</sup> لا اله الا انت سبحانك انى كنت من <sup>۹۰</sup> الظالمين <sup>۷۴</sup> فاستجنا لله <sup>۱۰۷۱</sup> وبجناه من <sup>۷۷۶</sup> الغم <sup>۳۴</sup> وكذلك <sup>۱۰۷۱</sup> نجي المؤمنين <sup>۳۴</sup> را بگیرد با عدد اسم خود یعنی اسم زندانی ربع کرده در مربع برد و زندانی لوح را با خود دارد و مداومت بخواند آیه مذکوره نماید بزودی خلاص شود و نجات یابد

بپستی <sup>۶۹۷</sup> بخت از دیار محبت عدد آیه قل ان كنتم تحبون الله فانبعثونى بحبيبكم <sup>۵۷۲۶</sup> والله عفو رحيم عددش <sup>۵۷۲۶</sup> است با عدد نامهای طالب و <sup>مطلب</sup> جمع کرده و ربع نموده در ساعت زهرا در دو مربع برد یکی را با خود دارد و یکی را در باد بپاویزد بنام هر که خواهد در محبت بیقرار گردد

بپستی <sup>۶۹۷</sup> بخت افزون شدن محبت عدد آیه <sup>۱۵۲۲</sup> یحبونهم کحیة الله و الذین امنوا <sup>۱۵۲۲</sup> است با عدد نامهای طالب و <sup>مطلب</sup> ربع گرفته و در ساعت بعد در مربع برد و لوح را بر خود بندد که <sup>مطلب</sup> بر الحظی او آرام نباشد و مفارقت از وی نکند و شیدای وی شود و فرار نگردد

بپستی <sup>۶۹۷</sup> بخت اطلاع احوال و دانستن <sup>مطلب</sup> خود را در خواب عدد آیه <sup>۸۴۴۹</sup> و عنده <sup>مفتاح</sup> الغیب <sup>۸۴۴۹</sup> لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما شفط من ورقه الا یعلمها و لا حجة فی ظلمات الارض و لا یطیب و لا یابس الا فی کتاب مبین که عددش <sup>۸۴۴۹</sup> است چون کسی را <sup>مطلبی</sup> پیش آید و خواهد از کیفیت آن مطلع شود عدد آیه مذکوره را با نام خود ربع گرفته و در مربع بنماید و در شب یکشنبه یا در شب چهارشنبه در وقت خواب در صورت گرفته و در وقت بیدار شدن در جامه خواب بنشیند و لغت نوبت سوره و شمس را بخواند و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و مربع مذکور را در زیر سر خود گذارد و در وقت بیدار شدن در خواب پاکیزه و تنها بخواب رود و فرمان خدا مومنان این آیه شریفه در خواب او بیایند و او را اعلام نمایند و بر کیفیت <sup>مطلب</sup> حاجت و مهمت او را آگاه سازند این عمل از اعمال مجرب است

بسیک چهارم بحبت تجیب علی است بی نظیر عدد آیه و الف بین قلوبهم راتا انه  
عزیز حکیم که عددش ۳۷۳۱ است با عدد نام طالب و مطلوب ربع کرده در ساعت  
سعد در مربع برد و قدرت بخدا را ملاحظه نماید

بسیک پنجم بحبت عزت زرد پادشاهان عدد آیه و من شرفضاء السوء و من شرت  
کل دابة انت اخذ بناصبتنا ان رقی علی صراط مستقیم را گرفته و با نام خود  
ربع کرده در مربع برد و با خود نگاه دارد و بحبت خاصی از عیسی و گذشتن از تقصیرات هزار مرتبه  
آیه مذکوره را بخواند خلاص شود تجربه شده

بسیک ششم بحبت احضار هر گاه خواهی کسی را احضار کنی باید شرایط آنرا رعایت کنی  
تا احضار شود و شرایط اینست عدد آیه و ان کل لما جمیع لدینا محضرون و آیه بوم  
یا فی السماء بدخان مبین وهو علی جمعهم اذا بئنا فذکر با عدد نام طالب و مطلوب  
جمع کرده و هر عصری که کوب مطلوب بود در همان روز ساعت زهره عمل نماید و عدد آیه این  
است ۴۸۱۵ عده عمل رعایت عنصر کوب مطلوب است

بسیک هفتم در تسخیر خلائق و حصول علوم غزیه عدد آیه الله نور السموات و الارض  
را تا بکل شیء علیهم که ۱۶۷۱۱ است با عدد نام خود در سنگام شرف شمس ربع آزاد  
مربع برد و با خود نگاه دارد تسخیر خلائق و تحصیل علوم غزیه را در یابد

بسیک هشتم در شرف شمس از اول سوره یس تا فاغشناهم فهم لا یبصرون  
بنویسد و با خود در بند از امیر است (۴۸۵۱) صحیح

بسیک نهم برای دوستی زن دشمن عدد آیه شرفه و قال نسوة فی المدینه امرأة  
العزیز را تا فی ضلال مبین که عدد آن ۴۲۸۴ است با عدد نام هر دو ربع گرفته  
در مربع برد یکی از آنها با خود نگاه دارد بسیار بسیار محبوب است و آزموده شده

سی ام بحبت ترقی و علومات اگر خواهی طالع شخصی را ترقی بدی نام او را بحجاب حمل  
در آور و دو ازرده دو ازرده طرح کن بین یکدام برج مرسد و یکدام کوب منسوب است

عناصر ۱  
موس  
تقدیر

وقال نسوة فی المدینه امرأة العزیز را و قد فلت راعن غشیه قد سفحها حیا  
انما نسوة فی ضلال مبین ۴۸۵۱



۳۱۳

حروف برج و لوکل رح را گرفته و حروف کو کب صاحب آن برج را با عدد نام آن شخص بگیرد و پنج مرتبه تضعیف کند و عدد کل را گرفته در عنصر خودش برساند که آن شخص نخبه از مرتبه خود ترقی کند و اگر خواهد که زیاد تر او را ترقی دهد زیاد تر تضعیف کند تا به مرتبه ای که خواهد برساند هر چه بیشتر تضعیف کند ترقی او زیاد تر شود پس از تضعیف ربع آن را گرفته و در مربع برد و با خود نگاه دارد

سعی و کجما بخت امین بودن از ظلم و ستم سلطان قهار جبار و دفع سحر و جادو و شر و شیطان و گشایش و فتوحات از عمل خلد مقام میر محمد باقر داماد اعلی الله مقامه الشریف است که فرموده عدد آیه الکرسی را که ۷۱ و ۱۳۰ است تا در هو العلی العظیم بساعت مشرعی و قدر ناظر بعد ربع گرفته با اسم خود و چون مربع را تمام کند پنجم مرتبه آیه الکرسی را در همان مجلس بخواند و در همان ساعت و بخور لبوزاند و در انگام نوشتن و خواندن با احدی تکلم نکند و با وضو در مکان خلوتی باشد و چون از نوشتن و خواندن فارغ شود آن لوح مبارک را با خود دارد و قدرت خدا را ببیند

سعی و کجما اگر خواهی کسی را ببینی نام او و مادر او را عدد بگیر و جمع کن و عدد مجموع حروف آتشی را بر آن بیغزای و عدد بدوح و ستاره سعد که مشرعی باشد با آن همراه کن و عدد آیات حب را هم با آن ضم نما و از این مجموع بسبت و یک کم کن و مابقی را در شکل مربع رقم کن و در آتش دفن کن تا عجایب ببینی

سعی و کجما بخت آوردن غائب عدد حروف بادی و نام غائب و مادر او را جمع کن و در مربع برد و در جای که باد باو خورد بیا ویز مجرب است

سعی و کجما اگر عمل بخت انصال باشد عدد حروف آبی و نام مطلوب و مادر او را بگیر و بعد بدوح و همه را بحساب حمل جمع کن و بسبت و یک یا سی و چهار از آن کم کن و برای هر مقصدی که داری در مربع بر بعد یا حروف هر کدام که خواهی و در باد بیا ویز یا در ممر آب دفن کن که بمقصد خواهی رسید و حال حاصل خواهد شد



## در بیان فوائد صحت

در تسخیر حروفات بدانکه ترکیب جمیع اشیاء از عناصر چهارگانه (آتش و باد و آب و خاک) و تا عناصر جمع نشود با رعایت اعتدال فرضی صورت گیرد پس باید دانست که هر حرفی از حروف بیت و اشتگانه را نامی است از نامهای خدای عزوجل و عددی است از اعداد و ترجمه است و فلکی و ملکی و برجی و کوبی و منزلی و نتیجی ای و بخوری و طبیبی و اقلیمی و جهتی از جهات و اثری و ارواحی و نورانی و ظلمانی و شرافتی و قدرتی و غیر اینها و نتایج این حروف بر تبه است که وصف نمیشود آن کرد چنانچه خدای عزوجل فرموده قل لو کان البحر مبداء الکلمات ربی لنفذ البقیل ان نفذ کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مددًا و هر چه را بنخواهد طالب آن میتواند بمواظبت در علم حروف بفهمد و بشناسد از روی قواعد آن از دنیوی و اخروی مثلاً در امور اخروی کشف و رضا باطن و تصفیه قلب و اطلاع بر منجیات برات و لایتنیکه دارد و سایر کرامات و تقرب بخدا که عنایت الهیه ثواب و فضیلت بجد و اندازه ای او را حاصل شود و از اسما و الهیه استخراج نماید آنچه بنخواهد از امور دنیوییه از گشایش رزق و تحصیل عسکت و کمال و محبت و الفت و تسخیر جن و انس و ملائکه و کواکب و تفریق و تجیب و بغض بر دشمن و یاری کردن بر دوست و شفای امراض و دفع درد و طیب عیش و سکت و فرار دادن لشکر و فتح حصار و افعال و غالب و مغلوب گردانیدن و انقال مطلوب بجا و حرز نفس و عرض و مال و عیال و عقده اللسان و عقده النوم و عقده القصیب و عهد الهموم و حل آنها و دنیا کردن و دنیا کردن در شب بمانند روز و زنده نمودن وقت موت و کثرت زندگی و غیر اینها و دانستن اینهمه وابسته و موقوف به علم حروف است و تا انسان کامل در علم حروف نباشد مدافعه و اشتغال بآن نتیجی خوب ندارد بلکه نخوست میآورد و هر گاه کلاماً باین علم معرفت حاصل شود هر چه از کلیات و جزئیات امور را بنخواهد برای او میسر میشود و الهی یوفی بضره من یشاء و هو علی کل شیء قیود

## فائدة در قواعد تسخیر حروف

بدانکه قاعده تسخیر نمودن حروفات با ملائکه موکل آنها و اعوان و موکلهای جن آنها اینست که باید

بیت و اوست شبانه روز بغزیت تسخیر مداومت نماید و خلوت کند و با احدی سخن نگوید جز در حق  
 که برای او غذای حلالی بیاورد و باید لباس او پاک باشد و بجز آن حرف را بسوزاند و تازه  
 نماید و بجز هر حرفی در جدول نموده میشود تا غزیت بیت و اوست حرف با تمام رسد پس  
 مجموع حروف با ملک و جن آن سخاوت گردد و غزیت هر حرف را بعد باطل آن حرف بخواند  
 چنانچه الف سه حرفت و عدد آن صد و یازده است بدون کم و زیاد دعوت نماید جدول

حُرُوف		در جدول					
ز	و	م	د	ج	ب	ا	حرف
زکی	ولی	هادی	دینا	جامع	باقی	الله	اسم اعظم
۳۷	۴۶	۲۰	۶۵	۱۱۴	۱۱۳	۶۶	عدد اسماء
پاک	دوست دارنده	راه نمابنده	باران دهند	جمع کننده	همیشه	سزاوار پرستش	ترجمه اسماء
صفا بئیل	صفا بئیل	دور بئیل	درد بئیل	کلکائیل	جبرائیل	اسرافیل	حامل حرف
کاپوش	برپوش	بپوش	لبپوش	برپوش	برپوش	فدپوش	اسماء
سرطان	جوزا	حمل	ثور	سرطان	جوزا	حمل	حروف بروج
متر	عطارد	زهرة	شمس	مریخ	مشری	زحل	حروف کواکب
ذراع	هنعه	هقعه	دبر	ثربا	بطین	شرطین	منازل حروف
مودت	محبت	هموم	عداوت	محبت	عطف	مودت	نناج حروف
سرمه	کافور	صندل سفید	صندل سرخ	دارچینی	شکر	عود	بخورات
پالس	رطب	حار	بارد	یابس	رطب	حار	طبایع

ولف جدجرو	ح	ط	ی	ك	ل	م	ن
اسم اعظم	حق	طاهر	بیر	کافی	لطیف	ملک	نور
عد اسم	۱۰۸	۲۱۵	۲۸۰	۱۱۱	۱۲۹	۹۰	۲۵۶
ترجمه اسماء	درست سرافراز	پاک منزه	اسان کننده	کفایت کننده	کرم کننده	پادشاه	روشنی
حامل حرف	سنگفیل	اسمعیل	کطائل	حدورا	طااطا	روباپیل	حولاپیل
کل موجز	بجوش	بدبوش	بهبوش	فدبوش	عدبوش	بجوش	فطوش
اسماء برج	جدی	حمل	میزان	عقرب	ثور	اسد	میزان
کواکب حروف	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
منازل حروف	نثره	طرفه	جبهه	زبره	عوا	سماک	صرفه
نبايح حروف	قطعت	عمد شهو	فتح الرجال	عطف	تفریق	محبّت	عداوت
بجورا ت	زعفران	مشک	گل سفید	گل سرخ	بوسنت	گل لاجی	اسبیل
طبایع حروف	بارد	حار	رطب	یابس	بارد	حار	رطب

جدول حروف	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
اسم اعظم	سمیع	علی	فتاح	حمد	فادر	رب	شفیع
عداسما	۱۸۰	۱۱۰	۴۱۹	۱۳۴	۳۰۵	۲۰۲	۴۶۰
چهارسما	شنوا	بلندمعا	گشایند دزها	بنیاز بنیادگذار	توانا	پروردگار	جفتکنند
حامل حروف	همراستل	نوباستل	حراستل	سحاباستل	عطاستل	افواکستل	عمر استل
مولک جن	قبوشت	قبوشت	نقبوشت	فلبوشت	شهبوشت	ابوشت	شبوشت
بروج حروف	قوس	سنبله	اسد	میزان	حوت	سنبله	عقرب
مزال حروف	غفر	زبان	اکلیل	قلب	شوله	نعاہم	بلدہ
بجاء حروف	عقد شہوت	عدم بصیرت	قطعیت	الف	قصب عقلا	مورت	عداوت
بجور	چرخوشتو	فلعل	کندر	بباسر	ترنج	گلاب	عود
کواکب حروف	زحل	مشری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	متر
طبایع حروف	یابس	بارد	حار	رطب	یابس	بارد	حار

ولف جدحروف	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
اسم عظم	تواب	ثابت	خالق	ذاکر	ضار	ظاهر	غفور
عداسما	۴۰۹	۹۰۳	۷۳۱	۹۲۱	۱۰۰۱	۱۱۰۶	۱۲۱۶
ترجمه اسماء	فوکندہ نوبہ	ثابت بھستی	افزیندہ	بادکنده	زیارسانہ	پیداوہو	امر زندہ
وفا حامل حر	غرائب	مہکائیل	مہکائیل	امراض اسرائیل	عظکائیل	لوزائیل	نوحائیل نوشائیل
اسماجن نطوش	لہجوش	زکابوش	ظکابوش ظائرش	نماپوش	غفوش عقوبوش	قعروش	قعروش
اسما بروج دلو	حوت	جدی	قوس	دلو	حوت	حوت	حوت
کواکب حروف	زحل	مشری	مہرخ	شمس	زہرہ	عطارد	متر
منازل حروف	ذابح	بلع	سعود	اخبہ	مقدم	مؤخر	رشا
نابح حروف	عقدنوم	سموائیل	عطف	سموائیل	حلّ عقد	عداوت	عديصہ
بخور	عنبہ	عود	بنفشہ	رہجان	گل غوان	گل نسن	قرنفل
طبایع حروف	رطب	پابس	بارد	حار	رطب	پابس	بارد

## مخفی نماندک

که ملک موکل است بر اعمال نیرنجات و روحانیات لطیفه و عونیه و فحیه و قریه و محب  
الدعوات است و جن موکل است بر تفریقات و قطعات و بعض و عداوت و قتل  
و قهر و طاقت و مکروه و جلیه و سموم و عقد النوم و عقد اللسان و عقد الرجال

## غزیمت حروف فات

بدانکه غزیمت حروف فات مثل ربیت و میت نوع است و برای هر حرفی غزیمتی است مخصوص آن  
نوع اول غزیمت حرف الف است و آن اینست  
بِالْفِ اِهْمَاطِ عَرَاطِ كَاطِ لَا مِطِ نِفَاطِ سَرَاطِ غَاطِ اِعْرَاطِ بِاللّٰهِ بِاللّٰهِ  
بِحُرْمَةِ اِلْفِ الْهَيْبَةِ اسْتَلْتِ بِحَقِّ اسْمَاءِكَ وَصِفَانِكَ اِنْ نَفَضِي حَاجَتِي  
بِحَقِّ هَا هَا يَا اَبْتَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلَةُ عَلٰی هَذِهِ الْحُرُوفِ الْتَامَاتِ  
الطَّاهِرَاتِ اَعْيُونِيْ وَانْضُرُوْنِيْ عَلٰی حُصُولِ مَرَادِيْ وَمَطْلُوْبِيْ بِحَقِّ  
لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ هَلُوْا اَلْفَا اَلْفَا يَا مَارِيَا اَقَمْتِ عَلَيْنَا يَا اَسْرَفِيْدُ يَا اَسْرَفِيْدُ  
بِحَقِّ الْاَسْمَاءِ الْعِظَامِ بِحَقِّ سَيِّدِكُمْ وَ اَمِيْرِكُمْ الْعَظِيْمِ قَبْدُوْنِيْ اِيْمَانًا اَمْرًا  
اِذَا اَرَادَتْ سَبَّ اَنْ يَقُوْلَ لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ اَقْسَمْتُ عَلَيْنَا يَا مَعْشَرَ الرُّوحَانِيْنَ  
الْمُوَكَّلِيْنَ بِهَذِهِ الْاَسْمَاءِ وَالْحُدَامِ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الْجَلِيْلَةِ هَيْبَتُهُمْ هَالِكٌ  
كَيْمَالٌ هَسُوْا كَيْرُشِ اَنْتَ الْقَوِيُّ الشَّدِيْدُ هَا هُوْرَسِيْ اَمْحِ هُوْرَسِيْ  
مَكْشُوْبِيْ هَيْبَتِيْ سَبْهُ كَطِيْشِ طَطْعُوْجِ شَمْثَا خَشِيْطِ طَنْجِيْلَا طَايْحِ فَا طِرِّ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِينَ لِهَسْفِيَالِ طَلْنِي طَاكِدِ كَوَيْثَا هَلْنِجِ الْبَيْغِ بَاهَلُو مَهْبَاوَةٌ سَعُو  
تَدَكْدَكِ الْجِبَالِ لِعَطْمَةِ اسْمَاءِوهِ اَهُوَهْ يَهُوَهْ يَحْقِي هَذِهِ الْقَسَمِ الَّذِي طَا<sup>ص</sup>  
عَنْهُ

فَرَضَ عَلَى رُوحِ رُوحَانِي وَجَنَمِ جِنْمَانِي فِي كُلِّ الْأُمُورِ

### نَفْعُ عِزِّ قُرْمٍ

عَرِمَتْ حَرْفِي بَاءُ يَا بَاءُ خَمْسِ طَشِ كَشِ نَبْسِ مَا لَيْسَ صَمَدٍ فِيهِمِ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ  
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سَامِعًا مَطِيعًا أَحِبُّ يَا جِبْرَائِيلُ يَحْقِي يَا بَدُوحُ اللَّهُ الصَّمَدُ  
سَامِعًا مَطِيعًا يَا مِيكَائِيلُ يَحْقِي يَا بَاسِطُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ سَامِعًا  
مَطِيعًا يَحْقِي يَا إِسْرَافِيلُ يَحْقِي يَا اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ سَامِعًا مَطِيعًا  
يَا عِزُّ رَائِيلُ يَحْقِي يَا رَحْمَنُ بِيَاءُ بَقَاءُكَ يَا بَاقِي أَحِبُّ دَعْوَتِي يَا جِبْرَائِيلُ

يَحْقِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيَحْقِي أَبُو شِ

### نَفْعُ سَبْمٍ

عَرِمَتْ حَرْفِي جِيمُ يَا جِيمُ الْوُكَا يَا طَيْشَنَا لُورِ بَادِي بَا عَالُورُورَ مَا فَادِرُ  
يَا خَالِقَ النُّورِ اسْأَلُكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي بِجَنَمِ جَامِعِيَّتِكَ وَبِحُرْمَةِ مَوَالِدِ  
الثَّلَاثِ يَا كَا كَابِيلُ أَحِبُّ دَعْوَتِي يَحْقِي لَوْ بُو شِ

### نَفْعُ جِهَارِ

عَرِمَتْ دَالُ يَا ذَالُ الْوُهَيْمِ طَسْبَعْدُ أَرْلُوَاءِ مَسْلُو سَيَاءِ يَا غَاشَاءِ  
وَكَشِ



٣٢١

يا مَهْرًا قَسْرًا بِأَعْيَانِ هَوْرٍ بِأَجَانُوسٍ بِأَخْدَامِ هَذِهِ الْحُرُوفِ إِنْ تَقَضَى حَاجَتِي  
يَدِ الْإِلْدَبَانِ وَيَبَارِكُنِ الْأَبْرَجِ أَجِبْ دَعْوَتِي بِأَدْرَدَائِيلُ بِأَدَائِيلُ بِحَقِّ

نَوْعٌ بِحَقِّ طَبُوسٍ

غَمِيَتْ هَاءُ يَا هَاءُ أَنْوَارِ طَاءٍ أَهْرَاطِ طَاءٍ بَهْرَاطُوسٍ الْأَطُوسِ مَهْرَاطِيسٍ  
الطَّاطِيسِ عَلْوِ طِيسِ الْوَحَا بِأَخْدَامِ هَذِهِ الْحُرُوفِ وَأَقْضُوا حَاجَتِي هَاءُ الْهَاءِ  
أَجِبْ دَعْوَتِي بِأَدْرَدَائِيلُ بِحَقِّ حَوَاسِ الْخَمْسِ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ وَبِحَقِّ يُّوسٍ

نَوْعٌ سِتِّمْ

غَمِيَتْ وَاوُ يَا وَاوُ مَا لَوْ طَا لَوْ يَا هَيَا طَا يَا غَيَا طَا سِ اجْبُودُوا قَضُوا  
حَاجَتِي بِحَقِّ الْوَاوِ بِأَدَائِيلُ بِأَدَائِيلُ أَجِبْ دَعْوَتِي بِحُرْمَةِ جِهَانِ السِّتِّ

وَبِحَقِّ بَرُّوسٍ نَوْعٌ هَفْتَمُ

غَمِيَتْ زَاوُ يَا زَاوُ مَصَلْنَا عَلَصَالِصِ عَمَّا صِ كَمَا صِ نَوَاصِ نَاصِبِي بَدَلِ  
بَارَكِي يَا رَكِي اجْبُودُوا دَعْوَتِي بِأَخْدَامِ هَذِهِ الْحُرُوفِ وَأَقْضُوا حَاجَتِي  
بِأَصْرَفَائِيلُ بِحَقِّ كَوَاكِبِ السَّبَّارَةِ وَبِرِزَاءِ الرَّكِي وَبِحَقِّ كَابُوسٍ

نَوْعٌ هَشْتَمُ

غَمِيَتْ حَاءُ يَا حَاءُ يَا حَقُّ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ جَا لَوْ رَخَالِي طَا لَوْ مِسْ عَيْلُوسٍ  
هَيَا هُ يَا هِبِ اجْبُودُوا حَاجَتِي بِأَخْدَامِ هَذِهِ الْحُرُوفِ بِحَقِّ الْحَاءِ يَا حَقُّ يَا حَكِيمُ  
يَا حَكِيمُ سَامِعًا مُطِيعًا يَا تَكْفِيلُ بِحَقِّ ثَمَانِيَةِ الْخَلْدِ وَبِحَقِّ يُّوسٍ

### نوع نهم

عزيت طاء - باطاء اشبالنيا لاهو الاموا الاكيا لاجوما لاهو ايل

يا خدام هذه الحروف فافعلوا ما انا امر بكم بحق بازاكي الطاهر من كل

الفه بقديسه باصر فاسيل بحق انظر ذج بالسميعيل اجب بحق افلاك

التسعه وبحق مريوش

### نوع دهم

عزيت باء يا اياء عيالوش مهبالوش هاروش ماروش ماروش

الاطوش ابراش رولاش يا خدام هذه الحروف تخضروا عندي كلما دعوم

بحق خاتم سليمان بن داود عليه السلام سبحان من الهم الجن بكلمائه

يا مبسر كل عبيرت بسير اقمتم عليك بالكطابيل بحق بهبوش

### نوع بازي ههم

عزيت كاف باكاف باكافي ذوالش مبارش هاراش طارور هاش

ميا لورش هاراش عبالورش يا خدام هذه الحروف وافعلوا ما انو

واقضوا حاجتي اقمتم عليك بحق الكاف وبحق فربوش

### نوع دوازي ههم

عزيت لام يالام بالطيف باكاكاسيل بحق عربوش عطاط مطكاه مهر

كاط عطاط قهنا طاطل اجبوا يا خدام هذه الحروف اقض حاجتي

۳۲۳

نوع سیزدهم

عزمت یم یا یم اللهم رر و ایل ایل و الملائکه و الروح باخدا  
هذه الحروف با ملک بارو با ایل اقض حاجتی بحق مهبوش

نوع چهاردهم

عزمت نون بانون بحق ن والقلم وما یسطرون عرفن علی باحو لا  
بحق نطوش بانون طاطا لوشا طیطا لوشا مهط لوشا طاطا لوشا  
مهطاطا شالوشا مهطاطا شاطها هاشا باخدا و الله علو ط  
کما سط قلسلسن با طلسا ین یا هلط با علو ط با طلسنا

نوع پانزدهم

عزمت ین یا ین یا سمع با هم ایل بانبوش افشالین افشالین  
افشالین اعصافینت جیبوا باخدا هذه الحروف ان تقضوا حاجتی

نوع شانزدهم

عزمت ین با عین با علی کاش طاش غباش لا لوش لولا طاش  
اللهم با حبالوش با کر باش اجیبوا دعوتی باخدا هذه الحروف فافعلوا  
ما نؤمرون واحضروا عندی بعلی العالی یا لوما یتل اجب دعوتی

بحق قبوش نوع هفدهم

غرمت فاء بافام بافتاح بلاد مفتاح انفتح لنا بحر مده امر موسى حراث  
 مرات شربا شربا شربا كبريا طشبا تخفيف نوحا بن نوحا بن  
 نوحا بن نوحا بن نوحا بن نوحا بن نوحا بن نوحا بن نوحا بن نوحا بن  
 بنت لاوي يعقوب عليه السلام باجرى الفلك في البحر بامر انك  
 بالناس لرؤف رجم سخر لي كذا وكذا اجب دعوني باسر حائيل بحق  
 نقطوش شاش اسلك شاش باطوش باهلباش بارهوش  
 باكو اسكس اجيبوا واحضروا عندي باخدام هذه الحروف اللهم باطشبا  
 باطشبا ايه ايه ايه ايه الاله الاله اجيبوا باخدام هذه الحروف

بأن تقضوا حاجتي نوع هجرهم

غرمت صاد باصاد باحمد بصفاك العام التام باهكامل بحق  
 فلد بوش نوع نورهم  
 غرمت تاف بافان كلنا هوه قبالو هوه خالوش مده اشوش

حالوه يالوهش شوش وخالوش ها بوش طالوش باخدام  
 هذه الحروف فاجيبوا واحضروا الي غرمتي واقضوا حاجتي بافاد

باعطوا ائيل بحق شهوش نوع بلسم

غرمت راء باراء بارب ادخلني في حبه بحر احدت بك وطمطم

سُلْطَانِ

وَحَدَانِيَّتِكَ وَقَوِيَّ بِقُوَّةِ سَطْوَةِ فَرْدَانِيَّتِكَ حَتَّى الْخُرُجِ إِلَى فِضَاءِ  
 سِعَةِ رَحْمَتِكَ وَفِي وَجْهِهِ لِعَانٌ بَرَقَ الْقُرْبُ مِنْ آثَارِ حِمَايَتِكَ مَهَيَّبًا  
 بِهَيْبَتِكَ عَزِيْزًا بِعِزِّ نَيْبَتِكَ مُبْجَلًا مَكْرَمًا بِتَعْلِيمِكَ وَتَزَكِيَّتِكَ وَالْبَسِيَّةِ  
 خِلَعِ الْعِزَّةِ وَالْقَبُولِ وَسَهْلِيَّ مَنَاجِحِ الْوَصْلَةِ وَالْوُصُولِ وَتَوْجِيْهِ بِتَاجِ  
 الْكِرَامَةِ وَالْوَفَارِ وَالْفِئْتِي وَبَيْنَ أَحْبَابِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَدَارِ الْقَرَارِ  
 وَأَرْزُقْنِي مِنْ نُورِ اسْمِكَ هَيْبَةً وَسَطْوَةً تَنفَادُ فِي الْقُلُوبِ وَالْأَرْوَاحِ  
 وَتَخَضَعُ لِدَعْوَى النُّفُوسِ وَالْأَشْبَاحِ بِأَمْنٍ ذَلَّتْ لَهُ رِفَابُ الْجَبَابِرَةِ وَ  
 خَضَعَتْ لِذِيَّةِ اعْتِاقِ الْكَاسِرَةِ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجِيْةَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ وَلَا  
 إِعَانَةَ وَلَا التَّكْيَأَ إِلَّا عَلَيْكَ أَدْفَعْ عَنِّي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ وَظُلْمَاتِ شَرِّ الْعَالَمِيْنَ  
 وَأَجْنِي تَحْتَ سُرْدَانِيَّتِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ أَيْدِي ظَاهِرِي فِي حَقِيْلِ  
 مَرْضِيَّتِكَ وَنُورِ قَلْبِي وَسِرِّي بِالْإِطْلَاقِ عَلَى مَنَاجِحِ مَسَاعِيَّتِكَ إِلَهِي  
 كَيْفَ اصْدُرُ عَنْ بَابِكَ بِحُبِّهِ مِنْكَ وَقَدْ وَرَدَتْهُ عَلَى ثِقَتِهِ بِكَ وَ  
 كَيْفَ تُوَيْسِي مِنْ عَطَائِكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِدُعَائِكَ وَهَذَا أَنَا مُقْبِلٌ  
 عَلَيْكَ بِمُلْجِي إِلَيْكَ بِأَعْدِيَّتِي وَبَيْنَ أَعْدَائِي كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الشَّرِّ  
 وَالْمَغْرِبِ أَخْطِفْ أَبْصَارَهُمْ عَنِّي بِمُورِدُ سِكَ وَجَلَالِ مَجْدِ إِيَّاكَ أَنْتَ

وكيف

بمصل

اللَّهُ الْمُعْطَى جَلَّ أُنْزَلُ النِّعَمِ الْمَكْرَمَةِ لِمَنْ نَاجَاكَ بِلَطَائِفِ رَأْفِكَ يَا  
 حَتَّى يَا قَوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى  
 اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِنَا وَإِلَيْهِ اجْمَعِينَ يَا أُمَّ الْكَيْلِ بِحَقِّ عَنَاكِيهِ الْمُجْرَمَةِ  
 اَمْلِكُوا شَيْئًا يَتَلَقَّبُوا بِرَهْبٍ أَنْطَابُ بَوْمَلَا طُوطَاعِينَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بِسَبْتِ يَكْم

غَرَمِتِ شَيْنُ يَا شَيْنُ يَا شَفِيعُ يَا هَمُّ الْكَيْلِ اجِبْ دَعْوَتِي بِحَقِّ مَسْئُورِي  
 عَصَا صَائِلَ عَوْضِ رُكَايِلَ رَسَائِلَ يَا بَيْلَ غَبَالِ بَيْلَ كَابَيْلَ  
 فَلْيَا بَيْلَ ارْجَا اجِبُوا يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بِسَبْتِ دَرْم

غَرَمِتِ نَاءُ يَا نَاءُ يَا تَوَابُ يَا عَزْرَا بَيْلَ بِحَقِّ نَطُوشِ كَادُوتِ بِيَا  
 دُوتِ يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوفِ اجِبُوا أَحَدَهُ اشْرَفُ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بِسَبْتِ وَسِوَم

غَرَمِتِ نَاءُ يَا نَاءُ يَا ثَابِتُ يَا مَيْكَابَيْلُ بِحَقِّ طَجُوشِ الْأَشُوشِ  
 طَيْشِ مَهْرَا طَيْشِ مَهَالُوشِ كَادُوشِ صَالُوشِ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي

بِسَبْتِ چَهَارَم

٣٢٧

غَمِيَتْ ضَارُ يَا خَائِئُ يَا خَالِقُ يَا امَّهَكَابِيْلُ بِحَقِّ ذَلَا بُوشِ عَلِيَّ  
 طَاهِرِ رَبِّ الْبَيْتَةِ الْعَالِي الْعَلِيَّ وَرَبِّ الْبَيْتَةِ السَّقَلِيِّ صَالُوْسِ مِيَا  
 عَصَى عَالُوْشِ اجِيْبُوْا يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوْفِ اِنْ نَقَضِي حَاجَتِي  
 بِبَيْتِ نَجْمِ

غَمِيَتْ ذَالُ يَا ذَاكِرُ يَا اِسْرَافِيْلُ اللّٰهُمَّ طَاوُطِشِ اللّٰهُمَّ يَا  
 خَالِقَ النُّوْرِ وَالظُّلُمَاتِ لِمَا لِسِ مَا لُوْسِ زَبُوْسِ لَا هُوْسِ هَبُوْسِ الْوَحَا  
 يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوْفِ اِنْ نَقَضِي حَاجَتِي وَادْفَعْ اَعْدَائِي كُلَّهُمْ  
 بِبَيْتِ شِسْمِ

غَمِيَتْ ضَارُ يَا ضَادُ يَا ضَارُ يَا عَطَّكَابِيْلُ بِحَقِّ طَابُوْشِ يَا طَفْعَقِيَا  
 يَا لَيْشَا يَا لَطْفَقِيَا بِيْلُ يَا هَبَا بِيْلُ يَا ذَا الْاِهَامُوْبِيْلُ يَا مَوَا بِيْلُ اجِيْبُوْا  
 يَا خُدَّامَ هَذِهِ الْحُرُوْفِ وَاحْفَظُوْا مِنْ شَرِّ الشُّرُوْرِ

بَيْتِ هَفْتَمِ

غَمِيَتْ ظَارُ يَا ظَاءُ يَا ظَاهِرُ يَا لُوْزَابِيْلُ بِحَقِّ عَقُوْبُوْشِ الْاَمَّا لَكُوْا  
 مَا لُوْا اَطْلُوْا وَلَا اَحْمُوْا الْاَمِيَا لُوْا خَبَا لُوْا اجِيْبُوْا يَا خُدَّامَ هَذِهِ  
 الْحُرُوْفِ بِحَقِّ الْغَفُوْرِ بِبَيْتِ هَشْتَمِ



عَمِيَّتَيْنِ بِاعْتِنِ غُفْرَانَ اللَّهِ بِالْوَحَائِلِ بِحَقِّ عَزْرٍ فَوْشٍ اللَّهُمَّ  
 عِبَا لَوْشٍ طَا لَوْشٍ كَا لَوْشٍ أَمْ بَهَوْشٍ مَا لَوْشٍ هَبَا لَوْشٍ فَا كَوْشٍ  
 فَا كَوْشٍ رَمَهَوْهَاتِشِ الْوَحَا بِأَخْدَامِ هَذِهِ الْحُرُوفِ فَا فَعَلُوا مَا نُوْرُو  
 بِحَقِّ ابْتِثَاجِ حَخِ دِزْرِ سِشِ صِصِ طِطِ عِغْفِ  
 قَلَمِ نَوْمِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اسْمَاءِكَ الْحَسَنَةِ  
 وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا وَبِحَقِّ انبِيَاءِكَ الْمُرْسَلِينَ وَمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ  
 وَالْأَرْوَاحِ الْمُقَدَّسِينَ وَبِحَقِّ صَائِصِ هَذِهِ الْحُرُوفِ النَّامَاتِ  
 الطَّامِرَاتِ الْمُبَارَكَاتِ وَبِحَقِّ بَيْتَانِهَا وَبَرَكَاتِنِهَا وَخَاصِّيَاتِنِهَا وَأَسْرَافِ  
 وَآثَارِهَا وَتَوَابِعِهَا وَبِحَقِّ اسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَبْتَ  
 أَنْ لَا تَحْرَمَ سَائِلَهُ وَبِحَقِّ حَبِيبِكَ الَّذِي وَصَلَ إِلَى نَهَابَةِ الْمَرَامِ أَنْ  
 تَقْضِي حَاجَتِي وَتُبَلِّغَنِي مَطْلُوبِي بِرَحْمَتِكَ يَا مَنْ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ  
 يَحْوِي اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُبَيِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سَامِعًا مُطِيعًا اجِبْ بِأَجْبَائِهِ بِحَقِّ بِأَبْدُوحِ اللَّهِ  
 الصَّمَدِ سَامِعًا مُطِيعًا اجِبْ بِأَمِّيكَائِيلِ بِحَقِّ بِأَبَاسِطِ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ  
 يُولَدْ سَامِعًا مُطِيعًا اجِبْ بِأَنْسْرِفِيلِ بِحَقِّ يَا اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

- اسماء الحسنه  
 - اسماء الحسنه  
 - اسماء الحسنه

٣٢٩

أَحَدٌ سَامِعًا مُطِيعًا بِأَعْرَاسِ بَيْتِ بِيحِقٍ بِأَرْحَمِنُ يَا لَيْفِ الْهَيْبَتِكَ يَا اللَّهُ الْوَالِدِ  
 الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْفَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى  
 بِأَمْظَهَرِ الْعَجَائِبِ أَوْلَى لَنَا عَلَى أَدْعَاكَ كُلِّهِمْ وَعِزِّ سَبَّحِي بِأَنْوَارِ  
 الْهُدَى يَا صَاحِبَ آيَاتِ الْبَيْتِ وَرَفَعَانَهُ مَكَانًا عَلِيًّا يَا سَنَابِلَ يَا بُولِي  
 لَا فَنِي الْأَعْلَى لَا سَبْفَ الْأَذْوَالِ وَالْفَقَارِ يَا مُعْجِزَ الْأَنْهَارِ بِأَمْطَمِ الثَّمَارِ يَا  
 مَنْ يُبْحِ لَهُ ظِلْمَ اللَّيْلِ وَضَوْءَ النَّهَارِ وَمَا ظَهَرَ عَلَى الْأَرْضِ وَفَعَرَ الْجَارِ  
 يَا ضِيَاءَ بَصَرِ الْإِنْسَانِ يَا عَلِيَّ الْعِمْرَانَ يَا مَهْمُونَ بِبَيْدِكَ مَفَاتِيحَ الْجِنَانِ وَ  
 مَفَايِدَ النَّبَرَانِ يَا شَمْسَ طَيْلٍ يَا نَجْمَ بَيْتِ بِيحِقٍ يَا بَرُوحِيْلَ يَا جَرَّائِيْلَ أَنْتَ بِكُلِّ  
 شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا قَبِيضَ الْمَنْظُومِ يَا أَمِينَ يَا مَعِينُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا يَعْقُوبَ  
 الدِّينِ يَا وَصِيَّ خَاتِمِ الرُّسُلِينَ يَا ظَهْرَ بَابِ نَبِيٍّ يَا حَيْدَرُ يَا كَرِيْمُ يَا أَصْبَ  
 يَا بَلْبَغِي طَيْشُ يَا أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ يَا آخِرَ رَسُولِ اللَّهِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ يَا عَلِيَّ  
 الْأَعْلَى يَا دِعْلِيًّا مَظَهَرَ الْعَجَائِبِ سَجْدَهُ عَوْنًا لَكَ فِي التَّوَابِ اعْرِضْ إِلَى اللَّهِ  
 حَاجِي وَعَلَيْهِ مَعْتَمِدِي كُلِّهِمْ وَعِزِّ سَبَّحِي أَدْرِكْنِي بِلِطْفِكَ الْخَفِيِّ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 أَنَا مِنْ شَرِّ أَعْدَائِكَ بَرِيٌّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُ صَمَدٌ مِنْ عِنْدِكَ مَدَدٌ  
 وَعَلَيْكَ مَعْتَمِدٌ يَا كَرِيْمُ يَا أَلِيَّ يَا أَلِيَّ يَا أَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ

### لعن

از شی برهنه روی بر میطلبم ..... و نذر دهن مار شکر میطلبم  
 در خانه عنکبوت پر میطلبم ..... و ز پشت ماده شیر میطلبم

### جواب

علم است برهنه روی و تحصیل بر است ..... دل خانه عنکبوت تن بال و پر است  
 زهر است جفای علم و معنی شکر است ..... هر شته از آن چشید او شیر نر است

### عزیمت حروف و فایده و کسر

بدانکه عمل حروف برد و قسم است قرآنی و کتابی اگر قرآنی باشد در اول عمل اینها  
 بگیرند بخوان و در آخر عمل هم بگیرند بخوان و اگر کتابی باشد اینها را بر نوشته بدم و اسم  
 آن حرف را در عزیمت گوید در همان روز فایده بخشد و تاثیر کامل دهد عزیمت اینست

عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَسْمَاءَ الْأَرْوَاحِ الْمُؤَكَّلُونَ بِالْأَلِفِ (و اگر بطلایت بآلف  
 و اگر جم است بالجیم و کذا تا بنین برسد) الْمَكْتُوبِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَأَنْتُمْ  
 مُطَّلِعُونَ بِسَرِّهَا الْمَوْدِعِ فِيهَا أَسْمَعُوا قَوْلِي وَاجْتَبُوا دَعْوَتِي بِحَقِّ  
 جَمِيعِ الْأَلِفِ (و اگر با است جمیع الباء و اگر جم است جمیع الجیم و کذا) الْمَسْطُورِ فِي  
 التَّوْرَةِ وَالْأَنْجِيلِ وَالسَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ وَجَمِيعِ الْكُتُبِ وَالْآيَاتِ الْمُنزَّلَةِ  
 عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَصَلَّى اللَّهُ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 دَرُ سُخْرِ دَعْوَتِ كَوَاكِبِ

بدانکه شرط اجابت دعوت آشنائی با ارواح کواکب است درگاه آشنائی با ارواح آنها  
 نباشد کلام عامل را قبول نمیکند و رنج او ضایع میگردد پس اولاً باید لتخیر روحانیت آنها را کرد  
 و بعد بدعوت پرداخت و این لتخیر و دعوت از اسرار است در خاطر نگاهدار و غنیمت بشمار پس  
 هرگاه خواستی لتخیر روحانیت هر کوی را کنی و آنرا با خود آشنائی و این دولت تو را میسر  
 شود مقدّمه عمل کن و خود را خوشبو کن با بوس پاک و جای خلوت و پاک اگر مراد لتخیر روحانیت  
 شمس است باید روز یکشنبه و شب پنجشنبه باشد و بهتر است که در ساعت اول یا ساعت ششم که بر معلق  
 بشمس است باشد و بسا و یا رویه آفتاب بنشین و چهار صد مرتبه بگو اجب یا شمس و اغنی  
 بروحانیتک باللیله الذی الشمس والقمر و النجوم فسخرات یا غیره و این  
 عمل را سه روز یکشنبه و سه شب پنجشنبه باید انجام داد هر دو فعلی بهمین دستور عمل شود و بعد از آن  
 بهمین دستور و بهمین عدد تعقد دعوت برای محبوب القلوب شدن در نزد بزرگان و عزیز شدن در نظر  
 مردمان بگو الله و فی یا شمس بحق الله الذی خلقک و صورتک و نورک  
 فی قضاء حاجتی و در اینجا حاجت خود را ذکر کن

و اگر مراد لتخیر روحانیت و دعوت قمر است بشروطیکه گفته شد سه روز در شب و سه شب جمعه که معلق  
 بقمر است و بهتر در ساعت اول یا ششم آن است در خلوت رو باسمان کن و سیصد و چهل مرتبه بگو  
 اجب یا قمر و اغنی بروحانیتک باللیله الذی الشمس والقمر و النجوم فسخرات  
 یا غیره و بعد از آن بهمین شرایط و بهمین دستور و بهمین عدد برای هر مطلبی که دارد او را دعوت کند  
 بگوید الله و فی یا قمر بحق الله الذی خلقک و صورتک و نورک فی قضاء  
 حاجتی و در اینجا هر حاجتی که دارد بخواهد

و اگر مراد لتخیر روحانیت و دعوت عطارد است بشروطیکه ذکر شد سه روز چهارشنبه و سه شب یکشنبه  
 که معلق بعطارد است و بهتر در ساعت اول یا ششم آن است در خلوت رو باسمان کند و دولت و  
 شادمانی بگوید اجب یا عطارد و اغنی بروحانیتک باللیله الذی الشمس و  
 القمر و النجوم فسخرات یا غیره و بعد از آن بهمین شرایط و بهمین دستور و بهمین عدد برای هر  
 مطلبی

یکشنبه دعوت با عدد ۳۴۰  
 چهارشنبه دعوت با عدد ۳۴۰  
 ۴ صد مرتبه

هنگام طلوع آفتاب دوست و شاد مرتبه خصوصاً بنیت تحصیل علوم ظاهره و باطنه بخواند  
أَمِدْ دُنِي عَطَارِدُ لِحْصِيلِ الْعِلْمِ الظَّاهِرِي وَالْبَاطِنِي بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ  
وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت زهره باشد چهار روز جمعه و چهار شب سه شنبه در خلوت رو  
بجانب آسمان کند و بگوید اَجِبْ يَا زُهْرَةَ وَأَعِنِّي بِرُوحَانِيَّتِكَ يَا لِلَّهِ الَّذِي  
الشمس والقمر والنجوم مستحرات بامرهم و در روز جمعه وقت طلوع آفتاب در  
شب سه شنبه وقت برآمدن سیاره بعد از غسل دوست و هفده مرتبه بگوید اللَّهُ وَفِي  
زُهْرَةَ يَا سَعَادَةَ بَيْنَ النَّاسِ يَا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت مریخ باشد روز سه شنبه وقت برآمدن آفتاب در پنجشنبه و پنج  
شب سه شنبه روز هنگام طلوع آفتاب و شب هنگام سحر مقصد و پنجاه مرتبه بعد از غسل در جای منزه  
رو بجانب آسمان بگوید أَمِدْ دُنِي مَرِيخُ عَلَي قَتْلِ فُلَانٍ يَا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَ  
صَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ (این دعا برای دعوت است باید بعد از تسخیر خوانده شود) دعای تسخیر  
روحانیت اینست اَجِبْ يَا مَرِيخُ وَأَعِنِّي بِرُوحَانِيَّتِكَ يَا لِلَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ  
وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسْتَحْرَاتٌ بِأَمْرِهِ

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت مشتری باشد پنج روز پنجشنبه و پنج شب دو شنبه بخواند  
مقصد و پنجاه مرتبه اللَّهُ وَفِي يَا مُشْتَرِي وَأَعِنِّي بِرُوحَانِيَّتِكَ يَا لِلَّهِ الَّذِي  
الشمس والقمر والنجوم مستحرات بامرهم و بعد از غسل هنگام طلوع آفتاب و شب  
هنگام سحر مقصد و پنجاه مرتبه بگوید اللَّهُ وَفِي يَا مُشْتَرِي يَا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ  
وَصَوَّرَكَ وَنَوَّرَكَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِي وَسَعَادَتِي

و اگر مراد تسخیر روحانیت و دعوت زحل باشد روز شنبه وقت برآمدن آفتاب و شب چهارشنبه  
هنگام سحر چهل و پنج نوبت بگوید رَوَّاحُكْ يَا زَحْلُ يَا لِلَّهِ الَّذِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ  
وَالنُّجُومُ مُسْتَحْرَاتٌ بِأَمْرِهِ در برای دعوت بهمان دستور و شرایطی که قبلاً ذکر شد چهل و پنج

نوبت گوید آمدند تا باز حل للطلاقی بین فلان و فلانة بعضیها بالله  
الذی خلقک وصورک ونورک  
تکلیب

بدانکه حقیقی نعت ستاره آفریده و امور غماصر عالم را متعلق نمیراج و سیر این نعت کوکب ساخته  
و نعت را با این نعت کوکب بقتیم فرموده دو کوکب از این نعت کوکب را بخش آفریده یکی از ایدو  
بخش اکبر است که رفل باشد یکی بخش اصغر است که برنج باشد امور جلالی را از قبیل قهر و غلبه و عمل عداوت  
و صورت و تفریق و قتل و هلاکت و اخراج ظالم و امثال اینها را در روز و ساعات متعلقه برجل و برنج باید  
عمل کرد و تسخیر و دعوت این دو ستاره بخش برای این قبیل از اعمال است

و دو کوکب از این نعت کوکب را بعد آفریده یکی سعداگر که آن ستاره شترتی است و دیگری سعد  
که ستاره زهره است که امور و اعمال جمالیه از قبیل ایجاد الفت و جلب محبت و دوستی و کشش سنگینها  
و رفع پرش بنهاد و تسخیر روزی و ادایون و قضا و حرج و امثال اینها متعلقه بشترتی در زهره است و تسخیر و  
دعوت این دو ستاره برای ایگونه امور مناسب است

و دو تایی از این نعت کوکب نیزین اندکی آفتاب است که آن نیز اعظم است و دیگری ماه است که آن  
نیز اصغر است و اعمال از قبیل ریاست و منصب و جاه و جلال و عظمت و بزرگی و امثال اینها مناسب است  
و تسخیر و دعوت این دو ستاره برای ایگونه امور بسیار مناسب است

و یکی از اینها دو جنبین است و آن عطارد است که با اعمال جلالی و جمالی هر دو مناسب است دارد

### در عزائم هفت کوکب

که در هنگام عمل باید دعوت نمود که از لوازم و شرایط اعمال است از آن غفلت نباید نمود  
عزیمت زحل بیتم الله الرحمن الرحیم یا زاکری یا حلیم یا لطف هو خیر  
و اعظم اجرا و استغفر الله ان الله عفو رحیم یا عزیز یا فتاح  
یا جلیل لک الحمد و التقدیس و علیک سلام الله انما السید  
الحکیم الفاضل الغالب اجیب دعای و اقض حاجتی کذا و کذا

## عزیمت مشربی

یا مالک یا شکور یا ثواب یا عوف یا باسیر ربنا انزل علينا  
 مائدة من السماء تكون لنا عيدا لا ولنا واخرنا وابه منك و  
 ارزقنا وانت خير الرازقين يا فديم يا باطش يا مقبت يا فادر  
 يا علي لك التدفين والحمد سلام عليك ايها السيد الشريف  
 برجيس الكبير استجب دعائي واقض حاجتي كذا وكذا

## عزیمت مریم

یا محمود یا رحیم یا نبام یا خالق سبحانک اللهم وحببهم فيها  
 سلام یا سلام یا فدیبر یا غنی یا شارح السلام عليك ونقده  
 الله وبركانه ايها السيد الغالب الفاهر الظاهر احب دعائي و  
 اقض حاجتي كذا وكذا وانعم حقي من اغدائي بحق من له الامر والحكم

## عزیمت شمس

یا شافی یا مهین یا سلام سلام عليك ورحمة الله وبركانه ايها  
 النبي الاعظم والسيد الاشرف يا باطش يا حكيم يا حارس اهلا بالحي  
 الناطق الانور والشخص الاظهر احب دعائي واقض حاجتي بحق قل  
 هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد



۳۳۵

## عزیمت زهرا

یا زاکی یا هادی یا رقیب یا هو قسی بنهم بالحق وقیل الحمد  
 لله رب العالمین یا عزیز یا اله یا فادیر یا رباه علیه السجده والسلام  
 ایها السیده الشریفة العالیه الفاضله العافله ناهید الکریمه  
 استجب دعائی بحق محمد صلی الله علیه و آله وسلم

## عزیمت عطاردی

یا صاحب النون والقلم یا عظیم یا طاهر یا اول یا رحیم یا دائم والعلم  
 اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یا واسع یا محیط یا حی یا قدير  
 یا ودود علیه السلام ایها السید الکیبر الفاضل اجب دعائی  
 واجبالی فلان بن فلان بحق من له الامر والحکم علیه

## عزیمت شمس

یا قوی یا مملک یا رحیم من ذا الذی بنصره من بعده وعلى الله  
 فلبتو کل المؤمنون یا نور یا برهان سلام الله علیه ایها السید الکیبر  
 والقمر المنیر فی فلک اللند ویراجب دعائی واقض حاجتی بحق من خلقک

## شرايط نوشتن تعویذات

در نوشتن تعویذات و ارتکاب اعمال از حب و بغض و وصل و فصل و حل و عقد و اعمال جمالی و

جلالی باید رعایت نمود تا عمل اثر بخشد و بی نتیجه نماند بدانکه ساعات کواکب را باید رعایت نمود عمل دشمنی و عداوت و تفریق و مانند اینها را در ساعت زحل باید کرد و در ساعت میخ و عمل دوستی و ائصال آن را در ساعت مشتری و زهره باید کرد و عمل سلطنت و حکومت در ایست و وزارت و نصب شدن پانها را در ساعت شمس و قمر باید کرد و عمل عقد الرجال و عقد البهول و عقد النوم و عقد اللسان را در ساعت عطارد باید کرد

و چون مشغول نوشتن تعویذ شوند باید که پاک و با وضو باشند و خود را بخوردهند و اگر برای دوستی عمل میکنند شیرینی در دهن بگیرند و اگر برای دشمنی باشد ترشی و تلخی در دهن بگیرند و اگر برای عقد اللسان و ائصال آنست موم در دهن بگیرند و بعد از فراغ شیرینی بخورند و عمل دوستی را از اول ماه تا وسط ماه انجام دهند و عمل دشمنی را از وسط ماه تا آخر ماه بکنند و در عمل محبت و دوستی و سایر اعمال خیر و جمالی رو بقبله و با برت و شادی بنشینند و در عمل بغض و سایر اعمال جلالی پشت بقبله و کج خلق نشینند و در عمل دوستی بخورات خوشبو بسوزانند و در عمل دشمنی بخورات بدبو بخور کنند و عمل دوستی را بزعفران و کلاب بر کاغذ سفید نویسند و عمل دشمنی را با نیل و سرکه بر کاغذ آبی و کبود نویسند و طالع مطلوب اگر آتشی است در دعا بنویسند اللهم احرق قلب فلان و اگر بادی است بنویسند اللهم حرك قلب فلان و اگر آبی است بنویسند اللهم لیت قلب فلان و اگر خاکی است بنویسند اللهم سحق قلب فلان علی محبة فلان و عمل آتشی را در آتش دفن کنند و عمل بادی را در باد بیاورند و عمل آبی را در آب دفن کنند و عمل خاکی را در خاک دفن کنند و اگر تعویذ آتشی اسما لله یا اودیه و آیات قرآنی است در جایی دفن کنند که گرم باشد و البته در آتش دفن نکنند

## در بیان شناخت ساعات و طالع

بنابر قاعده افضل المتعدین و المتاخین خواجه نصیر الدین طوسی اعلی الله تعالی الشریف بدانکه دوازده برج در بلیت و چهار ساعت شبانه روز طلوع دارند اما طلوع آنها مختلف است

۳۳۷

بعضی کمتر از دو ساعت طلوع میشود و بعضی بیشتر و دو ماه است که هر کدام دو ساعت دارند و ساعات هر کدام  
 باین شرح است حمل و حوت هر کدام یک ساعت و بیت دقیقه طلوع دارند و ثور و دلو هر کدام یک ساعت و سی  
 دقیقه طلوع دارند جوزا و جدی هر کدام دو ساعت طلوع دارند سرطان و قوس هر کدام دو ساعت  
 و بیت دقیقه طلوع دارند و همچنین است اسد و عقرب که این دو نیز هر کدام دو ساعت و بیت دقیقه  
 طلوع دارند سنبله و میزان هر کدام دو ساعت و سی دقیقه طلوع دارند

پس هر گاه خواستی در آن وقتی که هستی بدان طلوع آن وقت چیست و یا ساعت عملی که بخوابی کدام  
 است باید حساب بروج دوازده گانه را که عبارت از حمل و ثور و جوزا تا حوت باشد گام برداری بدانی  
 که آفتاب در کدام یک از این بروج دوازده گانه است در هر برجی ساعت اول روزهای آن برج  
 متعلق به آن برج است برای مثال بیادرم تا خوب توجه کنی و بدانی امروز که روز چهارشنبه دوم  
 ماه ربیع الثانی سال یک هزار و سیصد و هشتاد و نه قمری بمهر است مصادف با بیت و ششم خرداد و هجری ۱۳۴۸  
 و ساعت ظهر کوک یک یازده ساعت و بیت و پنج دقیقه قبل از ظهر خواستیم طلوع این وقت را بدینم نظر کردیم  
 آفتاب در برج جوزا و بیت و نه آن بود از اول آفتاب تا دو ساعت بمقام متعلق بجزا بوده بعد از دو  
 ساعت و بیت دقیقه گذشته متعلق سرطان و دو ساعت و بیت دقیقه از آن نیز گذشته متعلق است اسد  
 دانستیم که الان طلوع برج اسد است باقی را بر همین قیاس کن و برای سواست ساعات طلوع بروج  
 را در جدول زیر رقم نمودم تا بر مبنای آسان باشد

حمل	یک ساعت و	بیت دقیقه	میزان	دو ساعت و	سی دقیقه
ثور	یک ساعت و	سی دقیقه	عقرب	دو ساعت و	بیت دقیقه
جوزا	دو ساعت	-	قوس	دو ساعت و	بیت دقیقه
سرطان	دو ساعت و	بیت دقیقه	جدی	دو ساعت	-
اسد	دو ساعت و	بیت دقیقه	دلو	یک ساعت و	سی دقیقه
سنبله	دو ساعت و	سی دقیقه	حوت	یک ساعت و	بیت دقیقه

از طالع آفتاب حساب کن  
 یعنی در برج جوزا که آفتاب است  
 طلوع آفتاب مان فردا در  
 ساعت ۵:۴۸ دقیقه می شود پس  
 ساعت ۱۱:۱۵ دقیقه است  
 روز ۲۸  
 $۱۱:۱۵ - ۵:۴۸ = ۵:۲۷$   
 پس حساب کن که  
 ۲۲ ساعت جوزا  
 از ۲۸ روز  
 ۲۱۲۰  
 ۲۱۲۰  
 ۲۱۲۰  
 پس در جدول ۲۸  
 ساعت ۱۱:۱۵ دقیقه  
 به اندازه ۲۸  
 در آن یعنی  $۲۵ + ۵۲ =$   
 ۱۱۳۱۷

مرد در یک  
 اردو بیت  
 خرداد  
 ۲۸  
 خرداد  
 ۲۸

۱۲۰ ۱۱۰ ۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰

# جداول الساعات ايام و كواكب

كواكب	زحل	شمس	زحل	مريخ	عطارد	مشري	زهرة
ايام	شنبه	يكشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
اولا	زحل	شمس	زحل	مريخ	عطارد	مشري	زهرة
۲	مشري	زهرة	زحل	شمس	زحل	مريخ	عطارد
۳	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل	شمس	زحل
۴	شمس	زحل	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل
۵	زهرة	زحل	شمس	زحل	مريخ	عطارد	مشري
۶	عطارد	مشري	زهرة	زحل	شمس	زحل	مريخ
۷	زحل	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل	شمس
۸	زحل	شمس	زحل	مريخ	عطارد	مشري	زهرة
۹	مشري	زهرة	زحل	شمس	زحل	مريخ	عطارد
۱۰	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل	شمس	زحل
۱۱	شمس	زحل	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل
۱۲	زهرة	زحل	شمس	زحل	مريخ	عطارد	مشري

این جدول متعلق بهت روزهای هفته و ساعات و تعلق آنها به کواکب سبعة و جدول سمت  
 چپ متعلق است بهت شبهای هفته و ساعات آن و تعلق آنها به کواکب سبعة که عامل متوجه  
 با آنها باشد تا عملی که میکند غلط نشود و رحمت او ضایع نگردد  
 و در اعمال و بعضی از قواعد جفریه هم دانستن آنها بسیار لازم و واجب میشود

کواکب	زحل	شمس	قمر	مريخ	عطارد	مشري	زهرة
شبه اول شبها	شب پيچايشنبه	شب پيچايشنبه	شب جمعہ	شب شنبه	شب يكشنبه	شب شنبه	شب شنبه
۱	زحل	شمس	قمر	مريخ	عطارد ۲۲۰	مشري	زهرة
۲	مشري	زهرة	زحل	شمس	قمر دلو ۳۰۰	مريخ	عطارد
۳	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل ۱۲۰	شمس	قمر
۴	شمس	قمر	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل
۵	زهرة	زحل	شمس	قمر	مريخ	عطارد	مشري
۶	عطارد	مشري	زهرة	زحل	شمس	قمر	مريخ
۷	قمر	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل	شمس
۸	زحل	شمس	قمر	مريخ	عطارد	مشري	زهرة
۹	مشري	زهرة	زحل	شمس	قمر	مريخ	عطارد
۱۰	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل	شمس	قمر
۱۱	شمس	قمر	مريخ	عطارد	مشري	زهرة	زحل
۱۲	زهرة	زحل	شمس	قمر	مريخ	عطارد	مشري

فائده

# کتاب الفنا و نوشتن لوح مثلث

و خواص استخراج اسم اعوان و موکل و بستن غریمت و مداومت کردن آن بدانکه  
 لوح مثلث بیشتر برای بغض و تفریق بکار می آید و برای عداوت شایسته است هرگاه خواهی  
 بغض و عداوت و تفریق نمائی نام آنکس را که میخواهی عدد بگیرد و با عدد آیه مناسب مطلب  
 جمع کن و از مجموع عدد و واژه طرح کن و باقی را سه قسمت کن تا آنکه مثلث آن است  
 در مثلث برود در مکان آنکس که خواهی دفن کن که بغض و عداوت و تفریق حاصل شود  
 و طریقه بردن عدد در مثلث اینست که مثلث را در خانه اول گذارند و در هر خانه یکی زیاد کنند  
 تا تمام شود آنگاه از چهار طرف جمع کنند و باید که جمع آن موافق عدد کل باشد و مثلث کسر  
 بردار نیست یعنی اگر پس از تقسیم عدد بر سه یکی بماند یا دو نمیتوان در مثلث برد باید آیه ابرا

۹	۵	۱
۲	۷	۶
۴		۸

پیدا کرد که عدد آن مثلث صحیح تمام شود و نظم طبیعی مثلث این است  
 اشاره در بیابان اعمال پیش از نوشتن مربع مثلث  
 اساتید فن گفته اند که باید شخص عامل عمل تفریقات را درسا

نخس مانند قمر در عقرب یا ساعت زحل و مریخ نماید و در حال عمل باید غضبناک بپوشد  
 بنشیند و بخورد بپوشد پوست سیر و پیاز و تره و علف و سندر و س و چیزهای دیگر  
 بدارد بسوزاند و در وقت تراشیدن قلم بغض سوره قل یا ایها الکافرون را بخواند و  
 ترشی بلکه تلخی در دهان گیرد و لبه که وزنگار و شجر و نیل یعنی یکی از اینها بنویسد و باید که  
 بر کاغذ که بود کتابت کند تا آنکه زود فایده بخشد و آنچه قبلا در باب اعمال حب نوشتم در اینجا  
 باید برخلاف آن باشد زیرا که جمیع شرایط و آداب مذکوره در عمل بغض برعکس است تا آنکه  
 آثار اعمال زود تر ظاهر شود و اگر تغییر از این کنند فایده ای ندارد

و اما استخراج اعوان و موکل از لوح مثلث و بستن غریمت قاعده اینست که از مثلث  
 اسم ملک و اسم اعوان جن و اسم ملک اعظم و اسم رئیس و اسم خدا باید پرون  
 آورد و غریمت بست و غریمت را هر روزه بعد اسم مطلوب خواند تا زمانی که مراد حاصل شود

نوع او ایو  
 باری (نقطه بار) =  
 قیاس =  
 دستان (خلیقه) =  
 صوب  
 کبی  
 مفضل  
 حساب



## قاعده برون آوردن نامها مثلث

قاعده چنان است که از چهار ضلع که خانهای چهار گوشه مثلث باشد اسم ملک را بیرون آورند  
 با این طریق که اعداد چهار خانه را جمع کنند اگر مجموع پنجاه و دو عدد زیادتر است این عدد پنجاه  
 و دو را از آن کم کنند و عوض آن یا بیل را بملفوظی باقیمانده ملحق کنند تا اعداد کم و زیاد نشود  
 زیرا که عدد یا بیل همان پنجاه و دو است و اگر عدد کم است و قابل طرح نیست و از تمام عدد  
 اسم ملک را بیرون آورد و از چهار خانه دیگر اسم اعوان جن را بیرون آورد با این طریق  
 که اعداد چهار خانه را جمع کند اگر قابل طرح سیصد و شانزده که عدد لفظ پوشش است باشد  
 این عدد را از آن کم کنند و عوض آن لفظ پوشش را در آخر ملفوظی عدد باقیمانده ملحق کنند و اگر  
 اعداد باقیمانده کم است ضرور بطرح نباشد و از خارج عدد پوشش را اضافه کند عیبی ندارد و از خان  
 میان اسم الله را بیرون آورد و از ساحت مثلث که سه خانه از کیمت باشد اعدادش را جمع  
 کند و اسم ملک اعظم را بیرون آورد و اگر مجموع قابل طرح پنجاه و دو است آنرا طرح کند و لفظ  
 یا بیل را بملفوظی باقیمانده اضافه کند و اگر قابل طرح نیست نکند و یا بیل را از خارج اضافه کند  
 و بعد از آن از تمامی اعداد نه خانه مثلث اسم رئیس را بیرون بیاورد باز اگر قابل طرح است  
 عدد یا بیل را طرح کند و الا فلا بعد از آن غنیمت ببنزد و هر روز آن غنیمت را بعد از اسم مطلق  
 بخواند و غنیمت را در در مثلث نیز بنویسد بدانکه مراد از طرح عدد که گفته شد برای اینست  
 که چون یا بیل و پوشش زیاد میشود عددشان کم شود تا اصل عدد تغییر و تبدیل نیابد و کم  
 و زیاد نشود و اگر قابل طرح نباشد نباید طرح کند یعنی جای طرح نیست مثلا وقتی میشود  
 که عدد اینقدر نیست که طرح شود در اینصورت احتیاج بطرح نخواهد بود

پس چون اسمی استخراج شد باید غنیمت بست و قاعده آن چنان است که اول ارواح  
 سفلیه را که فلان پوشش باشد قسم دهد بارواح علویه که فلان بیل باشد و ارواح علویه را قسم  
 دهد باسم خدا با این طریق که عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَقَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ



السَّيْلَةَ فُلَانٌ يَوْمَ يَحِقُّ الْأَزْوَاجَ الْعِلْوَةَ فُلَانٌ يَسِيلُ فُلَانٌ يَسِيلُ يَحْقُ الْأَسْمَ  
الْأَعْظَمِ فُلَانٌ إِنْ يَطْرَحَ عِدَاوَةَ فُلَانٍ فِي قَلْبِ فُلَانٍ الْعَجَلِ سَاعَةً سَاعَةً

مِنْ طَرَفِ الْعَيْنِ و بدانکه در باب استخراج اسم اعوان و ملک و اسماء الله استادان  
قاعده های بسیاری ذکر کرده اند و از قواعد خاصه معتبره نیز یکی اینقاعده است که چون خواهی  
استخراج اسمی از مثلث نمائی اول اسم اعوان جن را بیرون بیاور و بعد از آن اسم ملک  
موکل را بیرون بیاور و اعوان جن را که فلان پوش میباشد بملک موکل قسم بده و غمیت را بهین  
قاعده بنده و بخوان و جایز نیست که اسم الله از مثلث بیرون آورد زیرا که عمل مثلث عمل بغض و  
قهر و تفریق میباشد و خدای عزوجل ارحم الراحمین است و عطف و دروف در حق بندگان و  
راضی بغض و تفریق بندگان خود نیست بنا بر این حرمت اسم خدا واجب است نباید بیرون بیاورد  
که اگر چنین عملی کنند عمل بعاقل برگشت میکند

فانذک در بیان اعمال هنگام نوشتن مثلث از قول بزرگان مغرب زمین و شیخ الرئيس ابوعلی  
سینا که گفته است برای تاثیر کردن لوح مثلث پنج شرط است اول آنکه هر چه میکنی بنظر گو اکب  
بکن دوم ملاحظه بخورات آن گوکب را بکن و بخور بزبان سوم در هنگام نوشتن مثلث اسم موکل خانه  
را بر خانه خانه اول گوبنی اطهههال و خانه دوم گوبنی بطهههال و در خانه سوم گوبنی  
جطهههال و خانه چهارم دطهههال و خانه پنجم هطهههال و خانه ششم و طههههال  
و خانه هفتم زطهههال و خانه هشتم حطهههال و خانه نهم ططهههال و قسم بده تا این  
طریق اقسمت علیکم یا اطهههال و بطهههال و همچنین تا آخر اسم الله گانه هر یحقی الحقی  
و یحقی خالق الخلق ان تفعلوا کذا و کذا العجل العجل العجل الساعه الساعه

السَّاعَةَ  
شَرَطُ چارم آنکه غمیت بر همه را بخوانی و آن اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بَرَهْبَهُ كَبْرُ بَيْتِهِ طَوْرًا مِنْ جَلِّ بَنْجَلٍ تَرْقُبِ بَرَهْبِ قَلْبِشِ

خُوَطِرٍ قَطِيهٍوَرِ بَرَشَائِبِهِ نَمُوَسْتَلِيحِ بَرَهَنُوَلَا لِشَيْخِ قَرْفِي  
مَرْغَمِ اَبَعَدِ لَسَطِ قِرَانِ غَبَاهَا كَبَدَ هَوَلَا شَمْبَتَا كَفَبْنَا  
طَوَلَبْنَا سِبْرَانَا طَفَبْنَا شَمَخَاهِرِ سُبْحَانَ الَّذِي لَوْ بَلَدٌ وَلَقَوْلِدْ

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ اَجِبُوْنِي وَاَطِعُوْنِي  
بِاَمْعَا شِرِ الْاَرْوَا حِ الْكِرَامِ بِحَقِّ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ  
الْعِظَامِ وَبِحَقِّ هَذَا الْعَهْدِ الْمَاخُوذِ عَلَيْكُمْ  
الْاَيْفِيَادُ فَمَا اَمْرٌ تَكْفُرُ بِهِ بَعْدَ الْخُرْبِ فِي عَزِيْزِهِ اَوْ فَوَا بَعْدَ اللّٰهِ

اِذَا عَاهَدْتُمْ وَاَلْتَفَضُوا الْاَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلَهُمُ اللّٰهُ  
عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا اَجِبُوْنِي اَطِعُوْنِي بِاَمْعَشْرِ الْاَرْوَا حِ بَارَكَ اللّٰهُ وَعَلَيْكُمْ

این عبارت را باید در مرتبه یا چهار مرتبه بخوانی یا بیشتر عرض اینکه باید هفت خوانده شود  
شرط پنجم آنکه در پشت مثلث بعضی و عداوت و تفریق و امثال آن بنویسی یا کن فو شتا  
و در پشت مثلث جب بنویسی یا مستفنها و در پشت مثلث اخراج بنویسی یا مسططها  
و در پشت مثلث مال بنویسی یا ما لسوما و در اول و آخر غنیمت بر همه را بخوان برای محبت  
طاق بخوان و برای بعضی هفت بخوان

و در نوشتن لوح محبت بعضی دشمنی از خانه ششم شروع کن و محبت دوستی از خانه چهارم و محبت  
مال از خانه دوم ابتدا کن و برای دشمنی رو بجانب شمال نشین و برای محبت بجانب مشرق  
و برای عقد اللسان بجانب جنوب و عمل دشمنی را در چهارشنبه و سه شنبه باید کرد

در بیان دفع شر مثلث

برای دفع شر عمل مثلث و دفع نخوت و رجعت آن خون خواهی عمل مثلث کنی پیش از شروع این دعا را بخوان **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِاِحْمَدِ الْفِعَالِ ذَا الْمَنِّ**  
**عَلٰی جَمِیْعِ خَلْفِهِ بِلُطْفِهِ بِاِحْمَدٍ اِنَّا جَعَلْنَا فِیْ اَعْنَافِهِمْ فِی الْاِلٰی**  
**الْاَدِّ فَاِنْ فَهْمٌ مَّقْمُوْنٌ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَبْدِيْهِمْ سَدًّا وَمِنْ**  
**خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاغْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا یُبْصِرُوْنَ** و هرگاه این دعا را بجهت

بطلان سحر درزی هست مرتبه بخواند سحر باطل میشود - و بعد از آن دو لوحی که در زیر نوشته میشود بنویسد و دم آب دهد تا عمل رجعت نکند آنگاه مشغول عمل گردد و لوح

بِسْمِ	اللّٰهِ	الرّحمن	الرّحیم
الرّحیم	الرّحمن	اللّٰهِ	بِسْمِ
اللّٰهِ	بِسْمِ	الرّحیم	الرّحمن
الرّحمن	الرّحیم	بِسْمِ	اللّٰهِ

قَدْ جَاءَ الْحَقُّ	وَرَفَعْنَا طَلَّ	اِنَّ الْبَاطِلَ	كَانَ زُهْرًا
كَانَ زُهْرًا	اِنَّ الْبَاطِلَ	الْبَاطِلَ	وَرَهَقَ الْحَقُّ
وَرَفَعْنَا الْبَاطِلَ	قَدْ جَاءَ الْحَقُّ	كَانَ زُهْرًا	اِنَّ الْبَاطِلَ
اِنَّ الْبَاطِلَ	كَانَ زُهْرًا	قَدْ جَاءَ الْحَقُّ	وَرَهَقَ الْبَاطِلَ

### قول مشایخ بویاری دفع سه مثلث

مشایخ یونانی گفته اند برای دفع شر و نخوت عمل مثلث و رفع رجعت آن بعال و تاثیر فوری بخشدن در اول عمل کیار و در آخر عمل کیار این عنایت را بخواند و بر خود دمسد و چون مشغول نوشتن بیوات شوند در هر خانه ای یک کلمه از این عنایت را بگویند در خانه اول یک مرتبه بگویند **اِهْ اِهْ** و در خانه دوم دو مرتبه بگویند **بِقَطْرِ نَالٍ** و در خانه سوم سه مرتبه بگویند **جَلْبَشِ** و در خانه چهارم چهار مرتبه بگویند **دَقْبَالٍ** و در خانه پنجم پنجم مرتبه **هَطَطْمِ** و در خانه ششم شش مرتبه **وَلَوْ هَيْهَهُ** و در خانه هفتم هفتم مرتبه **زَنْفَالٍ** و در خانه هشتم هشت مرتبه **حَرَايِثِ** و در خانه نهم نه مرتبه **كَطْبَالٍ** و بعضی گفته اند که در خانه

۳۴۵

اول الله و خانه دوم باری و خانه سوم جبار و خانه چهارم دایان و خانه پنجم هو  
و خانه ششم و قهاب و خانه هفتم زکی و خانه هشتم حقیق و خانه نهم طیب گویند  
تا عمل برگشت نکند **قاعدۀ صحیح محراب**

در پر کردن مثلث که تمام رموز عمل در آن گفته میشود چون خوانند که میان دو کس عدوت  
و قهر و تفریق اندازند چنانچه بخوانند یکدیگر را نابود کنند باید اسم آن دو کس را با دو نام  
خدا یا قهار یا جبار عدد بگیرند و تمام اعداد را جمع کنند و دو ازرده عدد از مجموع طرح کنند  
و باقی را سه قسمت کنند و دو قسمت را طرح و یک قسمت را در مثلث برند یا بقاعده که در این مثال نموده  
میشود مثلاً چون خوانند در میان دو نفر عدوت اندازند که نام یکی از آنها محمد و نام دیگری  
تقی است نام محمد را که (۹۲) است با نام تقی که (۵۱۰) است با عدد نام جبار که (۲۰۶) است  
و عدد اسم قهار که (۳۰۶) است جمع کرده مجموع عدد نامها (۴۱۲) میشود و ازرده از  
آن طرح میشود باقی میماند (۱۱۰۲) تقسیم بر سه میشود هر قسمتی (۳۶۷) دو قسمت آن طرح  
میشود و کیفیت که سیصد و شصت و هفت است در مثلث میرند از خانه هشتم ابتدا باید کرد باین نحو

۳۷۰		۳۶۸
۳۶۹	۳۷۱	۳۷۳
۳۷۴	۳۶۷	۳۷۲

پس از آن از زاویه اول اسم ملک را باید استخراج کرد نظر کردیم عدد  
آن سیصد و شصت و هفت بود عدد لفظ ثیل که جل و کیت از آن  
کم کردیم باقی ماند سیصد و بیست و هفت شد از اشتقاق کردیم یعنی  
بجوف در آوردیم و لفظ ثیل را در آخر آن ملحق ساختیم شکر نسیل شد و از زاویه دوم که  
(۳۷۰) است عدد ثیل را طرح کردیم (۳۲۹) باقی ماند جهان دستور اشتقاق کردیم شکط ثیل  
شد و از دو زاویه دیگر از زاویه مؤخر گرفتیم و اشتقاق کرده لفظ پوش با ملحق ساختیم  
شعبه پوش شد و زاویه دیگر (۳۷۴) بود اشتقاق کردیم باضافه لفظ پوش شد پوش  
شد پس این اسم اعوان لوحند بعد از آن آنها را فریمت ساختیم بدین نوع استمنت علیکم  
یا ایها الارواح السیفلیه شعبه پوش شد پوش بحق الارواح العلویه

النُّورَ انْبَهَ شَكَرًا بَيْلٌ وَسَكَطًا بَيْلٌ أَنْ يُطْرَحَ عَدَاوَهُ مُحَمَّدٍ فِي قَلْبِ نَفْسِي  
العجل العجل العجل الساعة الساعة الساعة من طرفه العين

و باید که غمیت را عاده کند تا سیزده نوبت بخواند و بخورات بدو بسوزاند در آتش و خواندن و  
بخورانش این است حلیت و کبریت و پوست انار ریش و شنبلیله و هر چه بدوی باشد و  
چون غمیت را تمام کند مثلث را در چهار پاره مطروح بچیده و ماخن آدمی و تخم اسفند و سیاه  
دانه از هر یک قدری در کهنه مطروح بچیده و در قبرستان کهنه دفن کند و اگر کسی در حق مؤمن  
و مؤمنه ای بناحق و نامشروع اینعل را بکند بجا بل برکت میکند و بطور قطع نکبت او را خواهد گرفت  
و بیایای سختی که چاره پذیر نباشد مبتلا خواهد شد

### برای دفع مرض مصروع

برای دفع جن و مرض مصروع از افادات مرحوم میر محمد باقر داماد اعلیٰ المدینه الشریف است که  
باید بر هر دو گوش مصروع بخواند و بر کتف و دست او بنویسد و در کاسه نویسد و آب باران شویید  
و مصروع بخورد شفا یابد و مجرب است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَرْفَأْسِ  
فَاعِيسِ مَرْفَأْسِ اِسْطِطَافِ اِسْطِطَافِ خَطُوفِ خَطُوفِ شَخْدَاسِ وَ  
فَرْدَاسِ اللَّهُ رَبُّ الْعِزَّةِ بِاطْهَسَلُو شَبُوحِ اَرْبَعِ شَبُوحِ اَوْ مَوْثِقَاتِ  
الْقَدِيمِ الْاَزَلِيَّ الْاَبَدِيِّ اِنَّ الدِّينَ فَكُنُو الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَلَمْ  
عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيفِ اَنْشُدْكُمْ بِاَمْعَشْرِ الْجَنِّ وَالْاَلْسِنِ  
بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْفَتَّارِ الْوَالِيَّ بِالْعَهْدِ الَّذِي اخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ

اشهد ان لا اله الا الله  
محمد عبده ورسوله





خاتم اینت عودندی کند رفید عک روی سندروس مشک زرد سعد مندی و  
 طلسم این است **سَهْمِ اَطْحَمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**  
**بِاطْلِقِنَا بِاَمْرِ سَطِیْنَا هَلْ جَبْتُوْثُ وَالْحَمْدُ لَكَ وَحْدَهُ وَالصَّلٰوةُ عَلٰی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیْبِیْنَ**  
**از اعمال محراب**

شمس المله والدین شیخ ابو العباس بونی زه چنین آورده که از اسرار پوشیده است که هر که را  
 از کشتن خود خوف باشد و در ورطه هلاکت افتد و برسد که خون او ریخته شود باید گو سفند  
 بی عیبی بگیرد که خالی از هر عیبی باشد مانند گو سفندی که برای قربانی گرفته میشود و آزاد رختی  
 که خالی باشد و کسی در آن نباشد برد و نیت چنین کند و بزبان بیاورد که خداوند این گو سفند  
 را فدای فلان پسر فلان یعنی بنام او و نام مادر او قربانی میکنم قبول فرماید پس گو سفند را از او  
 کند و بکشد و تمام خون آزاد در جامی دهن کند که راه عبور مردم نباشد و پس از آن گو سفند  
 را شصت قطعه کند و سر آنرا بیک قطعه دیگر آنرا بیک قطعه پوست آنرا بیک قطعه حساب کند و چنان  
 کند که شصت قسمت شود و هر قسمتی را بیک مسکین بدهد که از عیالات و نفقه خواران نباشد  
 از کشته شدن نجات یابد و این عملی است که بگورات تجربه شده و بسیاری بگرت آن نجات یافته

### فائده مهمه

اگر کسی را دشمنی باشد که قصد هلاکت و کشتن آنکس را داشته باشد در چنین حالی دفع آن دشمن  
 برای او واجب میشود بشرط اینکه برای دنیا دار کتاب عمل حرام نباشد که اگر برای اینگونه چیزها باشد  
 البته باید از خدا ترسد و این عمل را انجام ندهد زیرا که خدا فرموده کسی که نفس بیگانه را بناحق بکشد  
 جزای او آنست که در جهنم جاودید خواهد ماند طریقه عمل برای دفاع از کشته شدن اینست که در شب چهار  
 شب عجل کند و در رکعت نماز بجا آورد در رکعت اول بعد از حمد سی و نه مرتبه سوره القدر که گفت  
**فَعَلَ رَبِّكَ بِاَصْحَابِ الْعِیْلِ رَا اَآخِرُ سُوْرَةَ نَجُوْذِ وَدِرْ رُكْعَتِ دُوْمِ بَعْدَ اَزْ حَمْدِ سِی وَنَهْ مَرْتَبَهْ سُوْرَةَ**  
**تَدَبَّتْ بَدَا اِلٰی لَهَبْ رَا اَآخِرُ نَجُوْذِ وَ بَعْدَ اَزْ سَلَامِ جَمَلٍ وَ یَكْنُوْتُ سُوْرَةَ الْحَاقَّةِ رَا نَجُوْذِ**  
**بَا یَهْ خُدُوْهْ فَعَلُوْهْ اَمَّ الْجَحِّمِ صَلُوْهْ بَرَسْ دِرْ دَفْعَهْ اِیْ كِهْ سُوْرَهْ رَا نَجُوْذِ دَشْمَن رَا نَجَا طَرِیْقَهْ**



گذرانند و بعد از تمام شدن چهل و یکین سجده رود و این دعا را در سجده بخواند اللَّهُمَّ  
 شَتَّتْ شَمْلَهُ وَفَرَّقْ جَمْعَهُ وَأَذْرَعْ كَيْدَهُ فِي مَخْرَجِهِ وَدَمْرِهِ فَنُفِطِحَ  
 دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ البته مهم او کفایت بود  
 و از شد دشمن خلاصی یابد ز هزار برخلاف شروع کند که بهلاکت و عذاب دنیا و آخرت نیافتد

### کلامی که برای مومن اول فریاد خدا

بدانکه در میان حکما و فلاسفه و متالین و صاحبان شرایع و ادیان در بیان هیولای ابرو و پدید آمدن اول  
 اختلاف است بر اکلوس در یکی از تالیفات خود که موسوم است به اغنائی گفته است بدانکه  
 داخل آسمان مبدأ آنچیز نامیت که قبول فساد میکند در اشیاء که همه آنچیز با آن نتهی میشود در  
 وقت فساد بازگشت آن بهمان مبدأ است و آن مبدأ است که هیولای محل کل است و همان مبدأ  
 سر ابر است که ادراک نمیشود بحس و آن امری است و جدانی که مقید نیست و مصوریت بصورتی  
 و مشکل نیست بشکل و کیفیت نیست بکیفیتی از کیفیات و این سر ابر است و اصل عناصر و ادواتها  
 که تولید عناصر از آن میشود و تکون کائنات و صورت و اشکال و الوان و طعم و همه اینها از او است  
 و آن مانند مرکز است بر جمیع اشیاء و موضوع ذاتی است برای تمامی صور و ازان حاصل شده  
 هر چیز که بالفعل است و آن مبدأ حیات و مبدأ فعل طبیعت و مبدأ تکون و فساد و مبدأ افراج  
 است و از این مبدأ که اصل است میرسد حیات بعالم و آن سر الهی قدیم مخلوق است تا اینجا  
 کلام بر اکلوس است در کتاب اغنائی و شارح این کتاب گفته است میگویم من که قول به هیولا اول  
 امر قدیم است که ذکر کرده او را اصطاطا لیس قبل و قدام یونانیین نیز چنین نیست که او بتنها  
 قائل باشد و بدستی و تحقیق که آن قبول کننده فعل است و بعضی گفته اند که مراد از هیولا نفس  
 عالم است و این مذہب افلاطون است و در مذہب افلاطون چنین است که نفس محل و موضوع  
 نیست برای چیزی که مخصوص بخلاف صورت و اشکال است و اینها موضوع عباسند برای چیزی مخصوص  
 بخلاف صورت و اشکال و افلاطون در کتاب نفس عالم گفته که خدای تبارک و تعالی خلق فرموده  
 نفس عالم را و آنرا در وسط عالم قرار داده و بان حاصل میشود تدبیر و تصرف و قبضها ازین

گفته است که خدای تعالی در وسط عالم مرتبی ای قرار داده یعنی پرورش دهنده ای که تدبیر  
عالم با او است و اضافه و حیات و صورت و اشکال از آن میشود و همان قبضیمارس در مقاله  
در نوا میس گفته که نفس عالم جزئیت که باز تدبیر و حفظ صورت و اشکال از آن است و همچنین حیات  
و ارسطو در مقاله ثانی از کتاب الحیوان گفته که در زمین رطوبتی است و در آب روحی  
است و در روح نفسی است پس در صورتیکه چنین باشد خواهد بود جمیع اشیا مملو از نفس  
و این قول ارسطو مشرف بر اینست که قائل است نفس عالم با اینکه در زیر مقصد تقصیب  
دارد و در ذلالت بر قول افلاطون و هرسس در کتاب عقل گفته که در عالم روحی است  
سرایت کننده در جمیع اجزاء عالم که حیات عالم و حفظ عالم با او است و این کلی است  
که آنرا اسما و السموات مینامند و ارسطو در کتاب العالم خود گفته و بیان نموده که اطلاق  
میشود روح بر جوهری که حافظ باشد هر نوع را از نبات یا حیوان و هرسس در کتاب  
خود که مسمی است بلوح زمردی ایراد نموده که هر چیز سفلی مثل علوی است و هر چیز علوی مثل  
سفلی است یعنی اینکه روح کلیه ساریت در عالی و سافل و از جمله ایقول مفهوم میشود که مراد از  
از نثر اگر همان نفس عالم است چنانچه مخفی نیست و معتمد مسلمین بر این است که اول چیزی  
که خدای تعالی بدون ماده و مدت آفریده نور مقدس خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده  
که باعتباراتی نامهای متعدده ای برای آن ذکر شده بزبان مجرب صادق چنانچه در بعضی از آنها است که  
اول چیزی از ملکات علوی و سفلیه که خدای متعال آفریده عقل کلی است که سایر عقول جزئیه تبعات  
درجات از آن آفریده شد و کذا کلیه مسوی آن از علویات و سفلیات از جواهر و اعراض و اجسام و اجساد  
از ذره تا ذره و در بعضی از اخبار تعبیر کجوبه و در بعضی تعبیر بزره و در بعضی تعبیر باب و در بعضی تعبیر هوا و  
در بعضی تعبیر روح و در بعضی تعبیر بلوح و در بعضی تعبیر قلم و در بعضی تعبیر کلمه شده و از همه اینها مراد  
همان نور مقدس محمد صلی الله علیه و آله است که باعتبارات نامهای عدیده نامیده شد شاعران  
گفته است عباراتی شایسته و حسن و واحد و تلف صفتها بفرسی چنین گفته شده که در بعضی  
پرنیان خوانی و حیر و پرند چون است یعنی در استی اکنون بدان که صنع اول از مصنوعا

که صانع علی الاطلاق بحکم قدرت و حکمت و علم آفریده و از عدم بوجود آورده باید وجود کامل  
احکمی باشد که تمام معنی شایستگی از او مشتق باشد که از هر جهتی بتواند دلیل الوهیت خدای یگانه  
یکتا باشد و در لباس مکانی دارای چنین مقامی باشد در جامعیت که آئینه صفات جامع کمال  
و جمال و جلال واجب الوجود استجمع جمع صفات کمالات باشد و از آن بتوان تعبیر نظیرت و اسم  
القدوس که اسم جامع عالم هستی باشد و چنین ضعیف ماده است و نه قوه که طبیعیین و مادیین بر  
آن رفته اند و آنچه که پیور و نصاری و مجوس و مثل مشوعه جهان پذیرفته اند بلکه چنین ضعیف باید  
در کمال ضیاء و اضاءه و نورانیت و اناره باشد بخو که در تمام عوالم امکانیه چیزی نورانی تر از آن  
نصورت نشود و آن چنان شئی نورانی باشد با شعاعهای بی پایی که جز خدا ایشالی شعاعهای از او  
احدی نتواند احصا کند و بشمارد و عوالم امکانیه از شعاعهای او بوجود آمده باشد و بوجود بیاید که از آنها  
بجمیع ماسوی البد تعبیر شود و هر شعاعی از شعاعهای آن ماده ای باشد برای امت شدن نوع  
موجودی از موجودات امکانیه بخو که بعضی از آنها تسکین ارواح دهد و بعضی اجساد و بعضی اجسام  
و بعضی نفوس و بعضی اندک و بعضی آفتاب دماه و ستارگان و بعضی عناصر و بعضی معادن  
و بعضی نباتات و بعضی حیوانات و بعضی ملائکه و بعضی جن و بعضی انس و بعضی انبیاء و بعضی اولیاء  
و اوصیاء و برخی علل دپاره معلولات و نظری اسباب و پاره ای سببیت و بعضی قوابل و  
بعضی مقبولات و نظری جواهر دپاره ای اعراض و و و و و و و از اطوار و اجزای عوالم امکانیه از  
ذوات و صفات اجمالاطوری باشد که در عوالم هستی مصداقی جز این نور شمعانی نداشته باشد  
و مشابه ای باشد که از اشعه و اشرفیات او پر شود عوالم امکانیه و فضای آن و تمام مکانات ناظر بر  
او باشند و از او استمداد طلبند و بر هر چه را که بان محتاجند از او بخواهند از وجود و قوام و شعون و افعال  
و او بهم با آنها فاضله کند هر یک از آنها آنچه را که بان استحقاق دارند بحسب قابلیات هر یک از خوبی و بی  
باذن و اراده خدای عزوجل و آن نور شمعانی سبب تنقل و واسطه فیض در میان واجب دکن  
باشد بحسب استعدادات و قابلیات آنها

تزیین پذیرد شد برای نمونه مثالی میارم که چه باید بگویم خاک برفق من و تسلی من نماند بطور  
ای

برای بی بودن، بمعنی بست آید و کاین من آید فی السموات و الارض کفرین علیها  
 وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ خدای تعالی میفرماید ب از نشانه‌ای که در آسمانها و زمین است که بر آن گذرد  
 و ایشان یعنی گذرندگان بر آن از آن اعراض کنند گانند

### مثال

بدانکه مخلوقات صاحبان ارواح در یائی مثلاً در کره زمین بر آب زیاد ترند از صاحبان ارواح خاکی  
 و زندگانی آنها در آب و حیات آنها با آب است و احصاء آنها از عهده بشر عادی خارج است و برای  
 هر کدام از آنها شکل مخصوص و صورتی با مخصوص و دارای صفات و حالات و علامات و خواصی هستند که از  
 حیثه ادراک عقول بشری عادی بیرون است و بر حسب ظاهر کون همه آنها در آب و حیات و بقا و آنها  
 آب است و بصورت مختلفه و طبایع مشتتة از افاضات این بتقدیر و فرمان الهی بوجود آمده و در همان آب زین  
 یکسند و هر یک از آنها اگر از آب دور شدند و از افاضات آب دور ماندند از شرف وجود محروم و فانی میشوند  
 در صورتیکه این آب ظاهری در نظر ما در بد و امر جزیی از این مخلوقات در آن ظاهر نیست و اثری از آنها  
 بچشم سردر آن دیده نمیشود اگر گفته شود که همه اینها از آب افزیده شدند هر که اندک ادراک و تفری داشته  
 باشد انکار نخواهد کرد در صورتیکه همین آب یکی از افراده انوعی است که بفرمان و اذن خدا از شعاعی از اشعه‌ای نور  
 شعاعی که منبع اول است بوجود آمده ایجاد خدای تعالی و همچنین قیاس کن نسبت کلیه موجودات هر کدام  
 بر حسب استعداد و قابلیت که دارند بسیار

### تحقیق نفسانی

بدانکه این نور شعاعی بقاعده امکان اشرف چون سبب متصل و واسطه فیض بین واجب  
 و ممکن است نسبت بسلاسل عوالم امکانیه باید عالم علی الاطلاق و قادر علی الاطلاق باشد نحو کبریا  
 حالات همه ممکنات علویه و غلیبه را و احوالات هیچیک از آنها از ذره تا ذره بر او مخفی و پوشیده نیانند  
 و باید توانائی باشد که هیچیک از ممکنات نتوانند جلوتوانائی او را بگیرد و باید بشنونده‌ای باشد که  
 جمیع خوانندگان هر کدام از ایشان بزبان استعداد و قابلیت او را بخوانند صدای آنها را بشنود  
 و هیچیک از صدای آنان بر او مخفی و اشتباه نشود و باید شاهد و نگه‌گرنائی باشد که هر گاه بخوابد

۳۵۳

در پیش او بچیک از امور پنهان و آشکار کلیه ممکنات پوشیده نباشد و باید مالکی باشد که  
 بچیک از ممکنات از حیث سلطنت و استیلا را و خارج نباشد و باید حاکی باشد که حکم او تمام  
 ممکنات نافذ باشد و باید امین و استواری باشد که هر چه با او سپرده شد تغییر ندهد و باید در استواری  
 باشد تا هر وجهی که از خدا بر او میرسد تبدیل بغير آن نکند و برخلاف آن بمیل خود چیز را بگوید و تا  
 ولی مطلق باشد که اولویت بر نفوس تمام ممکنات داشته باشد در جمیع امور دشواری آنها و باید  
 ابام و پیوستگی باشد که هیچ چیز از ممکنات بر او مقدم نشود در ورود و در صدور و باید حافظ  
 و نگهبان مطلق باشد که هیچگونه عقلت و فراموشی و سهو و اشتباهی بر او رخ ندهد و باید معصوم  
 مطلق باشد که هیچگونه از ادناس رزیه ظاهره و باطنیه را من او را آلوده نکند و هیچ گناهی و ترک اولی  
 از او سرزنزند و باید ازلی باشد که هر وقت بخواهد بر حسب اقتضای هر صورتی ظاهر شود بتواند باید مبینی  
 باشد که هر وقت بخواهد ظاهر شود و هر وقت بخواهد پنهان شود بتواند

### خلاصه کلام

باید همه اوصاف نورانیه و کمالات ربانیه را از هر جهت و همه جهت با عطا و اذن خداوند تعالی  
 و ارا باشد تا صحیح باشد در حق او بایا الله و وجه الله و بد الله و عین الله و اذن الله و لسان الله و جبهه  
 و پیران قیوم و صراط مستقیم و مثل اعلاى الهیه و خلیفه الله و اسرار حسنی و اسم اعظم و امثال اینها گفته  
 شود و این نور معشائی را با این اوصاف و کمالات صورت و مخویه و ظاهره و باطنیه با اول ممکنات و  
 ممکن میسرینم که در کلیه تشوئی که ذکر شد از خود و بذات خود استقلال ندارد و غنی بالذات نیست و  
 بدون اذن و اراده و نسبت خدا هیچ شائی از تشوئن و هیچ امری از امور را انجام نمیدهد و نسبت  
 الهیه مانند صورتیت قائم در آینه با شراق شاحصی که در مقابل آنست چنانچه گفته شد و هیچ وقت نیاز  
 از مدد ایجاد نیست و همه این کمالاتی که از او صادر میشود از خداست نه شریک خداست در ایجاد و  
 نه تشوئن خدائی با او و گذار شده که با استقلال خود بدون حول و قوه و مدد خدا کاری را انجام  
 دهد مثل او نسبت بجد امثل اعضاء و جوارح تحت نسبت بتو از دست و زبان و گوش و چشم و غیر اینها  
 که بدون اراده تو نمیتوانند کاری را انجام دهند هر وقت تو اراده کنی چشمت ببیند و گوشت میشود و

زبان نطق میکند و مکمل ایسج وقت اعضا و جوارح نواز توطنیا زمنتند

## حاصل نکتہ

پس از اینکه ما هستیم خداوند حکیم علمیم چو وقت کار لغو و غیب نمیکند و خلق را برای معرفت و شناختن خود آفریده و شناختن ذات او برای بندگان بواسطه محیطیت خود و محاطیت آنها محال است و او را بهیچ وجه نمیتوان ساخت مگر از راه آثار پس میگوییم اثر هر چند قویتر و کامل تر و پاکیزه تر باشد بهتر دلیل است برای شناختن خدا و خدای تعالی ایسج وقت مرجوح را بر راجح ترجیح نمیدهند نتیجتاً این میشود که خدا ممکنات را خلق نفرموده و بنیفرماید مگر بواسطه صنع کامل نورانی شمعشانی که شعاعهای او پر کرده است فضای عالم امکان را که بهر شعاعی از آن موجودی را ایجاد فرموده از ارواح و حسام و حجاب و هر چه ای از آن هستی ابراستی داده و منقسم فرموده است آنها را بقول و نفوس و ارواح و مثل و افلاک و عناصر و موالیید با منغنی که هر چه مخلوق نورانی است از شعاعهای این نور شمعشانی خلق فرموده و هر چه تاریک و ظلمانی است از سایه های آن شعاعها و جهت مخالف آنها آفریده و همه را مجموعاً عالم امکان نامیده و مکلف گردانیده تمام این شعاعها را کونیا یا کونیا و شریعتاً شناختن خود وجود شمعشانی نورانی و اینکه با و رجوع کنند در جمیع احتیاجات خود از امور کونیئیه و تشریحیه زیرا که او است وجه البصائر و آیت الله با بهره واد است دلیل خدا و راه خدا و جهت خدا و نور خدا و بران خدا و ائینه صفات کامل و جمال و جلال خدا و ظرف دانائی خدا و معدن حکمت و وحی خدا و محل مشیت خدا و معرفت آن چو که هر که او را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که معصیت او کند خدا را معصیت کرده و هر که او را بشناسد خدا را شناخته و هر که او را دوست دارد خدا را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد خدا را دشمن داشته و هر که بجل دلالت او چنگ زند بجز آنکه حسنه و هر که او را بشناسد خدا را شناخته و هر که عارف بحق او نباشد عارف بحق خدا نباشد زیرا که همه آنها فروع آن نور شمعشانی هستند و برای همین است که خدا شناسائی آنرا بر همه ممکنات کونیا و غیراً تکلیف قرار داده افتتاح ایجاد با و شده و اختتام آن هم با و است پس هر یک از موجودات بحسب فطرت اصلیه خدا را شناخته و بعطرت ثانیه بعضی از آنها راه خلاف پیش گرفته و او را مخالفت کرده و هر یک راهی را برای خود اختیار نمودند و روشی پیش گرفته و اصل خود را گم کرده و آن نور شمعشانی را که ائینه خدا ناما و اصل و



در ایشان است نشناختن و در بیان جهات و نادانی سرگردان و راه خلاف پیوده و برح  
اختلاف برافراشتند و از حقیقت و حق شناسی دور و برکنار ماندند و این کشتی نجات تمسک نشود و لا اله الا الله

### نتیجه سخن

تا کسی این نور شمعانی را نشناسد بطور قطع و یقین نمیتواند سبوی خدا را بی پیدا کند مای بیتم که  
هر فردی از فرق مختلفه مدعی است حق بودن راهی را که پیش گرفته و جز راهی که میرود راه دیگری را  
حق نمیداند و اگر بدلائل و براین و معتقدات سایر فرق بی برود و انصاف را قائل و پیرو خود قرار میداد  
جای تردیدی برای او باقی نمیماند و یقین میکرد که حق و حقیقت در طریق فرقه ناجیه اش می باشد  
است و بس زیرا که ضرورت مذمب ایشان بر این قائمست که اول آفریده خدا نور خاتم الانبیا محمد صلی  
صلی الله علیه و آله است و نور او میسرود و از دکانه او و فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین از همان نور شمعانی است  
و این چاره نفهم کیونزد و از حیث ذات و صفات و افعال و آثار در جمیع مکانات کسی بیا بر تبه و  
مقام ایشان رسیده و بخواند رسید چنانچه کتب عامه و خاصه مشروران و اجماع ضروری مذمب این  
فرقه اش می باشد نیز بر این قائمست که موجودیکه متصف باوصافیکه برای صنع اول گفته شد باشد  
غیر از این چاره نفوس زکیه زیرا که طاهره مطهره احدی نیست و ایشانند آیات عظمی و در ساطع کبری  
در میان خدا و مخلوقات او و ما سوای ایشان از مکانات همه اشعه انوار ایشانند و ایشانند مشرف  
و مرتبی و مدبر عالم وجود با هر و اذن و اراده و مشیت پروردگار جهانیان و ایشانند شهدا بر عقل خدا  
و متصفین بصفات و مقامات و آداب او و آثار و نامهای از جانب خدا در میان بندگان او و تقاب  
دنیا با ایشان و بر جا بودن زمین و بر پا بودن آسمانها برکت و وجود ایشان است و بمن استی ایشان  
است که روزی خواران روزی میخورند و بران ایمانی افعال و اقوال و آثار ایشان است  
از تواترات و مستفیضات و صحاح و مجتبه که از جمله آنهاست خطبه غدیره امیرالمؤمنین علیه السلام  
که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب مصباح الزائر روایت فرموده و از جمله فقرات آن آنچه را که محل شایسته  
است در اینجا ذکر نمایم آنحضرت علیه السلام در آن خطبه فرموده

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اسْتَخْلَصَهُ فِي الْقَدِيمِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَّمِ



عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ انْفَرَدَ عَنِ التَّشَاكُلِ وَالتَّمَثُّلِ مِنْ ابْنَاءِ الْجِنِّسِ وَ  
 أَنْجَبَهُ أَمْرًا وَنَاهَبَا عَنْهُ أَفَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِيهِ فِي الْأَدَاوِ مَفَا<sup>مَهُ</sup>  
 إِذِ كَانَ لَا نَذْرَ كَهُ الْأَبْصَارُ وَلَا تَحْوِيَهُ خَوَاطِرُ الْأَفْكَارِ وَلَا تَمَثَّلُهُ  
 عَوَامِصُ الظُّنُونِ فِي الْأَسْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ تَأَنَّا كَمَا بَشَّرْنَا  
 وَإِنَّ اللَّهَ اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ مِنْ بَرْتَنِيهِ خَاصَّةً عَلَّاهُ هُوَ  
 بِعِلْبَتِهِ وَسَمَايِهِمْ إِلَى رُبَّتِيهِ وَجَعَلَهُ الدَّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ  
 وَالْأَدِلَّةَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَزَمَنِ زَمَنِ انْتَشَاهُمْ فِي  
 الْقَدِيمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوءٍ وَمَبْرُوءٍ وَأَنْوَارًا أَنْظَفَهَا بِخُجْبَتِهِ وَاللَّهُمَا  
 بِشِكْرِهِ وَجَعَلَهَا الْجَمِّحَ عَلَى كُلِّ مَعْرِفٍ لَهُ بِسُلْطَانِ السُّبُوتِيهِ وَ  
 مَلَكَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَأَسْلُطَقَ بِهَا الْخَرَاسَانَ بِأَنْوَاعِ اللُّغَابِ بِخُجْعَا  
 لَهُ بِأَنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضَيْنِ وَالسَّمَوَاتِ اشْهَدَهُمْ خَلْقَ خَلْفِهِ وَوَلَّاهُمْ  
 مَا سَاءَ مِنْ أَمْرِهِ وَجَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَسْبِيهِ وَالسَّنَّ إِذْ أَدِنَهُ عَبِيدًا  
 لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ تَأَخَّرَ خُطْبَهُ

یعنی گواهی میدهم از روی علم که محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ) بنده او و فرستاده او است که او را اختیار کرده  
 است بر سایر امتها برای آنکه برتری او را بعلی که از جانب خود باو داده و در میان ابناء جنس او او را بی مثل  
 و مانند قرار داده و برگزیده او را در حالیکه زمان دهنده و بازدارنده باشد از جانب خود و پیاداشته است

او را در همه جهان خود را دارا و امر و نواهی در جایگاه خود یعنی او را در امر و نهی و تصرف قائم مقام  
 خود قرار داده زیرا که ذات پاک او پشیمان دیده نمیشود و خاطرات فکری او را در بر نمیگیرد و مشکلات  
 گمانها در اسرار مثلی برای او نمیتواند زنده بماند کذبیت خدائی بجز او پادشاهی است بسیار قاهره تسلط  
 و عظمت - تا آنجا که بفرماید - و از روی تحقیق و راستی مخصوص گردانید خدا برای خود بعد از نبی خود  
 از میان خلق خود خواستی را فیرتزی داد ایشان را به برتری دادن خود و بالا بردن ایشان را بر همه خود و هزار  
 داد آنها را خواننده بسوی خود راستی و راهنمایان بسبب ارشاد کردن ایشان بسوی خدا برای هر وقت  
 و هر زمانی بوجود آورد ایشان را پیش از هر مخلوق و آفریده شده ای که از عدم بوجود آورده در هر حال  
 نورانی بودند و آنها را بجهت دستایش خود گویا کرد و بشکر و سپاسگذاری خود الهام نمود و آنها را تحت  
 و آرزو داد بر هر عتراف کننده پادشاهی و استیلا پروردگاری خود و مالک عبودیت و بندگی خود  
 گردانیده و بسبب آنها سخن در آورد گنگ زبانها را با انواع زبانها و لغتها برای اقرار کردن و عتراف  
 نمودن پروردگاری خدا باینکه او است آفریننده آسمانها و زمین و ایشان را شاهد و گواه گرفت  
 بر آفریدن خلق خود و آنها را والی گردانید بر آنچه که میخواست از فرمان خود و آنها را ترجمه کننده  
 خواسته های خود و آرزو داد و زبانهای اراده خود گردانید در حالتیکه بندگان کافی هستند که سبقت نمیکند  
 بر او در گفتار و ایشانند که بفراوان او کار میکنند - تا آخر خطبه

## پایان سخن در این مقام

شیعه و ازده امامی را عقیده اینست که ممکن هر اندازه در عالم ممکن بودن دارای مرتبه و مقام گردد  
 هر چند اشرف ممکنات باشد در لباس امکانی کسی پایه مرتبه و مقام او نرسد مانند وجود مقدس  
 خاتم الانبیاء و اوصیاء طیبین و طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین ذاتا محتاج است و یعنی بالذات  
 نیست چنانچه ذات واجب هم فقیر بالذات نیست و از محال است که ممکن واجب الوجود بالذات  
 شود و واجب ممکن بالذات گردد و واجب بالذات فقط و فقط بچنان ذات خودیت در حضرت  
 اقدس واجب الوجود جلالت عظمت است و بس و اما ممکن هر چند اشرف و اعلیٰ باشد غنی  
 او بالغیر است پس مخلوق ممکنی که مستقل در ذات خود باشد محال است که وجود پیدا کند هر چند

آئینه تمام‌نمای صفات جمال و جلال خدای عز و جل باشد پس اگر شنیده برخافات فرموده  
 اهل غلو را که در حق محمد و آل محمد که بجزائی آنها قائلند یا جماعتی که میگویند خدا کلیه امور خدائی خود  
 را تفویض و واگذار بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین کرده در عالم ملک ملکوت که باستقلال خود  
 مقصر در کون باشند که بهر نحو بخواهند بدون اذن و اراده خدا در آن تصرف کنند و اذن و  
 اراده خدا در آن بدخلیت ندهند شرک و کفر است و معتقدین بآن شرک و کافرانند و خدای  
 متعال باینگونه اعتقادات راضی نیست و محمد و آل محمد هم از آنها بیزارند چنانچه خودشان بر بیانات  
 محققه اللفظ و متحد المعنی در روایات مکرر در مکرر فرموده اند که از جمله آنهاست حدیث شریف  
 اجعلوا نامی بوبین و قولوا فینا ما شئتم و امثال آن که سبب حد استفاضه بلکه تواتر معنوی  
 رسیده و اظهار عبودیت و بندگی کردن ایشان در ادعیه و اخبار بسیار و احادیث پیشاکان از  
 علی المنار و الشمس فی رایعه النهار از خیر احصایرون است شعاعی که از آفتاب صادر شود هرگز آفتاب  
 نیست و آفتاب هم هرگز شعاع نخواهد شد پس قول مفوضه و اهل غلو عقلاً و نقلاً باطل و غلط فاش  
 و از میزان عدالت خارج و افراط صرف است

و در مقابل آنت قول اهل تعریف از امامیه که بحد ظاهر بعضی از اخبار اکتفا کرده و بگویند فقط  
 امر دین و احکام شرعی و گذار بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم شده چنانچه مؤلف ناخیر در کتاب رواج  
 السننات در شرح دعای سمات که از مؤلفات حقیر است باین موضوع اشاره کرده ام و جای بسی تعجب است  
 که احادیث و اخبار زیادی که بزرگان از علمای شیعه از معتقدین و شاخزین در مؤلفات و مصنفات  
 خود نقل فرموده اند راجع تفویض امور کونیه بآل محمد باذن خدا نه بوجه استقلال در طاق لسان گذارد  
 بلکه محل کجبل و وضع میکنند باینکه دلیل بر عدم اقتناع تفویض امور عالم امکان بایشان باذن و اراده  
 و مشیت خدا امر است که قابل خدشه و انکار نیست و کتب اخبار عامه و خاصه از آنها مشحون است باین  
 وصف اخبار و احادیث و آمده در موردینیه را که آنها نقل کرده اند قبول میکنند و آنچه راجع بامور کونیه  
 است رد میکنند تاویل بنمایند و این نیت خیر حکم است بدان الله و ایا هم الی الصراط المستقیم

لِلْمَوْلَى الْحَقِيقِ

# در بیان انجاء مؤلف نشتر مسابذ بن عبد اللطیف الطهارع

ای شهنشاهان اقلیم جلال	ایچا نذاران ملک بیزوال
ای ایریونان دست خدا	ای ولایت روح بخش ماسوا
ای ولی مطلق ای باب نجات	زنده از فیض وجودت بکنات
عروة الوثقی ای ایمان یا علی	دستگیری پشیمان یا علی
ای که بی همت عمل بجایست	ای که نامت حاصل اهل دست

دستگیری کن من شرمنده را

این سیر روی بیچ ارزنده را

سبط اکبر ای زکی مجتبی	حجت دوم امام اقیبا
بعضه پاک شد دنیا و دین	روشن از نامت دل اهل یقین
زنده از فیض دمت ارض و سما	خلق را برحق تو هستی ره نسما
قوة العین رسول گردگار	از تو ظاهرا قدرت پروردگار

بر من بچساره احسانی نما

رحم بر حال پرشانی نما

ای حسین ای زینت عرش برین	ای حسین ای تررت العالمین
زینت ارض و سما بدر و جی	خاس آل عباس شمس صحنی
ای شهید خجرو سیر و سنان	ای قلیل کوفیان و ثامیان
کشته لب تشنه در دشت بلا	عزوه خون افتاده اندر کربلا
یکه تاز عرصه میدان عشق	عاشقانت عبود تو سلطان عشق
حمد رب العالمین و مظهرش	روح بخش هر دو کون و محورش
زینت آغوش زاسر ای بتول	مهره العقب علی و هم رسول

ماسوا فسر بان خاک پاک تو      سجد گاه عارفان شد خاک تو  
عاصیان را کشتی رحمت توئی      در قیامت شافع امت توئی  
گوشه چشمی بر من بچاره کن      درد مائی را که دارم چاره کن

ای علی ای آدم آل رسول

نوح ثانی نوگل باغ بهول

سید سجاد زین عابدین      علت ایجاد و فخر ساجدین  
چاره من خورشید افلاک جلال      منظر اوصاف حتی لایزال  
از کرم حسنی باین غمیده کن      سر بر فیضی ما بر دیده کن  
تا مگر بینا شود چشم دلم      حل شود در هر دو عالم مشکلم

ای امام یحیی ستر خدا

با قر علم رسول کبریا

ای شده جمع از تو اصل و فرع دین      باقی از تو شرع ختم المرسلین  
ای که بایادت رسول ذوالکرم      کرده جاری از دو چشمان اسگد غم  
داده جا بر را با بر حق پیام      که رساند بر تو از جدت سلام  
خواهم از راه کرم یارم شوی      درد و عالم یار و غمخوارم سوی  
ریزه خوار خان احسانم کنی      روشن از انوار ایمانم کنی

جعفر ای سر حلقه اهل یقین

ای ششم حجت امام مهتدین

وی ز تو شرع پیبر استوار      ذات پاکت اهل ایمان را مدار  
صادق ای مهر سیر شرع دین      نور چشمان شفیع مذنبین  
مستفیض از فیض عاتق خاص و عام      از تو بر خاصان شده مذمب تمام  
در قیامت از تو بخوام نجات      بخشیم از آتش دوزخ برات

۳۶۱

عبد صالح ای تو کشف علوم  
کاظم برحق امام هفتمین  
باب حاجات ایشه ملک بخت  
وارث اسرار عکس توئی  
در قیامت از غم آزادم کنی

موسیا ای بحسب مواج علوم  
عالم مطلق سراج اهل دین  
ای گل گلزار آل مصطفی  
حامل آثار ما او خجی توئی  
از تو میخواهم که امدادم کنی

ای مهین مهر سپهر ارتضا  
الرضا المرضی علی المرتضی

قبله مفتخ شهبید ارض طوس  
برتر از افلاک قدر خاک تو  
ایضای مرشد تو جان ما  
بر درجودت پناه آورده ام

ای معیث شیعه و شمس شمس  
مهبط اطلاق قبر پاک تو  
ای فرات رود صبر رضوان ما  
منفعل بارگناه آورده ام

ای تقی امجدن جو دو کرم  
ای زینم حجت ولی محترم

خسرو ادست من و دامان تو  
ای جلال قبله اهل شهود  
روسیاه و از وطن آواره ام  
خود تو دانی از گدایان تو ام

ای همه جانها فدای جان تو  
ای جواد ای نشأ احسان وجود  
رس بفرایدم که من بیچاره ام  
هر چه ام از دوستداران تو ام

ای نفی مادی ای نور خدا  
ای علی ای آیت صدق و صفا

ای ز تو ساری است در تن حاجات

روح ایمان فیض بخش مکنات

قدرت بی حد و حساب

رسمهائی کن من بیچاره را  
این غریب از وطن آواره را

ای دایم نور زنده افکار عدل

عسکری ای وجه پاک ذی الجلال  
والد الحجج شه ملک وجود  
ای حسن اسم و حسن خلق و خصال  
ای یکانه نظیر فیض و دود  
با ولایت اولیا پیوده ره  
دشگیری کن من شه منزه را  
وارمان از معصیت این بنده را

ای امام فطرت سر خدا

مجیبی دین ماحی شرک و ریا

تا بکی اندر فراقت سوختن  
فطر در راه وصلت تا بکی  
آتش عشقت بدل افروختن  
عسمن در انتظارت کشته طی  
آتش سودای عشقت در راست  
دیده از بهر لقای برد راست  
ده نوا این بینوای زار را  
این سیه روی منبه کردار را

تمام شد کتاب مستطاب گنج را نجان

بیاری خدای متعال در شب پنبه

سوم شهر ربیع الثانی سال یک هزار و سیصد و

هشتاد و نه هجری قمری و تسوید این ورا بخط

مؤلف منفاق اختتام پذیرفت

والله الطهادی الی سوا

السبیل ۱۳۸۹



فهرست مندرجات کتاب گنج زایگان نقل مؤلف

صفحه	دریاچه کتاب	صفحه	از افادات مرحوم حاج شیخ حسنعلی
۲	ختم آیه نور و سوره الم نشرح	۲۲	فائده جلیله از سید علی احمدانی
۳	قاعده در شناختن طالع بروج	۲۳	از غرائب اوضاع نجومی و کیفیت
۵	ماه بچند طریق		دانستن تناسب بین شخصین
۶	در معرفت مواضع آفتاب	۲۴	قاعده جزیه
۷	در دانستن طلوع و غروب ماه	۲۷	کور حروف تهجی
۸	دانستن بروج آفتاب و طالع	۲۸	دو فائده از خزان زراعی علیه الرحمه
۹	قاعده ای از شرح بهایی برای	۳۹	شرح دعای ططام
۱۰	ماندن در شهری یا قریه ای	۳۰	ختم دعای ططام و خود دعا
۱۱	در شناختن ساعات خورشید	۳۲	علم منازل قمر
۱۲	و مدت طلوع هر یک از بروج	۳۳	طباع حروف
۱۳	در نظرات کواکب بیان بروج	۳۵	حروف منوبه باعضای انسان
۱۴	منقلب و درجه تسمیه در اهل لیلیب	۳۶	شباهت انسان بعالم علوی و سفلی
۱۵	در بیان یقین نصف شب	۳۸	قاعده در حاجت خواستن از سلطان امیر
۱۶	یقین اوقات شب در هر رجبی	۳۹	اشعار مؤلف
۱۷	در تعیین کف الخصب و تعرف آن	۴۰	شعر لغوی و جواب آن
۱۸	در تعیین غره رمضان دعوت و عید	۴۱	معرفة احکام فصول و وزیدن باد و باران
۱۹	قوانین از کتاب اقبال ابن طارون	۴۲	اشخاره جلاله مفصله از سید ابن طاووس
۲۰	ختم آیه نور طریقه صاحب نفا السعاده	۴۷	موعظه علی علیه السلام و اشعار مؤلف
۲۱	ختم آیه نور طریقه آقا محمد سید ابادی	۴۸	در استخراج کسور ربعات
۲۲	ختم آیه نور طریقه شیخ بهائی ره	۴۹	بعضی از قواعد پر کردن مثلث





## فهرست مندرجات کتاب

اعضام مناجات سیفی	صفحه ۱۵	ازافادات مرحوم حاج شیخ	صفحه ۵۰
اعضام سید علی بودایی	ص ۱۷	حسلی اصفهانی رحمه الله	
دعای سیفی	ص ۹۱	سنگ یا علی توابع جبرم	ص ۵۱
اختصانات دعای سیفی	ص ۱۰۶	پند و اندرز و اشعار مولف	ص ۵۲
اشعار مولف	ص ۱۱۰	ختم بسم الله برای شفای بیمار	ص ۵۳
حکم شکرکات حروف در جعفر	ص ۱۱۱	سرمد اسرار	ص ۵۳
جعفر جامع بقاعده الصلوات	ص ۱۱۱	نسخه تقویت دماغ و سرجه چشم	ص ۵۴
مقدمات جعفر جامع	ص ۱۱۲	موفق طالع و فائده مهمه بسم الله	ص ۵۵
طریقه گرفتن مستحضره	ص ۱۱۹	اشعار مولف قاعده رطبه	ص ۵۷
قاعده کلمه در انتقال کلی	ص ۱۲۰	رفع فراموشی و زیاد شدن قلم	ص ۵۹
انقال عمفری و احکام آن	ص ۱۲۱	دعای قاموس بعضی خاص آن	ص ۶۰
اقسام اربعه انقال عمفری	ص ۱۲۲	اشعار مولف	ص ۶۱
مشالهای انقال عمفری	ص ۱۲۳	اشعار و مکاشفه مولف <sup>بشده</sup>	ص ۶۲
قاعده مهمه در انقال عمفری	ص ۱۲۶	حروف قلقیطیر و شرح آن	ص ۶۴
و مقبره ای در بیان انقال <sup>برای</sup>		شرح و آداب قرائت دعای	ص ۶۴
اقسام انقال مرتبه ای <sup>آن</sup>	ص ۱۲۷	سیفی بطریق مراد او شیخ <sup>بها</sup>	
احکام این انقال و مشالهای	ص ۱۲۹	خواص دعای سیفی	ص ۷۱
کیفیت مستحضره گرفتن از انقال کلی	ص ۱۳۴	خاتم دعای سیفی بدو طریق	ص ۷۹
فوائد گرفتن الصلوات	ص ۱۳۷	محل اشارات دعای سیفی	ص ۸۱
قاعده گرفتن مستحضره	ص ۱۴۰	اعضام دعای سیفی	ص ۸۶
درجا اینکه مستحضره ثلاثی ندارد	ص ۱۴۱	اعضام دیگر	ص ۸۶

## فهرست مکتوبات

صفحه ۱۴۲	در جائیکه مستحله ثلث دارد	صفحه ۱۹۲	طریق راه یافتن بعلم از امام وقت
	و مثالهای آن	صفحه ۱۹۳	اشعار مؤلف در ترجمه آن
صفحه ۱۴۶	اشعار مؤلف	صفحه ۱۹۴	خواص غنیمت رؤس اربعه
صفحه ۱۴۷	سخنان علی علیه السلام در طبت	صفحه ۱۹۹	غنیمت رؤس اربعه
صفحه ۱۵۰	قصیده مولودیه علی علیه السلام از مؤلف	صفحه ۲۱۰	اشعار مؤلف
صفحه ۱۵۱	دیدن طالع در ماهها و بروج	صفحه ۲۱۲	لوح اسامی ملائکه بروج و کواکب و نجوم آنها
صفحه ۱۶۰	سخنان علی علیه السلام در پیرامون قلم و کتاب	صفحه ۲۱۳	عمل محبت
صفحه ۱۶۱	اشعار مؤلف حروف بخت میخی	صفحه ۲۱۴	ساختن انواع رنگها
صفحه ۱۶۴	سخنان علی علیه السلام در پیرامون فلسفه	صفحه ۲۱۵	ساختن مرکب از باقوت مستحی
صفحه ۱۶۵	اشعار مؤلف در ترجمه آن	صفحه ۲۱۶	تخریب و تفریق
صفحه ۱۶۸	حروف بخت عبری و بعضی لغات آن	صفحه ۲۱۷	غنیمت دفع نخوت عمل طلسمات
صفحه ۱۶۹	بعضی اصطلاحات عبری	صفحه ۲۱۸	محبیب محبت و غنیمت آن
صفحه ۱۷۰	قاعده ای در جفر خافیه	صفحه ۲۲۲	بعضی از سخوات مهمه
صفحه ۱۷۴	اشعار مؤلف در عظمت و بعضی از صفات	صفحه ۲۲۴	دعای قریش با ترجمه عربی آن
	فوائد زمین	صفحه ۲۲۱	اشعار مؤلف در اصول دین
صفحه ۱۷۶	اشعار مؤلف در اینکه گول هر صفت	صفحه ۲۳۲	خداشناسی را از علی علیه السلام باید آموخت
	شیاد را نباید خورد	صفحه ۲۳۳	شرح پاره ای از حالات و نسبته
صفحه ۱۷۶	اشعار مؤلف در مناقب امام زمان	صفحه ۲۳۸	بیان مؤلف و اشعار او در ذممت بزرگوار
صفحه ۱۷۸	سخنان علی علیه السلام در کیمیا		از قرآن و احکام دین
صفحه ۱۸۳	اشعار مؤلف علی علیه السلام در کیمیا	صفحه ۲۴۱	دو حکایت از عباداری هند در آرزو
صفحه ۱۸۵	اشعار مؤلف	صفحه ۲۴۳	دوای صرع و ام الصبلیان

## فهرست مندرجات کتاب

انواع خطبه‌های قرآن	صفحه ۲۵۵	دوای ریختن سنگ شانه	صفحه ۲۴۳
در حضرت شدن ائمه در حال حصار	ص ۲۵۷	معالجه امراض گوش و کرمی قدیمی	ص ۲۴۳
احکام محرمانه	ص ۲۵۶	و معالجه بند آوردن حیض زنان	ص ۲۴۴
طریقه گرفتن روغن انیسون	ص ۲۷۲	قطع سیلان منی و وودی و وودی	ص ۲۴۴
طریقه گرفتن روغن سرب	ص ۲۷۳	مسول رزق صفرا و بلغم	ص ۲۴۴
طریقه گرفتن روغن نمک برای حل طلا	ص ۲۷۴	دوای پچیش شکم	ص ۲۴۴
تدبیر سرخ برای قروح خبیثه	ص ۲۷۴	منفج برای تعدیل و تصفیه خون	ص ۲۴۴
اشعار مؤلف	ص ۲۷۵	منفجی که قوام صفرا را تعدیل کند	ص ۲۴۴
کلام امام صادق علیه السلام در شناسایی صاحبان عقول	ص ۲۷۶	منفج بلغم	ص ۲۴۴
ترجمه کلام حضرت منظم از مولف	ص ۲۷۷	مطبوح ضد کرم امعاء	ص ۲۴۵
اشعار مؤلف در اینکه راه نجات منحصر است در متابعت ائمه	ص ۲۷۹	منفج سوداء و درد سینه و سر فم	ص ۲۴۵
بیان حدیث لیس العلم فی السمار و ترجمه آن از مؤلف منظوماً	ص ۲۸۳	مطبوح برای ذات الحجب و ذات الیم	ص ۲۴۵
گرامتهای چند راجع بقبر حضرت رقیه خاتون در شام	ص ۲۸۳	و درد سینه و دوای بوی برآفتاب	ص ۲۴۵
برای دفع طلسمات و فاین و دعای مصلحت تاف	ص ۲۸۷	دوای برای سیاه کردن مو که سفید نشود	ص ۲۴۵
بیان مؤلف در معنای بسله	ص ۲۸۸	مسئله فقهیه راجع بحبس الصوت برای ابطال سحر	ص ۲۴۶
		مسئله فقهیه راجع بترتبه	ص ۲۴۸
		گرامتی برای مؤلف	ص ۲۴۹
		اشعار مؤلف	ص ۲۵۱
		سخنان علی علیه السلام در ریاضی	ص ۲۵۲
		سخنان علی علیه السلام در هندسه	ص ۲۵۴

فهرست مندرجات کتاب

صفحه ۲۹۶	عدد بعضی از آیات قرآنیه و غیره	صفحه ۳۳۳	غرامت هفت کوب
ص ۲۹۹	طریقه استخراج نامهای ملاکه در آون	ص ۳۳۶	شناختن ساعات و طالع
	لوح مربع	ص ۳۳۸	دانستن ساعات شبانه روز برای عمل
ص ۳۰۰	قواعد شروع در عمل اربواح	ص ۳۴۰	رفقار و نوشتن لوح مثلث
ص ۳۰۱	استخراج نام موکل	ص ۳۴۱	قاعده بیرون آوردن نامهار مثلث
ص ۳۰۲	نکته بسیار مهم در این باب	ص ۳۴۳	دفع شر مثلث
ص ۳۰۳	قواعد نوشتن لوح مربع	ص ۳۴۵	قاعده صحیح مجرب
ص ۳۰۴	خواص شانزده خانزبع	ص ۳۴۶	دفع مرض صرع
	و رفقار آنها	ص ۳۴۷	در موش شدن بغض و تشنج
ص ۳۰۶	فائده های عظیمه در الواح	ص ۳۴۸	اعمال مجرب برای جلوگیری از
ص ۳۱۴	قاعده تشنج حروف تهجی	ص ۳۴۹	فصل کسی که میخواهند او را بکشند
ص ۳۱۹	غنیمت حروف تهجی		در پیرامون اول صنع خداستالی
ص ۳۳	غنیمت حرف نوعی دیگر	ص ۳۵۹	اشعار در النجاء مؤلف بایمه اشمن عشر
ص ۳۳۰	تشنج و دعوت کواکب سبعة		



توجیع بند از مؤلف  
 ناچرخن الجوابی عصره <sup>فداه</sup>

ای حجت حق شریک قران	ای واسطه وجوب و امکان
ایمعدن جود و فضل و احسان	ای منظر غیب ذات یکتا
مهدی زمان ولی یزدان	ایمهر سپهر آفرینش
برخوان تو مکنات همان	از فیض تو زنده ماسوی الله
بر جاز تو مهر و ماه تابان	بر پا ز تو عرش و فرش افلاک
جاری ز تو ابر و باد و باران	سازی ز تو روح در بدنها
فرمان تو کائنات را جان	ذات تو بمکنات محور
قدر تو ز هر حق نمایان	لطف تو ز لطف حق پدیدار

تا مهر تو گشته پای بندم

دل جز تو بهیچکس نبندم

چون یاد تو میکنم جو انم	هر چند که پیر و نا توانم
سوزد شب و روز استخوانم	در آتش اشتیاق رویت
باید تو ای قهار جانم	همب تاب بحر شرک ریزم
هم خون دل از بصر فشانم	تا چند ز درد بجزر ناالم
جز ذکر تو نیست بر زبانم	جز مهر تو من بدل ندارم
دانی که پیش تست جانم	هر چند میان جمع باشم
از فتنه آخر الزما نم	ایتر خدا بسا و بر مان
و انگاه ز مهتد غم رانم	ده جبرعه ای از زلال فیضت
دل جز تو بهیچکس نبندم	تا مهر تو گشته پای بندم

۳۹

آشفته شده است محمودیت  
شاید بنیم رخ نکویت  
هر جا که روم بختجویست  
بنای مرا رهی بسویت  
چاریت زبان بگفتگویت  
یا جان بد هم در آرزویت  
ایجان بفسدای خاک کویت  
بخشای مرا نمی ز جویت

امشب دل من بیاد رویت  
پنهانی و جای نت در دل  
کس از تو نمیدهد نشانم  
در رضوی یا که ذیطوائی  
هر مجلس و محفلی که باشم  
شاید نظری کنی بحالم  
کن گوشه چشم و گیر جانم  
دانی که ز هجر در فشارم

تا مهر تو گشته پای بندم  
دل جز تو بهیچکس نبندم

جز در گه تو رهی ندارم  
وز اهل زمانه برکنارم  
بایسج گروه نیت کارم  
از هجر تو نیت اعتبارم  
نگرفت کسی زدوش بام  
افسزود فشار بر فشارم  
چیزی بهتر نظر ندارم  
دانی که بجهت استوارم

هر چند ذلیل و شرمسارم  
دانی که ز خلق در گیرم  
عنوان و تعینتی نخواهم  
جز سوزش و درد و بیقراری  
با مهر که قدم زدم در این دهر  
جز آنکه نهاد غم روی غم  
دیدم که ز خلق بی نیازی  
بسریدیم با تو عهد بستم

تا مهر تو گشته پای بندم  
دل جز تو بهیچکس نبندم

هم آینه خدا نمایی  
بنامی آتجلی خدا

شاه تو ذخیره خدائی  
از پرده عیب سر برون کن

بنیاد ستم زینچ بر کن	با عدل نما گره گشائی
لبس زین شده زمانه از جور	وز فسق و فجور و نجیبائی
پامال نموده اند حق را	بستند ره خداستانی
گر دیده عسزیز اهل باطل	کردند ز اهل حق جدائی
آئین و فابرت از یاد	گر دیده رواج بیوفائی
ای دست خدا برار دستی	ما را برهان ز بیوفائی

تا مهر تو گشته پای بندم

دل جز تو هیچکس نبندم

ای مظهر قدرت الهی	ای آینه جلال شاهی
در معرفت تو عقل حیران	وصف تو کجا توان کماهی
در کس تو کی حسد برد راه	بنود بحقیقت تو راهی
خوانم اگر ت ملک روایت	خود عقل نمیدهد گواهی
همچون بشرت نمیتوان گفت	ترسم که من ایم اشتباهی
من گرچه تو را خدا ندانم	زیرا که تو بنده الهی
لیکن بتو کرده حق نمائی	از بهر قیام و داد خواهی
فزارم ز تو انتظار شاها	بر رویی کنی نگاهای

تا مهر تو گشته پای بندم

دل جز تو هیچکس نبندم

تا مهر تو را بدل نهفتم	راز دل خود بکس نگفتم
باید رخ تو گوهر اسک	از نوک مژه بدیده سفتم
شاها بجایال خال رویت	سب تا بجز ز عشم نخفتم
ایکاش مرا شدی مله سیر	خاک قدمت ز مژه زرقم

باشد که رخ نوزا ببینم  
 بر من نگری ز لطف شاه  
 تا مهر تو گشته پای بندم  
 دل جز تو بهیچکس نبندم

ای مهر تو مهره دل من  
 بکعبه محبت تو بود است  
 هر چند که روسیاه و خوارم  
 مشکل شده کار دل ز بهرت  
 تو ام بچشم اگر چه باشد  
 در قلم غم سفینه دل  
 دانی که در اشتیاق رویت  
 هر دم بخوبیال خالت افتم

تا مهر تو گشته پای بندم  
 دل جز تو بهیچکس نبندم

ای مایه سوز و بیستاری  
 شاید که مگر ز در در آئی  
 تا کی با سید زنده بودن  
 ترسم ندهد اجل مجالی  
 جان دادن در روی تو ندیدن  
 تو امید مکن امید ما را  
 باز حزم زبان و طعن حضم  
 بنمای رختی و جان با کسیر  
 تا مهر تو گشته پای بندم

تا چند کنیم آه و زاری  
 کام دل دوستان بر آری  
 کو طاقت و صبر و بردباری  
 تا آنکه ز عیب سردر آری  
 سخت است فغان ز انتظاری  
 شاا تو پس از امیدواری  
 ما را بگذشت روزگاری  
 زمین پیش کجا رواست فاری  
 دل جز تو بهیچکس نبندم

با غصه و غم هماره جفتم  
کز شوق بمقدمت بیفتم  
دانی که چه طغنه داشتفتم

دانی که در انتظار دیدار  
شاید که مرارسد زمانی  
در راه محبت تو از خصم

تا مهر تو گشته پای بندم  
دل جز تو بهیچکس نبندم

قائم بتو کائنات و آفاق  
بنمای بسا با مر حنای  
بر پا کن و سوی جسمه اوراق  
ای ستر خدا ز قلب عشاق  
تا آنکه کند حقوق احفان  
امروز توئی بوجه اطلاق  
مهرت من بلیوای مفاق  
هم جفت غمم چو از تو ام طاق

ایعتبله عارفان شتاق  
بر خیز روز قامتت قیامت  
در مدرس کون الفتلابی  
عشق تو ربوده صبر و آرام  
غیر تو ولی امر حق نیست  
جملای تمام قدرت حق  
از روز ازل بدل بهنتم  
خود آگهی از دل غمخیزم

تا مهر تو گشته پای بندم  
دل جز تو بهیچکس نبندم

غم از دل عاشقان زداید  
آما در سعادت گشاید  
بیدار رود و داد آید  
در دهر چه جلوه ما نماید  
ذلهای جهانیان رباید  
هم رونق اهل دین فراید  
بیرون شو و کن هر آنچه باید

آن مظهر عیب اگر بیاید  
در های جفا و جور بندد  
بنیاد نفاق و کین بر آرد  
آئین خدا رواج گیرد  
چون جلوه کند بد لر بایی  
کام دل شیعیان بچشد  
ایمقصد حق ز پرده عیب